بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الفتاح الذی فتح علی المستفتحین ابواب الفتوح وجعل الاوراد الفتحیة مدادا للتراکیب علی النفس المجروح
والصلوة والسلام علی رسوله محمد سید اهل الارشاد وعلی آله واصحابه الداعین الی سبیل الرشاد اما بعد
بر ضمیر منیر سالکان بادیهٔ پریشانی و سالکان راه و حیرانی محب طریق جنید و سری احقر عباد محمد جعفر
جعفری عفا الله عنه پوشیده نماند که این اوراد فتحیه که منسوب است بحضرت قطب الاقطاب
سلطان اولی الالباب و آفتاب آسمان هدایت و آن دُرّ دریای درایت آن مقتدای حقانی
و آن مرشد صمدانی حضرت امیر سید علی همدانی قدس الله سره العزیز و افاض علینا بره و این اوراد بیست
کثیر البرکات و عظیمة الخاصیات و آیات بینات حضرت صمدیه و احادیث صحیحه حضرت مصطفویه
شاهد است صادق و برهانی است ناطق بر جزالت حال کلمات طیبات او و بر جلال و کمال
برکات و خاصیات او چنانکه در وقت تفسیر این کلمات شواهد و بینات ذکر کرده آید و دلیل
فضیلت و برهان عظمت او همین بس که بصحت پیوسته که هر کلمه از کلمات زاکیات او سبب
فتح پیری از پیران طریقت بوده قدس الله تعالی اسرارهم که بران مداومت نموده و فتح خود را دران

تفسیر

یافته وجه تسمیهٔ اوراد فتحیه نیز همین است و این ضعیف گوید بیت هر که با ذکر خدا انس بگیرد شب و روز نگه
بود مژدهٔ صد عالم که روحش بخشد * هر که در فاتحهٔ اوراد فتحیه شتافت * هیچ شک نیست که فتاح فتوحش بخشد
و این کمینه وقتی حاضر بود در حلقهٔ اوراد بخدمت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتدای [illegible]
و آن مقبول ارباب اشتباه و آن مقبول راه آن حضرت شیخ عماد الدین قدس الله روحه العزیز که ناگاه
از آن مست بادهٔ عرفانی و محرم اسرار رحمانی هیئتی عجیب واقع شد و حالتی غریب بوجود آمد چون بعد از اوراد
از سبب آن پرسیده شد فرمودند که اینچنین معلوم شد که بجهت هر کلمه از کلمات این اوراد جمعی از ملائکه
تعین یافته که چون قاریان اوراد بآن کلمات رسند آن جمع از ملائکه با قاریان موافقت نموده مددگاری
نمایند و در اثنای آن بکلماتی رسیده شد که از جانب حضرت حق سبحانه جمیع ملائکه ندا آمد که همه مددگاری
کنید چون همه ملائکه با قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست داد و این هیئت از آن جهت بود و بالجمله برکات
و خاصیات این اوراد بسیار است اما چون الفاظ شریفهٔ این اوراد عربی واقع شده و هر خواننده را
قوت آن نیست که استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکه آنچه بر زبان بگذرد و دل از آن
غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکه آن کس بعتاب نزدیکتر است از ثواب چه رسد زیرا که اگر کسی پیش
پادشاهی مجازی لفظی ذکر کند که معنی آن نداند و آن پادشاه بر آن حال مطلع گردد هر آینه در محل غضب
باشد زیرا که از حسابی نگرفته و در پیش او لفظی چند کیف ما اتفق درج کرده و شک نیست که این عمل
مشعر بسخریه و استهزا است پس چون باشد حال آن کس که توجه بپادشاه حقیقی نماید و با وی سخن گوید و نه
داند که چه میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نمود که الفاظ شریفهٔ اوراد بر وفق
آنچه از کتب تفاسیر و شروح احادیث و کتب لغت مفهوم میگردد تفسیر کرده میشود تا باشد که از آن ذوقی
که از خمخانهٔ عشرت و از نشأهٔ شراب محبت بسبب تعقل معانی عبارات شریفهٔ اوراد و ادراک بشارات
و اشارات لطیفهٔ او بر قلوب مستان آله و هم اسرار سالکان این راه فایض شود جرعه بکام جان این
لب تشنهٔ زلال وصال و این آرزومند وصال لایزال رسد مصرع و للارض من کاس الکرام نصیب
بیت ولا میکده ها روز و شب گدائی کن * بود که دردکشان جرعه بما بخشند * و از جملهٔ اخبار که
نزوال است بر فضیلت ذکر از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب آن حدیث است که در سنن ابی داؤد
وارد شده که گفت پیغمبر علیه السلام که بر آمیخته این که بنشینیم با جماعتی که یاد کنند خدای را عز و جل از نماز بامداد

تا برآمدن آفتاب دوستر است نزدیک من ازین که آزاد کنیم چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
و نیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که بگذارد نماز بامداد را در جماعت و بعد از آن
بنشیند و یاد کند خدای را سبحانه تا برآمدن آفتاب بعد از آن بگذارد دو رکعت نماز باشد او را ثواب
حج و عمره تامه تامه تامه و در صحیح مسلم آمده که نیست که بنشینند قومی که یاد کنند خدای را سبحانه مگر این
که احاطه کنند ایشان را ملایکه و فرو گیرد ایشان را رحمت و فرود آید بر ایشان سکینه یعنی ثبات و قرار
دل و یاد کند ایشان را حق سبحانه و تعالی در جماعتی که نزد پروردگارند و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت
پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم که خدای را سبحانه فرشتگان اند سیر کننده و گردنده که فاضلان ملایکه اند طلب کنند
مجلسهای ذکر را پس هر گاه که یافتند مجلس که در وی ذکر است می نشینند با ایشان و می پیچند بالهای
خود تا پر میسازند میان خود و میان آسمان دنیا و هر گاه که پریشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملایکه و برآیند بآسمان کیفیت پرسد حق سبحانه و تعالی از ایشان و حال آنکه او دانا
تر است از کجا آمدید گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر می گویند و لا
اله الا الله میگویند و حمد تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گوید چه می طلبند از من گویند می طلبند از
تو بهشت گوید آیا دیده اند بهشت مرا گویند نی ای پروردگار گوید بطریق تعجب که چون باشد اگر
ببینند بهشت را گویند امان می طلبند از تو گوید از چه امان می طلبند از من گویند از دوزخ تو گوید آیا آنها
دیده اند دوزخ مرا گویند نی گوید آیا چون باشد اگر ببینند دوزخ مرا گویند ملایکه که آمرزش میخواهند از تو
گوید که آمرزیده ام ایشان را و بداده ام آنچه می طلبند و امان داده ام ایشان را از آنچه امان میخواهند پس
گویند ملایکه که ای پروردگار ما در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گار است
که میگذشت اینجا پس بنشست با ایشان گوید پروردگار که آمرزیدم یعنی وی را نیز بخشیدم و این نیز قومی اند
که بدبخت نمی باشد بسبب ایشان امت ایشان بیت تا رخ خندان باغ را خندان کند * صحبت
مردانت از مردان کند * گر تو سنگ خاره و مرمر شوی * چون بصاحب دل رسی گوهر شوی * هر محال از
حال ایشان حال شد * نحس آنجا رفت نیکوفال شد * و در موطای امام مالک و مسند امام احمد حنبل و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم که آیا خبر بکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلند ترین اعمال شما در درجات شما و بچیزی که بهتر است

شما را از نفقه کردن زر و نقره و چیزی که بهتر است شما را که رسیدن با دشمنان خود که کافران اند
پس بزنید شما گردنهای ایشان را یعنی شما غازی شوید و بزنند ایشان گردنهای شما یعنی
شما شهید شوید گفتند بلی یعنی خبر کنید ما را قال ذکر الله یعنی گفت که این آن چیز که همه مدح کردم
او را ذکر خداوند است سبحانه و در مسند امام احمد و سنن ترمذی آمده که از پیغامبر صلی الله علیه
وآله وسلم پرسیده شد که کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبه تر نزد خدای سبحانه روز
قیامت گفت آنانکه بسیار یاد کنند خدای را سبحانه باز گفته شد که یا رسول الله کیست غازی
در راه خدای تعالی سبحانه گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کافران و مشرکان تا که کشته شود
و رنگین شود پس آن بتحقیق که ذاکر خداوند سبحانه افضل است از روی درجه و باید دانست
که در خبر است که هر کلمه که در وی ثوابی است چون بدر آید از دهان بنده حضرت حق سبحانه او را
مرغی بسازد که نام آن مرغ همین کلمه است مثلاً اگر سبحان الله گوید نام او سبحان الله باشد و آن
مرغ همیشه ثناء حق سبحانه گوید و گوینده خود را نزد حق سبحانه و تعالی یاد کند و ثواب آن ثنا را آن
گوینده را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس الله اسرارهم آمده که روزی شخصی در دریای
افتاد و بسی دست و پای بزد و بسی بلیغ نمود که خود را بکنار دریا رساند نتوانست پس در آن وقت
این کلمه بر زبانش بگذشت که ذلک تقدیر العزیز العلیم یعنی اینست تقدیر خداوند دانا چون
این کلمه بر زبانش بگذشت فی الحال دید که مرغی رسید و چنگ در وی زد و او را در کنار دریا
نهاد و خود دور تر بنشست آن شخص دران حال پرسید که تو چه مرغی که با من اینچنین کار کردی
آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العلیم استغفر الله العظیم سه بار بخواند یعنی آمرزش میخواهم از
خداوند بزرگوار بدانکه معنی استغفار طلب مغفرت است و معنی مغفرت ستر است یعنی
پوشیدن پس معنی استغفر الله العظیم بحسب تحقیق این باشد که میطلبم از خدای بزرگوار
سبحانه پوشیدن گناهان خود را تا ظاهر نگرداند بر غیر در دنیا و آخرت و نیز باید دانست که این
معنی یعنی ستر گناه معنی استغفار اهل ظاهر است اما استغفار کاملان و ارباب سلوک عبارت
است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شهود تا معنی فنا که مشهور است بحق
سبحانه و زهی است از ماسوی محقق گردد پس طالب فنا و مشتاق لقا گوید استغفر الله العظیم یعنی

آن باشد که مستطیلم از فنا و نا شهادت این کبر را پوشد وجود مرا و وجود اشیا مرا از نظر من تا باقی نماند
در نظر شهود و غیر از ذات مقدس حضرت سبحانه و اعظم گناهان بعد از شرک نزد محققان وجود بشری
است که او مانع فنا است کما قالوا وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت روزی پدرم حکایتی
کرد + که ز خیل محققان یکی مرد + از درد فراق خود برآشفت + در حالت سکر با خدا گفت +
کار دل دیده نور هم از تو + آخر چه جرم دور هم از تو + گفتند تو ای حجاب کس نیست + ای بی‌خبر اینجا
حجاب بس نیست + هی هی سبحان الله چنین است + آنجا که نه غیر انیست + این طرفه کسی
پدید نگردد + وین قصه کسی شنید هرگز + دیوانه شدند هزار عاقل + آسوده کسی که هست غافل +
اگر گفته شود که استغفار [illegible] است و دلالت بر آن میکند که بعد از این [illegible]
کرده حال آنکه این معنی مراد نیست پس چرا این لفظ اختیار کرده شد گوییم جهت آنکه مقصود دیگر بود
حدوث است باین معنی که استغفار میکنیم ربنا [illegible] زمان و ساعة بعد ساعة تجدید [illegible] و حدوث
نتوان کرد مگر از لفظ [illegible] اگر گفته شود که [illegible] در طلب آمرزش آنست که گفته شود اللهم اغفر لی چنانکه
واقع شده در سایر ادعیه [illegible] آنکه خبر داده شود که باستغفار مشغولم پس چرا اللهم اغفر لی نگفت گوییم جهت
آنکه لفظ امر گاهی برای قصد استعلا می باشد مثل [illegible] نیست پس تا توهم استعلا کرده نشود و
ترک ادب کرده و اختیار کرده [illegible] نزد کریمان [illegible] اظهار طلب و احتیاج کافی است از
برای [illegible] باید دانست سبب استغفار در عقب صلوة مفروضات یکی از سه چیز تواند بود
زیرا که سه معنی از احادیث معلوم میشود اول آنکه دعا و سوالی بعد از صلوات مکتوبات مقبول و مجاب
است چنانکه در سنن ترمذی آمده که گفته شده یا رسول الله کدام دعا مسموع تر است یعنی اقرب
باجابت است گفت آنکه در ثلث آخر شب است و در عقب صلوة مکتوبات دوم آنکه صلوات
کفارات گناهان اند چنانکه در صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که پنج نماز کفارت
آن گناهانی را که میان ایشان واقع میشود وقتی که اجتناب [illegible] واقع شود از کبایر سوم آنکه غفلت در
نماز گناه است چنانکه [illegible] است که از نماز بنده همان قدر مقبول است که بحضور قلب مودی شده
باشد و تفصیلش آنست که در کتاب [illegible] آورده از سنن اربع و مسند امام احمد و غیر آن که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بنده نماز میگزارد و حال آنکه نوشته نمیشود برای وی مگر نصف نماز [illegible]

نماز مگر چهار یک نماز نگر پنج یک نماز تا کرسیده به یک نماز پس بسبب استغفار یکی ازین معنی میتواند بود
اول آنکه بنده عالم شده باشد بمعنی اول که سوال بعد از صلوات مکتوبات استغفار کند بجهة گناهان
سابق و دوم بنده واقف شده باشد بمعنی ثانی که صلوات مکتوبات کفارات اند گناهانی راکه
درمیان ایشان واقع میشود لیکن متردد باشد درین نماز او مقبول هست یا نی پس استغفار کند
بجهة گناهان سابق بنا بر احتیاط آنکه اگر نماز مقبول نباشد باری بزبان استغفار کرده باشد
و سوم آنکه بنده مطلع گردیده باشد بر آنکه غفلت در نماز بسبب حضور خواطر نفسانی و هجوم وساوس
شیطانی است و سبب نقصان نماز پس استغفار کند نه ازبرای گناهان سابقه بلکه ازبرای
این نماز که بغفلت و ترک ادب آلوده شده و پوشیده نماند که وجه اخیر احسن وجوه ثلثه است
زیراکه دال است بر عدم اعتبار عمل نزد بنده و این معنی است محمود که در وی است و بجای
قبول باوجود ادای نقصان بخلاف وجه اول که او مشعر است باعتقاد بنده بنا بر عمل و این خصلتی
است مذموم که در وی است بیم رد عمل باوجود صحة ظاهری تا که گفته اند علامت عدم قبول عمل
نزد حق سبحانه اعتقاد بنده است بقبول آن و وجه ثانی ناطق است بآنکه بنده متردد و حیران گشت
میان قبول و عدم قبول و این نیز مستحسن نیست بلکه لایق بحال بنده آنست که اعتقاد عدم قبول
نزد او راجح باشد بنابر آنکه غفلت و سهو بر بنده غالب است و اینجا گفته اند که سبحانک ما عبدناک
حق عبادتک یعنی پاکی ترا نه پرستیدیم ترا پرستیدن حقیقی و لایق بجناب کبریای تو و اما سر
و تثلیث استغفار آنست که در صحیح مسلم آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که میگشت از نماز
بعد از سلام سه بار میگفت استغفر الله و نیز مبالغه و تکرار در دعا و طلب مستحسن است و تکرار اگر
چه بدو بار حاصل می شود اما ختم عمل بر عدد فرد اولی است زیراکه در صحیحین آمده که پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم گفت که خدای تعالی طاق است دوست میدارد طاق را و اول مرتبه که فرد
باشد ثلثه است اما کمال مبالغه در استغفار آنست که بمرتبه سبعین رسد چنانکه آیت ان تستغفر لهم
سبعین مرة فلن یغفر الله لهم بآن مشعر است حاصل المعنی آنکه کوشش تا توانی در استغفار کفار را
بنهایت رسانی خدای تعالی این دعا را از تو نخواهد شنید و ایشان را هرگز نخواهد آمرزید و اما فضیلت
استغفار آنست که حضرت حق سبحانه وعده فرموده در کلام مجید خود که هر که گناهی کند و آمرزش خواهد

البته گناه او را بیامرزد چنانکه گفته و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما یعنی هر که از و
واقع شود گناه صغیره یا ظلمی کند بر نفس خود یا گناه کبیره بعد از ان آمرزش خواهد از خدای سبحانه می یابد
خدای را سبحانه آمرزنده و رحمت کننده و رحمت حق سبحانه عبارت است از انعام او و لیس درین قول که
یجد الله غفورا رحیما اشارت است بکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بحال بنده زیرا که بآن اکتفا
نکرد که یجد الله عفوا بلکه گفت یجد الله غفورا رحیما یعنی چون استغفار کند بآن اکتفا نکنم که گناه وی را بیامرزم
بلکه بران آمرزش که مطلوب اوست بیفزایم و انعام و اکرام نیز نمایم چنانکه پادشاهی گناه زندانی
بخشد و خلعت نیز بپوشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه
تعالی که ای بندگان من شما گناه میکنید در شب و در روز و من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوئید از
من تا بیامرزم شما را و در مسند امام احمد آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم شیطان گفت سوگند بعزت
تو ای پروردگار من که همیشه گمراه سازم بندگان ترا مادام که ارواح در اجساد ایشان باشد پس گفت
پروردگار که سوگند بعزت و جلال من و به بلندی مرتبه من که همیشه بیامرزم ایشان را مادام که آمرزش
خواهند از من و در حصن حصین آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نویسد حق سبحانه و تعالی برای هر مؤمن و زن مؤمنه یک نیکی کامل
و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات هر روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار باشد از ان کسان
مستجاب الدعوات اند و از ان کسانی که رزق داده می شود بواسطهٔ ایشان تمام اهل زمین را
و نیز درین کتاب آورده از صحیح ابن حبان و سنن ابی داود و در مشکات نیز آورده از مسند
امام احمد و سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که ملازمت کند
استغفار را گرداند خدای سبحانه از برای وی از هر تنگی جای بدر آمدن و از هر اندوهی
کشادگی و روزی رساند او را از جایی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار احادیث بسیار
است که اگر ذکر کرده شود تطویل می انجامد و لیکن باید دانست که گناهی که باستغفار آمرزیده شود آن گناهی
است که تعلق بحق الله داشته باشد و آن نیز ورای نماز و روزه فرض باشد اما اگر در حق عباد باشد آن
توبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

جنازه آوردند گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سه دینار گفت
آیا گذاشته است چیزی گفتند نی بروی نماز نکرده گفته اند این نماز ناکردن بجهة آنست که نماز جنازه
استغفار است میت را و حق عبد باستغفار دفع نمیشود هرگاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
دفع نکند حق عبد را از کسی پس کدام استغفار دفع خواهد کرد بلکه حق عبد از کسی هیچ سبب
دفع نشود بغیر ادای وی یا باستحلال از صاحب حق ونیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش
آنست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بکنیزت طعام میخورد و بعد از ان دانسته که این طعام حق
عبد بوده پس امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرده
که آن طعام فرود آمده و در بعضی اخبار آمده که بعد از ان امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه
گفت که اگر آن طعام فرود نمی آمد چندان زور میکردم که روده های من فرود آمدی پس هرگاه که
صدیق اکبر را رضی الله عنه که افضل امت است و مقدم ارباب مشاهده است حق عبد مباح
نباشد دیگری را چه خواهد بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پناه میگیرم بخدای
سبحانه از کفر وانه دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را بحق
عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمرزیده میشود شهید را هر گناهی
که هست غیر از دین پس هرگاه که شهادت کفاره حق عبد نشود دیگر کدام سبب خصلت کفارت او
شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و مسند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نفس مومن متعلق است بقرض او تا آن زمان که ادا کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده
که صاحب دین اسیر است شکایت میکند بخدای سبحانه از تنهایی در روز قیامت و در مسند امام احمد
شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سوگند بآن خدای که نفس محمد بید اوست
که اگر مردی کشته شود در راه او و باز زنده شود و کشته شود در راه او و باز زنده شود و کشته شود و در راه او حال آنکه
باشد در ذمه او حق غیری در نیاید در بهشت تا زمان ادا کردن آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی
که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت آیا میدانید که مفلس کیست گفتند
مفلس در میان ما آنست که نیست او را درهم ونیست او را متاعی پس گفت مفلس از امت من
آنست که بیارد روز قیامت نماز و روزه و زکوة و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت بد کرده باشد

کسی را خورده باشد مال کسی را ریخته باشد چون کسی را پس داده شود این صاحب حق را
از عملهای نیک او دیگر را از نیکیهای او پس اگر تمام شود نیکیهای او پیش از آنکه داده شود آنانکه
او اکرده شود آنچه بروی است گرفته شود از گناهان صاحبان حق و انداخته شود بروی و بعد از آن
انداخته شود او را در دوزخ و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که البته قصاص
طلبیده میشود برای گوسفندی بی شاخ از گوسفند شاخدار و در کتاب شعب الایمان آمده از
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که گفت هر که بخرد
جامه بده درم و در وی یک درم حرام باشد قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی نماز را اندروی مادامی
که آن جامه بروی باشد و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نمیرسد بنده
باین مرتبه که باشد از متقیان تا باین مرتبه نرسد که ترک کند چیزی را که باکی نیست در وی
از بس چیزی که در وی باکست منقولست که یکی از سلاطین نزدیک حضرت سلطان الطریقة و
برهان الحقیقة مربوب الطاف حقانی ابو المکارم حضرت شیخ علاء الدولة السمنانی قدس الله تعالی
روحه العزیز آهوئی فرستاد و سلام رسانید و نیازمندی نمود که این گوشت صید است بخورید که
حلالست حضرت شیخ قدس سره گفت که مرا درین حال سخن امیر نوروز یاد آمد که آن وقت که در
خراسان بودم من بزیارت مشهد طوس رفته بودم و او شنید و با پنجاه سوار از عقب من بیامد و گفت
میخواهم که مادامی که در خراسان باشی با تو باشم چند روز با وی مصاحبت افتاد یکروز آمد و دو
خرگوش آورد و گفت که من خود زده ام بخور گفتم این گوشت خرگوش است هر کس که زده است بخورد
من نخواهم خورد گفت چرا گفتم بقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه حرام است چون از یکی بزرگان
او را حرام داشته است ناخوردن آن بهتر است او برفت و روز دیگر بیامد و آهوی بیاورد و گفت
این آهوی را من زده ام به تیری که خود تراشیده ام و بر اسپی نشسته بودم که از پدران [illegible]
پیش از غارت تخم بر تخم بما رسیده است گفتم این همان حکایت مولانای جلال الدین کرمانی است
که یکی از امرای مغول که در حوالی همدان نشسته بود با وی دعوی ارادت میکرد روزی به پیش وی
درآمد و مرغابی بنهاد و گفت این را باز من گرفته است و حلال باشد مولانا تناول فرماید مولانا
گفت سخن در مرغابی نیست سخن در آن است که باز تو دوش مرغ کدام پیره زن خورده است

بردار و ببر که لایق شما است و اسپ تو بیرتا دوش جو که دام مظلوم خورده است امروز او را قوت
دویدن حاصل آمده است تا تو در پشت او آهوی توانی زود را خورده‌بدن او را نباشد منقولست
از شیخ شبلی قدس الله سره و صالح العزیز که او در زمان وفات خود میگفته بر من یک درم مظلمه است و چند
هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بر دل من ثقلی از آن گران تر نیست الذی
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ صفت بعد از صفت است مر الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظهٔ ربط این صفت
بموصوف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخواهم از خداوندی که نیست معبودی بر حق مگر او و لفظ
اله بحسب اصل وضع بمعنی مطلق معبود است اعم از ین که معبودی بر حق باشد یا بغیر حق همچو ن
اصنام مشرکان اما مراد ازوی در اکثر مواضع استعمال معبود بر حق است و اکثر مواضع از ان جهت
گفته شد که آلهه را در قرآن گاهی بر اصنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیه کریمه واتخذوا
من دون الله آلهة لعلهم ینصرون زیرا که درین آیه معبود بحق راست نیست و قاضی در
تفسیر فاتحه گفته و الاله فی الاصل لکل معبود ثم غلب علی المعبود بحق و نیز محقق تفتازانی در مطول
افاده کرده که اگر اله در کلمهٔ طیب بمعنی مطلق معبود بر حق بود کذب لازم می آمد درین کلمه زیرا که
اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحانه
و اگر گفته شود که اگر بمعنی معبود بحق باشد لازم می آید که مشرک بگفتن کلمهٔ طیب مومن نشود زیرا که
معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحانه نه آنکه نیست معبود اصلا غیر از خدای سبحانه
پس لازم نیاید از کلمهٔ طیب نفی الوهیت باطله پس مشرک باین کلمه مومن نشود گوییم معبود بحق مستحق معبود
مستحق عبادت است و آلهه باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشند پس هرگاه که مشرک گوید نیست معبود بحق
غیر خدای سبحانه گویا گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحانه پس رجوع کرده باشد
از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گردد مومن و تفصیل و تحقیق درین مقام اینست که مستحق
عبادت پیش ما غیر از یک ذات نیست و از تر مشرکان مستحق عبادت متعدد است یکی آنکه ما وی
پرستیم و دیگر اصنام که بجهت توسل ایشان بآنها معبودی مستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
دو باشند یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهت توسل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
که گوید نیست مستحق عبادت اصلا مگر خدای سبحانه لازم آید که مطلق مستحق در خدای سبحانه و شریک نیست

که این حصر مستلزم ایمان است و دیگر آنکه میتواند که لا اله الا هو تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
با آنکه عظیمی که از اسماء اله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبه معبودیت است
خاصه معبودیتی که برحق باشد و خاصه معبودیتی برحقی که در و شریک نباشد و باید دانست که گفته اند
معنی لغوی آله که در کلمه طیب مناسب غیر سالکان و غیر کاملان است اما سالک اگر مبتدی
باشد باید که لا اله الا الله را باین معنی گوید که نیست مقصودی مگر الله و اگر متوسط باشد باین معنی
گوید که نیست مطلوبی مگر الله و اگر کسی منتهی باشد باینمعنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
اما وجه تخصیص مبتدی بمراد آنست که کسی راغب چیزی باشد و باسباب تحصیل او دست نزده
باشد او را مجرد خواهش و آرزومی باشد و او را طالب نمیگویند چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
و بجستن بر نخواسته او خواهنده و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون مبتدی سالک در
ابتداء سلوک چندانی ثمره مترتب نشده گویا او هنوز دست باسباب تحصیل نزده است پس
او خواهنده و آرزو برنده باشد و حضرت حق سبحانه مراد او و اما متوسط چون مبتدی او بعضی از فوائد
کلی مترتب گشته و سعی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه مطلوب
او و اما منتهی را چون در نهایت مقامات مکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
او بالکلیه برخواسته شده و حقیقت حق الیقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را اصلاً
وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجعلنا من الواصلین بمرادهم
و من الفائزین بمطلوبهم و من العارفین بمن لا اله الا هو و دیگر آنکه لا اله الا هو کلمه توحید است
و بمعنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکرها لا اله الا الله است و سبب فضیلت او از سایر
اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او مشتمل است بر اسم ذات
و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پله ترازو قیامت نهند هر چند در پله دیگر از گناهان
که مادون شرک است نهاده شود با اسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد از آخر حدیث
بطاقه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گران نمی آید با وجود اسم الله چیزی و
فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه سبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسوی الله چنانکه بعد ازین خواهد آمد وفضیلت
ثالثه آنست که او دلالت میکند بر نفی شریک که سبب نعمت ایمان شرعی است که آن سبب
عصمت جان و مال است در دار دنیا و سبب خلاصی است از خلود در نار در دار عقبی وفضیلت
رابعه آنست که تکرار او بشرائطی که معلوم است نزد ارباب طریقت نتیج ایمان شهودی است
که مقصود و مطلوب همه سالکان و روندگان راه حق است وفضیلت اولی وثانی اگرچه مشترکست
میان او و میان سایر اذکار اما فضیلت ثالثه و رابعه خاصه اوست که از هیچ ذکری آن حاصل
نشود پس این کلمه از دو جهت افضل اذکار باشد و در مصابیح و مشکوة آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم
ترا بآن گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من همه بندگان تو میگویند و من
میخواهم که چیزی مخصوص گردانی برای ما گفت که ای موسی اگر هفت آسمان و ساکنان او را و هفت
زمین را نهاده شود در یک پله ترازو و لا اله الا الله را در یک پله ترازوی دیگر هر آینه میل دهد آنرا لا اله
الا الله یعنی گران تر آید از آنها لا اله الا الله و در تنبیه الغافلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم هر که گوید لا اله الا الله بدر آید از دهان وی مرغ سبز که بر وی باشد و بال سفید مرصع بدر و
یاقوت پس بدر آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پست در زیر عرش مثل
آواز زنبور عسل پس گفته شود او را که ساکن شو یعنی آواز مکن گوید تا آمرزیده شود صاحب
من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود برای این مرغ هفتاد زبان که آمرزش
جوید برای صاحب خود تا روز قیامت و هرگاه قیامت بیاید این مرغ بیاید و بگیرد دست صاحب
خود را و کشد او را بسوی بهشت و باید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در ذمه او
نباشد اگر گفته شود که چون صاحب آن مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایده استغفار این مرغ
برای صاحب خود تا روز قیامت میگوییم فایده استغفار بعد از مغفرت رفع درجات است چنانکه
در مشکوة آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که بلند سازد حضرت حق سبحانه
درجه را از برای بنده چنانکه بنده صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار من از کجاست
مرا این درجه پس گوید خدای عز و جل که بسبب استغفار فرزند تو برای تو ازین حدیث معلوم شد که کسی

صالح و بکیناه باشد استغفار کردن در حق او سبب فتح درجهٔ او میگردد و یا گوییم استغفار او
بعد از مغفرة صاحبش میتواند که بجهت گناهان آینده صاحبش باشد یا بحقوق عباد باشد که در ذمهٔ صاحب او باشد الا آنست
که طلبد از حضرت حق سبحانه تعالی ارباب حقوق را چیزی و مدارج بهشت چندانکه راضی شوند
و معنی استغفار از جهة حقوق عباد آنست که طلبد حضرت حق سبحانه ارباب حقوق را چیزی
و مدارج بهشت چندانکه راضی شوند و نیز بصحت رسیده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که
هفتاد هزار بار لا اله الا الله بگوید از آتش دوزخ نجات یابد و در بعضی روایة آمده که آزاد کرده اند
خود را از آتش دوزخ همچنین هر که بخشد ثواب هفتاد هزار بار لا اله الا الله را آنکس نجات یابد
از آتش دوزخ و در نفحات در ذکر شیخ ابو الربیع مالقی آورده که در حدیث نبوی وارد است
بآن معنی که هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله گفتن را نجات گوینده یا آنکس که آنرا بنیت وی گویند
اثر تمام است شیخ ابو الربیع مالقی قدس سره گفته است که من این ذکر هفتاد بار گفته بودم و لیکن
بنام کسی متعین نساخته بودم تا روزی بر مایدهٔ طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی
صاحب کشف بود در آنوقت که آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست گفتندش چرا
میگریستی گفت اینکه دوزخ را مشاهده میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الربیع گفت
در باطن با خود گفتم ای بار خدایا تو میدانی که هفتاد هزار بار کلمه لا اله الا الله گفته ام آنرا بجهة آزادی
مادر این کودک از آتش تعیین کردانید چون من این نیت را باصل خود تمام کردم آن کودک بخندید
و بشاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ نجات یافت الحمد لله پس در طعام خوردن
مشغول شد با آن جماعة شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت خبر نبوی درین باب از کشف آن کودک معلوم
شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی معلوم شد کلام نفحات و دیگر باید دانست که فائدهٔ کلمه طیبه آنست که حضرت حق سبحانه
بتوحید ما واحد نگردد زیرا که او واحد است در ذات خود و محتاج بتوحید کسی نیست بلکه فائدهٔ توحید
راجع به بنده است که بنده بگفتن این کلمه موحد و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست که تکرار این کلمه را
چندانکه بگذشت در بیان فضایل او تاثیری عظیم است در صقالت قلب و ظهور غیبیات و تجلی
ذات مقدس حضرت حق سبحانه و ازین جهة است که مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم
این کلمه را اختیار کرده اند از میان سایر اذکار و سالکان متوجه ذات اقدس را بتکرار این

کلمه مع شرایط معروفه ذکر کرده والتا انوار قلبیه و معارف یقینیه بظهور آید چنانکه عزیزی گفت
بیت بر تخت وجود هر که شاهنشاه است * او را سوی عالم حقیقت راه است * هر نور یقین
که در دل آگاه است * از گفتن لا اله الا الله است * و از کلمات طیبات انفاس زاکیات
حضرت مرشد صمدانی و آن مقتدای حقایق حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس الله سره
بیت ای آنکه ترا غم جمال و جاه است * اندیشه باغ و راغ و خدمتگاه است * ما سوختگان عالم
تجریدیم * ما را غم لا اله الا الله است * و حضرت سلطان المتاخرین و سلالة المتقدمین و
آن همای همایون سایه حضرت شیخ نجم الدین دایه قدس سره فرموده اند بیت تا دل ز بد و نیک
جهان آگاه است * دستش ز بد و نیک جهان کوتاه است * زین پیش بود دبی هزار اندیشه
اکنون همه لا اله الا الله است * و دیگر باید دانست که لا اله الا الله دلالت میکند بطریق اجمال
و تفصیل بر وجود ذات و بر وجوب وجود او بر ثبوت جمیع صفات کمال و بر سلب جمیع صفات
نقصان چنانکه تفصیل او مذکور خواهد شد در تفسیر الله لا اله الا هو و دیگر باید دانست که سبب
بهترین اذکار نزد حضرت پروردگار این کلمه است زیرا که اعظم و ابغض ذنوب نزد حضرت علام
الغیوب جل و کرم شرک است و درین کلمه قطع این گناه قبیح است و لهذا که شرک اعظم و ابغض ذنوب است
حق سبحانه با آنکه خود را واسع المغفرت خوانده و توصیف رحمت خود بآن کرده و رحمتی وسعت کل
شئی و در مغفرت را مسدود گردانیده بر اهل شرک و ماورای این گناه قبیح را از هر جنس که باشد
در محل جواز مغفرت داشته چنانکه فرموده اند ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء یعنی بتحقیق که خدای سبحانه نمی آمرزد این را که شریکی اثبات کرده شود او را و نمی
آمرزد غیر شرک را از کسی که خواهد و در سنن ترمذی و در مسند امام احمد و دارمی آمده حدیثی
مضمونش اینست که گفت حضرت حق تعالے که ای فرزند آدم دیدیش در حالتی که بیاری
پسر روی زمین از گناه که شریک نسازی با من چیزی را پیش آیم با تو به پری روی زمین از
مغفرت منقول است از حضرت خواجه خواجگان خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه
که مضمونش اینست که ایشان در شبی که ماهتابی بوده بغایت روشن بر بام صومعه خود بعبادت
مشغول بوده اند و در همسایگی ایشان زنی با شوهر خود گفت و گوی میکرد که قریب الصفا فلا است

کہ در خانۂ تو ام اگر گرسنہ داشتی یا برہنہ ہمہ را صبر کردم و در سرما و گرما ہر چہ بر من رسید از سختی ہمہ را تحمل کردم و ہر چہ آوردی زیادت نطلبیدم و تا م ننگ تو نگاہداشتم و از تو پیش کسی شکایت نکردم این ہمہ را از برای آن تحمل کردم تا ہمہ مرا باشی و من ترا بینم اما اگر با من دیگری را شریک سازی بست از من ہیدا من پیش خواجہ عبد الخالق غجدوانی میروم تا داد خود بیابم دست از دامن خواجہ ندارم از سخن آن زن خواجہ خوشوقت شدہ اند و آب از چشم ایشان روان شدہ با خود گفتہ اند کہ اے عبد الخالق این زن در محبت مخلوقی اینچنین درست آمدہ است چنین شد اید را تحمل کردہ این سخن پیش است بروندگان در راہ اندیشہ کردم کہ این سخن را در قرآن دلیلے یابم این آیت را یافتم کہ خداوند تعالےٰ میفرماید ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و دیگر باید دانست کہ حضرت حق سبحانہ ہمچنانکہ اشتراک را در الوہیت دشمن میدارد در محبت نیز ہمچنین دشمن میدارد و شرکا محبت بر تو اند بعضی ازین شرکا شریک الوہیت است کہ تا بت پرست بت را دوست ندارد نمی پرستد و بعضی از ینہا شہوت فرج و شکم است و بعضی از ینہا اموال و اولاد و ازواج و اقارب و اوطانست و ضرر محبت شہوۃ و مال و مانند آن فاحش است کہ این محبت غالب بر محبت حضرت حق سبحانہ تعالےٰ یا برابر باشد تا اگر محبت حق سبحانہ غالب باشد آنقدر ضرر ندارد و علامۃ غالبیۃ محبت بر محبت دیگر آنست کہ یکی ازین دو محبوب را ترجیح کردہ شود بر دیگری مثلا حضرت حق سبحانہ محبوب است و شہوت و اموال ہم محبوب است پس اگر کسی را بجہۃ رضای حضرت حق سبحانہ ترک شہوت کند و صرف اموال نماید در جای کہ امر کردہ است بترک شہوت و صرف اموال آنجا معلوم گردد کہ محبت حق سبحانہ غالب است و سبب نجات باشد و اگر نتواند ترک شہوت کردہ و صرف مال کند محبت شہوۃ و مال غالب باشد و سبب ہلاک باشد و دیگر باید دانست کہ چون اشتراک در الوہیت دشمن بود و اشتراک در محبت بر وجہ غالبیۃ شہوت نیز دشمن بود بنای مسلمانی بر ہیچ چیز نشد تا اشتراک الوہیۃ منقطع گردد و اشتراک این شریک در محبت حق سبحانہ بر نیفتی شود و اثبات غالبیۃ محبت حق سبحانہ بر محبت سایر شرکا محبت بظہور آید پس میگوئیم کلمۂ طیبہ دعوی نفی شریک الوہیتہ است و نفی این شریک مستلزم نفی محبت

این شریک است زیرا که این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود نماز کردن
حضرت حق سبحانه را تنها نه غیر او را اثبات این دعویست زیرا که چون عبادت را تخصیص با کرده
باشد می باید که مستحق عبادت پیش او همین معبود باشد و کسی دیگر نه و روزه داشتن اثبات است مر غالبیت
محبت حق را بر محبت شهوت فرج و شکم و زکوة دادن اثبات است مر غالبیت محبت حق را
بر محبت مال زیرا که این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرده
و حج کردن و ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات است
مر غالبیت محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازواج و اقارب و اوطان و ترجیح دلالت
دارد در غالبیت محبت حق سبحانه بر محبت مال زیرا که حاجی ترک بعض از اموال میکند و میگذارد
در وطن و بعض دیگر را صرف میکند در رفتن و آمدن و امارت جهاد از حج زیاده است زیرا که آنچه
حج دلالت بران میکند جهاد نیز میکند و نیز دلالت دارد جهاد بر غالبیت محبت حضرت حق سبحانه
بر محبت جان و لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد را ذروهٔ سنام دین خوانده یعنی بلندی
کوهان دین و حضرت حق سبحانه وعید فرموده کسانی را که ایشان غیر را دوست میدارند از خدا
سبحانه و از رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و گفته قُلْ اِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ اَبْنَاؤُكُمْ وَ اِخْوَانُكُمْ وَ اَزْوَاجُكُمْ
وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ اَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ
وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهِ یعنی بگوای محمد که اگر باشد پدران شما و پسران شما و
برادران شما و مالهای که کسب کرده اید آنرا و تجارت که میترسید از کساد و مسکنها که خشنود اید
و خوشحال از ان اگر باشد این چیزها دوستر پیش شما از خدای سبحانه و از رسول او صلی الله علیه
و آله و سلم پس منتظر نگران باشید تا بیارد حق سبحانه عقوبت خود را و بیاید دانست که کسانیکه
بشناختند بناء اسلام برین پنج چیز اکتفا نکردند بر گفتن کلمهٔ طیبه احیانا بلکه اکثر اوقات خود را
مستغرق تکرار این کلمه گفتن گردانیده و نیز اکتفا نکردند به پنج وقت نماز بلکه اشراق و چاشت
و تهجد و تسبیحات و امثالهای اینها افزودند چون از نماز ظاهری عاجز آمدند بحقیقت روح نماز
که ربط قلبست بحضرت معبود بی مزاحمت شعور بما سوی اشتغال نمودند و نیز اکتفا نکردند بروزهٔ
ماه رمضان بلکه اکثر اوقات را بروزه مصروف گردانیدند و بعضی گفته اند الدنیا یوم ولنا فیه

صوم و نیز اکتفا نکردند بزکوة معهود بلکه نصف اموال یا کل اموال بداوند یا چیزی دیگر قرض
کردند و برانچه داوند افزودند و همه را داوند منقولست که امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه
نیمه مال خود پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آورد رسول گفت که بجهت عیال چه قدر گذاشتی
گفت مثل نیمه مال را و امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه تمام مال خود پیش رسول صلی الله
علیه وآله وسلم آورد گفت رسول بجهت عیال چه گذاشتی گفت صدیق خدا و رسول او و گفت بینکما کما بین
کلمتیکما یعنی تفاوت درجه شما در سخن شماست و در نفحات در آخر ذکر شیخ ابراهیم خواص
قدس سره آورده که شخصی از شبلی قدس الله روحه پرسید که از دویست درم چند درم زکوة باید
داد گفت آن تو بگویم یا آن خویش گفت آن تو کدام است و آن من کدام گفت ترا از دویست
درم پنج درم باید داد و مرا از دویست درم دویست و پنج درم گفت این دویست خود دانستم
اما آن پنج کدام اند گفت آن دویست درم که داری بدهی و آن پنج دیگر وام کنی گفت این
مذهب کیست گفت مذهب ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و ازینجا معلوم میگردد که ابو بکر
صدیق رضی الله عنه صرف مال باین نوع نیز کرده بود غیر از انکه کل اموال پیش رسول صلی الله
علیه وآله وسلم آورده بود پس هر چند صرف مال بیشتر محبت حق سبحانه غالب تر و بنده بحق نزدیکتر
وازینجاست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت السخی قریب من الله قریب من الناس قریب
من الجنة وبعید من النار و در فصل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که بهشت سرای جوانمردان است و بنا فرموده است خدای تعالی ولی هرگز مگر صفت
سخاوت هر آینه که نادان سخی دوستتر است پیش حق سبحانه از عابد بخیل و نیز اکتفا نکرده اند
بترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان در مدت معینه که آن وقت رفتن و آمدن است
از حج بلکه ترک اولاد و ازواج و اقارب و اوطان کرده اند بالکلیه با وجود اقامت یا اختیار
غربت و در خبر است که هرگاه دوستی حضرت سبحانه بنده را بسیار شود او را جدا گردانند از
اموال و اولاد و ازواج و عزیزی خود بیت با فاقه و فقر همنشینم کردی + بی خویش و
تبارم بی قرینم کردی + این مرتبه مقربان درتست + یا رب بچه خدمت همنشینم کردی
چون کلمه طیبه ازین اسما نفی شرک و نفی محبت غیر است پس تکرار این کلمه مفید نقصان

محبت غیر باشد و سبب ازدیاد محبت حضرت حق سبحانه و این محبت زیاده میگردد و تکرار این کلمه
تا حدی که بنده بدرجه محبت ذاتی میرسد و محبت ذاتی ثمر تجلی ذاتی میشود و حقیقت شرک آنجا منتفی
میگردد و محبت حضرت حق سبحانه بر انواع است یکنوع آنست که از ترس عقابست و دوم
آنست که بر طمع ثواب است و سوم آنست که نه از جهة خوف و طمع است و این محبت را
محبت ذاتی میگویند و این محبت را سبب قرب تجلی ذاتی داشته اند و ادنا مراتب محبت
نوع اول است و اعلی آن آخر است و این محبت عارفان و صدیقان و سالکان است
همچنین طاعت حضرت حق سبحانه برین سه نوع است چنانکه گفته اند شعر خلق جهان که عبادت
داد ار میکنند * هستند بر سه قسم که این کار میکنند * قسمی شدند از پئی جنت خدا پرست *
وین ساده ایست که تجار میکنند * قومی دگر کنند پرستش ز بیم او * وین کار بندگانست نه
احرار میکنند * جمعی نظر ازین دو جهة قطع کرده اند * بر کار هر دو طایفه انکار میکنند * نسبت
راه عشق که این فرقه میروند * سیر و سلوک راه بنجار میکنند * و باید دانست که محبت
حضرت حق سبحانه بنده را سابق است بر محبت بنده او را که چنانکه گفته یحبهم و یحبونه بلکه گفته اند
سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه سابق است بر فعل بنده اول محبت است چنانکه
یاد کرده آمد دوم توبه است چنانکه فرموده ثم تاب علیهم لیتوبوا یعنی توفیق توبه داد ایشانرا
تا توبه کنند سوم رضا ست که رضای حضرت حق سبحانه از بنده سابق است بر رضای
بنده از وی چنانکه فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که ممکن نیست که بنده
حضرت حق سبحانه را دوست دارد و او بنده را دوست ندارد بلکه محبت حضرت حق سبحانه
غالب است بر محبت بنده او را زیرا که هر صفتی از صفات وی بوجه کمال است همچو ذات
او پس هر که خواهد که بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد یا نه نظر بر دل خود کند اگر
دل خود را بمحبت حق سبحانه می یابد بی تردد بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد
والا فلا چنانکه گفته اند شعر هیچ بنده ازان نیست که جویان تو نیست * در جویائی لیک دانسته که ترا جویا نیست
شعر هیچ عاشق خود نباشد وصل جو * گر نه معشوقش بود جویای او * میل معشوقان
نهانست و ستیر * میل عاشق با دو صد طبل و نفیر * لیک میل عاشقان لاغر کند

میل معشوقان خوش و با فر کند * لیک عشق عاشقان تن نزه کند * میل معشوقان خویش و
فربه کند * میل معشوقان دوزخ افروخته * میل عاشق جان او را سوخته * کهربا عاشق بشکل
بی نیاز * وای نگا میکوشد دران راه دراز * عشق زاوصاف خدای بی نیاز * عاشقی بر غیر
او باشد مجاز * هر که عاشق دیدیش معشوق دان * کو نیستی هستی و هم آن * چون درین
دل برق مهر دوست جست * اندران دل دوستی میدان که هست * در دل تو مهر حق چون شد
دوتو * هست حق را بی گمانی مهر تو * هیچ بانگی کف زدن یابد بدر * از یکی دست تو بی دست دگر
بیدلان را دلبران جسته بجان * جمله معشوقان شکار عاشقان * تشنگان گر آب جویند از جهان
آب جوید هم بعالم تشنگان * تشنه می نالد که کو آب گوار * آب هم نالد که کو آن آب خوار *
جذب آبست این عطش در جان ما * ما از آن او و او هم زان ما * تا الهک و رهش بی جنبش نیست
تا نکه هر راغب اسیر ره نیست * حاصل آنکه هر که او طالب بود * جان مطلوبش بدو راغب بود
دیگر باید دانست که محبت گروه فضیلتی هست و باید نیست که کسی ازان خالی باشد پس اولیست
اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر محبت سایر
انبیا علیهم الصلوة والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و رضی الله علیهم اجمعین و دیگر محبت مشایخ طریقت از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر
محبت علماء شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سایر صالحان اما خاصیت
محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر که ایشانرا دوست
دارد در آخرت با ایشان باشد اگرچه عمل بسیار نداشته زیرا که در صحیحین آمده از روایت انس بن مالک
رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجاست گفت وای تو چه آماده
کرده از برای قیامت گفت آماده نکرده ام از برای قیامت چیزی لیکن این هست که دوست
میدارم خدای را سبحانه و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو
با کسی که دوست میداری او را در آخرت گفت انس رضی الله عنه ندیدم مسلمانانرا که شادمان
شده باشند بعد از اسلام بهیچ شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
ناریان مر ناریان را جاذبند * نوریان مر نوریان را طالبند * جان همان جانب قبولی شد

جان موسی جانب سبطی شده ¤ جانوجه را نچنین اکثر ببین ¤ که تو جنس کیستی از کفر و دین ¤
گر به هامان مایلی هامانی ¤ ور بموسی مایلی سبحانی ¤ و نیز در صحیحین آمده که مردی گفت یا رسول الله
چه گویی در حق کسی که قومی را دوست میدارد و نمیرسد بکردار ایشان گفت مرد با کسی است
که او را دوست دارد و در فصل الخطاب آورده از کلام حضرت حجة الاسلام امام محمد
غزالی قدس روحه که دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد که از جملهٔ محبان است
ولیکن محبت را نشان و برهانست باید که آن خود طلب کند و آن هفت است اول آنکه مرگ را
کاره نباشد که هیچ دوست دیدار دوست را کاره نبود اما روا بود که محبت بود و کاره بود تعجیل
مرگ را که زاد آن هنوز راست ساخته باشد و نشان این آن بود که در ساختن زاد بیقرار بود دوم
آنکه محبوب حق تعالی بر محبوب خود ایثار کند و هرچه داند که سبب قرب وی است نزد محبوب
فرو نگذارد و هرچه داند که سبب بعد وی است از آن دور بود و این کسی بود که خدای تعالی را
بهمه دل دوست دارد و اگر معصیتی کند دلیل نکند بر آنکه محبت نیست بلکه بر آنکه دوستی وی
بهمه دل نیست سوم آنکه همیشه ذکر حق تعالی بر دل وی تازه بود بی آنکه مولع بود بی تکلف
و هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود خود هیچ فراموش نکند چهارم آنکه
قرآن را که کلام وی است و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و هرچه بوی عز و علا منسوب است دوست
دارد و چون دوستی قوی باشد همه خلق را دوست دارد که همه بندگان وی اند بلکه همه موجودات
را دوست دارد که همه آفریدهٔ وی اند پنجم آنکه بر خلوت و مناجات حریص بود و دوست دارد
که شب در آید تا زحمت عوایق برخیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
و حدیث از خلوت بشب دوست تر دارد دوستی وی ضعیف بود ششم آنکه عبادت بر وی
آسان شود و ثقل آن از وی بیفتد و چون دوستی قوی باشد هیچ لذت بلذت عبادت
نرسد دشوار چگونه بود هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مهربان
و مشفق باشد و همه کافران و عاصیان را دشمن دارد که اشداء علی الکفار رحماء بینهم این و
امثال این علامت بسیار است هر که را دوستی وی تمام بود در وی همه این صفات موجود بود
و آنکه در وی بعض ازین باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فصل الخطاب و دیگر باید دانست

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم غالب باشد بر محبت دیگران زیراکه در صحیحین آمده
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مومن نمی شود بعضی از شما تا آن وقت که باشم من دوست‌تر پیش
او از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و در فصل الخطاب آورده که از جمله دوستی رسول الله
است صلی الله علیه وآله وسلم ترجیح سنتهای او بر رای و عقل و یاری کردن بمال و نفس و قول
و علامت دوستی رسول صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کردن است او را در ظاهر و باطن از آن در
باطن و از جمله پیروی او در ظاهر ادای فریضها است و اجتناب از منهیها است و متخلق شدن
باخلاق او و مؤدب شدن است بشمایل و آداب او و پیروی کردن است آثار او را و تجسس
کردن است اخبار او را و بی رغبت شدن است در دنیا و روی گردانیدن است از اهل دنیا
و دور بودن است از اهل غفلت و هوا و ترک کردن است مفاخرت و تکاثر را از دنیا و روی
آوردن است باعمال آخرت و نزدیک ساختن است باهل آخرت و دوست داشتن است
فقیران را و دوست گرفتن است ایشان را و نزدیک ساختن است ایشان را بخود و بسیار نشستن
با ایشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشان را به اهل دنیا بعد از آن دوست داشتن است از برای
خدای سبحانه قریب محب را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
پیش خلق و اینها عبارت اند از علماء و عباد و زهاد و دشمن داشتن است از برای خدای سبحانه
بعید مبغض را یعنی آنان را که دور اند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت اند
از اهل ظلم و بدعت و دوست داشتن است تابعان رسول را صلی الله علیه وآله وسلم و از جمله پیروی
حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
و رجاء و شکر و حیاء و توکل و شوق و محبت و فارغ کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و موجود شدن اطمینان دل به سبب ذکر خدای
سبحانه تمام شد کلام فصل الخطاب و بعضی از خاصیات دوستی رسول صلی الله علیه وآله وسلم
و تعظیم نام او آنست که هرکه او را دوست دارد و نام او را بالتعظیم گوید خدای سبحانه او را بیامرزد
اگرچه گناهان او بسیار بوده باشد تا قرب در فصل الخطاب آورده از کتاب قوت القلوب

که مردی بود در بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشی میکرد و حضرت حق سبحانه دلیری میفرمود پس چون آن هنگام که مرده است گرفتند بنی اسرائیل پای او را انداختند او را در جای سرگین پس وحی آمده است از حضرت حق سبحانه بموسی علیه السلام که بدرکن او را از جای سرگین شوی او را و کفن کن و نماز کن بروی با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجا آورده آنچه مامور بود و با آن تعجب کرده اند بنی اسرائیل ازین کار و خبر کردند موسی را علیه السلام که بود درین بنی اسرائیل از همه بدکارتر و گناهکار تر و گنهنده تر پیش خدای سبحانه و پرگناه تر از وی پس گفته است موسی علیه السلام که دانسته ام آنچه میگوئید ولیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند که بپرس از برای ما از پروردگار خود عزوجل یعنے از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است از پروردگار خود سبحانه و گفت ای پروردگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است خدای سبحانه بموسی علیه السلام که راست گفتند که او نافرمانی من کرده است صد سال لیکن او روزی از روزها بکشاد توریة را نظر کرد بنام محمد صلی الله علیه وآله وسلم که مکتوب بود در توریة و بوسه داد او را و نهاد او را بر چشم خود پس خبر دادم او را بدین کردار او و آمرزیدم گناهان صد ساله او را و نیز در فصل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که مرا دوست دارد با من خواهد بود در بهشت **و در حدیث** است بروایة ابو هریره رضی الله عنه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تو بهترین محبت است من آن باشد که بعد از من باشند و مرا دوست دارند که اگر مرا ببینندی اهل و مال را فدا کردندی اما فضیلت محبت آل رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنست که در فصل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که محبت آل ما نمی باشد مگر از جهة صفای استعداد اهل این محبت و از جهة پاکی آفرینش او را و این محبت سبب آنست که توفیق الهی صاحب او از برای حسن متابعت و از برای قبول هدایت که رسد بمقام مشاهده پیش کرده از اهل ولایت محشور گردد با ایشان در قیامت و نیز درین کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عاید است با اهل این محبت از جهة بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که محبت مقتضی مناسبه روحانیت که آن مناسبت ملزم اجتماع ایشانست با قربای او در حشر

همچنانکه در حدیث آمده که مردی را انگیخته میشود با کسی که او را دوست میدارد و نیز درین کتاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هرکه میرد با دوستی آل محمد شهید میرد و آگاه باشید که هرکه میرد با دوستی آل محمد بشارت دهد او را عزرائیل به بهشت و بعد ازان منکر نکیر آگاه باشید که هرکه میرد با دوستی آل محمد گردانند خدای سبحانه زیاده کنند در قبر او ملائکه رحمت را و آگاه باشید هرکه میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعت خدای سبحانه او را زیارت روزی گرداند تمام شد کلام فصل الخطاب اما خاصیت محبت مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم آنست که در شیخ الاسلام آورده است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره در مقامات ایشان که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هرکه دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان برانگیخته شود در جماعت ایشان و حساب کرده شود بحساب ایشان اگرچه نکرده باشد اعمال ایشان را و در **کتاب** شعب الایمان آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که اگر دو بنده یکدیگر را دوست میدارد و از برای حق سبحانه یکی در مشرق و یکی در مغرب آینه جمع کند ایشانرا روز قیامت و گوید هرکدام ایشان را که این است آنکه دوست میداشتی او را از برای من و در **نفحات** آورده است که سخنان مشایخ و دوستان حق تعالے و دوستی ایشان آورده و دوستی ایشان ترا با ایشان نسبت افگند چنانکه گفته اند المودة احدی القرابتین یعنی دوستی یکنوع است از خویشان یعنی خویشی دو نوع است یکی ازان دو موده است و ابو العباس عطا قدس سره گوید که اگر نتوانی که دوست دار دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن که دوستی دوستان او نیز دوستی اوست و در ذکر شیخ علی ابن حمزه اصفهانی قدس سره آورده که او حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که میگفت دوستی این طایفه و این سخنان عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره گفت که دوستی این کار نزدیک است که از کار بود که از حقیقت هیچ چیز مجاز نرود و غلام الخلیل شخصی بود که دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجذوم شد یکی از بزرگان این طایفه بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفه همت در وی بسته است و نیک نکرده که او منازع این طایفه بود گاه گاه اعمال ایشان بوی آنجا سیگرفت خدا ایش

شفاعت خواهد این سخن با غلام الخلیل گفتند از ان توبه کرد و هرچه داشت پیش مشایخ فرستاد و گفت که اگر کار
این طایفه آنست امروز را بتوبه رسانید کسی که اقرار داشته باشد خود چون بود بزرگان گفته اند خویشتن
را در میان ایشان در خوران و خویشتن را از ایشان و از دوستان ایشان فرانما می اگرچه
دانی که چگونه سودای عاشق نمائی خویشتن را اگرچه نه تا فردا گویند تو کیستی گوئی از دوستان
ایشانم و چون این سخن ایشان بشنوی اگرچه معنی ندانی سر در جنبان تا فردا گوئی از سر جنبانان ایشانم
گویند بیا که ترا حقی است مگر بدان سبب برهی و در ذکر ابو جعفر صیدلانی قدس الله سره آورده
وی گفته که باول ارادت مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم بخواب دیدم نشسته در صدر رسالت و
جمعی از مشایخ گرد وی بر گرد وی مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم می نگریست در آسمان باز کشادند و فرشته
فرود آمد طشتی و ابریقی در دست پیش یک یک می نهاد و دست می شستند چون بمن رسید
گفتند برگیرید که او نه از ایشانست ابریق در ار طشت برداشت و برفتند
گفتم یا رسول الله من نه از ایشانم اما دانی که من ایشان را دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
علیه وآله وسلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آوردند تا من دست
بشستم مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم در من نگریست و می خندید گفت ما را دوست میداری که
با مائی ابوجعفر گفت که آن وقت صحبت من با این قوم بود ابراهیم ادهم قدس سره گوید شبی
بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی می نوشت گفتم چه می نویسی گفت نام دوستان حق تعالی گفتم نام من نیز بنویس
تو از ایشان نه گفتم مرا هم بنویس که من نه از ایشانم و نه دوست اویم اما دوست دوستان ویم
ایشان را دوست میدارم در این بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او به سر بنویس
که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی
دست در دوستی دوستان او زن اگرچه در درجه با ایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس الله سره
گفت که شیخ شیروانی قدس سره گفت اگر پاپی در آید بخراسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
دارد شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیروانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به نیکوئی
با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفحات اما فضیلت محبت جمیع دوستان حضرت
حق سبحانه علی وجه العموم فی آنکه تخصیص کرده شود بدوستی آنست که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدای سبحانہ میگوید روز قیامت کہ کجا اند آنانکہ یکدیگر را دوست میداشتند
از برای رضای من امروز بپناه دارم ایشان را در سایہ خود در روزی کہ ہیچ سایہ نیست غیر سایہ من
و در موطای امام مالک آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خدای سبحانہ کہ واجب است
دوستی من کسانی را کہ ہمنشینی میکنند با یکدیگر برای من و کسانی را کہ با یکدیگر جوانمردی میکنند
از برای من و در مسند امام احمد آمده کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا میدانید
کہ کدام عمل از عملہای دوستتر است پیش خدای سبحانہ بعضی گفتند نماز و زکوة و بعضی گفتند کہ جہاد
گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوستترین اعمال پیش خدای سبحانہ دوستی است از برای
خدای سبحانہ و دشمنی است از برای خدای تعالے و دیگر باید دانست کہ در ماہیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و قرب بقاضی گفت کہ محبت حق سبحانہ وتعالے بندگان را عبارت است
از ارادہ او در راه نمودن ایشان را و توفیق دادن در دنیا و ثواب نیک دادن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از ارادہ طاعت او و پرہیز کردن از معصیت و در شرح مواقف
این تفسیر را آورده و نیز گفتہ اند محبت با خدای راستہا کیفیتی است روحانی مترتب بر تصور کمال
مطلق در روی علی الدوام و مقتضی است توجہ تام را بحضرت او اما محبت با غیر او را کیفیتی است
مترتب بر تخیل کمالی در روی مانند لذتی یا منفعتی و در کیمیای سعادت نوشتہ کہ محبت
عبارت از میل طبعی است بچیزی کہ خوش بود بسببی از اسباب اما علی کل تقدیر باتفاق جمیع اہل اللہ این
محبت را اثری خاصہ است و ہر کہ آن خاصیت در وجود وی یابد البتہ اہل محبت است و آن
خاصیت آنست کہ ہر نیک از برای محبوب خواہد ہیچ بدی در حق او نتواند و این خاصیت
نسبت بحضرت حق سبحانہ باین معنی است ہمہ تعظیم او خواہد و ترک تعظیم او راضی نباشد و محبت را
چہار مرتبہ است اول آنکہ خط محبت از محبت پیش از خاصیت مذکوره نباشد و این ادنے
مراتب است دوم آنکہ با وجود این امر و نہی او باشد سوم آنکہ با وجود این مال محبوب باشد فدای
او سازد و چہارم آنکہ نفس خود را فدای او سازد و باید دانست کہ ہمہ مراتب محبت شریک اند
درین معنی کہ سبب انضمام اند با محبوب در آخرت الحی القیوم این ہر دو اسم منسوب اند
بایں صفت اللہ تعالی یعنی زنده است ہمیشہ و دائم القیام است بر حفظ خلق و حافظ حیات

مشبع واو فتحه

این هر دو اسم را در آن استغفار که استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه منصوب
روایت کرده اند و بنصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز منصوب باشد و رفع این دو اسم
خلاف ظاهر است زیرا که محتاج است بتقدیر مبتدا یعنی هو الحی القیوم چنانکه در آیة الکرسی
و فرقست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست در رفع بلکه نصب
اظهر است بخلاف آیة الکرسی که اعراب ایشان آنجا منحصر است در رفع و حی در اصل لغت
بمعنی مطلق زنده است و اما مراد از وی در اسماء الله زنده دایمی است و قیوم را در تفسیر آیة الکرسی
تفسیر کرده اند بذاتی که دایم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و او فیعول قایم بالامر اذا
حفظ و این تفسیر که ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت اوست زیرا که حقیقت او
چنانکه ذکر کرده اند در تفاسیر در بیان فضایل آیة الکرسی و خاصیت آن ذاتیست که قایم
باشد بنفس خود و مقیم باشد غیر خود را پس او واجب الوجود لذاته باشد و موجد غیر خود و مربی
موجد است مبقی نیز اوست پس دایم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
قاضی در اول سوره آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم اعظم خداوند
سبحانه در سه سوره است در سوره بقره الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو
و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
زیرا که هرگاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادت ایشان او باشد نه غیر و اتوب الیه یعنی باز
میگردم بخدای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است تفسیر آن بباز گشتن بخدای سبحانه
اشارت است بآنکه کسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده ایست گریخته از خداوند
خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و باز گردید بصاحب خود و از اینجا گفته اند که هر که سبب توبه بنده
گردد همچنان باشد که بنده گریخته را بصاحبش رد کرده باشد پس مر او را باشد از حق سبحانه تعالی
اجر رد کردن بنده بصاحبش و آوردن توبه بعد از استغفار از آن جهت است که اگر چه باستغفار
گناه آمرزیده میشود اما چون توبه نباشد گاه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
نکرده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد خاصه سالک را که تا سالک توبه نکند و
ترک معصیت ننماید روح او را در فضای عالم ملکوت راه ندهند چه جای آنکه بحضرت حق سبحا

تواند بود یعنی بر انند که استغفار متضمن توبه است باین معنی که مستغفر را باید که همچنان که بزبان استغفار
میکند بدل نیز پشیمان باشد بر ناکردن گناه که ورنه به الغافلین آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مستغفر
بزبان و مصر بر گناه همچو کسی است که استهزاء و تمسخر کند با پروردگار خود و درین آیت که واستغفروه
انه کان توابا نیز اشارت است بانکه توبه در ضمن استغفار است و اگر گفته شود که قول خدای سبحانه
و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه دلالت میکند بر خروج توبه از استغفار جواب گوییم که کلام ما در
استغفار از ما دون کفر است و استغفار در آیت مذکوره از کفر است و توبه از سایر معاصی اما بصحت
رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفت والله انی استغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من
سبعین مرة پس آیه کریمه واستغفروه انه کان توابا باین معنی باشد که واستغفروه وتب الیه انه کان توابا
و در توبه سه چیز ضروری است که بی آن سه چیز توبه وجود نگیرد یکی از آنها تعلق بماضی دارد
دوم تعلق بحال سوم تعلق باستقبال دارد آنکه تعلق بماضی دارد پشیمانی است از گناه گذشته و آنکه
تعلق بحال دارد آنست که فی الحال باز استاده باشد و آنکه تعلق باستقبال دارد آنست که
بدین عزیمت باشد که بعد ازین هرگز بسر آن گناه نرود و چون این سه چیز حاصل آمد توبه درست
شده و گناه آمرزیده گردید و اگر باز بسر آن گناه رود اگر چه توبه شکسته شود اما او را از گناه پیش
نخواهند پرسید و اما فضیلت توبه آنست که چون توبه درست شد بجای هر یک از گناهان
پیشین حسنه نویسند در نامه اعمال او و اشارت باینست آنکه گفته خداوند سبحانه که اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات **بیت** جمله ماضیها ازین نیکو شوند * زهر پارینه ازین گردد چو قند * سیئات
را مبدل کرد حق * تا همه طاعت شود آن ما سبق در **صحیح بخاری** و مسلم آمده این معنی که
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود نود و نه کس بعد از آن
بدر آمده و می پرسید که توبه از من قبول باشد یا نباشد پس بیاید پیش گوشه نشین و پرسید که آیا
مرا توبه گفت نه پس بکشت او را و او را بیستا و دو بسیمر سید پس گفت او را مردی که برو بقریه چنین
و چنین پس دریافت او را مرگ یعنی مقدمات مرگ او را دریافت پس حرکت داد سینه خود را بجانب
قریه توبه بعد از آن خصومت کردند در وی یعنی در قبض روح ملائکه رحمت و ملائکه عذاب پس
وحی کرد خدای سبحانه بقریه توبه که نزدیک شو و بقریه که از و بدر آمده بود که دور شو پس گفت

که بجا بند میان این دو قریه را پس یافتند او را بقریه توبه بیک وجب نزدیکتر پس او آمرزیده شد و
در صحیح مسلم آمده حدیثی که مضمونش اینست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر آینه خدای تعالی
شادمان تر است بتوبه بنده خود در وقتی که باز میگردد بوی یکی از شما که بوده باشد اشتر بار دار او در
بیابانی پس بدر جسته باشد اشتر از وی و بران اشتر بوده باشد طعام وی و آب وی پس نا امید
شده از اشتر و آمده باشد بدرختی و تکیه کرده باشد در سایه وی در حالتی که نومید شده است از اشتر
پس در میان اوقات بودن وی چنین بناگاه حاضر شده باشد باین اشتر در حالتی که ایستاده است
در پیش او پس گرفته باشد مهار او را و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو منم و تو بندهٔ منی و
من پروردگار تو ام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد الخواص والعوام
آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح النجات میگوید که مقام توبه
از جمله مقامات فاضلتر است و بلندتر است و تایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عز و جل عزیزتر
و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
و توبه بر جمله مؤمنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالے و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون
لعلکم تفلحون و همه فلاحها و نجاتها در توبه است و هر فرض که هست هر یکی را وقتی معلوم است
چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و اغتسال و امثال این همه بوقتی و چیزی مقید است تا آن
وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد
بظاهر و باطن و مهتر عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فانی
اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ نفس از آدمی بر نیاید
که نه آلایش دارد خاصه از راغب دنیا زیرا که راغب دنیا دنیا را دوست دارد و دوستی دنیا سر همه خطاها
است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم حب الدنیا راس کل خطیئة بدانکه هر شبان روزی
بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوستی وی بر آید همه معصیت
باشد بست و چهار هزار معصیت هر روزی از دیوان وی بر آید که او از چندین معصیت نداند و از آن
غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگر تا استغفار باید کرد یا نه چون مرد تایب گردد و آنچه شرط توبه است
بجا آورد از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفاس وی طاعت گردد و اکنون می نگر اگر این بضاعت

چنین هیچ ارزد و که شرط توبه بجا آری بشنو که شرط توبه سه چیز است پشیمانی بدل و عذر بزبان و بتن باز ایستادن
از گناه و اصل توبه و غنیمت این چیز است شناخت است بشناخت هر که دست بشناخت خواهی این نند و با اخلاص
و راستی این بجا آرد این مقام که یاد کرده آمد و یرا حاصل آید و او ولی گردد از اولیای خدای عز و جل
و صدیقی از صدیقان او و ابدالی از ابدالان او و یرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دولتها و دولتها
توبه است حکایت است که فضیل عیاض رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن و مالها خصمان میداد جهودی
بیامد و بروی خصمی کرد که ترا چیزی بمن باید داد و او را هیچ چیز نمانده بود که بدو دادی جهود را گفت که
مرا بحل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود کنم جهود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا
بحل نکنم فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن نگفتمی جهود گفت دست در زیر این جامه کن
که راست بیرون آر تا ترا بحل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و مشتی زر بیرون آورد و بوی داد جهود
گفت اسلام اعرض کن من در توریة خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کند
براستی خاک در دست وی زر گردد و من خواستم که بدانم که تو درین که میگوئی راست هستی یا نه در
زیر جامه زر نبود و بدانستم که دین محمد صلی الله علیه و سلم حقست و توبه تو حقیقی است و بر دست وی مسلمان
شد و چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تا نشان مراد پیش رفته است و مار اعلام
است و تو چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات دلست
و پرورش جانست و پایه آخرت و تخم سعادت است و راحت روح است و سرور مؤمن است
و شفای درد گناهان است و مرهم ریش دردمندانست و حبل افتادگانست و دلیل گمشدگانست
و نور بصیرت روندگانست و مفتاح گنج محتاجانست و صدق نطق ناطقانست و قدم استقامت
مقیمانست و استراحت خوف خایفان است و بشارت امید راجیانست هر خصم که خشنود توانی کرد
خشنود کن و باقی که بماند من از خزانه خود خشنود کنم باری بباید دانست که هر مقامی جداگانه
توبه باید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن و فراز از پنداشت و عالم
را از حسد و حکیم را از خویشتن دیدن توبه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و ۱
قیمت بی بها است که هر کسی قیمت آن نداند صد هزار گناه کار جافی خاطی را بیامرزند و صد هزار
سوختن مخلص را چنان برگیرند که گوئی را توبه گر است نکنند چندانکه توبه چنین خوردکاری است با سبک

بفضا نعتی صد هزار خلق بایمان درآیند که یکی بدست تو توبه درنیاید و هر که این سعادت دریافت والحق
نوز بهره ای نیافت از حضرت عزت خطاب دهی این باشد و من لم یتب فاولئک هم الظالمون
و اگر کسی بدین مقام نرسد تو میدان باید بودن و تا بیازارند باید داشت نشست و پیخاست
با ایشان باید کرد تا موافق قول خدای جل جلاله و رسول او باشد علیه السلام که حق تعالی میگوید
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و رسول صلی الله علیه وسلم گفت رأس کل طاعة الحب فی الله
و حب اولیاء الله تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس الله سره و اما خاصیت
توبه شکستن آنست که چون امتان پیشین توبه شکستندی بر ایشان مسخ واقع شدی یا هلاک شدندی
تا عقوبات دیگر واقع شدی و مسخ عبارت است از آنکه صورت متبدل گردد بصورت ادنی مثل
صورت بوزینه یا خوک یا خر و درین امت توبه شکستن اگرچه در ظاهر تاثیری نکند اما در باطن میکند
بیت نقض عهد و توبهٔ اصحاب سبت ٭ موجب مسخ آمد و اهلاک و مقت ٭ پس خدا آن قوم را
بوزینه کرد ٭ چونکه بودے حق شکستند ابرسرد ٭ اندرین امت نباشد مسخ تن ٭ لیک مسخ دل بود
ای ذوالفطن ٭ اثر ... صد هزاران بیشتر ٭ کشته از توبه شکستن خوک و خر ٭ و این مضرت گرد
توبه شکستن بذکر رشد لقبای انشاء آنست که دیگر بار بسر توبه نیاید و بران نقض ثابت باشد اما اگر
بعد از توبه شکستن باز توبه کند و آن رخنه که در دین او بسبب توبه شکستن پیدا شده باشد بتازه
توبه تازه مسدود گرداند آن مضرت مندفع شود و ازینجا معلوم گردد که چون توبه درست شود باز
شکسته گردد و این توبه شکستن مانع توبه دیگر نیست بلکه اگر صد توبه کند و نقض آن تکرار یابد مانع
توبه دیگر نیست ٭ اسألك التوبة یعنی میطلبم از خدای سبحانه قبول توبه را فائده بدانکه توبه سه معنی دارد
یکی بمعنی باز گشتن از گناه بحضرت حق سبحانه و این صفت بنده است دوم بمعنی قبول کردن توبه
و این صفت حق است و مستعمل میشود بلفظ علی مانند ان العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه
سوم بمعنی توفیق توبه و این صفت حق است و مستعمل شود بلفظ علی همچنانکه در آیه کریمه تاب الله
علیهم لیتوبوا همچنانکه در آیه دیگر واقع است یعنی وتب علینا انک انت التواب الرحیم و معنی اول
اغلب و اشهر است از روی استعمال از دوم و دوم از سوم و فرق میان دوم و سوم آنست
که معنی دوم در مواقع استعمال مسبوق است بذکر توبه بنده بخلاف معنی ثالث که مسبوق نست بذکر توبه بنده

واگر گفته شود بعد از آنکه گفت واتوب الیه و توبه کرد چرا گفت که می طلبم از وی قبول توبه را با آنکه حق سبحانه
فرموده هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی حق سبحانه آنست که قبول میکند توبه را از بندگان خود و نیز
در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ان العبد اذا اعترف و تاب تاب الله علیه یعنی بدرستی که
بنده اقرار کند بگناه و توبه کند قبول میکند حق سبحانه توبه او را جواب گوییم که میتواند که طلب قبول
توبه بعد از کردن توبه از جهت کبیر نفس باشد باین معنی که توبه اینست که مثل توبه سائر تائبان باشد
در اخلاص و لایق قبول نیست پس می طلبم از وی این را که قبول کند این توبه را از راه فضل یا بمعنی
که این توبه ایست مسبوق بتوبه عظام قبول او استبعادی دارد پس می طلبم از وی این را که قبول کند
این توبه را از راه عنایت و این بر وتیره قصه وحشی قاتل امیر المومنین حمزه هست رضی الله عنه
که بعد از قتل حمزه پشیمان شد و داعیه ایمان و توبه در وی پیدا شد اما متردد بود که با وجود قتل حمزه ایمان
و توبه از وی قبول باشد یا نی گوییم میتواند که مرادش آن باشد که می طلبم از وی توبه از این توبه بی
اخلاص چنانکه بعضی گفته اند استغفار ما محتاج است باستغفار و توبه ما محتاج است بتوبه ☆ گاه از حال گذشته توبه جو + کی
کنی توبه از این توبه بگو + نفس تو از بس که آمد خیره سر + هست عذرت از گناه و تو بتر + می
بباید آب تائب توبه را + شرط شد برق و سحابی توبه را + و بعضی از افاضل نیز می فرمایند ع
از عشق بتان بسیم غبغب توبه + وز شرب مدام و لاف مشرب توبه + در عمل هوس گناه و بر لب توبه
زین توبه نادرست یا رب توبه + و در کشاف آورده که اعرابی درآمد در مسجد رسول صلی الله
علیه و آله وسلم گفت آمرزش میخواهیم از تو و باز میگردم بتوبه و تکبیر تحریمه گفت پس وقتی که فارغ از نماز
شد گفت او را حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که یا هذا یعنی ای فلان سرعت زبان
باستغفار توبه کذابان است و توبه تو محتاج بتوبه است پس گفت یا امیر المومنین علی رضی الله عنه
خبر چیست توبه پس گفت امیر المومنین علی رضی الله عنه که توبه اسمی است که واقع میشود
بر شش معنی یعنی شش چیز بباید تا توبه درست آید اول ندامت بر گناهان گذشته و دیگر قضای فرائض
ضایع شده و دیگر رد مظالم و دیگر گداختن نفس بر طاعت همچنانکه تربیت کرده او را در معصیت
و دیگر چشانیدن تلخی طاعت همچنانکه چشانیده او را شیرینی گناه و دیگر گریه بجای خنده کردن
گناه یا گوییم میتواند که مرادش آن باشد که می طلبم از وی توبه و دیگر این اشارت باشد بقوت نفس

اماره که باعث سرعت نقض توبه اوست باین معنی که توبه کردم شکسته شد فی الحال پس میطلبم از وی توبه دیگر یا گوییم میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم توبه برای عاصیان دیگر پس این بر وتیره آن باشد که کسی بجهت خود استغفار کند و بجهت دیگران نیز چنانکه حق سبحانه پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله وسلم فرموده و استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و خبر داده از نوح علیه السلام که میگفت رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا و خبر داده از انصار که میگفت ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان یا گوییم مرادش آن باشد که میطلبم از وی بقای توبه را پس اینجا مضاف مقدر باشد چنانکه بعضی از افاضل گفته اند

ای ز هر روی همه روی بتو + روی هر ذره ز هر سوی بتو
کار ما چیست که در زیدن + عادت تو که آمرزیدن + توبه از بنده بوکسست نهاد + توبه آنست کش از شست گشاد + بار بر بار زفکن هر دو تولی + توبه ده توبه شکن هر دو تولی + جامی دل شده را بخش نجات + توبه روزی کن بر توبه ثبات + یا گوییم مرادش آنست که میطلبم از وی توبه بجهت گناهان آینده همچنانکه توبه کردم از گناهان گذشته و این اشارت آنست که بر توبه خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره و بعضی گفته اند که هر که توبه کرد از گناهی واجب است بر وی تجدید توبه و ندامت هرگاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی توبه و ندامت را هر بار که یاد کنم از گناهان خود را یا گوییم توبه اول از گناه است و توبه دوم از باب سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که از وی ترقی نموده یعنی توبه کردم از گناهان میطلبم از وی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنم همچون سالکان یا گوییم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی واتوب الیه واسأل التوبة آن باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته و میطلبم از وی توبه را از این مرتبه که در آنم فی الحال یعنی میطلبم از وی این را که از این که در آنم بگذارند تا توبه کنم از وی اللهم انت السلام یعنی الهی توی سالم و منزه از هر نقصانی و آفتی و تعریف خبر از برای قصد حصر سلامتی است در ذات او زیرا که در حقیقت سالم از هر نقصانی و آفتی نتواند بود الا ذات او و حمل سلام که مصدر است بر ذات از برای مبالغه است مانند رجل عدل و منک السلام یعنی از تست سلامت مخلوقات از آفات و مکروهات والیک یرجع السلام یعنی بتو باز گردد

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و بس و غیر تو همه فانی خواهند شد مانند کل شئی هالک الا وجهه و
یک احتمال دیگر است اینجا یعنی تو ئی مرجع سلامت هر مخلوقی و هر شئی که محتاج الیه چیز نیست مرجع
و رامزی آن چیز میگویند زیرا که بازگشت آن چیز در وجود بآن شئی است چنانکه گویند زید مرجع
خلق است در حوائج یعنی رجوع خلق در حوائج بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک یرجع السلام
افاده نمیکند بمعنی و منک السلام و این موجب تکرار است پس حمل بر معنی اول اولی باشد و در بعضی
روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پروردگار
تو سلام میگوید پس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اللهم انت السلام و منک السلام و الیک
یرجع السلام و بدین تقدیر سلام دوم بمعنی سلام تحیة است یعنی الهی تو ئی سالم از هر نقصانی ذاتی
و از تست سلام بما و بتو باز میگردد سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و بس و یا مرجع سلامتی
تو ئی حینا ربنا بالسلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما بسلامتی از آفات و مکروهات
و ادخلنا دار السلام یعنی در آر ما را در دار السلام و دار السلام را در این آیه و الله
یدعوا الی دار السلام تفسیر بمطلق جنت کرده اند اما در تفسیر این آیه که در سوره بقره واقع است
یعنی قوله و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنین گفته اند
که جمع کردن جنت بر جنات بجهت آنست که بهشتیان را یران وجهی که ابن عباس رضی الله عنه
ذکر کرده است هفت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دار الخلود و جنت الماوی
و دار السلام و علیون و در هر یکی ازین بهشتها مراتب است و درجات متفاوت بحسب تفاوت اعمال
و پوشیده نماند که دار السلام بدین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
تفسیر باهم مخالف باشند و سلام مذکور را بسه نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خدا ئیست سبحانه
یعنی در آر ما را در سرای خود که بهشت است و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
دار سلامتی از آفات و مکروهات و از فنا و انقضا سوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
و بهشت را دار السلام از ان گویند که ملائکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرموده
که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه می در آیند بر ایشان از هر درے
و همچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که بآن اعتبار باشد که خا

هر یکی از اهل بهشت درهی وارد پس خانهای ایشان را درها باشد و میتوانند که بآن اعتبار باشد
که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت درها در سه باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز درهای باشد
پس ملائکه از هر درهی می درآیند و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق جنت و ولی هر نعمت رب
رحیم حضرت خداوند کریم عمت آلاؤه و جلت نعماؤه از غایت بنده پروری و نهایت مرحمت گستری
بنفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قولا من رب الرحیم و تفصیل این قصه آنست
که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
در نعمت و ناز خود بناگاه مرتفع گردد یعنی ظاهر گردد از جانب بالای بر ایشان نوری پس وا کنند
سرها یعنی مرها بسوی آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالای ایشان گوید
السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قولا من رب الرحیم پس نظر کند بایشان
و ایشان نظر کنند بوی آنزمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نور وی تبارکت ربنا
یعنی بسیار خیر و نفع تو ای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
اعراف در آن آیه که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتعالی بسبب وحدانیة الوهیت بتعظیم
بسبب فروانیة ربوبیته و در سوره مؤمنین در آن آیه که فتبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده اند
بتعالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول بتکاثر خیر دوم
تزاید بر هر چیزی یعنی بتعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک اسم
ربک ذی الجلال والاکرام تفسیر کرده اند بمطلق تعالی و رفعت بی آنکه تقیید کرده باشند تعالی را بعلم
و قدرت یا بصفات و افعال و اما چون اینجا بمقابله تعالیت افتاده مناسب آنست که او را تفسیر
کرده شود بغیر تعالی یعنی بر تکاثر خیر و تعالیت یعنی فائقی بر هر چیزی بقدرت تامه یا برگشته از
صفات مخلوقات یا ذا الجلال والاکرام یعنی ای صاحب استغنای مطلق و صاحب فضل عام و بعضی
گفته اند در تفسیر این آیت و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و مقصود از این
قول تبارکت ربنا و تعالیت یا ذا الجلال والاکرام استدعای اجابت دو دعای سابق است که حینا ربنا
بالسلام و ادخلنا دار السلام بوسیله ذکر صفات کمال او یعنی اجابت کن این دو دعا را بجهت
آنکه بسیار است خیر و نفع تو و فائقی و غالبی بر هر چیزی بقدرت تامه و [illegible] ای صاحب استغنای مطلق [illegible]

وعالمیان و صاحب فضل عامی اللهم لک الحمد حمداً یوافی نعمک یعنی الهی ترا است حمد حمدی
که وفا کند و برسد بهمه نعمتهای تو که بما واصل شده است و معنی حمد وصف کردن است بخوبی بر وجه
تعظیم ویکافی مزید کرمک یعنی برابری کند با زیادتی کرم تو که بعد ازین واقع شود در
دنیا و آخرت بدانکه مکافات از کفو است و کفو چیزی است که مساوی او باشد و مکافات را
در کتب لغت تفسیر کرده اند بجزا دادن کسی را بکردارش واما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بضرورت
مکافات را حمل کرده شد بر معنی مساوات زیرا که این معنی هم مناسب این مقام است وهم مناسب
مأخذ مکافات که آن کفو است و گفته اند که فاضلترین حمدها اینست که الحمد لله حمداً یوافی نعمه
ویکافی مزیده تا اگر شخصی سوگند خورده باشد که فاضلترین حمدها را بگوید چون این حمد گوید سوگند خود
راست کرده باشد احمدک بجمیع محامدک ما علمت منها وما لم اعلم یعنی حمد میگویم ترا
بجمیع حمدها مر تو آنچه دانسته ام ازینها وآنچه ندانسته ام ومحامد جمع محمده است بفتح میم اول وکسر
میم ثانی ومحمدت مصدر میمی است بمعنی حمد گفتن و پوشیده نماند که حمد گفتن بحمدی که کسی آنرا
نداند صورت ندارد مگر آنکه گفته شود که مراد آنست که میخواهم و آرزو دارم که ترا حمد گویم بجمیع
محامد معلومه ومجهوله و تفسیر جمیع محامد است وعلی جمیع نعمک ما علمت منها وما لم اعلم
یعنی بر جمیع نعمتهای تو آنچه دانسته ام ازینها وآنچه ندانسته ام وعلی کل حال یعنی بر همه حال
یعنی بر حال شادمانی وحال سختی در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که
اول کسی که خوانده شود او را به بهشت روز قیامت آنانند که حمد گویند خدای را سبحانه در شادمانی
وسختی ونیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید نزد هر عطسه الحمد لله رب العالمین
علی کل حال مادامی که او باشد نیابد درد دندان و درد گوش اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
یعنی پناه میگیرم بخدای سبحانه از شیطان سنگسار کرده شده وسبب پناه گرفتن بخدای سبحانه
از شر شیطان آنست که حضرت حق سبحانه فرموده که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه
مضمون این آیه آنست که الحق گفته اند که شیطان سگی است بدرگاه حضرت حق سبحانه که با آشنا
کاری ندارد و بیگانه را میگیرد واین که کسی میگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این معنی دارد که الهی

سنگ خود را نگاه دار چون روی بتو آریم مار انگیزد یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی پناه گیر بخدا که از شیطان سنگسار کرده شده که نیست شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود به پروردگار خود گذاشته اند بتحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بر او توکل میکنند جز این نیست تسلط او بر کسانی هست که بازگشت میکنند از خدای تعالی

و در صحیحین آمده که دو مرد بودند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از آن دو مرد دشنام میداد آن دیگری را در حالتی که در غضب بود بر وجهی که سرخ شده بود بر روی او پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که من میدانم کلمهٔ که اگر بگوید کسی آن را میرود از وی تن غضب که می یابد در خود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم مسئله باید دانست این سنگساری شیطان باین معنی هست که در آن وقت که او میرود بجانب آسمان تا گوش نهد بآسمان و بشنود آنچه ملایکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد از این در روی زمین واقع خواهد شد ستارها را چون سنگها بر سر او میزنند چنانکه حق سبحانه فرموده لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین یعنی تحقیق که زینت دادیم آسمان دنیا را بچراغهایی که آن ستارها است و گردانیدیم این چراغها را سنگها از برای شیاطین الله لا اله الا هو ترجمه خدا هیچ معبودی نیست بجز وی حاصل المعنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود بر حق اوست و بعض قال فی التفسیر ای لیس احد مستحق للعبادة لا غیره و مقصود اصلی اینست که لا اله الا الله و لیکن از جهت شرف اسم الله تقدیم کرده شده او را و گفته شد الله لا اله الا هو پس الله مبتدا است و لا اله الا هو خبر است و باید دانست که الله اسم ذاتیست که مستجمع است جمیع صفات کمال را و مطلوب است از وی جمیع سمات نقصان پس ذکر اسم ذات اشاره باشد بثبوت جمیع صفات کمال که آن صفات ثبوتیست و بسلب جمیع صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک یعنی شراکت غیر با او در الوهیت اگر چه یکی از صفات نقصان است و داخلیت در آن صفاتی که اسم الله مجملا دلالت دارد بر سلب آن اما چون این صفت نقصان انقص صفات نقصان بود و اقبح آنها ابغض آنها عند الله اکتفا واقع نشده بسبب او بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد او را بتصریح و تفصیل از جهت کمال اهتمام الشان سلب او دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذمومه و جنایات موده اول آنکه این سلب دلالت میکند بر وجود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلب شریک

کردن از وی صورت ندارد و دیگر آنکه این سبب آل است بر توحد ذات در صفت الوهیته و
این توحد دلالت میکند بر وجوب وجود ذات او زیرا که هر یکی از قضایای مذکوره در سلب
صفات نقصان سالبهٔ ضروری است همچنانکه هر قضیهٔ از قضایای مذکوره در ثبوت صفات کمال
موجبهٔ ضروری است بنا بر آن قاعده که همه قضایای اعتقادیه کلیات اند و مطلقات ایشان
ضروریات پس سلب شرکت سلب ضروری باشد و دلالت کند بر ضرورت وحدت ذات
در الوهیته و ضرورت وحدت ذات در الوهیته مستلزم وجوب وجود است زیرا که ضرورت وحدت
در الوهیته یعنی در استحقاق عبادت و وجوب وجود متلازم اند پس سلب شرکت دلالت کرد بر وجوب
وجود ذات و وجوب وجود موجب جمیع صفات کمال است و سالب جمیع صفات نقصان پس سبب شرکت
دلالت بر همه اسم ذات اشارت است بآن پس آنچه اسم ذات اشارة باجه و تاکید یافت
تصحیح بسبب الله لا اله الا هو دلالت کرد بر ثبوت ذات و بر وحدت او در همه صفات ذاتیه
و فعلیهٔ او و بر تنزه ذات از جمیع نقصان و باید دانست که بر همین معنی که الله لا اله الا هو دلالت میکند
اجمالاً و تفصیلاً دلالت میکند بر وی کلمهٔ طیبه نیز یعنی لا اله الا الله بلا تفاوت الحی القیوم یعنی او
زنده دایمی که دائم القیام است بتدبیر خلق و حفظ او و لفظ الحی خبر مبتدا است محذوف یعنی هو الحی و
اما القیوم میتواند که صفت حی باشد و میتواند که خبر بعد از خبر باشد یعنی او سبب حی داوست قیوم
و تحقیق معنی قیوم بگذشت در اول اوراد و درین جمله اثبات است آن معنی را که الله لا اله الا هو
پس گویا که گفته که متفرد در الوهیته یعنی در استحقاق عبادت اوست و بس زیرا که او زنده است
دایمی که علی الدوام مشغول است بحفظ و تدبیر مخلوقات و هر گاه که حفظ و تدبیر ایشان او کند
مستحق عبادت ایشان او باشد نه غیر او لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ یعنی نمیگیرد او را پینکی
نه خواب و مراد ازین کلام بیان کیفیت تدبیر و حفظ است مر خلق را یعنی کیفیت تدبیر و حفظ او
باین نوع است که نمیگیرد او را خواب سبک و نه خواب گران یعنی هرگز غافل نیست از خلق و اگر گفته
شود که قیاس در مبالغه آنست که تقدیم کرده شود نوم را بر سنه زیرا که بعد از نفی سنه که غفلت
قلیل است نفی نوم که غفلت کثیر است بی فایده است چرا که هر گاه او را غفلت اندک نباشد غفلت
بسیار نیز نخواهد بود بطریق اولی اما میتواند که غفلت کثیر نباشد و غفلت قلیل باشد پس عکس در

ترتیب المسند بنماید گویم این ترتیب بجهة آن اختیار کرده شد که وقوع سنة ولا نوم در واقع بالترتیب
ترتیب است و دیگر باید دانست که دران آیه که وهمت کل امة برسولهم لیاخذوه یعنی اسیر و اشته ایذا
یعنی اسیر کردن پس جایز است که اخذ اینجا نیز باین معنی باشد اما مراد لازم او باشد که آن غالبیت است
و در آوردن در تحت تصرف یعنی غالب نمی آید بر وی سنة و نه نوم و برین تقدیر حسن ترتیب
ظاهر است زیرا که میتواند که ضعیف غالب نیاید و قوی غالب آید پس نفی اخذ نوم بعد از نفی اخذ
سنة فایده داشته باشد و درین کلام یعنی لا تاخذه سنة ولا نوم نفی تشبیه او ست بمخلوقات و تاکید
آنرا که او قیوم است که هر چه او راست کرد با نوم از محافظت سموات و ارض و غیر ایشان نماید زیرا که
حفظ آنها موقوفست بر ملاحظه ایشان علی الدوام پس ولا تاخذه سنة ولا نوم دفع مانع قیومیت باشد
و گوئیا گفته که البته او قیوم است زیرا که معنی قیومیت منتفی است با وجود ظهور سببی که مقتضی قیومیت است
یعنی رحمة واسعة **له ما فی السموات وما فی الارض** یعنی از آن اوست آنچه در آسمانهاست
وانچه در زمین است و اگر گفته شود که چرا العرش نکرد و ما بین سموات و ارض گویم بجهة آنکه تعرض
بما فی السموات وما فی الارض تعرض است بما بین ایشان زیرا که هرگاه بالا و پایان از آن او باشد
ظاهر آنست که میانه نیز از آن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است نه در زمین شامل آن نیست
یا او از ما بین است یا از ما فی الارض زیرا که ما فی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
در آیه کریمه لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از و در زمین است و پاره
بیرون و هر دو را فی الارض گفته و همچنین است حال دران آیه که و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها که بعضی از دواب در زمین است و بعضی بر روی زمین و همه را فی الارض گفته و موافق این است
آنچه در تفسیر آمده که مراد بما فیها چیزیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد در حقیقت ایشان
یا خارج باشد و متمکن در ایشان اما باید دانست که گاهی چیزی تمام در روی زمین است که هیچ
از و در زمین نیست و مع هذا او را ما فی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملایکه از پیش ذاکران
نزد حق سبحانه بیایند با ایشان گوید که از کجا می آئید ایشان گویند جئنا عند عباد لک فی الارض و ما بین را
افراد بذکر کرده که دران آیه که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما تحت الثری و باید دانست که فرق است
میان له ما فی السموات و ما فی الارض و میان آنکه له ما فی السموات والارض زیرا که ثانی را به مجموع حمل

می توان کرد یعنی مجموع سموات و ارض یا ما بین اینها داخل خواهد بود درین مجموع بی تکلف و درین
کلام یعنی له ما فی السموات و ما فی الارض دو فایده است یکی اثبات قیومیت او مر آسمانها را و زمین را
چرا که هرگاه اینها مالک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک می باشد
نه بر غیر و دوم اثبات مدعای اصل است یعنی الله لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیت یعنی در
استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سموات والارض است ملک اوست و چون مالک اینها او باشد
مستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت مملوک نیست مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ
یعنی کیست آنکه شفاعت کند کسی را نزد او بغیر اذن و اجازت او درین قول اشارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ احدی
قادر نیست بر منع مراد او از روی ابری و شفاعت چه جای آنکه منع مراد او کند از روی عناد و مخالفت پس اصل شفاعت
نزد او دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال عظمت
او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او نیز و در وی اثبات تفرد اوست
در الوهیت زیرا که مستحق عبادت عظیم مطلق اوست نه غیر و نیز اثبات آنست که مالک ما فی السموات والارض
او باشد زیرا که آنها را لابدی است از مالکی و با وجود عظیم مطلق دیگری نتواند که مالک باشد يَعْلَمُ مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ یعنی میداند آنچه در پیش مخلوقات است از امور آینده در دنیا و آنچه در عقب ایشانست
از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشانست از امور آینده بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشانست
از اموری که پیش از وجود ایشانست زیرا که کسی که روی با آینده دارد و پشت با گذشته یا آنچه
در پیش ایشانست از امور دنیا و آنچه در عقب رفتن ایشانست از امور آخرت یا آنچه محسوس ایشانست
و معقول ایشانست یا آنچه در می یابند و معلوم ایشان میشود و آنچه در نمی یابند و مجهول میماند
وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ یعنی احاطه نمیکنند بچیزی از معلومات او یعنی عالم نمی شوند
بچیزی از معلومات او مگر بآنچه او خواسته است که بدانند حاصل معنی آنکه گفته اند که این جمله یا جمله
سابق بوده مجموع این دو دلالت میکند بر تفرد سبحانه و تعالی در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت
زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرد او سبحانه در علم ذاتی تام و این تفرد دلالت میکند بر تفرد
الوهیت و مراد بعلم ذاتی علمیست که ناشی از ذات باشد و مراد بتام آنست که متعلق بجمیع اشیا باشد و
اینکه گفتیم که این مجموع دلالت میکند بر تفرد او زیرا که اول دلالت میکند بر نفی این علم از غیر او

این مجموع دلالت کرد بر تفرد او درین علم و اما آنکه این تفرد دلالت میکند بر تفرد او ازین جهت است
که علم ذاتی تام لازم معبود برحق است هر گاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او معبود برحق نباشد
والا لازم آید انفکاک لازم از ملزوم وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و گنجائی داده شد
در خود و احاطه کرده است کرسی او آسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیزی است
که بالای او نشسته شود زیاده نباشد بمقعد قاعد بلکه بقدر وی متعدد او باشد و اختلاف است
در آنکه مراد بکرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد بکرسی عرش است بقرینه آنکه الرحمن على العرش
استوى پس چون عرش را محل استقرار خود گفته کرسی نیز خود گفته او را و هر تاویلی که در استوی کرده
شود در نسبت کرسی تاویل توان کرد و بعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او و اما وجه
تخصیص احاطه سموات والارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک محیط عرش نیز هست مگر آنکه گفته
شود که عرش داخل سموات است و بعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
و محیط است بسموات و ظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
بفلک البروج که او جسمی است بغایت بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغامبر صلی الله
علیه و آله وسلم که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت با کرسی مگر همچو حلقه در بیابانی و بعضی
گفته اند که مراد آنست کرسی حقیقی بلکه این کلام تصویری و تمثیلی است عظمت او را بطریق فرض
باین معنی که عظمت او در غایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه گنجائی دادی در خود آسمانها
و زمین را وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا یعنی گران بار نمی سازد و رنج نمی آرد او را نگاه داشتن آسمانها و
زمین را حاصل آنکه گران نمی آید او را نگاه داشتن اینها و وجه تسمیه این آیة الکرسی اشتمال است بر
ذکر کرسی همچنانکه گفته اند در تسمیه این سوره بسورة البقره که آن مشتمل است بر ذکر بقره وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ یعنی اوست خداوندی که عالی است از شرکت غیر در ذات او و در صفات الوهیت او و
بزرگواری است مطلق که حقیر است همه چیزها نسبت با او و اما فضیلت و خاصیت این آیت
که در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواند این آیة الکرسی را در عقب هر
نمازی فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبحانه بنفس خود یعنی بعزرائیل نگذارد و در صحیح بخاری
آمده که شیطان گفت با بو هریره که هر گاه بازگردی بجامه خواب خود بخوان آیة الکرسی را که باشد

پس تو همیشه از جانب حق سبحانه نگاه دارنده و نزدیک تو نیاید شیطان تا آن وقت که درآئی در صباح و ابوهریره
این سخن را گفته با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و پیغمبر گفت راست گفت با تو و حال آنکه او دروغ گوی است
یعنی اگرچه او دروغ گوی است و ظاهر آنست که مراد باین نگاه دارنده که در حدیث است همین آیة الکرسی
باشد که جاندار شده باشد و خواننده خود را نگاه دارد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
هر که خواند آیة الکرسی را بفرستد حق سبحانه تعالی فرشته را که بنویسد از نیکیهای او و محو گرداند از بدیهای او
از ساعت خواندن تا فردا آمدن آن ساعت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواند آیة الکرسی عقیب
هر نماز فرض مانع او نباشد از درآمدن بهشت غیر از مرگ و مداومت ننماید مگر صدیقی یا عابدی اگر گفته شود که مرگ سبب دخول
جنت است پس او را چون مانع گفته بلکه مانع حیوة است گوئیم مراد ازین که مانع نیست غیر موت آنست که همین مانع نیست یا آنکه اصلا
که موت مانع نیست پس این مثل آن باشد که شخصی در وقت شکایتی از دست خود میگوید ما هیچ گناه نداریم غیر از آنکه شما را دوست
میداریم و چون دوستی گناهی نباشد پس مراد این باشد که هیچ گناه نداریم و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند
آیة الکرسی را در وقتی که درآید بجامه خواب خود امین گرداند او را خدای سبحانه بر نفس خویش و بر همسایه
او و همسایه همسایه او و خانهای که در گرد اوست و مراد این باشد که گرداند او را بر نفس خود شخص آن ایمنیست که
خوف نفس از دیگری بر دارد یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید که ایمن در خواب شود و گفته اند مداومة
بر قراءة این آیة امانست از چشم زخم و سبب زیادتی شان مالست و اسباب درویشی و نجات است
از شر دشمنان و سبب عزت و مهابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان سبحان الله
سبحانه یعنی منزه و پاکست خدای عز و جل از هر چه نالایق است و در مشکوة آمده در کتاب طهارت از
صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را
پس ازین حدیث معلوم شد که تسبیح مساوی تحمید است در فضیلت و حال آنکه در مشکوة در همین محل از
صحیح مسلم آورده که الحمد لله پر میسازد میزان را پس سبحان الله نیز چنین باشد زیرا که برابراند در مرتبه
ثواب و سبحان الله بمعنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان الله
اسبح الله سبحانا بوده است یعنی پاک میگردانم خدای را پاک گردانیدنی و مقصود ازین نیز آنست
که پاک است او چون دانسته شد که اصل سبحان الله اسبح الله سبحانا بوده است باید دانست
که اسبح الله را انداخته شد از اسبح الله سبحانا زیرا که تسبیح خداوند سبحانه کثیر الوقوع است خفت در وی

مطلوبست پس باقی ماند سبحانا بعد ازان او را اضافت کرده شد باسم الله تا معلوم گردد که این تسبیح نسبت
بکدام ذات است پس سبحان الله شد و این سبحان الله این زمان بجای مجموع اسبح الله سبحانا واقع شده
پس مراد از سبحان الله این باشد که پاکست خدای سبحانه وتعالی و باید دانست که فائده گفتن سبحان الله
آنست که حق سبحانه پاک گردد به تسبیح ما زیرا که او پاکست در ذات خود محتاج تسبیح کس نیست پس فایده
او راجع به بنده باشد که او پاک گردد بگفتن او ؎ من نگردم پاک از تسبیح شان * پاک هم ایشان
شوند و درفشان * الحمد لله [illegible] یعنی حمد و ستایش مر خدای را سبحانه در مشکوة آورده
است در کتاب طهارت از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم الحمد لله پر میسازد ترازو
را یعنی ترازوی قیامت او نیز در همین محل از مشکوة آورده از صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم که سبحان الله والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را و علی التقدیرین مفهوم میگردد ازین حدیث
شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در مشکوة آورده در فصل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح نصف میزان والحمد لله پر میسازد میزان را و این حدیث دال است
بتفضیل الحمد لله اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
که بعضی از عنایات حضرت خداوندی عز وجل آنست بحال بندگان که حضرت حق سبحانه وقتی که بیان
کرده نهایت کثرت ذنوب بنده را اینچنین گفته که ای فرزند آدم اگر رسد گناهان تو بکبودی آسمان و بعد
ازان آمرزش جوئی از من میان آسمانها و زمین بیامرزم و باک ندارم و ازین حدیث که سبحان الله
والحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را مفهوم میشود که بمجرد گفتن این دو کلمه آن قدر ثواب میابد
که برابری میکند با نهایت گناهان بنده و این نیست مگر از کمال رحمت و وفور عنایت او بحال بندگان و جمع
و مختصر حصن آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله و بحمده دوستتر است
پیش خدای سبحانه از کوه زر که صرف او را کسی در راه خدا عز وجل کند و صحیح پیوسته از رسول صلی الله
علیه و آله وسلم که او گفته هر که خورد طعامی یا بیاشامد چیزی و بعد ازان حمد خدای سبحانه گوید البته حضرت
حق سبحانه از وی راضی گردد و این نیز از کمال رحمت است که رضای او که مقصود از همه عبادت است
و سر همه دولتها اوست بگفتن یک کلمه حاصل شود و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

من اکل طعاما فقال الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة غفر الله له ما تقدم

من ذنبه وما تأخر یعنی هر که خورد طعام وگوید بعد از آن که این را که حمد خدای راکه داد مرا طعام وروزی من
گردانید او را بی حیله از من وبی قدرت من بیامرزد خدای سبحانه گناهان اول وآخر او را همچنین است
گناهان اول وآخر آمرزیده شود واگر جامه نو پوشد وگوید الحمد لله الذی کسانی هذا ورزقنیه من غیر
حول منی ولا قوة یعنی حمد مر خدائی راکه پوشانید مرا این جامه وروزی من گردانید او را بی حیله از من
وبی قدرت من وباید دانست که فائدهٔ تحمید نه آنست که او ستوده شود وبجهت تحمید ما بلکه او ستوده است
در ذات خود بی تحمید چنانکه گفته والله غنی حمید بلکه فائدهٔ تحمید بما راجع است که مستحق ستایش میگردیم و
الله اکبر سی وچهار بار بخواند یعنی خدا سبحانه بزرگ تر است از همه چیز ودر مشکوة آورده در فصل
ثالث باب ثواب تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر از غیر صحیحین که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که الله اکبر
پر میکند میان آسمانها وزمین را ودر مختصر حصن حصین آورده از معجم طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که لا اله الا الله والله اکبر دو کلمه اند که یکی از ایشان را نهایت نیست غیر از عرش
ودیگری پر میسازد میان آسمانها وزمین را وباید دانست که غرض از گفتن الله اکبر اظهار این معنی است
بنده هیچ چیز را با حق سبحانه برابر نمیداند واین را خاصیت بسیار است بعضی از آن اینست که بیهقی
در کتاب بعث ونشور آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که برسد بخدای سبحانه در حالتی
که برابر نمیداند با وی چیزی را در دنیا باشد بروی مثل کوهها از گناه آمرزد او را خدای
سبحانه این حدیث مذکور است در مشکوة در فصل ثالث از باب استغفار وامام حجة الاسلام امام
محمد غزالی قدس سره گفته که معنی الله اکبر اینست که او بزرگتر است از آنکه دریابد حقیقت او را
غیر او یا آنکه او بزرگتر است از آنکه گفته شود که او بزرگتر است از همه چیز زیرا که غیر او را بزرگی
نیست بحسب بزرگی او بلکه غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت که او بزرگتر است
از همه چیز وپوشیده نماند که عدم تسویه غیر او که غرض از الله اکبر آنست درین تفسیر اظهر است
ودر حدیث آمده که اذا رأیتم الحرق فاطفئوه بالتکبیر یعنی هر گاه که کسی بیند که آتش افتاده در چیزی میسوزد
فرو نشاند او را بگفتن الله اکبر واهل حدیث گفته اند این معنی مجرب است پس دور نیست که آتش دوزخ نیز فرو
نشیند بگفتن این کلمه چنانکه مذکور شود در بیان غرض از گفتن الله اکبر لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار بخواند یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی

تنها است نه شریکی او را در الوهیت او را است ملک و او را است حمد و او بر همه چیز قادر است و لفظ وحده
حال است از الله و تاکید حصری است که در لا اله الا الله است یعنی معبود بر حق الله است
و بس در حالتی که یگانه است در الوهیت و ملک یعنی سلطنت و پادشاهی است و اگر صفت ثبوتی باشد مراد از و
اقتدار است و اگر مراد صفت خلیقه باشد مراد از و خلافت اینجا صفت اله است پس مراد از والوهیت
چنانکه اهل تفسیر گفته اند در تفسیر آن آیه ولم یکن له شریک فی الملک زیرا که اگر بمعنی سلطنت باشد
راست نیست بحسب ظاهر یعنی که ولم یکن له شریک فی الملک همچنین اینجا اگر ملک بمعنی سلطنت باشد حصر مستفاد از تقدیم خبر راست
نیست بحسب ظاهر مگر آنکه مراد از ملک ملک حقیقی باشد تمام شد چهار تسبیح و باید دانست که سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله بهتر است بنده را نزد خدای سبحانه از مال و فرزند چنانکه گفته المال والبنون زینة الحیوة الدنیا
والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا یعنی مال و فرزندان زینت حیوة دنیا اند یعنی زینت
آدمی میشوند اینها در دنیا آنست و فانی میشوند عنقریب و باقیات و صالحات یعنی خصلتهای نیکی که
باقی اند ثمره آن ابد الآباد و بهتر است نزد پروردگار تو از مال و فرزندان و حال آنکه از جمله باقیات
صالحات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر باتفاق همه اهل تفسیر و در صحیح مسلم
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هر که گوید سبحان الله در عقب هر نماز یعنی نماز فرض سبحان الله
سی و سه بار والحمد لله سی و سه بار والله اکبر سی و سه بار پس مجموع نود و نه است و گوید در عقب نماز
ده بار این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آمرزیده شود
خطاهای او اگر چه باشد مثل کف دریا و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فاضلترین
سخنان چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در روایتی آمده که دوست ترین
سخنان نزد حق سبحانه چهار است ضرر نمیکند ترا بهر کدام که ابتدا کنی و اگر گفته شود که در حدیث آمده که
افضل الذکر لا اله الا الله باشد پس هر چهار چون افضل باشند گوییم لا اله الا الله افضل مطلق است و
آن سه افضل اضافی یعنی بنسبت بباقی پس منافی نباشد میان فضیلت لا اله الا الله و فضیلت مجموع
و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر آینه این که گویم سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر دوست تر است پیش من از آنچه آفتاب بر وی طلوع کرده است و نیز سبحان الله
گفتن صدقه ایست و نیز الحمد لله گفتن صدقه ایست و نیز الله اکبر گفتن صدقه ایست و نیز لا اله الا الله

گفتن صدقه بیست ومزاوبا آنچه آفتاب بر وطلوع کرده گفته اند اموال دنیاست و دیگر در صحیح مستدرک
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر می گردند در گرد
عرش ایشان را آواز است مثل آواز زنبور عسل بیاد میدهند صاحب خود را آیا دوست نمیدارد بعضی از شما که باشد
همین کسی که بیاد دهد او را ونیز در حدیث آمده که هر که سبحان الله گوید صد بار بامداد و صد بار شبانگاه باشد
همچو کسی که صد حج کرده باشد وهر که الحمد لله گوید صد بار بامداد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که
بر صد اسپ سوار شده غزا کرده باشد با کافران در راه خدا کسی نه وهر که گوید لا اله الا الله صد بار بامداد
و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که صد بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلام وهر که گوید
الله اکبر صد بار شبانگاه و صد بار بامداد نیارد درین روز هیچ ثوابی بیشتر از آنچه او آورده است
مگر کسی که گفته باشد مثل وی یا زیاده کرده باشد برین و در مسند بزار و در معجم طبرانی آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که آیا نمیتوانند بعضی از شما که کند هر روزی مثل کوه احد عمل گفتند یا رسول الله
کیست آنکه تواند این کردن گفت همه شما میتوانند کردن گفتند یا رسول الله کدام است این عمل گفت
سبحان الله عظیم تر است از احد یعنی از کوه احد ولا اله الا الله عظیم تر است از احد والحمد لله عظیم تر است از
احد ونیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که امت من سه صنف اند صنفی مشابه بانبیا
وصنفی مشابه بملائکه وصنفی مشابه بچارپایان آنانکه مشابه بانبیا اند همت ایشان نماز آنست وروزه
وصدقه است آنانکه مشابه بملائکه اند همت ایشان سبحان الله گفتن است ولا اله الا الله گفتن آنانکه مشابه
چارپایان اند همت ایشان خوردن است وآشامیدن وشهوت راندن وباید دانست این که ده بار
باید گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یافته نشد درین باب
حدیثی وغیر از حدیثی که مذکور است در صحیح ابن حبان وسنن نسائی ومسند امام احمد وآن حدیث اینست
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید در عقب نماز بامداد ونماز شام پیش از آنکه باز گردد و دو باز گرداند
در پایهای خود را یعنی پیش از آنکه باز گردد از هیات نشستن در التحیات بر گرداند دو پای خود را ازین هیات
ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر نوشته شود برای وی
ده نیکی وبرداشته شود برای وی ده درجه ومحو کرده شود از وی ده بدی وباشد در آن روز در پناه
از شیطان ونیز آمده است در سنن ابی داود وابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید

در وقتی که در صباح در آید لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر باشد
این گفتن او را مقدار آزاد کردن چند بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نوشته شود برای وی
ده نیکی و فرو ریخته شود از وی ده بدی و بلند گردانیده شود برای وی ده درجه و باشد در پناه از
شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی که در آید در شام باشد و بیا مثال این تا در آید
در صباح و پوشیده نماند که چون یکبار گفتن بمثال یک بنده آزاد کردن باشد پس ده بار گفتن ده بنده
آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که بهترین آنچه گفتم من و پیغمبران پیش از من اینست که لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شئی قدیر و در کیمیا سعادت آورده که در صحیح است هر که گوید این کلمه لا اله
الا الله وحده لاشریک له له الملک له الحمد وهو علی کل شئی قدیر چنان بود که چهار بنده آزاد کرده باشد
از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نیز در کیمیا آورده که فضیلت تسبیح و تهلیل در حق درویش زیاده
بدان سبب است که دل درویش بظلمت دنیا تاریک نشده باشد و صافی بود و یک کلمه وی که گوید
همچو تخمی باشد که در زمین پاک افگند اثر بسیار کند و ثمره بسیار دهد و ذکر دنیا که بشهوة آگنده بود
همچو تخمی باشد که در شورستان افگنده باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملک الجبار یعنی
نیست معبود بحق مگر خداوندی که پادشاه جبار است بدانکه ملک و مالک هر دو در لغت بمعنی بادشاه
آمده است و اما تفسیر مالک یوم الدین فرق کرده اند میان این دو لفظ با نوعی که گفته مالک از
ملک است بکسرهٔ میم که آن تصرف است در اعیان مملوک که بهر نوع که خواهد و ملک از ملک است
بضم میم که آن تصرف است با مر و نهی در ماموران و دیگر باید دانست که ملک بکسر میم اعم است از
ملک بضم میم زیرا که میتواند که کسی را تصرفی باشد اما ملک بضم میم که بادشاهی است نباشد و جبار آنست
که جبر کند خلق را بر هر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد و بعضی گفته اند جبار آنست که اصلاح کند حال خلق را
پس جبر بمعنی اصلاح باشد و آنچه است جبر نقصان و باید دانست که جبار صیغه مبالغه در صفات الله
گاه باعتبار کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بهر دو اعتبار لا اله الا الله الواحد القهار
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که یگانه است که غالب است بر همه چیزی لا اله الا الله
العزیز الغفار یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که یگانه است و غالب است بر همه چیزی

ونیک آمرزندهٔ گناهان را بمعنی عزهٔ غالبیت است بر بخشیدن بد آنکه عزیز را در کتب تفاسیر و شروح
احادیث باین معنی که مذکور شد تفسیر کرده اند و در تاج الاسلام گفته که عزیز بمعنی بی همتا نیز می آید
پوشیده نیست که عزیز در مقابلهٔ ذلیل بذال معجمه که بمعنی خوار است نیز می آید پس اگر عزیز را درین مقام
بیکی ازین دو معنی اخیر حمل کرده شود تا تکرار لازم نیاید نظر بقهار خالی از وجهی نیست و غفار صیغه
مبالغه است و مبالغه در مغفرت حق سبحانه باین اعتبار است که او آمرزنده است صغیره و کبیره را نه صغیره
تنها و آمرزنده است خطا و عمد را و پوشیده و علانیه را و کهنه و نو را و گناه قلیل و کثیر را و نیز آمرزنده است گنا
گاران بسیار را و نیز آمرزنده است اگرچه گناهگار توبه بتکرار شکسته لا اله الا الله الکریم الستار
یعنی نیست معبودی بر حق مگر خداوندی کریم پوشنده عیبها و کریم بمعنی بزرگوار می آید و نیز بمعنی ذات
کثیر الخیر والبرکة می آید و از اینجا گفته اند که الکریم هو السماحة یعنی جوانمردی آسمان است و انسب
درین مقام اخیر است تا تکرار لازم نیاید نظر بعظیمی که در ان قول است که لا اله الا الله العلی العظیم
لا اله الا الله الکبیر المتعال یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی عظیم الشان فایق است
بر همه چیز بقدرت تامه و متعال گاهی می آید بمعنی سرکشنده از صفت مخلوقات لا اله الا الله
خالق اللیل والنهار یعنی نیست معبودی بر حق مگر خداوند تعالی که او معبود است در هر مکانی یعنی هیچ
مکانی نیست که آفریننده شب و روز است لا اله الا الله المعبود بکل مکان یعنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند تعالی که معبود است در هر مکانی یعنی هیچ مکانی نیست که عابدی او را عبادت نکرده
باشد در وی لا اله الا الله المذکور بکل لسان یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای تعالی
که مذکور است بهر زبانی یعنی هر جانداری که هست بزبان خود او را یاد میکند اگرچه زبان او را
هر کس نداند چنانکه گفته اند ~ مرغان چمن بهر صباحی ❀ خوانند ترا باصطلاحی ❀ بلکه جاندار
و غیر جاندار همه بتسبیح او مشغول اند چنانکه حق سبحانه فرموده و ان من شیء الا یسبح بحمده پس زنده
بزبان قال یاد میکنند و غیر زنده بزبان حال و لسان الحال انطق من لسان المقال و میتواند
که مراد از زبان لغت باشد چنانچه در آیة کریمه و من آیاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم
والوانکم والسنه باللغات تفسیر کرده اند و نیز در عرف گفته میشود فلانکس زبان عرب میداند یعنی
لغت عرب میداند لا اله الا الله المعروف بکل احسان یعنی نیست معبود بر حق

نگر خداوندی که مشهور ست همه یکبار لا اله الا الله کل یوم هو فی شان حاصل المعنی آنکه نیست
معبود برحق مگر خدای سبحانه و در هر روزی او را کاریست و جمله ثانیه جمله ایست مستقله که ارتباطی
ندارد بما قبل خود مانند یعنی ربنا در ان قول که لا اله الا الله یعنی ربنا مگر آنکه اینجا موصوفی تقدیر کرده شود
که بران تقدیر صفة الله بشود مانند الذی کل یوم هو فی شان و در حدیث آمده که بعضی از کارهای وی
در هر روزی آنست که می آمرزد گناهی و دور می کند اندوهی را و رفعت می دهد قومی را و پست می اندازد
دیگری را و بعضی گفته اند در هر روز کمینه کار او آنست با وجود خلق جمیع را از عدم بوجود می آرد
و با وجود خلق جمیع را از جمادی بنباتی می رسانند و آن جمیع را از نباتی با حیوانی و بصلب پدر
می برد و از ان جمیع را از صلب پدر به رحم مادر منتقل می سازد و جمیع را از رحم مادر بیرون می آرد
و جمیع را بیرون آورده بتمامی در جمیع را از بقا بتمام عقل می رسانند و پاره از عاقلان را بدرجه بلوغ می رساند
و پاره از بالغان را مسلمان می سازد و پاره از مسلمانان را در طلب می دهد و پاره از اهل درد را
سوی پیر می گرداند و پاره از مریدان را سالک می سازد و پاره از سالکان را از اهل قرب می سازد و پاره
از اهل قرب را کامل می سازد و پاره از کاملان را بتکمیل می رسانند و گفته اند این قول که کل یوم هو فی شان
اشاره بر قول جهود است که گفته اند که حضرت حق سبحانه در روز شنبه کاری نمی کند لا اله الا الله ایمانا
بالله یعنی می گوییم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه امانست از خدای سبحانه یعنی امانست از عذاب
خدای سبحانه چنانکه در حدیث قدسی وارد شده لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی
یعنی لا اله الا الله حصار منست و هر که در آید در حصار من ایمن گردد از عذاب من یعنی از عذاب آنکه
من یا در حالتی این کلمه امانیست آمده از جانب خدای سبحانه و بهر تقدیر مراد از ان امانیست امانست
لا اله الا الله ایمانا من الله یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی در حالتی که این کلمه امانست
از خدای تعالی لا اله الا الله امانة من عند الله یعنی می گوییم لا اله الا الله در
حالتی که این کلمه امانتیست نزد حق سبحانه و مقصود آنست که این کلمه را امانت گذاشتیم نزد خدای
سبحانه و هر که چیزی را امانت بگذارد نزد خدای سبحانه و با وی بسپرد البته آن چیز محفوظ می ماند در
پناه وی از هر آفتی چنانکه در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفت مسافر را
در وقت وداع کردن استودعک الله الذی لا یضیع ودایعه یعنی امانت می گذارم ترا نزد خدای تعالی که

که ضایع نمی شود امانتهای او که باو سپرده شود و منقول است که شخصی بسفر میرفت و زنی حامله داشت وقت السفر
آن متعلق بحمل آن زن بود در وقت روان شدن گفت بار خدایا بتو سپردم حمل این زن را چون آمد از سفر
رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد بعد از آن مرد بیامد و این حال را مشاهده کرد گفت این
امر عجیب است من حمل او را بخدای سبحانه سپرده بودم چون ضایع شد و گفت با وجود این احتیاط
می کنم گور آن زن را اشکافت دید که زن وضع حمل کرده و آن بچه بپستانه و چسپیده شیر می خورد گفت
الهی می توانستی که مادر او را نگاه داری آواز آمد که آنچه با سپرده بودی نگاه داشتم اگر مادر او را نیز
بما می سپردی نگاه می داشتم لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند سبحانه و حول یعنی حرکت و تغییر می آید و در قوة القلب آورده که حول یعنی انتقال
است از معاصی و قوة یعنی ثبات است بر طاعت یعنی نیست از معاصی و نیست ثباتی و قراری بر طاعت مگر
بتوفیق خدای سبحانه و در حدیث آمده که لاحول ولا قوة الا بالله دوای نود و نه درد است که آسان ترین
آن درد ها غم است و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ابو موسی که گوئی لاحول
ولا قوة الا بالله که او گنجی است از گنجهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که لاحول ولا قوة الا بالله دریست از درهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که او نهال بهشت است و باید دانست که این کلمه را تاثیری عجیب است
در تسهیل امور صعبه و تیسیر احوال شاقه و در دفع فقر چنانکه در خبر است که در آن وقت که عرش خدا
سبحانه بر آب بود اول چیزی که آفریده بعد از عرش ملائکه حاملان عرش بوده اند چون ایشان را
بیافرید گفتند ای پروردگار از برای چکار ما را آفریده گفت از برای داشتن عرش گفتند ای
پروردگار کیست که او را قوت برداشتن عرش باشد و حال آنکه بروی است عظمت تو و جلال تو و وقار تو
گفت شما را برای این آفریده ام ایشان بارها تکرار کردند این سخن را بعد از آن گفت گوئید لاحول
ولا قوة الا بالله پس گفتند و برداشتند عرش را و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم هر که گوید هر روز صد بار لاحول ولا قوة الا بالله نرسد او را فقر لا اله الا الله و لا
نعبد الا ایاه یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای سبحانه و نمی پرستیم مگر او را لا اله الا الله
حقا حقا یعنی می گوئیم لا اله الا الله در حالتی که این کلمه راست است و حق و عبارت است

از لا إله مطابق واقعه حال باشد از لا إله إلا الله و می تواند که حق از اسمای الله باشد که بمعنی متحقق الوجود
و ثابت الوجود است و حال باشد از الله یعنی می گوییم که نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانه در حالتی
که متحقق الوجود است و می تواند که مصدری باشد منصوب بفعل مقدر تاکید نفس خود را مانند زید
قائم پس معنی این چنین باشد که ثابت است لا إله إلا الله ثابت بودنی لا إله إلا الله ایماناً
وصدقاً یعنی می گوییم لا إله إلا الله در حالتی که این کلمه ایمان ماست یا آنکه از جهت
ایمان خود و تصدیق خود با صدق این کلمه لا إله إلا الله تعبداً اور قا یعنی می گوییم لا إله
إلا الله از جهت تعبد و بندگی یعنی ازین جهت که این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بنده
بودن من در واقع لا إله إلا الله تلطفاً ورفقاً یعنی می گوییم لا إله إلا الله از جهت مهربانی
و سازداری حضرت حق است سبحانه بما یعنی گفتن ما این کلمه را اثر مهربانی و سازداری حضرت حق
سبحانه بما چنانکه منقول است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که می گفت الٰهی تلطفت باولیائک
فعرفوک ولو تلطفت باعدائک لما جحدوک یعنی الٰهی لطف نمودی و مهربانی کردی بدوستان
خود که مومنان اند پس شناختند ترا و اگر لطف می نمودی بدشمنان خود که کافرانند هر آینه منکر نمی شدند
ترا و تلطف بمعنی مهربانی آمده و بمعنی سازداری نیز آمده و هر دو را اینجا مناسبت تام است لا بر تقدیر
دوم موافق تفسیر تلطف است لا إله إلا الله قبل کل شیء یعنی میگوییم که نیست معبود بر حق مگر خداوند
سبحانه در حالتی که اول هر چیزی است که غیر اوست بحسب ذات و زمان پس قبل کل شیء حال
باشد از الله و نیز تواند که قبل کل شیء صفة الله باشد بر تقدیر اسم موصول یعنی الذی قبل کل شیء
لا إله إلا الله بعد کل شیء یعنی میگوییم که نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانه در حالتی که او
آخر هر چیز است باین معنی که او باقی خواهد بود بعد از فنای هر چیزی لا إله إلا الله یبقی ربنا
ویفنی ویموت کل شیء یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای سبحانه باقی خواهد بود پروردگار
ما و فانی میشود و می میرد هر چیز و لفظ واو احتمال عطف دارد و احتمال حال نیز دارد و باید دانست
که مخلوقات بر دو قسم است یکی ذی حیوة و دیگری غیر ذی حیوة و موت را اطلاق مخصوص است
بذی حیوة اما فنا اکثر استعمال او در غیر ذی حیات است اما فنا و موت از جهت رعایت هر دو قسم
مخلوقست و تقدیم فنا بر موت ازان جهت است که غیر ذی حیوة اکثر است لا إله إلا الله

الملک الحق المبین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پادشاهی است که ظاهر است سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوار و مبین بمعنی ظاهر و نیز می تواند که حق بمعنی متحقق الوجود و ثابت الوجود باشد و مبین بمعنی ظاهر سازنده یعنی پادشاهی است ثابت الوجود ظاهر سازنده وجود بسبب ایجاد مخلوقات لا اله الا الله الملک الحق الیقین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پادشاهی است سزاوار پادشاهی که یقین است سزاواری او لا اله الا الله العلی العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بلند مرتبه که ندارد مانندی که شریک او باشد در ماهیت یا در صفات الوهیت و بزرگواری که حقیر است همه چیزها نسبت باو لا اله الا الله الحلیم الکریم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بردبار بزرگوار و نیز می تواند که کریم بمعنی کثیر الخیر والبرکت باشد و گفته اند حلم حضرت حق سبحانه نسبت با بندگان زیاده است بر حلم مادر و پدر بفرزند و درین باب گفته اند

صد پدر صد مادر اندر حلم ما ❊ هر نفس زاید فتد اندر فنا ❊ حلم مادر کف کف حلم ماست ❊ کف رود آید ولی دریا بجاست ❊

لا اله الا الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگ است لا اله الا الله اکرم الاکرمین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره گفته اکرم الاکرمین آنست که چون گناهی یک شخص بخشد آن نوع گناه را از همه کس بخشد لا اله الا الله ارحم الراحمین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحم کننده ترین رحم کنندگان است یعنی رحمت او زیاده است از رحمت دیگران هر رحمت کننده و این نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیاده است ازین جهت است که رحمت دیگران دارند او رحمت دارد که دیگران ندارند چنانکه رحمتی دارد و فرا رسیده همه اشیا را چنانکه گفته و رحمتی وسعت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه او رحمتی دارد لا آخر بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه از جمله رحمتها او و اول نعمت وجود است و ازین دیگرے نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتهای نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتهاے او نعمت بهشت است که ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه یکی از آثار او نعمت دیدار است در بهشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از رحمتهای او نعمت ایمان است

که اصل دیدار و نعیم بهشت است و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه او یکی از رحمتهای الهی و محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه گفته و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و او اصل نعمتهاست ایمان و آنچه
بهر وحی است و ظاهر است که این نعمت در دیگری نتواند بود و پس ثابت شد بدین دلائل که رحمت
او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که خدای را سبحانه و تعالی فرشته است موکل بکسی که گوید یا ارحم الراحمین
پس هر که گوید سه بار یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روی بتو کرد پس بطلب
و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندگان از مادر بفرزندش و نیز در
صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که حضرت حق سبحانه صد رحمت فرو فرستاده است از
جمله آن صد رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهارپایان و جنبندها پس بسبب آن رحمت
این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان وحشی بر فرزند خود تا خیر
کرده است نود و نه رحمت دیگر را که رحمت کند بآن بندگان خاص خود را روز قیامت آن کسانیکه
گردن بحکم او آورده اند و امر و نواهی را بجا آورده اند و در روایت دیگر آمده که روز قیامت
تکمیل کنند آن نود و نه رحمت را باین یک رحمت و بصد رحمت کند بندگان فرمان بردار خود را
منقولست از یحیی بن معاذ رازی رضی الله عنه که او میگفت الهی وقتی فرو آوردی بر ما یک رحمت
از صد رحمت خود از نصیب ما ازین یک نعمت اسلام شد از همه دولتهاست پس چون نا امید باشم از
آمرزش تو وقتیکه فرو آری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی
ارواحهم واقعست که برخورداران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص
بواسطه یابند و خاص الخواص بی واسطه برخورداری عوام از صفت رحمانیت است و آن مقبول و مردود می یابد
از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت بر عیال کافر و مسلمان راهست و آن از خاصیت صفت رحمانیت است
و اگرنه اثر این رحمت بودی یک شربتی آب هیچ کافری ندادی آنچه فرموده سبقت رحمتی علی غضبی این
سخن بود و هم ازینجا گفته اند یا رحمن الدنیا و برخورداری خواص از صفت رحیمی ست تا بواسطه قبول دعوت
انبیا و متابعت ایشان نعیم بهشت یابند در آخرت که نبی عبادی انی انا الغفور الرحیم و ازینجا گفته اند
یا رحیم الآخرة و برخوردار خاص الخواص از صفت ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا اولیا علیهم السلام ایوب

علیه السلام گفت رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و موسی علیه السلام گفت رب اغفر لی ولاخی وادخلنا
فی رحمتک وانت ارحم الراحمین لا اله الا الله حبیب التوابین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی
که دوستدار توبه کنندگان است چنانکه گفت ان الله یحب التوابین یعنی خدای سبحانه دوست
میدارد توبه کنندگان را پس حبیب بروزن فعیل بمعنی فاعل باشد و احتمال دیگر هست که بمعنی مفعول
باشد یعنی محبوب توبه کنندگان زیرا که تا بنده مر خدای را سبحانه بجد دوست ندارد ترک شهوت
و معاصی که محبوبان نفس اند نمی تواند کرد و در تحت امر و نهی که مکروه نفس اند نمی تواند درآمد و ازینجا
گفته اند که علامت دوستی بنده مر خدای را سبحانه امتثال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اهل ذکری اهل مجالستی و اهل طاعتی و اهل کرامتی و اما
اهل معصیتی فلا اقنطهم فان تابوا فانا حبیبهم وان لم یتوبوا فانا طبیبهم ابتلیهم بالمصایب لاطهرهم عن المعایب
یعنی اهل ذکر من همنشان منند و اهل طاعت من اهل بزرگ داشت من اند و اما اهل معصیت من
نومید نمی سازم ایشان را پس اگر توبه کنند من حبیب ایشانم و اگر توبه نکنند من طبیب ایشانم مبتلا
میکنم من ایشان را بمصیبتها تا پاک میگردانم ایشان را از عیبها لا اله الا الله راحم المساکین
یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحمت کننده مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
عبارت از انعام و اکرام اوست و در خبر است که چون اهل فقر و مسکنت روز قیامت بحضرت
خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه با ایشان عذرها گوید چنانکه دوستی با دوست خود عذرها
گوید در وقتی که تقصیری واقع شده باشد در رعایت حقوق دوستی گوید ای بندگان من اینکه
دنیا را از شما باز داشتم نه از ان جهت است که شما نی ارزیدها شید بلکه لایق شما نبود امروز ظاهر
گردانم رفعت درجه شما را اول انعام و اکرام من در حق شما این باشد که در آیید میان عرصات
قیامت و بنگرید هر که شما را در دنیا لقمه نانی داده باشد یا شربتی آبی داده باشد یا شما را لباس
پوشانیده باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرید و بخشایش به بهشت در آرید لا اله الا الله
هادی المضلین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که راه راست نمائی گمراه کرده
شدگان است لا اله الا الله دلیل الحائرین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که
راه نمای حیران است لا اله الا الله امان الخائفین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که

که این گروه ترسندگانست لا اله الا الله غیاث المستغیثین یعنی نیست معبود بحق
مگر خداوندی که فریادرس فریادخواهان است لا اله الا الله خیر الناصرین یعنی نیست
معبود بحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سورهٔ بقره در تفسیر آیه کریمهٔ و لا هم
ینصرون اینچنین گفته اند که نصرة اخص از معونة است زیرا که نصرت مخصوص است بدفع ضرر پس نصرت
دادی باشد بطریق دفع ضرر و او سبحانه خیر الناصرین از جهت است که قوة او در دفع ضرر از قوة اهل
نصرة زیاده است و دیگر آنکه نصرت او بغیر غرض و طمع است و دیگر آنکه قوت نصرت او از خود است
و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت نصرت مشقتی لاحق نمیشود لا اله الا الله خیر الحافظین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الحافظین است
بجهت آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از جمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل در و
نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گرانی و مشقت نمی باشد چنانکه و لا یؤده حفظهما
بخلاف دیگران و دیگر آنکه حفظ او بلا غرض و طمع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
نمی باشد نسبت بآنچه در صدد حفظ اوست بخلاف دیگران لا اله الا الله خیر الوارثین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین وارثان است و او سبحانه را وارث از آن گویند که مراد
از وارث اینست که مال از میت باو ماند و شک نیست که همه ارباب اموال فانی خواهند شد و اموال
ایشان باو خواهد ماند کما قال کل شیء هالک الا وجهه و لله میراث السموات و الارض اما آنکه او سبحانه خیر
وارثان است از آنجهت تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
حق سبحانه بطریق اصالة میگیرد که و لله ما فی السموات و ما فی الارض دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل شوهر
و زوجه از آن قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متعهد اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از ایشان
نباشد و حق سبحانه وارثی است که از مال چیزی نمیگیرد و متکفل اولاد و عیال میت است که و ما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و اغلب چنانست
که او را بدعای و استغفار یاد نمیکنند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمیگیرد و اغلب
چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند که و ما کان الله غفورا رحیما و دیگر آنکه هیچ وارث را آن
قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هر گاه که خواهد حق سبحانه وارثی است که قادر است

همین معنی چنانکه گفته یغفر لمن یشاء و دیگر آنکه هر وارثی که هست محتاج است بمال مورث خود و حق سبحانه
وارثی است که احتیاج ندارد بمال هیچ چنانکه گفته یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی
و دیگر آنکه هر وارثی که هست خواهد مرد و حق سبحانه وارثی است که هرگز نمیرد چنانکه گفته کل شیء هالک
الا وجهه و دیگر آنکه هر مورثی که هست او بموت از وجدا میشود و او وارثی هست که مورث بموت
نزدیک او میرود چنانکه گفته بطریق حکایت از بندگان که انا لله وانا الیه راجعون لا اله الا
الله خیر الحاکمین یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین حاکمان است و او سبحانه
بهترین حاکمان از آن جهت تواند بود که در حکم او جور نیست و دیگر آنکه او در حکومت خود هرگز
از کسی رشوت نگیرد بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکه او سبحانه گاه باشد که حکم کند میان دو کس در آخرت
و بر ظالم ظاهر گرداند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندان خیر دهد از بهشت که راضی شود و ظالم را
خلاص گرداند و دیگر آنکه هر حاکم که هست هرگاه که اهل خصومت متعدد و بسیار شوند که بیکبار میان
همه حکم نکند بلکه بتدریج و ترتیب میکند و او حاکمی است که میان خلق اولین و آخرین در طرفة العین
حکم میکند چنانکه گفته ان الله سریع الحساب و دیگر آنکه گاه باشد که کسی بیفرمانی او کرده باشد
و او حکم کرده باشد بظلم او و ظالم عذر دروغی گوید و او با آنکه عالم است بکذب او عذر دروغ او را
قبول کند و گاه باشد خود تعلیم عذر کند چنانکه بزرگی گفته مصرع ای گناه آمرز عذر آموز من
و گاه باشد که بر یکی حکم کرده باشد که او را بدوزخ برند و باز او را بخشد بنابر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکه
حکم او چنان محکم است که هیچکس او را تغییر نتواند داد و الله یحکم لا معقب لحکمه لا اله الا الله خیر الرازقین
یعنی نیست معبود بحق مگر خداوندی که بهترین رزق دهندگان است و آنکه حق سبحانه بهترین
رزق دهندگان است از آن جهت است که غیر او بسبب صورت رازق هست زیرا که غیر او
هر که دیگری را رزق دهد از مال خدای سبحانه میدهد و اما خدای سبحانه رازق حقیقی است هر چه میدهد
از مال خود میدهد و دیگر آنکه هر دیگری را رزق دهد چون از وی مخالفت بیند رزق از وی باز گیرد و او
سبحانه رازق است که رزق همه فساق و کفار دریغ ندارد و دیگر آنکه هر که دیگری را رزق دهد در
بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است که آنچه میدهد هرگز بآن محتاج نیست و دیگر آنکه
رزق رازقان انقطاع دارد و او ابدالاباد رازق است و دیگر آنکه هر رازق که هست گاه در تحصیل

آن مشقت میکشد و او رازق هست که ایجاد رزق بسهولت میکند چنانکه گفته انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری را رزق دهد اغلب آنست که بملاحظه فایده میدهد
یا دنیوی یا اخروی و او چنین رازقست چنانکه گفته ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون و
دیگر آنکه هر رازقی که هست رزق او بتربیت جسم مرزوقست و او رازقست که فایده او بجان و تن
هر دو میرسد و دیگر آنکه هر رازقی که هست رزق او میرسد بگما جسام ظاهره و او رازقیست که ترتیب
رزق او میرسد باجسام ظاهره و مخفیه مثل جن و انس و آنها که حال او رشتند از جوانب و دیگر همه از فا
قاصر هستند بتحصیل هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرزوقانست و او قادر است بدین لا اله
الا الله خیر الفاتحین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که بهترین فاتحانست و در
قرآن واقعست که ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین و مفسران آنرا دو نوع
تفسیر کرده اند یکی آنکه فاتح از فتاح است بضم فا که بمعنی حکومت است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از نیجاست
که قاضی را فتاح گویند دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان مشکل است و تمیز کردن میان دو امر
مشتبه و از نیجاست فتاح مشکلات پس فاتح بمعنی تمیز کننده و بیان کننده باشد و این هر دو معنی
اینجا مستقیم اند اما معنی اول مکرر میشود نظیر بخیر الحاکمین که بگذشت و اینجا یک معنی دیگر است که بقا
مناسب مقام است و آن معنی اینست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
امر مشتبه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فتاح افتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
چنانکه گفته فتحنا ابواب السماء حق سبحانه و تعالی بدین تقدیر خیر الفاتحین از آنجهت باشد که فتح میکند
بر سالکان راه ملکوت را و باب جبروت را و باب لاهوت را و فتح هیچ فاتحی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
فتح او را دیگری تغییر نتواند داد چنانکه گفته ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بخلاف فتح
دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوی لا اله الا
الله خیر الغافرین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
گفته شود خیر الغافرین دلالت میکند که غیر خداوند سبحانه تواند که کسی را بیامرزد و این روا نیست
زیرا که در قرآن آمده و من یغفر الذنوب الا الله یعنی کیست که بیامرزد گناهان را غیر خدای سبحانه
و دیگر بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکرد گناهگاران را که گویند در مقام استغفار

کہ فاغفرلی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت یعنی بیامرز مرا کہ بدرستی شان اینست کہ نمی آمرزد گناہہا
غیر تو و دیگر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گاہے خود میگفت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفرلی
فانہ لا یغفر الذنوب الا انت یعنی پاکی تو از ہمہ عیبہا من ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا کہ نمی آمرزد
گناہان را غیر تو گویم کہ گناہ دو نوعست یکی گناہی است میان بندہ و حضرت حق سبحانہ و دیگر گناہ ہست میان بندہ و بندۂ دیگر
و حصر مغفرت نظر بگناہ اولست مغفرت گناہ اول خاصہ حضرت حق سبحانہ و اما مغفرت گناہ دوم را حضرت حق سبحانہ
تفویض بصاحب حق کردہ و او را اجازت دادہ کہ اگر خواہد ظالم را بخشد بلکہ مظلوم را ترغیب و تحریص
کردہ بمغفرت ظالم چنانکہ فرمودہ ولمن صبر و غفر ان ذلک من عزم الامور یعنی ہر آئینہ کسی کہ صبر کند
بر جفای دشمن و بخشد او را و ترک انتقام کند ہر آئینہ کہ این صبر و بخشیدن از امور یست کہ فرض
کردہ است او را حق سبحانہ یعنی مثل امور مفروضہ است و بجای آوردنیست و آن وجہی
کہ مذکور شد در غفاری کہ در لا الہ الا اللہ العزیز الغفار ہست جاری است در خیر الغافرین
و اینجا وجہ دیگر ہست و آن اینست کہ او حق خود را می بخشد و دیگران حق خود را می بخشد و شک
نیست کہ حق وی اعظم حقوق است و دیگر آنکہ تا او دیگری را توفیق ندہد نتواند کہ مظلوم ظالم را
بخشد بخلاف او کہ او محتاج بتوفیق کس نیست و وجہ دیگر آنکہ بعد از مغفرت نیز رحمت میکند چنانکہ
در کثیری از مواضع قرآن کہ جمع کردہ میان مغفرت و رحمت پس وی بہترین آمرزندگان باشد
و وجہ دیگر آنست کہ بگذشت در تفسیر اکرم الاکرمین کہ چون گناہی شخصی را بخشد آن نوع گناہ را
از ہمہ کس بیامرزد و وجہ دیگر آنکہ ادمی آمرزد از عاصی بیک عذر ہزار کبیرہ را چنانکہ گفتہ اند ؎
اذا اعتذر الصدیق الیک یوما ÷ تجاوز عن مساویہ الکثیرہ ÷ قال الشافعی
روی حدیثا ÷ باسناد صحیح عن مغیرہ ÷ بان قال النبی یقبل ربی ÷ بعذر واحد الف کبیرہ ÷ یعنی
ہرگاہ کہ دوست تو عذری بیارد بتو روزی درگذارد گناہان بسیار و از برای آنکہ امام شافعی
رضی اللہ عنہ روایت کردہ است حدیثی باسناد درست صحیح از مغیرہ بن شعبہ رضی اللہ عنہ کہ گفت
پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ میگذارد و میپذیرد پروردگار من بیک عذر ہزار گناہ کبیرہ را و دیگر آنکہ عاصی را
عذر تعلیم میکند درگاہ است کہ عذر در وقع را قبول میکند و می آمرزد لا الہ الا اللہ خیر الراحمین
یعنی نیست معبودی بحق مگر خداوندی کہ بہترین رحم کنندگان است ہر وجہی کہ در ارحم الراحمین است

آن وجه جاریست در رحمت دیگر نیز هست آنجا که رحمت او ذاتیست یعنی ناشی از ذات
او و رحمت دیگران پرتو رحمت اوست لا اله الا الله وحده یعنی نیست
معبود برحق مگر خداوند سبحانه تنها وصدق وعده یعنی راست ساخت وعده
خود را ونصر عبده ویاری کرد بنده خود را واعز جنده وغالب
گردانید لشکر خود را وهزم الاحزاب وحده وهزیمت داد جماعتهای مخالفان را تنها
ولا شیء بعده وهیچ چیز نیست بعد از خداوند سبحانه وآیه اینست که درین کلام سه احتمال است
اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست ورای خداوند سبحانه میگویند در خانه کسی
نیست بعد زید یعنی در خانه کسی نیست ورای زید پس مراد از وجود وجود حقیقی باشد که نشا او از ذات
غیر نباشد و لفظ بعد بمعنی ورا باشد چنانکه در آیه کریمه والبحر یمده من بعده سبعة ابحر یعنی محیط را مدد کند
ورای وی هفت دریا دیگر دوم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آخر وی یعنی وی آخر است هر چیز
وچیزی نیست آخر وی پس لفظ بعد بمعنی آخر باشد چنانکه در حدیث است که انت الآخر فلیس بعدک
شیء وسیوم آنکه مراد این باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحانه نباشد زیرا که نشاء وجود اشیا
همه اوست و این مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد تابستان یعنی زراعت نیست اگر تابستان
نباشد لا اله الا الله اهل النعمة یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتها است
والف ولام که در النعمة ست از برای استغراق است واهل بمعنی صاحب است چنانکه میگویند فلان کس
اهل علم ست واهل فضیلت است واهل کمال است وله الفضل ومر او راست فضل باین معنی که
که بعضی از بندگان بطریق فضل معامله میکند در دنیا و آخرت بطریق عدل یا باین معنی که هر فضل وفضیلتی
که در غیر است از آن اوست یعنی از و آمده است وله الثناء الحسن ومر او راست ثنا نیک گویند
یعنی اوست مستحق ثنای نیک زیرا که هر کس را که ثنای نیک گویند آن ثنا بجهة فضیلتی است
که بفضیلت از و آمده است پس فی الحقیقه او باشد مستحق ثنا حسن بر غیر لا اله الا الله عدد خلقه
یعنی میگویم لا اله الا الله بعدد مخلوقات وی وزنة عرشه وبوزن عرش خدای سبحانه یعنی
میگویم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گرانی عرش زنة مصدر است
بمعنی وزن همچو عدة یعنی وعد وعرش خدای سبحانه چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست هفت آسمان و زمین نسبت بکرسی مگر همچو حلقه در بیابانی و نیست
کرسی نسبت بعرش مگر همچو حلقه در بیابانی **و رضا نفسه** و بمقدار رضاء ذات خدای
سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضاء خدای
سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله بمقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته اند
که معنی رضا نفسه اینست که همچنانکه راضی شود خدای سبحانه پس میگویم از روی اخلاص و دیگر بدانکه
لفظ رضای را درین مقام و در سایر مواضعی که واقع شده محدثان و ضابطان تصحیح کرده اند بکسر را
والف تنها و در کتب لغت نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف همزه باشد آن مخالف تصحیح محدثان
و اهل لغت است و بعضی گفته اند که اگر بعد از الف همزه بیارند البته حرف را بفتح باید خواند که مصدر نیز
باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است **و مداد کلماته** و بسیار سخنان
خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله بسیاری سخنان او و گفته اند که مداد مثل مدد است بمعنی زیادة
و کثرت آمده و اما اظهر آنست که مداد عبارت است از چیزی که بآن کتابت کرده شود همچو سیاهی و
باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیراکه مقرر شده که او متکلم است از ازل تا ابد و
هیچ سکوت او روا نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود در بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داده
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بگو
ای محمد که اگر باشد دریای محیط مداد کلمات پروردگار من هر آینه تمام شود دریا پیش از آنکه تمام شود
کلمات پروردگار من اگرچه بیاریم مثل آن دریا مداد و دیگر در موضع دیگر بیان کثرت کلمات میکند
بمبالغه زیاده است برین چنانکه گفته ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر
ما نفدت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریای محیط را مدد کنند و را
هفت دریای دیگر تمام نشود کلمات سبحانه و بعضی گفته اند مراد کلمات الله کلمات است که تفسیر کرده
شود بآن از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آنکه کثرت معلومات حق سبحانه
باشد و باید دانست که هرگاه که بنده گوید لا اله الا الله عدد خلقه عادت الله باین جاری شده که می
فرماید ملائکه را نویسند لا اله الا الله را برای آن بنده بعدد مخلوقات خدای سبحانه و بنای این سخن بر آنست
که بصحت رسیده از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هرکه ثواب و فضلی را بنده آرزو می برد حضرت حق سبحانه

آن را در نامهٔ اعمال وی می نویسند و لهذا باشد که بنده در نامهٔ اعمال خود ناکرده را یابد و پرسد از جهت آنکه
گویند این آن اعمال است که آرزو بنده بوده است همچنین هرگاه که گوید زنة عرشه می نویسند بوزن عرش
همچنین است و رضا نفسه و مداد کلماته که در هر یکی از اینها می نویسند بمقتضای آن همچنین این چهار لفظ را
یعنی عدد خلقه الی آخره در عقب هر چه آورده شود مانند سبحان الله و بحمده عدد خلقه الی آخره همچنین کثرة را افاده
میکند و اصل در کثرت عدد و قول گفتن عدد خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که
گفت جویریه زوجهٔ نبی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر برآمد از پیش وی در اول روز در آن وقت که گذارد
فرض بامداد را و جویریه رضی الله عنها در جای نماز خود بود بعد از آن برگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن روز که در چاشت در آمده بود و جویریه رضی الله عنها هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بهمان
حالی که گذاشته بودم ترا آن حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفتیم بعد از تو
یعنی بعد از برآمدن پیش تو چهار کلمه را سه بار گفته ام که اگر برکشیده شود و گفتهای مرا با آنچه تو گفتی
از ابتدا مر روز بر آینه که غالب آید گفتهای من بر گفتهای تو سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه
و زنة عرشه و مداد کلماته لا اله الا الله صاحب الوحدانیة الفردانیة القدیمیة الازلیة
الابدیة یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که صاحب صفت وحدانیة است و فردانیة است
و قدیمیة و ازلیة و ابدیة و ظاهر آنست که حرف عطف اینجا مقدر باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة
بعد از صفة و حال بعد از حال می باشد اما مضاف الیه بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیة
عبارت است از یگانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد در حقیقت و ماهیة خود و فردانیة عبارت است
از یگانگی در صفات الوهیة و همچنانکه ذوات اشیا شریک نیستند در حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحانه در حقیقت صفات وی پس اگرچه میگوییم
حق سبحانه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانه دیگر است و از آن بنده
دیگر همچنانکه حقیقت و لذت میوه بهشت دیگر است و از آن میوه دنیا دیگر اگرچه هر دو میوه در
صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیة عبارت است از قدیم بودن و قدیم در لغت چیزی کهنه را گویند
چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهاء قدیم چیزیست که اول او را کهن
سال ترین مردم یاد نداشته باشند و در اصطلاح متکلمین قدیم موجودیست که وجود او اول ندارد و مراد

ازلیت و ازلیه عبارت است از ازلی بودن و ازلی آنست که مستمر است وجود او در ازمنه مقدره
غیر متناهیه از جانب ماضی و ابدیه عبارت است از ابدی بودن و ابدی آنست که وجود او آخر و نهایت
ندارد **لیس له ضد و لا ند و لا شبه و لا شریک** یعنی نیست او را ضد و نه ند و ند مانند و
نه شریک و ضد چیزی آنست که شریک او نباشد در ماهیت و حقیقت و در میان ایشان مخالفت
باشد نه موافقت و همچنین است ند پس غرض از نفی ند بعد از نفی ضد مگر از مبالغه باشد و اما شبه در لغت
بمعنی مانند است و همچنین شریک بمعنی مطلق انباز است اما مراد از شبه اینجا مانندی است که شریک
باشد در ماهیت اعم از ین که مخالف باشد یا موافق و مراد از شریک نیز و شریک در ماهیت مخالف
یا موافق و مراد از شریک نیز شریک در ماهیت اعم از مخالفت و موافقت پس نفی شبه و شریک
بعد از نفی ضد و ند ترقی باشد **لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد** یعنی
نیست معبود بحق مگر خدا تنها است نیست شریک او را در الوهیت او راست ملک یعنی الوهیت و
او راست حمد **یحیی و یمیت** یعنی زنده میسازد و می میراند **و هو حی لا یموت** و او زنده است
که هرگز نمی میرد **بیده الخیر** یعنی بید قدرت اوست خیر اگر گفته شود که شر نیز بید قدرت اوست پس
چرا او را جواب گوییم بجهت آنکه گفته اند مقصود بالذات خیر است و شر مقصود از هر شری آن خیر
کلی است که در ضمن اوست و یا این جهت که نسبت شر باو ترک ادب است پس تصریح نکرد بوی
و ادا کرد او را باشارت در ان قول که و هو علی کل شیء قدیر یا از ین جهت شر مطلقا صادر نشود از وی
زیرا که شر و بصورت و نسبت با آنچه در می واقع میشود شر است اما در ذات خود و نظر بحکمت
خیر محض است و لهذا گفته اند هیچ شر حقیقی نیست از حق سبحانه و اگر گفته شود که پس وجود کفار محض
خیر باشد بذات خود و حال آنکه بدیهی است که در وی خیریت بهیچ اعتباری جواب گوییم که
وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا که مبدا صفات کمال خواهد شد و در نفس وجود شری
نیست بلکه شریت در عدم ایمانست و عدم ایمان صادر نشده از حضرت حق سبحانه بلکه او امریست
مستمر از ازل و لهذا گفته اند وجود آنجا که باشد محض خیر است اگر شری بود راجع بغیر است پس هر چه
از وی صادر شود خیر محض است و اگر شری تعلیم کرده شود و آن بنابر امریست که از وی صادر نشده و
هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است در سنن ترمذی و ابن ماجه وارد شده

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هرکه در آید در بازار و گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر نویسد خدای تعالی از برای وی هزار هزار نیکی و
محو کند از وی هزار هزار بدی و بلند گرداند برای وی هزار هزار درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت
والیه المصیر یعنی بسوی اوست بازگشت بعد از مردن **هو الاول والآخر والظاهر**
والباطن یعنی اوست اول هر چیزی از این جهت که پیدا کننده اوست و آخر هر چیزی بعد از
فنای او و اوست ظاهر از وجود باعتبار کثرت دلایل و اوست باطن باعتبار حقیقت که در نمی یابد
او را هیچ عقلی و حسی یا اوست ظاهر یعنی غالب بر هر چیزی **و در حدیث آمده** که گفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر
فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء و گفته اند اول و آخر از برای جمع بین الوصفین است و
واو میانه از برای جمع بین المجموعین ع لمناقین فی تفسیر هذه الآیة ای هو الجامع بین الصفات المتقابلة
وشیخ شبلی قدس سره گفته که چون توان سخن کردن در صفات ذاتی که جامع است بین الاضداد و
بعضی گفته اند که این قول که الاول والآخر والظاهر والباطن اشارت است بآنکه وجود حقیقی حضرت
سبحانه راست ولیس غیری را لیس گویا وجودی نیست غیر را و چون غیر را وجود نباشد پس این صفات
مذکوره منحصر در ذات او باشند **وهو بکل شیء علیم** و او بهمه چیز عالم است . در نفحات در ذکر شیخ
ابراهیم بن عیسی قدس سره آورده که ابراهیم خواص قدس سره گفته است که در بغداد بودم بر کنار دجله
وضو میساختم کسی را دیدم که از آن جانب دجله بر روی آب می آمد روی بر زمین نهادم و گفتم که بعزت
وجلال تو که روی بر ندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسی را دیدم بیامد و مرا بپا بجنبانید و گفت
هرگاه خواهی که کسی را از اولیای حق شناسی بگو هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم
لیس کمثله شیء یعنی نیست مثل وی چیزی بدانکه مثل چیزی آنست که شریک او باشد در ماهیت
و حقیقت و دیگر آنکه گفته اند کاف تشبیه اینجا زاید است یعنی نیست مثل و شریک در حقیقت او هیچ چیز
وهو السمیع البصیر یعنی اوست شنوا و بینا اگر گفته شود که سمیع و بصیر را چون توان حصر کردن
در ذات او سبحانه و حال آنکه مخلوقات نیز سمیع و بصیر اند گوییم این حصر بنابر آنست که سمیع و بصیر مخلوق
را اعتبار نکرده بنابر آنکه سمع و بصر مخلوق حادث است و فانی نیز بشود و هرچه اول و آخر وی عدم است

میانهٔ او نیز عدم است یعنی او بمنزلهٔ عدم است همچنانکه ظاهر میشود از کلمهٔ متخللی بین الدّین و از لفظ باب تحقیق
در انتها حول بدور اول و آخر و از کفر متوسط بین الایمانین و یا بنا بر آنکه سمع و بصر مخلوقات وافی نیست
بجمیع مصنوعات و مبصرات مثل مسموعات و مبصرات بعیده و هرچه ناقص است بمنزلهٔ معدوم است چنانکه
ظاهر میشود و در وضوی ناتمام است و در مالی که بنصاب نرسیده باشد و در جاریه که مهر معتبره در
صلوة اند بنیا بسته باشد بجز اند حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر یعنی کفایت گر ما
خدا است سبحانه و نیک وکیل است حق سبحانه و نیک خواجه ایست و نیک یاری دهنده ایست و مراد
بوکیل اینجا آنست که کسی کار خود را با وگذاشته باشند نه آنکه مامور اینکس باشد و سر در تثلیث این کلمه
آنست که لهذا این کلمه را دخل تمام است در تسهیل امور صعبه چنانکه بتجربه معلوم شده است و اگرچه تکرار
بدو بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد محبوب نسبت عند الله چنانکه در صحیحین آمده که حق سبحانه طاق است
و دوست میدارد طاق را و اول مکرری که فرد باشد ثلثه است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا الله
محسبنا و کافینا من احسبه اذا کفاه و یدل علی انه بمعنی المحسب انه لا یستفید بالاضافة تعریفا فی قولک
هذا رجل حسبک حق سبحانه از خاصیت این کلمه در دفع خوف و اندوه در صحیحین خبر رسیده که قالوا حسبنا الله
و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله یعنی پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم و جمعی از مومنان که بدر آمده بودند بقصد غزا حال آنکه ترسانیده بود ایشان را شخصی که کفار جمع گشته
و بعظمت تمام جمع شده اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل پس برگشتند بنعمت بزرگ
از خدای سبحانه که آن عافیت است و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ که آن ربح است در تجارت در حالتی
که نرسیده بود بایشان بدی مثل جراحت و مکر عدو و پیروی کردند رضای خدای سبحانه را و در سنن
ابو داود آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه غالب آید بر تو چیزی بگو حسبی الله و نعم الوکیل
غفرانک ربنا و الیک المصیر یعنی میخواهم آمرزش ترا ای پروردگار ما و بسوی تست
بازگشت بعد از مردن اللهم لا مانع لما اعطیت یعنی الٰهی نیست منع کننده مر چیزی را که داده
تو و اگر گفته شود که چه صورت دارد منع چیزی که داده است زیرا که منع پیش از دادن می باشد
نه بعد الدادن گوییم مراد از این دادن ازلی است که راجع بتقدیر است
و لا معطی لما منعت یعنی نیست دهنده مر چیزی را که ندادهٔ تو و لا راد لما قضیت یعنی

نیست ردکننده مر آنچیز را که قضا کرده تو و نیز میتواند که لفظ ما در اول و آخر مصدریه باشد یعنی نیست
مانعی دادن ترا و نیست ردکنندهٔ قضاء ترا اما موصوله در جمیع مواضع ثلثه مستقیم است ولا ینفع
ذا الجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنای او یعنی غنای تو غنای او دو با
سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب یعنی پاکست پروردگار من که بلندتر است از آنکه
باشد او را شریک و بلندتر است از همه چیز بخشنده بنهایت و در سوم بار بخواند سبحان ربی العلی الاعلی
الکریم الوهاب یا وهاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند است از آنکه باشد او را
شریکی و بلندتر است از همه چیز و کریم است و بخشنده است از بخشندگان و اظهر آن مینماید که یا و آخر
از همه مابعد خود باشد یعنی و هاب سبحانک لی آخره سبحانک ما عبدناک حق عبادتک یعنی
پاکی تو نه پرستیده ایم ترا پرستش حقیقی یعنی لایق تو سبحانک ما عرفناک حق معرفتک
یعنی پاکی تو نشناخته ایم ترا لایق شناختن تو سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک یعنی پاکی
تو یاد نکرده ایم ترا یاد کردن لایق تو سبحانک ما شکرناک حق شکرک یعنی پاکی تو شکر
نگفته ایم ترا شکر لایق تو و باید دانست که هر یک از عدم عبادت مذکوره و عدم معرفة و عدم
ذکر میتواند که علت مابعد خود باشد باین معنی که عدم عبادت لایقه سبب عدم معرفة لایقه است
و عدم معرفة لایقه سبب عدم ذکر لایقه است زیرا که ذکر لایق موقوفست بر معرفت لایقه پس
چون معرفت لایقه نباشد ذکر لایق صحیح نخواهد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
زیرا که شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواهد بود
بلکه میگوییم که هر یک از امور ثلثه مذکوره معلول بعد خود است باینکه عدم عبادت لایقه بجهة عدم معرفة
لایقه زیرا که تا کسی او را نیک نشناخته باشد نیک نمی پرستد و عدم معرفت لایق بجهة عدم ذکر لایق است
و آن ظاهر است و عدم ذکر لایق بجهة عدم شکر لایق است باین معنی که هر که شکر لایق نگفت توفیق
ذکر لایق نیافت سبحان الله الابدی الابد یعنی پاکست خدایی که ابدی است و ابدی است
که وجود آنرا نهایت نباشد و انداختن یای ازین قول کالابدی برعایت قیاس است و تکرار ابدی
از جهة تاکید مبالغه است سبحان الله الواحد الاحد یعنی پاکست خدایی که یگانه است
در صفات و یگانه است در ماهیة و حقیقت سبحان الله الفرد الصمد یعنی پاکست

که نگاه داشت و منبر الیست که قصد او کرده میشود در حاجتها سبحان الله رافع السموات بغیر
عمد یعنی پاکست خدایی که بلند سازنده آسمانهاست بی ستون سبحان الله الذی
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یعنی پاکست خدایی که نبوده است او را زن و فرزند سبحان الله
الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یعنی پاکست خدایی که نزاینده است دیگری
را و زاینده او هیچ است و یکی هیچ نبوده است او را همتای دیگری سبحان الملک القدوس
یعنی پاکست پادشاهی که پاکست از همه عیبی سبحان ذی الملک والملکوت یعنی پاکست
صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم بحسب الوجود راجع بدو قسم است یکی عالم ظاهر و یکی عالم باطن
عالم ظاهر آنست که او را بحواس ظاهره توان دریافتن و او را بنام است عالم ظاهر و عالم ملک
و عالم شهادت و قسم دوم عالم باطن است که او را بحواس ظاهره در نتوان یافت و او را بنام است
عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه دلیلی
نصب نکرده برادراک آن و منحصر است در [illegible] حق سبحانه و آنست مراد از غیب
آنجا که گفته و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو یعنی نزد اوست کلیدهای غیب یا کلیدهای غیب
نمیداند او را مگر او و قسم دیگر آنست که دلیلی نصب کرده برادراک آن مانند صفات و احوال آن
و بهشت و دوزخ و احوال آن که آیات قرآنی دلائل اند منصوبه از برای ادراک آن قسم ثانی
داخل است در آن غیب که گفته هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب سبحان ذی العزة
والعظمة والقدرة والهیبة والجلال والجمال والکمال والبقاء والقضاء
والضیاء والآلاء والبهاء والکبریاء والجبروت یعنی پاکست خداوند صاحب
عزت و عظمت و قدرت تامه و هیبت و جلال و جمال و کمال و بقا [illegible]
و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و جلال در لغت بمعنی بزرگی است و جمال بمعنی خوبی و
نزد متکلمین جلال عبارت است از صفات سلبیه مثل آنکه حق سبحانه جسم نیست و جوهر نیست
و در مکان نیست و مانند اینها و جمال عبارت است از صفات ثبوتیه مثل آنکه حق سبحانه زنده است
و عالم است و قادر است و بصیر است تا آخر صفات ثبوتیه و اما نزد اهل تصوف جلال عبارت است
از صفات قهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه صاحب ضیا است باین معنی است که

که هر عیبی که هست از آن اوست و پاکی از وست سبحان الملک الحی الذی لا ینام
ولا یموت یعنی پاکست آن پادشاهی که زنده است و خواب نمیکند و نمی میرد سبوح قدوس
ربنا ورب الملائکة والروح یعنی او منزه است از نقصان و پاکست و دور است از
عیب و پروردگار ماست و پروردگار ملائکه و روح است بعضی گفته اند این روح عبارت است
از ارواح اموات و عدم تخصیص بنابر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از جبرئیل است
علیه السلام و تخصیص او بذکر بعد از ذکر ملائکه از جهت شرف اوست چنانکه در آیه کریمه من کان
عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل الآیة بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان آدمیان اند
و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که نمی بینند ملائکه
ایشان را مگر در شب قدر و در تاج الاسامی گفته روح فرشته است که تنها یک صف است و باقی فرشتها
یک صف سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی پاکست خدا و تعالی
از هر عیبی و نقصانی و حمد مر خدایرا سبحانه و نیست معبود برحق مگر خداوند و خدای تعالی بزرگست از همه چیز
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حیله و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی
مگر بتوفیق خداوندی که تعالی است از شرکت غیر در حقیقت و صفات الوهیت و بزرگوار مطلق است
که حقیر است همه چیز بنسبت با و اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت یعنی الهی
توئی پادشاه سزاوار پادشاهی که نیست معبود برحق مگر تو و گفته اند هفتاد هزار فرشته مسبح اند که هرگاه که
این کلمات گفته میشود آن هفتاد هزار فرشته همه بسجده می افتند و ازینجا ست که قاریان اوراد چون اینجا
میرسند بموافقت آن ملائکه سر بسجده میکشند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام نمیکنند زیرا که
در روایت آمده که سجده که غیر سجده صلاة است و غیر سجده تلاوت و غیر سجده شکر مکروه است یا الله
بدان ای طالب الله اسم ذاتیست که مستجمع جمیع صفات است و در صحیحین وارد شده و فضیلت نود و نه نام که
گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق که مر خدایرا نود و نه نام است صد است مگر یکی کم هر که
احصا کند آنها را در آید در بهشت و در مصادر گفته که احصا بمعنی می آید شمردن و دانستن و توانستن
یعنی طاقت و توانائی پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جزاء مذکور شامل است عالم بمعنی این
اسما را و غیر او را اگر معنی ثانی مراد باشد جزای مذکور مخصوص کسی است که معنی اسما را داند و اعتقاد بکند

این اسما ثابت اند حق را سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد توانایی بر شمردن باشد یا بر دانستن یعنی هر که تواند شمردن اینها را یا تواند که نقل کند اینها را بر وجه مذکور هر وقت که خواهد در آید در بهشت و بعضی گفته اند احصا بر سه نوع است اول احصا یقینی است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده را که این اسما ثابت اند مر حضرت حق سبحانه را و دوم احصا تحقیقی است باین معنی که این اسما متحقق و ثابت شده باشد بنده را اما راسخ و محکم نشده باشد و سوم احصا تخلقیست باین معنی که بنده متخلق شده باشد باین معنی و این اسما راسخ خلق و خوی او شده باشد و معنی تحقیق این اسما بنده را با تخلق بنده باین اسما آنست که پیر تو از این اسما متحقق شده باشد بنده را با خلق بنده گردیده باشد و در عوارف آورده در باب پنجاه و نهم در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس سره که او حکایت میکرد از حضرت شیخ ابو القاسم کرکانی قدس سره که او میگفت که نود و نه (۹۹) نام میگردد اوصاف سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسما مر اوصاف سالک شود آنست که بنده میگردد از هر اسمی وصفی ملایم صفت و تصور بشر مثل آنکه گیرد از رحیم معنی از رحمت بر قدر تصور بشر انتهی کلامه و باید دانست که اسم نزد بعضی از صوفیان عین مسمی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع ای اسم تو گنج هر طلسمی * و مراد ایشان از اسم مفهوم اسمی است و از مسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزد ایشان ذات ملحوظ بصفت رحمت است همچنانکه نزد اهل لغة شئ له الرحمة پس مسمی غیر مقید است بچیزی و اسم همان مسمی است اما مقید بقید عرض پس اسم و مسمی بالذات یکی باشند و قال فی فصل الخطاب لا نعنی بالاسم اللفظ بل مدلوله و هو الذات الموصوف بصفة کاللطیف والقهر و هذا معنی قول العلماء رحمهم الله الاسم هو المسمی انتهی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بآن توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را و بر وی اطلاق کرده شود آنرا مراد از آن مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد عظیم مطلق باشد یعنی نسبت بهمه چیز و چون حی میگویند زنده دایمی خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسماء و در ذکر اسماء الله در او را و اختیار کرده طریق خطاب بر غیبت زیرا که در خطاب تعبیه بحضرت حق سبحانه حضوری هست که در غیبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را مداومت کند بر روحانیت او تابش گردد از انوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندانی که نگنجد متعرب

حضرت یحیی شیخ ابو اسحاق کازرونی قدس سره فرموده که هر که هر روز هزار بار یا الله گوید حق تعالی
او را از اصحاب یقین گرداند یا رحمن یعنی ای بخشاینده در دنیا و آخرت یا رحیم یعنی ای بخشاینده
بخشنده در آخرت و گفته اند که بنای صیغه این هر دو اسم از مبالغه است رحمة در لغت عبارتست
از رقت قلب یعنی تنگی دل و مهربانی که مقتضای تفضل و احسانست و از رحمت اشتقاق کرده اند
رحم را بفتح را و کسر حای مهمله زیرا که او مهربانی دارد بر آنچه در ویست اما این معنی لغوی که رقت قلبست
مناسب نیست نسبت بجای حضرت حق سبحانه زیرا که او از قلب منزه است پس مراد غایت و
ثمره این رقت باشد که آن تفضل و احسانست و همچنین است قاعده نزد ارباب علم که هرگاه اسمی
را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانه و معنی لغوی او مستقیم نباشد مراد غایت و ثمره آن اسم است و دیگر
مبالغه در رحمن بیشتر است از رحیم زیرا که زیادتی حروف دلالت میکند بر زیادتی معنی و این زیادتی
معنی گاهی موجود میشود باعتبار کمیت گاهی باعتبار کیفیت پس بر اعتبار اول گفت که یا رحمن الدنیا
زیرا که رحمت دنیا فرا رسنده است مومنان را و کافران را و گفته شد یا رحیم الآخرة زیرا که رحمت آخرة
مخصوص مومنانست بنا بر اعتبار کیفیت گفته شد که یا رحمن الدنیا والآخرة و یا رحیم الدنیا زیرا که
نعم دنیویه بعضے بزرگ است و بعضے حقیر و نعیم اخرویه همه بزرگ است پس بر آنکه کیفیت بزرگی
در مجموع نعم دنیوی و اخروی ثابته است گفته شد که یا رحمن الدنیا والآخرت و بنا بر آنکه کیفیت
بزرگی در نعیم دنیاوی فقط کمتر است گفته شده که یا رحیم الدنیا و تقدیم کرده رحمن را و اگرچه
قیاس مقتضے ترقی است از ادنی با علی بجهت تقدیم دنیا بر رحمت آخرت و یا بجهت آنکه رحمن
همچو علم گشته مر ذات مقدس او را باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانه زیرا که عبارتست
از منعم حقیقی که رسیده است رحمت او بنهایت و این صادق نیاید بر غیر او و یا بجهة آنکه رحمن
وقتی که دلالت کرد بر نعیم جلیله و اصول آن نعم ذکر کرد رحیم را تا متناول کرده آنرا زیرا که خارج
شده از آن نعیم و اصول آن پس رحیم بمنزله تتمه رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست که گفته
هر که خواند این اسم را بعد از هر نماز فرض صد بار دور کرده از وی غفلت و نسیان و سختی دل و اما
خاصیت اسم رحیم گفته اند نزدیک است بخاصیت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانه مواهب و عطا
دنیوی طلبد متمسک باسم رحمن کند در این بیشتر باید و اگر در حاجات و کمالات اخروی خواهد

ور رحیم باید و نیز گفته اند بعد از نماز بامداد صد بار بخواند بر جمله خلایق رحیم و مهربان گردد یا ملک
یعنی ای پادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند برین اسم امید است که از بلیات
دنیوی و اخروی محفوظ گردد و در نظر خلایق با حرمت و هیبت باشد و منقولست از حضرت پیغمبر
علیه السلام که هر که گوید نیت شفای مریض در وقت عیادت او صد و دوازده بار اللهم انت الملک
الحق الذی لا اله الا انت یا الله یا سلام یا شافی و صد بار دیگر یا شافی القلوب بگوید مرض او مبدل
بصحت شود بعنایت حق سبحانه یا قدوس یعنی ای پاک و دور از هر عیبی و نقصانی و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را صد بار هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد یا سلام یعنی ای
از هر آفتی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد و شصت مرتبه بر بیمار خواند حق سبحانه مرض
او را بصحت مبدل گرداند یا مومن یعنی ای امن دهنده یعنی ایمن گرداننده بندگان از ظلم که
هر چه با ایشان میکند فضلست و عدل یا ایمن گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
از عذاب ابدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بخواندن این اسم مداومت نماید حق سبحانه و تعالی
او را ایمن گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را بنویسد و با خود دارد از جمله اموال
هر چه داشته باشد در امان باشد یا مهیمن یعنی رقیب و نگاهبان هر چیزی و این لفظ مقلوب است
از امن که قلب کرده شده همزه او بحرف ها پس اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند مهیمن بمعنی ساید
دست السبیل بها یعنی راست و بعضی گفته اند بمعنی امین است و بعضی گفته اند بمعنی گواه آمده است
و بعضی گفته اند بمعنی آگاه است از آشکار و نهان و خاصیت این اسم اینست که گفته اند هر که غسل
کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود یا عزیز یعنی ای غالب بر هر چیزی یا ای
بی همتا و عزیز که در مقابله ذلیل نیز می آید و این معنی اینجا مناسب است و خاصیت این اسم آنست
که گفته اند هر که او را چهل صباح بعد از نماز بامداد چهل بار گوید حق سبحانه او را بهیچکس محتاج نگرداند یا جبار
یعنی ای آنکه اجبار کند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت در لا اله الا الله
الملک الجبار یا متکبر یعنی ای سر کشنده از هر چه سبب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
ای سر کشنده از ادراک اوهام و عقول و بعضی گفته اند ای منفرد بعظمت و بعضی گفته اند ای تکبر کننده
بر بندگان که تجاوز کرده اند از حد و منازعت نموده با او در عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریا است

عظمت آن و آنست از کبیره که موسوم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه
بزنان نزدیک شود ده بار این اسم را بخواند و بعد ازان نزدیکی کند حضرت حق سبحانه او را فرزندی دهد
که صالح و با شرف باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی ای تقدیر کننده اشیا بر مقتضای
حکمت و تقدیر عبارت است از تعیین هر مخلوقی باندازه که بدان موجود خواهد شد یا باری
یعنی ای آفریننده اشیا همه و پاک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضر عمل و خاصیت این اسم
آنست که هر که این اسم را بخواند در شب فرشته آفریند خدای سبحانه که تا روز قیامت آن فرشته طاعت
کند و ثواب آن ازان گوینده را باشد یا مصور یعنی ای آفریننده صور اشیا و کیفیات ایشان چنین است
این اسما ثلثه را در تفسیر قاضی و انسب نسبت باسما که خالق اگرچه در اغلب مستعمل بمعنی آفریننده است
اما چون باری و مصور بعد از وی آید و معنی ایجاد در ایشان هست پس خالق را بمعنی تقدیر کننده که گاهی بمعنی
تقدیر آید چنانکه در احسن الخالقین گفته اند خیال باید کرد تا تکرار لازم نیاید و خاصیت اسما ثلثه بطریق
اشتراک آنست که هر زن که نزاینده باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار هر شب این اسما را بیست
و یکبار بخواند و بر آب دمد و بیاشامد حق سبحانه و تعالی او را فرزند شایسته روزی گرداند یا غفار ای بغایت
آمرزنده و بکثرت و صیغه مبالغه در غفار ازان قول که لا اله الا الله هو العزیز الغفار خاصیت این اسم آنست
که هر که این اسم را مداومت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد یا قهار یعنی ای غالب بر
هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی که برین اسم مداومت نماید شکسته گردد هوای نفس او و
محبت دنیا بدل او سرد گردد و صفای باطن حاصل آید و گفته اند مداومت بر گفتن یا قهار یا ذل سبب
دفع ظلم است یا وهاب ای بغایت بخشنده یعنی بخشنده انواع عطایا و نعم ظاهر و باطن بی سبب و
بی غرض اصحاب دعوات این اسم و مستفیدان خاصیات اسما فرموده اند که این اسمیست کثیر البرکات
و عظیم الخاصیات و سبب سرعت اجابت دعوت و خاصیات او ازان بیشتر است که تقریر و بیان
راست آید و اکابران فرموده اند که هر که خواهد دعایی کند هفت بار یا وهاب بگوید البته او را حضرت
سبحانه اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست ظلمی در غیب افتد و گرفتار باشد یا در رزق او تنگی
باشد یا در کسب او بسیار منفعت نباشد یا سالکی را در راه فتحی پدید نیاید باید که سه شب یا هفت شب نیمه
شب وضو سازد و دو رکعت نماز بکند و سر برهنه کند و دست بر دارد و صد بار یا وهاب بگوید و بعد ازان هم چنان

بایند بجناب حضرت قاضی الحاجات حق سبحانه حاجت روا گرداند و گفته اند اگر کسی مداومت نماید بر آنکه بعد از
نماز چاشت سجده کند هفت بار یا وهاب گوید حق سبحانه او را توانگری بخشد و هر که بعد تکبیر دعوت کند
این اسم را مدت چهل روز هفت ورد قلب به عدد نائی آنچه طالب آن هست یابد و منقولست که عزیزی یکی از مشایخ
را دید که با مریدان و اصحاب خود همه اغنیا اند از بعضی از آن مریدان پرسید که شیخ شما را از اسماء کدام
اسم تلقین و تعلیم کرده آن مرید گفت مداومت باین اسم وهاب است یا رزاق ای بغایت رزق
دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که برین اسم مداومت نماید در رزق او گشاده شود و گفته اند
هر که پیش از نماز صبح این اسم چهار رکن خانه خود بر هر رکن ده بیست بار بخواند و ابتدا را از جانب مغرب
کند در آن خانه شر و فتنه در نیاید یا فتاح یعنی ای بغایت فاتح بعضی گفته اند فتاح بمعنی حاکم است
بعضی گفته اند بمعنی تمیز کننده است میان امور مشتبه و بعضی گفته اند که بمعنی کشاینده مطلق باشد چنانکه
گذشت در خیر الفاتحین و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید فتوح ابواب و
ابواب فتوح بروی باز شود یا علیم یعنی ای بغایت دانا و خاصیت این اسم آنست که هر که برین
اسم مداومت نماید و بسیار خواند دل او روشن کرده و انواع انوار در دل او پدید آید یا قابض یعنی
ای تنگ سازنده رزق و غیر آن بر هر که خواهد بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که هر که او را
چهل روز چهل لقمه نان نویسد و بخورد از محنت گرسنگی ایمن گردد یا باسط یعنی ای گشاده سازنده
رزق و غیر آن بر هر که خواهد بمقتضای قسمت و خاصیت این اسم آنست که هر که وقت سحر دست بردارد
این اسم را ده بار بخواند پس دست فرود آرد محتاج بکس نشود یا خافض یعنی ای پست گرداننده
و خاصیت این اسم آنست که هر که سه شبانروز روزه دارد و در روز چهارم در مجلسی این اسم را
هفتاد هزار بخواند حق سبحانه و تعالی شر دشمن او را کفایت گرداند یا رافع یعنی ای بلند
گرداننده و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بخواند در میان شب و میان روز صد بار
حق تعالی او را محترم و ممتاز گرداند بفضل و شرف و غنا یا معز یعنی ای عزیز گرداننده و خاصیت
این اسم آنست که هر که در شب دوشنبه یا شب جمعه این اسم را صد و چهل بار بخواند بعد از نماز
خفتن حق سبحانه او را در چشم مردم با هیبت گرداند و از کس نترسد بجز حق سبحانه یا مذل یعنی ای
خوار گرداننده و خاصیت این اسم آنست که هر که از ظالمی یا از حاسدی بترسد این اسم را هفتاد

وهیج بار بخواند و بعد از ان سجده کند و گوید در سجده الٰهی مرا از شر فلانکس ایمن گردان حق سبحانه شر او را کفایت
گرداند یا سمیع یعنی ای شنونده شنوا و خاصیت این اسم آنست که هر که روز پنجشنبه نماز چاشت بگذارد
و بعد از ان سخن نگوید و این اسم را صد بار بگوید از خدای سبحانه مراد طلبد حاجتش روا گردد یا بصیر
یعنی ای بغایت بینا و خاصیت این اسم آنست که هر که باعتقاد درست در میان سنت و فرض نماز
آدینه این اسم را صد بار گوید حق سبحانه او را مقبول گرداند یا حکم یعنی ای حاکم و حقیقتش آنست که حکم کسی را
گویند که حکم را باو تفویض کنند و بحکم او راضی باشند و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در نیم شب
چندان خواند که خواب در وی غلبه کند و بی اختیار در خواب شود حق سبحانه باطن او را محرم اسرار خود
گرداند یا عدل یعنی ای عادل و خاصیت این اسم آنست که در هر شب جمعه این اسم را بیست لقمه نان
نویسد و بخورد حق سبحانه مردم را منقاد و مطیع او گرداند یا لطیف یعنی ای مهربان این اسم را درین آیه که الله
لطیف بعباده این چنین تفسیر کرده اند که ترتیب کننده بندگان را با صفات نیکی که دهی یا بد او را او هام و بعضی
گفته اند که لطیف آنست که حقیقت او را نتواند یافت و در تاج الاسامی گفته که اللطیف نیکوئی و لطف
از خدای سبحانه مهربانی است و سازوار بندگان نیکوکار و در تفسیر مدارک گفته در تفسیر هو اللطیف الخبیر
لطیف یعنی عالم بدقایق اشیا و خبیر یعنی عالم بحقایق اشیا و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی غیر الاحوال
باشد و فقیر باشد و یا غریب و بیکس باشد یا بیمار باشد باید که وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از ان
این اسم صد بار بخواند حاجت او را حضرت قاضی الحاجات روا گرداند یا خبیر یعنی خبردار از همه چیز و
خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از خوی بد در زحمت باشد و این اسم را بسیار بخواند بصلاح آید
یا حلیم یعنی ای بردبار باین معنی که تعجیل نمیکند در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکند که شاید باز گردند و
خاصیت این اسم آنست که هر کرا زراعتی و یا باغی باشد و خواهد که هیچ آفتی باو نرسد این اسم بر پاره کاغذ
نویسد و در موضع اندازد و هیچ آفت نرسد یا عظیم یعنی ای بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز نسبت
وی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار یاد کند نزدیک خلقان عزیز گردد یا غفور
یعنی ای بغایت آمرزنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را تپ و یا دردی یا اندوهی یا غمی باشد
یا غفور بر سه پاره کاغذ نویسد و بخورد شفا یابد و فتح حاصل شود یا شکور یعنی ای جزای دهنده بخدمات
اندک چنین بیان کرده اند شکور در تفاسیر شروح احادیث اما از تاج الاسامی مفهوم میگردد که شکور در اسما الله

آنست که بر عمل اندک جزای بسیار دهد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد و خاصیت این اسم آنست
که هر که را در معاش او تنگی باشد و یا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چهل و
یکبار بر آب دمد و بآن آب بشوید حق سبحانه مطلوب ورا حاصل گرداند **یا علی** یعنی ای عالی
از ادراک و دانش بری باشد در ماهیت و در صفات الوهیت و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن
این اسم مداومت نماید و یا بنویسد با خود دارد اگر صغیر القدر باشد کبیر القدر گردد و اگر تنگ روزی
باشد فراخ روزی شود و اگر غریب باشد حق سبحانه و تعالی او را بوطن باز رساند بصحت و سلامت **یا کبیر**
یعنی ای عظیم الشان فایق بر همه چیزی بقدرت تامه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را
سه روز صد بار بخواند در میان خلایق بعزت شود **یا حفیظ** یعنی ای نگاه دارندهٔ مخلوقات از مکروهات
و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را روزی شانزده بار بخواند از جمیع آفات در امان
باشد **یا مقیت** یعنی توانا و بعضی گفته اند مقیت از قوت است بسکون واو یعنی قوت دهندهٔ
مخلوقات و بعضی گفته اند گواه بر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که را فرزند بد خوی
باشد این اسم را هفت بار بر کوزهٔ خالی بخواند و بعد از آن بآب پر سازد و از آن آب بخوراند نیک خوی
شود **یا حسیب** یعنی ای کفایت کنندهٔ مهمات و بعضی گفته اند حساب کنندهٔ بندگان در روز
قیامت و بعضی گفته اند حسیب بمعنی عالم است و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از دزد
ترسد و یا از چشم زخم یا از همسایه و یا از دشمن دیگر ترسد باید که روز پنجشنبه بنیاد کند هفت شبانه روز
بامداد و شبانگاه هفتاد و هفت بار بگوید که حسبی الله الحسیب تا ایمن گردد از شر اینها **یا جلیل**
یعنی ای بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز نسبت او و جلال را در ذو الجلال و الاکرام باستغنای
مطلق تفسیر کرده اند پس جلیل بمعنی مستغنی مطلق باشد و خاصیت این اسم آنست که او را بمشک و
زعفران بنویسد و بشوید و بخورد در میان مردم معزز گردد **یا کریم** یعنی ای بزرگوار مطلق و یا
آنکه بسیار است خیر و نفع و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت
نماید امید است که در دنیا و آخرت عزیز باشد **یا رقیب** یعنی ای پاسبان و نگاه دارنده
که غایب نشود از وی چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هفتاد بار بخواند بر خود
یا بر اهل خود و یا بر فرزند خود یا بر مال خود و دمد این همه در حفظ و امان حق سبحانه باشند از جملهٔ آفات **یا مجیب**

ای اجابت کننده دعا و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را مداومت نماید امید هست که مستجاب الدعوات
گردد **یا واسع** یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فرا رسنده است رزق او همه خلق را و رحمت او همه
چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بآن نگذرد و این اسم را
بسیار خواند در رزق وی گشاده گردد **یا حکیم** یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر
او را شغلی باشد و خاطرخواه او نباشد و او را دران رشد می نباشد این اسم را بسیار خواند کار او
چنان گردد که خاطرخواه اوست **یا ودود** یعنی ای دوست بندگان و میتوانند که ودود بمعنی فاعل
باشد و بمعنی مفعول باشد و خاصیت این اسم آنست که هر گاه درمیان دو کس مخالفت باشد این
اسم را بر چیزی خورد نی هزار بار خوانده باشد بآنکس دهد شود که مخالفت از جانب اوست تا بخورد
مخالفت مرتفع گردد **یا مجید** یعنی بزرگوار مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و کرمش گشاده باشد و
فرا رسنده همه را در تفسیر این آیة که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و همچنین مجید را در شرح
حدیث شریف تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است
که از بزرگی برخوردار گردد و نیز اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز بامداد نود و نه
بار بخواند و بر خود بدمد میان خویشان عزیز گردد **یا باعث** یعنی ای برانگیزنده اموات از
قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که برین اسم مداومت نماید امید است که ترس
حق سبحانه بر وی غالب گردد **یا شهید** یعنی ای حاضری که غایب نگردد از وی چیزی و نیز
میتوانند که شهید بمعنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته والله شهید علی ما تعملون یعنی خدای سبحانه
گواه است بر آنچه میکنند از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است
که از معاصی اجتناب کند و هر کرا فرزند عزیز بد اطوار باشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهد
بگوید یا شهید مطیع وی گردد **یا حق** یعنی ای آنکه متحقق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای
سزاوار عبادت و بندگی پس حق سبحانه بمعنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی
گم شده باشد لفظ یا حق را و نام آن چیز را در کاغذ بنویسد چون شب در آید کاغذ بر دست نهد و
در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند **یا وکیل** یعنی ای آنکه باو گذاشته اند
بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیه کار او را بر خود گیرد و او را بنفس وی نگذارد و اگر کسی را از آب یا آتش یا از چیزی دیگر ترسد این اسم را
بسیار خواند در امان شود یا قوی یعنی ای توانا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
آنست که اگر کسی را دشمن قوی باشد و قادر نباشد به دفع وی قدری آرد گیرد و آنرا خمیر سازد
و آن خمیر را هزار پاره سازد و هر پاره مثل نخودی یا نخود تر باید گرد تر پس یک یک پاره به دانه و پیش
مرغ بیفگند و در وقت افگندن بگوید به نیت دفع دشمن حق سبحانه شر او را کفایت گرداند یا متین
یعنی ای سخت قوت متین را در تفسیر حسینی درین آیه که ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین تفسیر
شدید القوة و در تاج الاسامی باستوار کرده و در صحاح تفسیر بصلب کرده خاصیت این اسم آنست
که هر که او را بسیار گوید امید است که کارهای سخت بر وی آسان شوند و این اسم را بر خورسکی
نویسد و با زن کم شیر دهد شیرش زیاده شود یا ولی یعنی ای دوست دارنده مومنان و بعضی
گفته اند که یعنی ای بر خود گیرنده کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که یکی از اولیای حق سبحانه گردد و اگر زن کج
خلق باشد شوهرش در وقت صحبت این اسم را در خاطر دارد نیک خوی گردد یا حمید یعنی ای ستوده
که مستحق ستایش نکوئی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
که ستوده گردد پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نویسد و از آن خورد اگر فحش گوی
و بدزبان باشد زبانش بصلاح آید یا محصی یعنی ای ضبط کننده هر چیز چیزی که غایب نمی شود
از علم وی هیچ چیز و بعضی گفته اند ای دانا و بعضی گفته اند ای توانا و خاصیت این اسم آنست که هر که
او را بسیار گوید امید هست که او را تعیین احصاء اشیا حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
ترسد و در روز آدینه این اسم را هزار بار خواند حساب قیامت بر وی آسان شود یا مبدی
یعنی ای پیدا کننده چیزها از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که را زن حامله باشد و ترسد
از افتادن بچه پیش از وقت یا از دیر ماندن در شکم انگشت سبابه را بر شکم وی ماند و نود و نه بار این
اسم را بگوید حق سبحانه آن حمل را نگاه دارد از افتادن و دیر ماندن یا معید یعنی ای بازگرداننده
مخلوقات بعد از حیوة بمردن و بعضی گفته اند بازگرداننده از حیوة بممات و از ممات بحیوة و خاصیت
این اسم آنست که هر که را غایبی باشد و دیر ماند و خواهد که باز آید یا از وی خبر بیاید در آن وقت که

اهل خانه تمام در خواب شوند این اسم را بر چهار دیوار خانه هفتاد بار بگوید آمد لیکه از خواندن نگوید یا معید
باز گردان بمن فلان کس را یا خبر وی را البته در آن زود وی یا غائب یا جرا دبیا بیابد یا محیی یعنی ای
زنده گرداننده و خاصیت این اسم آنست که هر که او را ورد سازد و در وقتی سحر هزار یکبار بگوید
امید است که حق سبحانه دل او را زنده گرداند و اگر کسی به تهمت گرفتار شده باشد هفت روز این
اسم را بر هفت اندام خود هر روز بخواند صحت یابد یا ممیت یعنی ای میراننده و خاصیت این
اسم آنست که هر که او را بسیار گوید جهت هلاک دشمن یا غیر آن امید است که مقصود وی حاصل آید
یا حی یعنی ای زنده دائمی خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که
حیات دراز یابد یا قیوم ای آنکه همیشه قیام می نماید بتدبیر و حفظ خلق و خاصیت این اسم آنست
که هر که این اسم را در وقت سحر بسیار خواند او را تصرف در دلها حاصل آید و حضرت شیخ نور الدین جعفر
قدس سره که از مریدان بیواسطه حضرت مرشد صمدانی میر سید علی همدانی اند قدس سره گفته اند که
چون سنت نماز بامداد بگذارد و سلام دهد باید که چهل و یکبار یا حی یا قیوم گوید که این دو اسم دل مرده
را زنده گرداند و منقول است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره که ایشان
میگفته اند حضرت خضر علیه السلام بسیار میگویند این کلمات را که یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت اسألک
ان تحیی قلوبنا بنور معرفتک ابدا یعنی یا حی یا قیوم ای آنکه نیست معبود به حق غیر تو سوال میکنم از تو که زنده دار
دل را بنور معرفت خود همیشه و در نفحات در ذکر شیخ ابوبکر کتانی قدس سره آورده که مصطفی را صلی الله
علیه و آله و سلم به واقعه بسیار دیده اند و از ایشان چیزها تفسیر تحقیق میکرده اند این چنین آورده اند
که وقتی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ابوبکر را گفت یعنی در واقعه که هر روز چهل و یکبار بگوید
یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بمیرد یعنی از غفلت دل وی نمیرد یعنی دل وی را آنگاه دارد
از غفلت و بگذشت و در تفسیر آیة الکرسی که در حدیث آمده که اسم اعظم در سه سوره است در بقره الله
لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و در طه وعنت الوجوه للحی القیوم و در
سنن ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اندوهگین میساخت چیزی میگفت یا حی یا قیوم
برحمتک استغیث یعنی ای حی و ای قیوم بوسیله رحمت تو طلب فریاد رسی میکنم و منقول است از حضرت
مقرب درگاه حضرت خواجه عبید الله قدس سره که ایشان سفر میکردند که اکابر گفته اند که در وقت خوردن

طعام و در حین تناول ہر لقمہ باید که القیوم گوید تا برکت این اسم تحقق شود که مقوم علی الحقیقة حضرت
حق سبحانه است ہمچنانکه بطعام حفظ و ابقا بنده میکند باسباب و طرق دیگر نیز مقوم است و حفظ و ابقا
عالم میکند یا واجد یعنی ای توانگری که ہرگز محتاج نگردد و در مصادر اللغة است که الوجد بضم
واو و کسرش توانگر شدن و خاصیت این اسم آنست که ہرکه او را بسیار گوید امید است که او را
غنای قلبی حاصل آید یا ماجد یعنی ای بزرگوار مطلق و ماجد بمعنی مجید است و گذشت تفصیل
معانی او و تفسیر یا مجید و خاصیت این اسم آنست که ہرکه او را بسیار گوید در دل او انوار پدید آید
یا واحد یعنی ای یگانه در صفات الوہیة و خاصیت این اسم آنست که ہرکه بسیار گوید او را
امید است که از خلایق ممتاز شود در صفات حمیده و ہرکه این اسم در وقت تنہائی بسیار خواند ترس
و وہم از دل او برود یا احد یعنی ای یگانه در ذات و خاصیت این اسم آنست که ہرکه تنہا نشیند
و این اسم را ہزار بار گوید آثار ملایکه را معاینه کند و در یابد یا صمد یعنی ای مقتدری که قصد او کرده شود
در حاجتها و خاصیت این اسم آنست که ہرکه او را بسیار خواند امید است که حاجات او کفایت
گردد و خلق باو محتاج گردند در حاجتہا و ہرکه در وقت سحر سجده کند و این اسم را صد و پانزده بار
بخواند بر دشمنان غالب گردد یا قادر یعنی ای توانا بر ہمه چیز و خاصیت این اسم آنست که ہرکه
بروی مداومت نماید امید است که مقصود او بقدرت حق سبحانه حاصل آید و مقصود خلق از و
کفایت گردد و ہرکه را دشمن بسیار باشد باید که در طہارت کردن ہر عضوی این اسم را یکبار بخواند
تا بر دشمنان غالب آید یا مقتدر یعنی ای نیک توانا بر ہمه چیز پس مقتدر بمعنی قادر است
ما در وی مبالغه است که در قادر نیست باعتبار کثرت حروف و خاصیت این
اسم آنست که نزدیک ست بخاصیت اسم قادر اما ورا خاصیت قوی تر است و بعضی گفته اند که
ہرکه این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد یا مقدم یعنی ای پیش برنده آنکه
خواہی بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که ہرکه در لشکرگاه و قتال باشد یا غیر آن محل
و این اسم را بسیار خواند ہیچ گزندی بوی نرسد یا مؤخر یعنی ای واپس برنده بمقتضای حکمت
خاصیت این اسم آنست که ہرکه این اسم را بسیار خواند بجہة بسته شدن دشمن امید است که مراد او
حاصل آید ہرکه او را روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانه در دل او چیزی قرار نگیرد یا اول

یعنی اے سابق بر ہمہ اغیار خود بحسب ذات و زمان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ خواہد کہ او را
فرزندی شود یا او را غایبی باشد یا حاجت دیگری داشتہ باشد چہل جمعہ این اسم را ہزار بار بخواند
مطلوب او بحاصل آید یا آخر یعنی اے آخر ہمہ اغیار خود بحسب زمان یعنی باقی بعد از فنای اشیا
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بجہت دفع دشمن بسیار خواند امید است کہ مقصود حاصل آید
یا ظاہر یعنی ای آنکہ غالب است بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار
گوید امید است کہ غالب گردد بر دشمن و دیگر ہر کہ او را بعد از نماز پانصد بار بخواند باطن وی
پر از نور گردد یا باطن ای آنکہ پوشیدہ است حقیقت او بر حواس و عقول یا آنکہ عالم است
باطن چیزہا را و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را روزی ہشتاد بار گوید یا زیادہ عالم گردد
بحقایق اشیا و لایق اسرار حق سبحانہ گردد یا والی یعنی ای حاکم و بادشاہ متصرف در ملک
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بر وی مداومت نماید امید است کہ او را تصرف باشیا
نصیبی بحاصل آید یا متعالی یعنی ای فایق بر ہمہ چیزی بقدرت تامہ یا برتر شوندہ
از صفات مخلوقات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بر وی مداومت نماید امید است
کہ فایق گردد بر اقران خود اگر زنی بد فعل باشد در وقت حیض این اسم ورد خود سازد آن
فعل بد از وی دفع شود یا بر یعنی ای نیکوکار و احسان کنندہ بر بندگان و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند امید است کہ منظر احسان حق سبحانہ و تعالی
عزیز گردد و اگر کسی را فرزند خرد باشد این اسم را ہفت بار بخواند و بر وی دمد از ہمہ بلاہا و آفتہا
در امان باشد یا تواب یعنی ای قبول کنندہ توبہ از بندگان یا ای توفیق دہندہ توبہ
چنانکہ گفتہ اند ثم تاب اللہ علیہم لیتوبوا و گفت و تب علینا انک انت التواب الرحیم و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر گناہ داری کہ باشد او را بسیار گوید امید است کہ حق تعالی او را توبہ کرامت فرماید
یا منعم یعنی ای نعمت دہندہ بہ بندگان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ او را بسیار گوید
امید است کہ منظر انعام گردد یا منتقم یعنی اے جزا دہندہ و عقوبت کنندہ آنکہ خواہد
از اہل گناہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند بلکہ روزی ہزار و یکبار
خواند و اسم قہار نیز بہ او ضم کند یا اسم مذل را بجہت ہلاک ظالم مراد او بر شود و می آید یا عفو

یعنی ای عفو کننده از گناهگاران و خاصیت این اسم آنست که هر که برین مداومت نماید گناهان وی را
حضرت حق سبحانه عفو فرماید و در حدیث آمده که گفت عایشه صدیقه رضی الله عنها که یا رسول الله اگر
شب قدر بیابم چه گویم فرمود که بگوی الهی تو عفو کننده و دوست میداری عفو کردن را پس
عفو کن از من یا رؤف یعنی ای سخت رحمت کننده و شفقت نماینده و رافت شدت رحمت است
و شفقت و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که انواع انعام و
اکرام از حق سبحانه مستفید گردد و دیگر آنکه اگر کسی خواهد که مظلومی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود یا مالک الملک یعنی ای متصرف
در هر چه محل تصرف تواند بود و خاصیت این اسم آنست که هر که این را بسیار خواند عزیز گردد
یا ذا الجلال والاکرام یعنی ای صاحب استغنای مطلق و انعام عام و خاصیت
این اسم یعنی یا مالک الملک و یا ذو الجلال والاکرام آنست که هر که برین اسم مداومت نماید
او را غنا و توانگری تمام حاصل شود یا رب یعنی ای پروردگار خاصیت این اسم آنست
که هر که وی را بسیار گوید [illegible] است که از الطاف پوشیده پروردگار سبحانه محفوظ گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی بدست دیگری گرفتار باشد بر گرد خانه خود خلوت کند و صد و سی
بار این اسم را بخواند خلاص شود یا مقسط یعنی ای عادل و از عجب عجائب این اسم که مقسط
بمعنی عادل است و قسط بکسر قاف بمعنی عدل است و اما قاسط یعنی اهل جور است چنانکه
گفت حق سبحانه و تعالی اهل عن الحق وانا منا المسلمون ومنا القاسطون ای الجائرون عن
طریق الحق وهو الایمان والطاعة تا که گفت واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و خاصیت این اسم آنست
که هر که برین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد یا جامع یعنی ای جمع کننده خلائق
در روز قیامت و یا فراهم آرنده پراگندها و خاصیت این اسم آنست که هر که را چیزی گم شده
باشد و گوید یا جامع الناس لیوم لاریب فیه اجمع علی ضالتی گم شده او پیدا شود و این مذکور است
در عوارف و مجرب مشایخ طریقت است قدس الله اسرارهم یا غنی یعنی ای بی نیاز مطلق که در هیچ
وجهی و در هیچ وقتی احتیاجی بغیر ندارد و در وجود خود و در صفتی از صفات لازمه خود پس احتیاجی
که منفی است از حضرت او سبحانه احتیاج است که در وجود باشد بغیر یا در صفتی از صفات لازمه

او را گفته اند که احتیاج او بغیر صفت غیر لازمه او ست تا نه معیت است او در وجود با عالم که این
معیت صفت لازمه نیست ذات او را و موقوف بر وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که برین
اسم مداومت نماید امید است که از صفات غنای بهره‌وری یابد یا مُغنی یعنی ای بی‌نیاز گردانند
و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را ده جمعه هر جمعه ده بار بخواند حضرت حق سبحانه او را
مستغنی گرداند از مردم و اگر کسی بعلتی گرفتار باشد این اسم را بخواند و بر دست دمد و دست را بر آن
علت که باشد پس آن علت خلاص یابد یا مُعطی یعنی ای عطا دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
مستجاب نشود این اسم را بسیار خواند اجابت شود یا مانع یعنی ای بازدارنده هر کرا که خواهد
از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری سازواری نباشد
این اسم را بسیار خواند سازواری پیدا شود یا ضار یعنی ای ضرر رساننده آنانی را که خواهد
بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبه ادنی افتاده باشد در شب هر آدینه
و ایام بیض این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز خواند هر روز آن مقدار که تواند هیچ زیانی
والمی باو نرسد یا نور یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین با آفتاب و ماهتاب و یا روشن
گرداننده دلها بایمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه باو پیداست هر چه موجود است و خاصیت
این اسم آنست که اگر کسی سوره نور را هفت بار و هزار بار این اسم یعنی یا نور بخواند باطن وی منور گردد
یا هادی یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
و این اسم را بسیار خواند و بر دست مالد و بچشم مالد معرفت یابد یا بدیع یعنی ای آفریننده
چیزها و بعضی گفته اند ای نو پیدا کننده چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کننده چیزها بی
مثال سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را واقعه مشکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
بار بخواند باین طریق که یا بدیع السموات والارض حق سبحانه و تعالی وی را دران کار گشایش بخشد یا باقی
یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روزی پیش از بر آمدن آفتاب
صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت نه بیند و در آخرت آمرزیده شود یا وارث یعنی ای
آنکه بمیراث میگیرد زمین و آسمان را بعد از فنای مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
این اسم را ورد روز سازد و بسیار خواند امید است که عمر دراز یابد یا رشید یعنی ای مرشد

یا نافع

خلایق تا آنچه مصلحت ایشان در آنست یعنی راه نمائی پس رشید بمعنی مفعل باشد و بعضی گفته اند
رشید بمعنی ذو رشد است و رشد بمعنی حکمت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را
مهمی واقع شده باشد و تدبیر آن را نداند باید که میان نماز شام و نماز خفتن این اسم را هزار و یکبار
بخواند هر مهمی که بوده باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد **یا صبور** یعنی ای آنکه تعجیل نکند
در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکند تا توبه دهد یا عذاب کند وقتی که خواهد پس معنی صبور قریب
باشد بمعنی حلیم لیکن در حلیم امید عفو بیشتر است از صبور و تکرار این اسم از جهت مبالغه است در طلب
تاخیر عقوبت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بدزدی یا تشویش گرفتار باشد سه هزار بار
این اسم را بخواند از ان تشویش خلاص یابد **یا صادق** یعنی ای راست گوینده در هر چه
خبر داده است و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که اگر دروغگو
باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب باخبر و راست گوید **یا ستار** یعنی ای پوشنده گناه
عاصیان پس ستار بمعنی غفار باشد لیکن معنی ستر در ستار اظهر است و استعمال او درین معنی اشهر است
تفاسیر اسماء بیان و خاصیات ایشان چنانکه مناسب مقام است و دیگر باید دانست که قاعده
کلیه در طلب و خاصیت از اسماء الله بوجهی که خصوصیة باسمی و درون آنی نداشته باشد بلکه جاری
می باشد بر همه اسماء اینست که هر که مقصود داشته باشد نظر کند در اسماء هر چه را خود یابد تمسک بآن
اسم کند و همت خود را بجد متوجه گرداند بتحصیل مقصود و از ان اسم از جمله کلمات که منقولست از قدوه ارباب
اثبات حضرت خواجه عبد الله قدس سره آن اینست که می فرموده اند که بزرگان گفته اند که هر کرا کاری
پیش آید می باید که مناسب مهم خود و ابتدار خود و توجه بحضرات اسما نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیماری
دارد و بکلی همت مصروف شافی دارد و اگر مضطر از فقر دارد و همت او مصروف یا مغنی باشد
کمال توجه بحضرات اسماء سبب فتوح نجات است و نیز فرموده اند که همت عبارت است از تسلیط و
جمع کردن خاطر برامر واحد و نیز فرموده اند که همت وقتی موثر است که طلب از جای داده باشد خاطر منتظر
بآن باشد که میسر گردد و گاهی خاطر مشغول داشتن و گاهی گذاشتن طریقه ارباب همت نیست و نیز
فرموده اند که بعضی از اکابر فرموده اند که همت خلاقست یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خالق متاخر
نیست ترتیب آثار از همت متخلف نیست و چنانکه لفظ کثیرا بسیدی به کثیرا وصف قرآن آمده است

و وصف همت نیز آمده و اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف مشغول به رب و سعادات سرمدی
گردانیده بهیمی به وصف اوست و اگر بحظوظ عاجله و مستلذات فانیه صرف کرده ذلیل همت اوست و نیز
فرموده اند که اکابر مقرر داشته اند که همچنانکه تحدی و معارضه با قرآن ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته
مغلوب گردد و انبیا علیهم الصلوة والسلام با وجود استغراق در بحر توحید همت مصروف قمع و قهر اعدا
میگردانیده اند و کمال سعی و اهتمامی در محاربات و غزوات می نموده اند صرف خواطر در دفع موانع و
اعدا از دین عجیب نمی باشد اصحاب تجرید را باید که گاه امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را
مناسب بحضرات صفات بچه مرتبه است و همت ایشان را چگونه تاثیر است و نیز فرموده اند که
شیخ محی الدین اعرابی قدس سره نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بکمال همت دفع کردند
تاثیر آتش را یعنی چون همت ایشان مصروف بود در دفع تاثیر آتش به کمال همت ایشان
مترتب شد قوله تعالی یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و نیز میفرموده اند که اگر کافری علی الدوام
خاطر خود مربوط امری میدارد بنابر تاثیر همت مطلق او میسر است ایمان و عمل صالح در تاثیر همت
شرط نداشته اند امن یجیب المضطر اذا دعاه عمومی دارد و تمام شد کلمات منقوله از ایشان قدس سره
موافق تاثیر همت از کافران آن حکایتی است که میگویند جمعی از مومنان بدیار کفر افتادن و
در معبد ایشان درآمده و بتان ایشان ملاحظه مینموده اند و دران حین از کفار کسی حاضر نبود یکی
از مومنان بر روی بت کلان تر آب دهان انداخت و بعد ازان از معبد برآمدند پس نگذشته
بود که کفار قصد معبد و آهنگ زیارت معبود ان کردند و آن بت را بآن کیفیت دیدند بغایت
اندوهگین شدند پس بر بنیاد که آن مومن که آب دهان انداخته بود مریض گشت و مرض او بنوعی
مبهوت بجا میبرد و مومنان دیگر بغایت در تعجب شدند که درین امری که از و صادر شده گناهی نبود
سبب این چه باشد که بزودی باینچنین حال باو رسید و درین اندوه می بودند که ایشان را واقعه
دست داد و دران واقعه با ایشان شنودند که چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار به نیشاپور خواهد
رسید اول کسی که از نیشاپور شما را ملاقی گردد و سر این حادثه را ازوی پرسید که جواب شما ازو
خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند عبور ایشان بر قلعه نیشاپور افتاد اول کسی که از قلعه
برآمد و بایشان ملاقات کرد مجذوبی بود فتحی نام پس با وی این صورت را عرض کردند و از سر این

حادثه تفتیش نمودند آن مجذوم گفت جهت این ظاهر است زیرا که اگرچه شما مؤمنان بودید و اهل
آن دیار کافران اما ایشان بسیار بودند چون جمعی کثیر همت بستند و متوجه هلاک آن مؤمن گشتند
همت ایشان تاثیر کرد **یا من تقدس عن الاشباه ذاته** یعنی ای آنکه پاک است
از مانندها ذات وی باین معنی که مانندی ندارد که شریک او باشد در حقیقت و ماهیت **وتنزهت عن
مشابهة الامثال صفاته** و منزه است از مشابهت مثلها صفات او یعنی صفات
او را مشابهت نیست صفات مخلوقات با وی مثلی ندارد که مشابهت باشد او را در صفات الوهیت
یا من دلت علی وحدانیته آیاته یعنی ای آنکه دلالت میکند بر یگانگی او علامات
او که مخلوقات اند یعنی وجود مخلوقات بر آن دلالت میکند که او یگانه است اگر او را شریکی بودی
هیچ چیز موجود نماندی چنانکه در کلام مجید فرموده که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی
در آسمان و زمین معبود آن بحق غیر خدای سبحانه هر آینه که موجود نماندی آسمان و زمین بلکه
باطل شدندی **وشهدت بربوبیته مصنوعاته** و گواهی میدهند بر پروردگاری او
مصنوعات او یعنی وجود مصنوعات گواه است که او پروردگار است که اگر او پروردگار نبودی و
تربیت عالم نکردی هیچ مصنوعی موجود نبودی زیرا که همه مصنوعات را علی الدوام فیض جود است و آنچه
وجود محتاج است بآن از وی میرسد **واحدا لا من قلة** یعنی ای او یگانه است نه از جهت قلت
و کم بودن موجود که موجود او باشد و بس بلکه او یگانه است باین معنی که شریک ترا در حقیقت و صفات
الوهیت نیست و واحد بالذات باشد لا بالوجود **وموجود لا من علة** یعنی او موجود است نه از
علت مراد بعلت علت وجود است یعنی سبب وجود که آن خالق است یعنی او موجودیست که نه از
غیر پیدا شده است وجود او بلکه وجود او مقتضای ذات اوست چنانکه واجب الوجود دلالت
برین معنی میکند **یا من هو بالمعروف** یعنی ای آنکه بنیکی معروف و مشهور است
وبالاحسان موصوف و باحسان موصوف است **معروف بلا غایة** یعنی
معروف است که غایة نه آرد در معروفی یا در وجود **وموصوف بلا نهایة** یعنی موصوفی است
که نهایت بر آرد در موصوفی یا در وجود **اول قدیم بلا ابتداء** یعنی اول است که قدیم است
یعنی ابتدا و آغاز ندارد و باید دانست که اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتداء تفسیر تاکید

اوست و اگر قدیم یعنی باشد بلا ابتدا صفت مخصص است **و آخر کریم بلا انتها** یعنی آخریست
که بخشنده بی انتها است **و غفر ذنوب المذنبین کرما و حلما** یعنی آمرزنده است گناهان عاصیان
را از جهت کرم و بردباری **یا من لیس کمثله شیئ** یعنی ای آنکه نیست مثل وی هیچ چیز
وهو السمیع البصیر و اوست شنوا و بینا **حسبنا الله ونعم الوکیل** یعنی کفایت کننده
ما خدایست سبحانه و نیکو وکیل است **نعم المولی ونعم النصیر** یعنی نیک خواجه ایست
و نیک یاری دهنده است **یا دایما بلا فنا** یعنی ای همیشه موجود بی فنا **و یا قایم
بلا زوال** یعنی ای پاسبان و نگاه بان بی زوال قایم را در آیه کریمه افمن هو قایم علی کل نفس
بما کسبت تفسیر برقیب کرده **و یا مدبرا بلا وزیر** یعنی ای تدبیر کننده بی وزیر و تدبیر نظر کردن است
در عاقبت چیزی **سهل علینا وعلی والدینا کل عسیر** یعنی سهل کن آن بر ما و بر پدران و
مادران ما همه دشواری را پس همچنانکه والدین بفتح دال شامل والده است بطریق تغلیب
والدین بکسر دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست که هر جا که ندایی واقع شود ای
چیزی مقصود بالنداست که غرض اصلی از آن ندا آن چیز است زیرا که غرض از ندا بر آگاه
گردانیدن مخاطب است و غرض از آگاه گردانیدن آنکه چیزی عرض کرده شود پس ازینجا
ابتدای اسمای الله است تا اینجا مقصود بالندا این قول است که سهل علینا وعلی والدینا
کل عسیر پس قاری او را باید که حاضر باشد از ابتدای اسمای الله تا اینجا که و یا مدبرا بلا وزیر در خاطر
دارد که مقصود ازین ندا هم اینست که سهل علینا وعلی والدینا کل عسیر **لا احصی ثناء علیک**
یعنی طاقت و قدرت ندارم ثنا گفتن را بر تو **انت کما اثنیت علی نفسک** یعنی تو همچنانکه ثنا
گفته بر نفس خود و باید دانست که ثنا وقتی میسر گردد که کسی حقیقت اوصاف ممدوح را کما هی
بداند و قصد کند در وقت ثنا اثبات آن حقیقت مر او را و هیچ کس حقیقت اوصاف خداوندی را
نداند غیر از وی پس ثنا لایق اسم او تواند گفت بر خود نه غیر اما هر گاه کسی گوید همچنانی که ثنا
گفته بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن ثنا لایق بطریق اجمال ازو واقع شود اگر چه تفصیل
آن واقع نشود پس آنکه گفت لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک باین معنی باشد که
قدرت ندارم ثنا لایق را بر تو بطریق مفصل الا بطریق اجمال میگویم تو همچنانکه ثنا گفته بر نفس

نمود چه وجه تفصیل و بعضی از افاضل درین باب فرموده اند ع آنجا که کمال کبریائی تو بود ۞
عالم نمی از بحر عطائی تو بود ۞ ما را چه حد حمد و ثنائی تو بود ۞ هم حمد و ثنائی تو سزائی تو بود ۞ **عزّ جارک**
یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرده و در مفاتیح شرح مصابیح در بیان این حدیث است
چنین گفته که مراد بجار اینجا کسی است که پناه با تو گیرد پس جارک رجل بمعنی همسایه است اینجا مراد لازم او ست زیرا که همسایه
کسی در پناه آنکس است **وجلّ ثناءک** یعنی بزرگ است ثناء تو و ازین کلام دو معنی اراده میتوان نمود یکی آنکه بزرگ است
باین معنی که علا مرتبه است ثناء تو زیرا که هرچه بتو نسبت دارد هرچه عالی مرتبه است
و دیگر آنکه بزرگ است باین معنی که هر کس از عهده بدر نمی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثناء
علیک **وتقدست اسماؤک** یعنی پاک است نامهای تو از تاویلات باطله غیر مناسب بخلاف
تو و یا پاک است اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو اطلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و
غیر تو یا پاک است اسماء تو ازین که با آنها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود **وعظم
شانک** یعنی بزرگ است کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهة نسبت او بتو باین معنی که هر کس
از عهده کار تو نمی تواند آمد **ولا اله غیرک** یعنی نیست معبود برحق غیر تو **یفعل الله ما
یشاء بقدرته** یعنی میکند خدای سبحانه هرچه میخواهد بقدرت و توانائی خود **ویحکم ما یرید
بعزته** یعنی حکم میکند بهرچه میخواهد بسبب غالبیة و قوة خود **الا الی الله تصیر الامور**
یعنی بدانید و آگاه باشید بسوی خدای سبحانه بازمیگردد همه چیز بعد از مردن و باید دانست
که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد ازان القاء کلامی کنند بوی دلالت بران میکند
که بغایت خود راجع می باید کرد و از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بغایت اهتمام می باید نمود
و عمل کردن بمقتضای آن و کلام مذکور یعنی الا الی الله تصیر الامور ازین قبیل است که مستحق احتیاط است
در فهم و اهتمام و عمل بمقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحانه عمل و نهی باید
که سبب خجالت نباشد در آن حضرت **کل شیء هالک الا وجهه** یعنی هر چیزی که هست
فانیست غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیز هلاک خواهد شد و برین تقدیر این کلام
سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز هالک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست
بلکه عاریتیست از غیر و قرینه بر هالک فی الحال دو چیز است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

بمعنی قاضی و حال استعمال کنند حقیقت است و در استقبال مجاز است پس او را صیغه لکن در معنی حقیقی
باید استعمال کردند مجازی دوم آنکه اگر استقبال مراد بودی ظاهر این بود که کل شیء هالک گفتی که
حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تاکید له الحکم والیه
ترجعون یعنی او راست حکم و بسوی او باز خواهید گشت بعد از موت فسیکفیکهم الله
پس زود باشد که کفایت گرداند خدای سبحانه برای تو شر کافران را وهو السمیع العلیم یعنی او
شنونده و داننده یعنی شنونده احوال مومنان که دعا می کنند در دفع شر کفار و اقوال کافران
که میگویند از برای ایذاء مومنان و اوست دانا اخلاص مومنان را و داناست انچه صدق و طلب
دارند در ظاهر و باطن و هر یک را جزای خواهد داد مناسب حال حسبنا الله و کفی
یعنی کفایت گر ما خدا ئیست سبحانه و بس است او کفایتگر و با آنکه کفایتگر ما اوست و کفایت
کرده است مارا مهمات سمع الله لمن دعا یعنی شنونده است خدای سبحانه مر کسی را
که دعا کند و میتواند که مراد از سمع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلان کس سخن فلانی شنود
و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفت ان ربی لسمیع الدعاء یعنی پروردگار من قبول
کننده دعاست لیس وراء الله المنتهی یعنی نیست نهایت کسی را جز خدای سبحانه که محل انتهای
آرزوهای یا محل انتهاء سلوک سالکان است من اعتصم بالله نجا یعنی هر که چنگ زد در خدای
سبحانه یعنی بدین سبب او نجات یافتی سبحان من لم یزل ربا رحیما و لا یزال کریما
یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان و همیشه خواهد بود کریم لا اله الا
الله الحلیم الکریم یعنی نیست معبود برحق مگر خدای بردبار بزرگوار سبحان الله
یعنی پاکست خدای تعالی و تبارک الله رب السموات السبع و رب
العرش العظیم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و
پروردگار عرش بزرگست یا متعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پروردگار
هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست والحمد لله رب العالمین یعنی
حمد و صفت بخوبی مر خداوندی راست که پروردگار عالمان است لا اله الا الله وحده
لا شریک له یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی سبحانه تنها نیست شریک ورا در خدائی او

الٰهاً واحداً احداً صمداً فرداً وتراً حیاً قیوماً دائماً ابداً یعنی میخوانیم خداوندی را که یگانه است در صفات و یگانه است در ذات و قصد او کرده میشود در حاجات و تنها است از فرزندان و طاق است از زن و زنده است همیشه و دائم القیام است بتدبیر خلق و حفظ و همیشه است وجود او پایان نیست او را لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً یعنی نگرفته است زن و نه فرزند را ولم یکن له شریک فی الملک یعنی نبوده است او را شریکی در ملک یعنی در الوهیت ولم یکن له ولی من الذل یعنی نبوده است او را دوستی از جهت خواری او یعنی نبوده است او را چنین دوستی که از جهت خواری خود او را دوست گرفته باشد تا آن دوست او را مدد کند و او را از خواری بدر آرد و نیز میتواند که ولی یعنی بمعنی گیرنده کار غیر باشد وکبره تکبیرا یعنی بزرگوار گوی او را بزرگوار گفتن الله اکبر یعنی خدای سبحانه بزرگست از همه چیز و او را الله اکبر گفتن اظهار و انقیاد امر است حسبنا الله لدنیانا یعنی کفایتگر ما خدای سبحانه از برای دین ما حسبنا الله لدنیانا یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای دنیای ما حسبنا الله لما اهمنا یعنی کفایتگر ما خدائیست از برای آنچه اندهگین سازد ما را حسبنا الله لمن بغی علینا یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای کسی که ظلم کند بر ما حسبنا الله لمن حسدنا یعنی کفایتگر ما خدائیست از برای کسی که حسد برد بر ما حسبنا الله لمن کادنا بسوء یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه از برای کسی که مکر کند ما را ببدی حسبنا الله عند الموت یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت مردن ما حسبنا الله عند القبر یعنی خدای سبحانه کفایتگر ماست در وقت گور کردن حسبنا الله عند المسائل یعنی کفایتگر ما خدائیست در وقت سوال ما حسبنا الله عند الصراط یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت گذشتن از الصراط حسبنا الله عند الحساب یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت حساب کردن در روز قیامت حسبنا الله عند المیزان یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در روز قیامت وقت سنجیدن اعمال ما حسبنا الله عند الجنة والنار یعنی کفایتگر ما خدائیست سبحانه در وقت نزدیکی جستن در بهشت و نزد دوری جستن از دوزخ یعنی در روز قیامت همه کس خود را میطلبید که نزدیک گردند به بهشت و دور گردند از دوزخ پس کافی ما در آن حال خدائیست سبحانه

از برای این دو مهم حسبنا الله عند اللقاء یعنی کفایت کرما خدایست سبحانه یا نزد ملک
رسیدن بخدای سبحانه و مقصود در گفته اللقاء دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است
میان علماء اهل سنت و جماعت رحمهم الله و میان مشائخ طریقت رضی الله عنهم اجمعین بدین
معنی که هر که از دنیا با ایمان بدر رود نهایت کار او بهشت است یعنی در بهشت خواهد در آمد
یا بیش از عذاب بمحض فضل حضرت حق سبحانه تا بعد از عذاب بآن مقدار که خواهد بمقتضای عمل
و نیز همین معنی که هر که به بهشت در آید بدیدار حق سبحانه مشرف گردد خواه در دنیا بمرتبه مشاهده
رسیده باشد یا نه و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بینه
صادقه و حجتی است ناطقه بر صحة این معنی و کلام حضرت سبحانه و آیة کریمه اینست کلا انهم عن ربهم
یومئذ لمحجوبون یعنی کفار از پروردگار خود دران روز محجوب خواهند بود و این آیه کریمه دلیلست
بر آنکه دیدار همه مومنان را خواهد بود زیرا که درین آیه تحقیر کرده کفار را باین که ایشان محجوب خواهند
بود از پروردگار خود در آخرت پس اگر همه مومنان را دیدار نباشد لازم آید که بعضی از مومنان شریک
کفار باشند درین تحقیر و هرگز روا نباشد که هیچ مومن شریک کافر باشد در تحقیر و اگر گفته شود که مذهب
اینست که جائز است چون بعضی از عصات مومنین در دوزخ خواهند بود و شک نیست که در
دوزخ در آوردن تحقیر است پس بعضی مومن شریک کافر باشد در دخول نار که سبب تحقیر است پس چرا نتوانند که اینجا شریک
شوند محجوبیة که موجب تحقیر است گوئیم حاشا و کلا که در آوردن مومن بدوزخ از برای تحقیر باشد بلکه در آوردن کافر اهانت
تحقیر و در آوردن مومن از برای تطهیر در دوزخ از برای تعیین لهذا حضرت حق سبحانه در چندین
مواضع از قرآن عذاب مهین را نسبت کرده بکفار مانند و لهم عذاب مهین و اعتدنا للکافرین
عذابا مهینا و اهل تفسیر تصریح کرده اند بآن که عذاب کفار را مهین از ان جهت گفته که مقصود
از عذاب کفار اهانت ایشان است بخلاف عذاب مومنان که مقصود تطهیر مومنان است
پس تعذیب مومن بدوزخ مثل آنست که یکی بیمار خود را بجراح سپرد تا بر اعضای او داغها
نهد بجهة رفع مرض و تعذیب کافر بدوزخ مثل آنست که کسی بندهٔ بد خدمت لا یزدوی و
اعضاء او داغها نهد و یا عضوی را در آتش افگند و شک نیست که این هر دو تعذیب برابر نیست
و در حدیث قدسی آمده که ابتلیهم بالمصایب و اطهرهم عن المعایب یعنی مبتلا گردانم عاصیان امتی را

بسبب آنها و پاک میگرداند ایشانرا از عیبها و چون ابتلاء دنیوی از برای تطهیر باشد اخروی نیز از برای این تواند بود اما اینجا اشکالی هست نظر بآن آیه ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته یعنی ای پروردگار ما هر که را بدوزخ درآوردی تو او را رسوا کردی و خوار ساختی پس درآوردن دوزخ مومن را تحقیر او باشد و جواب ازین سوال آنست که شک نیست در ادخال نار تحقیر است ظاهراً اما مراد آیت نیست که غرض از ادخال مومن در نار تحقیر اوست باطناً و اگرچه تحقیر او باشد ظاهراً پس ادخال مومن بنار تحقیر اوست ظاهراً نه باطناً بخلاف ادخال کافر که مقصود تحقیر اوست از انجمله آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که هرگاه درآیند اهل بهشت در بهشت گوید خداوند سبحانه ایشان را که میخواهید چیزی که زیاده سازم شما را یعنی زیاده سازم بر درآمدن بهشت پس گویند ایا سفید نگردانیدی رویهای ما را در دنیا در روی ما را در بهشت و نجات ندادی ما را از آتش دوزخ یعنی عنایت همین باشد که کردی پس برداشته شود حجاب را و نظر کنند بر خداوند سبحانه پوشیده نیست که این حدیث دلالت بران میکند که دیدار مطلق اهل بهشت را خواهد بود و از انجمله آن حدیثی است که در سنن ابی داؤد آمده که ابو رزین عقیل گفت یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر در رویت گفت که بلی پس گفتند چه چیز است مثال این در خلق خدای سبحانه گفت که ایا نمی بینید همه شان ماه را در شب چهاردهم خالی از مزاحمت غیر در رویت گفت بلی پس گفت که ماه مخلوقیست از خدای سبحانه و خدای سبحانه اجل و عظیم از همه چیز و پوشیده نیست که این حدیث اظهر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از انجمله آن حدیث است که گذشت در اول شرح او را در تفسیر دار الاسلام و دیگر باید دانست که هیچکس را در دنیا بمرتبه مشاهده نتواند بود که آن دیدن دیدار دلیل است و اما در آخرت همه مومنان را معاینه خواهد بود که آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم انکم سترون ربکم عیاناً یعنی شما زود باشید که ببینید پروردگار خود را بطریق معاینه و باید دانست که بعضی از متصوفه که غافلند از مذهب سنت و جماعت و اتفاق مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم و از مضمون آیات و احادیث در بعضی از رسایل آورده اند که هر که در دنیا بمرتبه مشاهده نرسیده باشد در آخرت از تشریف دیدار محروم خواهد بود و این مدعا را بنابران گفته اند که اعمی در آیت کریمه و من کان فی هذه

اعمی فهو فی الآخرة اعمی عبارت است از کسی که بدرجهٔ مشاهده نرسیده باشد و این از قبیل بنای فاسد است
زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالف اتفاق علما و مشایخ است و مخالف مضمون آیة و حدیث
استدلال ایشان فاسد است زیرا که اهل تفسیر اعمی را درین آیت تفسیر بکوری کرده اند که کافران
باشند بنا بران گفته اند وقتی که نازل شد این آیة کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی
گفت ابن ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا کورم آیا کور خواهم بود در آخرت پس فرود آمد
این آیة فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور یعنی قصه آنست
که نیست کوری چشمهاے کافران ولیکن کوری دلهاے ایشان که در سینهاے
ایشان است پس مراد از قلوب اینجا قلوب کفار باشد پس درین آیة ولکن تعمی القلوب
اشارت باشد که آن اعمائی که در آیة من کان فی هذه اعمی است آن کوری چشم نیست
بلکه اعمائی قلوب است و نیز دلیل برین که اعمی در آیة و من کان فی هذه اعمی فهو فی
الآخرة اعمی اعمائی قلب است آنست که سابق برین آیة ذکر آنست که فمن اوتی کتابه بیمینه
فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا پس من کان فی هذه اعمی در مقابلهٔ من اوتی کتابه بیمینه باشد
و شک نیست و من اوتی کتابه بیمینه عبارت از مومن است که مقرر شده که مومن را نامه بدست
راست میدهند و کافر را پس مراد از من کان فی هذه اعمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه در موضع دیگر
فرموده که افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود
آورده شده بسوی تو از پروردگار تو بحقیقت همچون کسی که کور است و این اعمی واقع شده در مقابله
کسے که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه نداند که قرآن حقیقت کافر است و نیز فرموده
که واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی اما ثمود را نمودیم راه با ایمان پس اختیار کردند
کوری را بر راه راست و عمی اینجا یعنی کوری دل است که کفر است و نیز فرموده صم بکم عمی فهم
لا یرجعون یعنی کافران کران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی شنوند و گنگان اند که آنچه حقیقت
و صواب نمی توانند گفت و کوران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی بینند و عمی اینجا بمعنی کوری
دل است که کفر است و نیز فرموده که در سورهٔ ملائکه و ما یستوی الاعمی والبصیر یعنی برابر نیست کور
بینا و اعمی را اینجا تفسیر کرده اند بکافر و نیز فرموده که و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و

نحشره یوم القیمة اعمی یعنی هر که روی گرداند از ذکر من که آن هدای منست که یاد دهنده منست بتحقیق که
او را زندگانی تنگ است در دنیا و برانگیزیم او را روز قیامت کور و اعمی اینجا معنی کور ظاهر است
بقرینه آنکه در عقب این آیه آمده که قال رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا و با آنکه در قرآن هر جا
که لفظ اعمی آمده اکثر جا آنست که بمعنی کوری دل است و گاه بمعنی کوری چشم است و اما آنکه اعمی
باین معنی آمده باشد که بمعنی مرتبه مشاهده نرسیده باشد آن بثبوت نرسیده و بعضی از آنچه
دلالت میکند بر عموم رویت همه مؤمنان را در آخر کلام حجة الاسلام است قدس سره
در آخر کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن چهارم که در بیان منجیات است و آن اینست که بدانکه
دانستن دو قسم است بعضی آنست که در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکه عقل او را
دریابد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی بلکه هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا دریابد
و وجود همه وا در یکی را معرفه گویند و ورای آن درجه دیگر است که آنرا رویت و مشاهده گویند و نسبت
آن با معرفه در کمال روشنی همچون نسبت دیدار است با خیال همچنانکه با یک چشم حجابست از دیدار
نه از خیال که تا از پیش بر نخیزد دیدار نبود همچنین علاقه نفس آدمی باین تن که مرکب است از آب و
خاک و مشغولی با شهوات این عالم حجابست از مشاهده نه از معرفه و تا این حجاب بر نخیزد یعنی بسبب
مجاهده آن مشاهده ممکن نگردد پس چون مشاهده تمام تر است و روشن تر لابد لذات آن بیشتر همچنانکه
در دیدار و خیال و بدانکه حقیقت آنست که همین معرفه است که در آن جهان بصفتی دیگر شود که با دل
هیچ نسبتی ندارد چنانکه نطفه مرد شود و دانه خرما درختی شود و باین گردش یعنی باین انقلاب روشن
تر شود و آنرا مشاهده و نظر و دیدار گویند که دیدار عبارت است از کمال ادراک و این مشاهده کمال
آن ادراک است و برای اینست که این مشاهده جهت اقتضا نکند چنانکه معرفت در این جهان اقتضا
نکرد پس تخم دیدار معرفت است هر که را معرفه نیست از دیدار محجوبست حجابیست ابدی که هر که تخم ندارد
هرگز صورت نه بیند و هر که معرفه تمام تر دیدار وی تمامتر پس گمان مبر که همه کس در دیدار و لذت
دیدار برابر باشند بلکه لذت دیدار هر کس به قدر معرفت وی بود و ان الله یتجلی للناس عامة
و لابی بکر خاصة این بود نه آن که تنها بود و دیگران هم بینند پس گمان مبر که آن لذات دیدار که پیغمبران
یابند آنرا دیگران نیز یابند و آنکه عالمان یابند عامیان نیز یابند و آنکه عالمان متقی محبت یابند عالمان

دیگر پابند و تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بروی غالب بود و عارفی که دوستی
حق تعالی چنان غالب نبود در لذت بودن در دیدار هر دو یکی بینند که تخم معرفت و تخم هر دو را
بهابهاست لیکن مثل ایشان چون دو کس باشد که دیدار چشم ایشان برابر بود نیکوی را به بینند
ولیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبود لا بد لذت عاشق بیش بود و اگر یکی عاشق تر بود و لذت آن یکی
بیشتر بود پس معرفت در کمال سعادت کفایت نیست تا محبت با آن نبود و محبت بدان غالب
شود که محبت دنیا پاک از دل بشوید و این بزهد و تقوی راست نیاید پس عارف زاهد را
لذات کاملتر بود تمام شد کلام امام حجة الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده
که دران قول امام واقع شده که ورای آن درجه دیگر است که آنرا رؤیت و مشاهده گویند این
مشاهده لغویست که دیدن چشم است و اما مشاهده باصطلاح صوفیان عبارتست از دیدن دل
و این مشاهده از معرفت بلندتر است و از رؤیت پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود در
دنیا اما رؤیت واقع نشود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلفظ ارنی رؤیت بود از آن جواب آن
لن ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیافتی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار است
معرفت علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفت حالی که معرفت اهل مشاهده است زیرا که این
معرفت تا شبهی از غفلت بآن قرینه که گفته هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا در نیابد دو درجه و او یکی
را معرفت گویند و شک نیست که معرفت خالی از آنها و عقل نیست و دیگر آنکه در فصل الخطاب
آورده از امام حجة الاسلام قدس سره که اگر هیچ مومن از اصل محبت خالی نیست و باز آورده
از وی که محبت ثمرهٔ معرفت است پس از اینجا معلوم شد که هیچ مومن از معرفت خالی نیست و
معرفتی که هیچ مومن از و خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است
هر کرا معرفت نیست از دیدار محجوب است الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است
که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید لقا داشته باشند تا داخل نگردند درین تهدید
که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن
آیاتنا غافلون اولئک ماویهم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید لقای ما ندارند بدانکه
بعث و راضی شده اند بحیوة دنیا از آخرت و قرار گرفته اند بحیوة دنیا و آنانی که از علامات قدرت

ما نمی‌فلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنچه کسب می کنند از گناهان بلکه همه کس را باید که
مشتاق لقای او باشند تا داخل شوند درین بشارت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
من احب لقاء الله احب الله لقاءه یعنی هر که دوست دارد لقاء خدای را سبحانه دوست
دارد خدای سبحانه لقاء او را و نیز داخل باشد درین اشاره که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که گفت حق سبحانه الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الی لقائهم لاشد شوقا این حدیث
مذکور است در عوارف در باب و هم و در کیمیای سعادت در ذکر شوق در اصل نهم از رکن که در
منجیاتست و در ترجمهٔ عوارف او را چنین ترجمه کرده که دیر است تا شوق ابرار بلقاء منست و
من بلقاء ایشان مشتاق ترم و در نفحات در ذکر شیخ ابوبکر لقا قدس سره آورده که وی گفته
مشتاق بدر مرگ لذت بیش از آن یابد که زنده از شربت شهد شیخ الاسلام یعنی شیخ عبدالله
انصاری قدس سره گفت که بآن خدای که جز آن خدائی دیگر نیست که بندهٔ نیکبخت را هرگز روزی
نیاید نیکوتر و باراحت تر و خوشتر از آن روزی که عزرائیل بوی آید و گوید مترس که یا ارحم الراحمین
میشوی و بوطن خود میروی و بعهد مهین میروی این جهان مذلت و زندان مومن است این
بودن عاریتی اینجا بهانه است یکبار بهانه را دور کند و در حقیقت باز شود و مرد بزندگی جاوید
برسد و دیگر باید دانست که گفته اند آنچه مومن را در آخرت میسر شود از دیدار اجلی و اقوی است
از آنچه در دنیا میسر شود بمجاهده و لهذا گفته اند که اینجا مشاهده است و آنجا معاینه و نیز در فصل الخطاب
آورده که اهل ذوق و شوق را با میعاد یوم اللقاء هر لحظه باین تجلی تسلی دهند و نیز در کلام بعضی
از عارفان وارد شده که تا آدمی در نشاءه دنیا است حقیقت فنا از وی متعذر است و تا لبقیه
از لقایای وجود با وهمراه است و مادام که بقیهٔ وجود با وهست وصول بتمام میسر نی و در آخر
فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره که ایشان
گفته اند که بنده مشاهده میکند مرغیبی را اولا در خواب و ثانیا در غیب و این عبارت است از حالتی
که حاصل میشود در میان خواب و بیداری و ثالثا در واقعه و این عبارتست از حالی که عارض میشود
بر شخص در بیداری آنچه در غیب است از حاضران که با او نشسته اند و مع هذا این مشاهده نسبت
بمشاهده که حاصل میشود در واقعه باز مشاهده که حاصل میشود در وقت مردن بشب بمشاهده که او را

حاصل میشود در قیامت همچون مشاهده ایست که حاصل میشود در خواب نسبت بمشاهده که حاصل میشود در
غیب و باز مشاهده که حاصل میشود در قیامت نسبت بمشاهده که حاصل میشود در بهشت همچون مشاهده
ایست که حاصل میشود نایم را نسبت بمشاهده بیدار با خیر و اگر گفته شود که وقتی که مشاهده بهشت
در مرتبه باشد پس چه حاجتست بریاضات شدیده و مجاهده شاقه که سالکان ارتکاب مینمایند
در دنیا گوییم جواب از وی پنج وجه است اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند بتاخیر
لقا تا وقت دیگر چنانکه تشنه نمی تواند که خوردن آب را بفردا اندازد پس ایشان چون توانند
که مشاهده را بفردای قیامت اندازند تا بوقت در آمدن در بهشت ع نیست ز رنجها حدیث
عاشقان * صحبت بهشتی است جان بیدلان * نیست ز رنجها وظیفه ماهیان * زانکه بی دریا
ندارند انس جان * دوم آنکه هر که در دنیا دفع حجاب نکرده باشد او را خوف سوء خاتمه است
و بعضی بر آنند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند در این ابیات ع هست غم را
غم پایان کار * تا چه باشد حال او روز شمار * عارفان ز آغاز گشته هوشمند * از غم احوال
آخر فارغند * بود عارف را بهم خوف و رجا * سابق دانش خورد آن هر دو را * دید کو سابق
زراعت کرد فاش * او همی داند چه خواهد بود حاش * بود او را بیم امید از خدای * خوف فانی
گشت پیدا شد رجای * عارفان دانند دایم آمنون * که گذر کردند از دریای خون * سوم
آنکه کسی از دنیا محجوب بدر رود و هر چند با ایمان رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود
بدخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع دخول نار از اینجا رفع حجاب میکند و چهارم آنکه هر که محجوب
بدر رود با آنکه در دوزخ در نیاید حجابش بعد از مدت مدید مرتفع میگردد و محروم میماند از مشاهده
حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بهشت در آید الا ما شاء الله تعالی پنجم آنکه اگر چه این
مشاهده محروم نگردد اما مشاهده او حال موت در قیامت و در بهشت مثل مشاهده مکشوفات نخواهد
بود در کیفیت و در کمیت الا ما شاء الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود در یابد قابلیتی
در سلوک این راه را مناسبتی و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جایز
ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسپارد و در اوقات لیل و نهار ساعتی نیاساید تا تواند
سعی نماید تا باشد که سعادت مساعده کند و توفیق رفیق گردد و آن شاهد خلوتخانه غیب [illegible]

عجایب بیرون آید از تعقیب روی نماید از آنچه موعود بود موجود باشد و آنچه مخوف بود مفقود گردد و اگر نتوانند که خود را بمشاهده رسانند باری سعی نماید که ذکر بروی غالب گردد و تا همگی دل دوست را طالب گردد تا آنکه مقصود حاصل نگردد و در حین حیات میسر گردد و در حال ممات چنانکه حضرت امام حجة الاسلام قدس سره گوید در کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن اول که اگر ذکر بسیار میکنند و احوالی که صوفیان را باشد پیدا نیاید لقو نگردد که سعادت بران موقوف نیست که دل چون بنور ذکر آراسته گشت کمال سعادت را مهیا شد و هرچه درین جهان پیدا نیاید پس از مرگ پیدا آید پس باید که همیشه ملازم باشد و مراقب تا دل را بحق تعالی دارد در هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام کلید عجایب ملکوت حضرت الهی است تمام شد کلام حجة الاسلام قدس سره و اگر این هم نتوانند که ذکر را بر خود غالب گردانند کمر خدمت به میان جان بندد و کاهلی بر خود نپسندد و توبه از معاصی بگردد و محکوم اوامر و نهی شرع مطهر گردد زیرا که در رعایت شریعت و ورزش استقامت چهار فضیلت بزرگست اول آنکه آنکس از جمله اولیای دوستان حضرت حق میگردد دوم آنکه خوف عذاب وانده قوت مراد از وی برداشته میشود سوم آنکه او را بشارتها و خبرهای خوش رسانیده میشود هم در حین حیات و هم بعد از ممات و این فضیلت ازین آیه معلوم میشود که حق سبحانه فرموده الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی بدانید و آگاه باشید که اولیای خدای سبحانه را نیست خوفی برایشان از جانب سیدان مکروهی ایشان اند و غمگین نمی شوند بسبب فوت مرادی این اولیای آنکسانند که ایمان آورده اند و هستند مشتغل برعایت تقوی ایشانراست بشارة و خبرهای خوش در حیوة دنیا و در آخرت و گفته اند بشارت دنیا آنست که حضرت حق سبحانه و غیره فرموده متقیانرا در کتاب خود و بر زبان پیغمبر خود صلعم و نیز آنست که بنماید متقیانرا در خوابهای همچنانکه بنماید خواص مومنانرا در مکاشفات و بشارت آخرت آنست که ملاقی میشوند متقیانرا در حالت نزع که مشرف میگردند بر موت و در حکم اموات میشوند و بعد از موت در گور یا در قیامت سلام میرسانند و بشارت میدهند بفیروزی یافتن بدرجات و با نواع انعامات و کرامات و فضیلت چهارم آنست که آنکس صاحب کرامات عظمی میشود زیرا که کرامت عظمی نزد کبرای اهل شریعت

وطریقت استقامت بر شریعت است زیرا که حق سبحانه هرگاه بنده را بنهایت دوست میدارد نخواهد
که باو مکروهی رسد از عذاب پس او را در پناه خود میگیرد و نگاه میدارد از مخالفت شریعت و اینست
معنی این حدیث که اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب یعنی نمیگذارد خداوند کریم که گناه کند و بوی ضرر رسد تا مقصود
حاصل نگردد و در کیمیای سعادت آورده که شیخ ابو القاسم گرگانی قدس سره گفته است که در آب
رفتن و در هوا پریدن و از غیب خبر دادن اینها هیچ کرامت نبود کرامات آن بود که همه امر گردیدی
هیچ وی مطیع فرمان شود که بروی حرام شود واین اعتماد را نشاید اما آن دیگر ممکن بود که از شیاطین
باشد که شیاطین را از غیب خبر است و کسانی که ایشان را کاهن گویند از بسیار کارها خبر دهند
اعتماد برو نیست که وی و با لست وی از میان برخیزد و شرع بجای وی نشیند و در مرصاد العباد
آورده که در بیان معراج رسول صلی الله علیه وآله وسلم که از قاب قوسین در گذرانیدند در مقام
او ادنی رسانیدند و هر چه لباس هستی محمدی بود صلی الله علیه وآله وسلم از سر وجود او بر کشیدند که
ما کان محمد ابا احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در وی پوشانیدند و آن صورت رحمت را بخلق
فرستادند چون معرفت محمد بود چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لاجرم
در کمال وصول و رفع اثنینیت، و اثبات وحدانیت این اشارت با بشارت شکستگان است و
ضعفای ملت رسانیدند که اگر براق همت هر کس از سدرهٔ آشیانه بشریت بسدرة المنتهی روحانیت
نتواند بر آمد تا از وصول بحضرت خداوندی ما برخوردار شود ما بسر متابعت خواجه علیه الصلوة والسلام
نهد و کمر مطاوعت او بر میان جان نبود که اتحاد و یگانگی بر خواسته است و یگانگی نشسته هر که او را
در یافت من یطع الرسول فقد اطاع الله که یگانگی است بیگانگی نسبت تومائی ما تو تمام شد کلام
مرصاد العباد و گفته اند که اصل ایمان که در دل مومنان است بمنزله تخمی است که در زمین انداخته
باشند پس همچنانکه تخمی در زمین انداخته بعضی از و که نزدیکتر بروی زمین است زود می سبز میشود
و مقصود از و زود تر بحاصل آید وانچه دورتر واقع شده دیر تر بظهور آید همچنین است ایمان که تخم
دیدار است در بعضی که قابلتر است بظهور نتیجه از وی شد یک بکار ثمره دیدار از وی زود تر بظهور
می آید و آن دل که قابلیت و استعداد او کمتر است ظهور خاصیات از و دورتر نتیجه او دیر تر بحصول
می پیوندد و پس اصل تخم که در زمین دلست ثمره او عاجلا و آجلا در وقتی از اوقات بظهور خواهد

آمده اگر آن کم ضایع نگردد بسبب آفتی از آفات و الله تعالی ولی التوفیق حسبی الله الذی
لا اله الا هو یعنی کفایت کند مرا خدائیست که نیست معبودی بحق مگر او علیه توکلت و الیه
انیب یعنی بر وی توکل کردم و بسوی او باز میگردم لا اله الا الله سبحان الله
ما اعظم الله یعنی نیست معبودی بحق مگر خدای سبحانه و تعالی پاک است خدا چه بزرگ است
ذات پاک او و باید دانست که کلمه لا اله الا الله و سبحان الله هر دو اینجا از برای تعجب است
لا اله الا الله سبحان الله ما احلم الله یعنی نیست معبودی بحق مگر خدای تعالی
پاک است خدا چه بردبار است لا اله الا الله سبحان الله ما اعلم الله یعنی لا اله
الا الله سبحان الله چه علیم است خدای سبحانه لا اله الا الله ما اکرم الله یعنی نیست
معبودی بحق مگر خدای تعالی پاک است خدا چه بزرگوار است لا اله الا الله وحده لا شریک له
یعنی نیست معبودی بحق مگر خدای سبحانه تنها است نیست شریک او را محمد رسول الله حقا
یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است بتحقیق اللهم صل علی محمد کلما ذکره
الذاکرون یعنی الهی رحمت و انعام کن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که یاد کنند او را
یاد کنندگان و صل علی محمد کلما غفل عن ذکره الغافلون یعنی انعام و رحمت کن بر
محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که غافل شوند از ذکر وی غافلان مراد از آن اینست که صلوة خدای
سبحانه بر وی باد هر بار که یاد کنند او را و هر گاه که غافل شوند از ذکر وی اینست صلوة خدای
سبحانه بر وی باد در جمیع اوقات تا بقیامت زیرا که هر وقتی که هست یا وقت ذکر وی است
یا وقت غفلت از ذکر وی پس هر که این نوع صلواة گوید بر وی چنین است از راه تحقیق که در
جمیع اوقات تا بقیامت بر وی صلوة گفته است و هرگز فراموش نشده زیرا که دعای
مومن که در امر شرعی واقع شود البته مقبول است خاصه دعای که در حق حبیب الله باشد
صلی الله علیه و آله و سلم پس هر که این صلوات گوید گویا تا قیامت گفته است و ازین جهت است
صلوة را افضل الصلوات داشته اند و باید دانست که سبب آنکه بعد از ذکر محمد صلی الله علیه
و آله و سلم گفت که اللهم صل علی محمد الی آخره اینست که وعید بسیار آمده درین باب که ذکر رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بگذارد و کسی بر وی صلوات نگوید چنانکه در صحیح ابن حبان و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد وی پس صلوات
نگوید بر من و در تفسیر کشاف آورده که گفته شد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داده ما را ازین آیه
که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که این از علمهای پوشیده است که اگر نمی پرسیدید از و خبر نمی کردم
شما را حضرت حق سبحانه موکل کرده است بر من دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد بندهٔ
مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که بیامرزد خدای تعالی ترا و میگوید
خدای سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن حبان و در سنن ترمذی و ابی داود
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست که بنشینند جماعتی در مجلسی که یاد کنند خدا را
سبحانه و در آن مجلس صلوات نگویند به پیغمبر خود مگر این که می باشد بر ایشان حسرتی روز قیامت
از جهت ثواب و اگرچه در آیند در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب
صلوات و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته
الی آخره رضینا بالله تعالی ربا یعنی راضی ایم بخدای تعالی از روی پروردگاری
و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بربوبیة الله تعالی بعد از ان این ترکیب را
تغییر کرده شد و چنین ساخته شد که رضینا بالله تعالی ربا زیرا که تفسیر بعد از ابهام واقع است
در نفس و اگر معنی این کلام بر اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بفهم است
پس اصل معنی اینجا چنین است که راضی ایم به پروردگاری خدای سبحانه و لفظ رضی بچهار وجه
مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام دینا و رضا اینجا بمعنی اختیار است
دوم آنکه مستعمل میشود بکلمهٔ عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف با همچنانکه درین مقام
چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحاح که رضیت علیه فی معنی رضیت به و بعضی دیگر [illegible]
آورده که بدانکه رضا بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقامی ورای
آن نیست که محبت مقام بهتر نیست و رضای بهرچه خدای تعالی کند ثمرهٔ محبت است نه ثمرهٔ
هر محبتی بلکه ثمرهٔ محبتی که بکمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از قومی پرسید که نشان ایمان
شما چیست گفتند در بلا صبر کنیم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضا دهیم گفت حکما اند و علما اند نزدیک است

از غفلی فقه شما که انبیا باشید و در ترجمه عوارف در باب سوم و ذر معارف است در فصل اول از فصول
این باب آورده که وظیفهٔ عارف رضا بقضا است و وظیفه صبر ایران و وظیفه غافل کراهیت و اضطراب
است کلام ترجمه را پوشیده نماند که چون رضا بقضا می وظیفه عارف باشد او از مقامات عالیه
باشد چنانکه مشهور است و بالاسلام دینا یعنی راضی ایم باسلام از روی دین بودنش
و محمد صلی الله علیه وسلم نبیا و رسولا یعنی راضی ایم بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم از روی نبوت
و رسالتش و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که نیست بنده مسلمانی که گوید
در وقتی که در شام در آید و وقتی که در صباح در آید سه بار رضینا بالله تعالی ربا و بالاسلام دینا و محمد
صلی الله علیه وسلم نبیا مگر آنکه می باشد واجب بر خدای سبحانه این که راضی گرداند او را روز قیامت
و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ذاق طعم الایمان من رضا بالله ربا و
بالاسلام دینا و بمحمد رسولا یعنی چشیده است طعم ایمان را کسی که راضی باشد بخدای سبحانه از روی
پروردگاریش و بالاسلام از روی دینش و بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم از روی رسالتش پس
لفظ نبیا و رسولا که در اوراد جمع کرده شده است بجهت آنست که هر کدام در حدیثی واقع است
پس هر دو را جمع کرد از جهت بیان کردن فضیلت هر دو و بالقرآن اماما یعنی راضی ایم
بقرآن از روی امامتش و بالکعبة قبلة و بالصلوة فریضة و بالمؤمنین اخوانا یعنی
راضی ایم بکعبه از روی قبلگی اش و بنماز از روی فریضگی اش و بمومنان از روی برادری
ایشان و بالصدیق والفاروق وذی النورین والمرتضی ائمة یعنی راضی ایم
با بوبکر صدیق و بعمر فاروق و بعثمان ذی النورین و بعلی مرتضی رضی الله عنهم از روی امامی ایشان
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین یعنی رضای خدای سبحانه بر ایشان همه و امیر المؤمنین ابوبکر
را رضی الله عنه صدیق از آن گویند که صدیق در تاج الاسامی و در تفسیر این آیة که یوسف ایها الصدیق
اینچنین تفسیر کرده اند که بغایت راست گوی بود و در صحاح اللغات و معنی گفته یکی و انّم المتصدیق
و دیگر راست سازد قول خود را بعمل پس اگر صدیق اینجا بمعنی اول باشد اطلاق این بر امیر المؤمنین
ابوبکر رضی الله عنه از آن جهت است که او بغایت راست گوی بوده تا که آورده اند که علی رضی الله
عنه روایت حدیث رسول را صلی الله علیه و آله وسلم از هیچکس بی سوگند قبول نمیکرد مگر از امیر المؤمنین

ابوبکر رضی الله عنه و اگر بمعنی دوم باشد ازان جهت ست که تصدیق او و ایمی بود و تشکیک شکاک
زایل نمی شده چنانکه آورده اند که چون رسول را صلی الله علیه و آله و سلم در آن شب که دولت
معراج میسر شده است درباب آن شب حکایت کرده قصه معراج را که درین شب از مکه به
بیت المقدس که یکماهه راه است رفتیم و در آنجا انبیا را علیهم السلام امامت کردیم و از انجا رفتیم
تا بعرش و فوق عرش و از حضرت حق سبحانه چندین سخن شنیدیم و دران شب پنجاه وقت نماز برامت
فرض شد و چون مراجعت کردم و بموسی علیه السلام رسیدم گفت امت تو تحمل پنجاه وقت
ندارند و مرا باز میگردانید و میرفتم و کم میساختم و در چهار نوبت چهل وقت نماز کم کردند و باز موسی
مرا باز گردانید که هنوز بسیار است پس برفتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار بر پنج وقت شده
و حال آنکه فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود که آن مکانی که از وی برخاسته بود و روان
شده و چون بیامد هنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن در که در وقت رفتن بجامه او رسیده بود
و در حرکت شده چون بیامد هنوز در حرکت بود و ابریقی که در وقت رفتن کج شده بود و آب
از وی میریخت چون بیامد هنوز آب تمام نریخته بود و چون این حکایت را با مردم گفته دران
مجمع جمعی از کفار با یکدیگر اشارت کرده اند که این حکایت بغایت دور از عقل و ظاهر الاستحالة
هر که ادنی عقل داشته باشد داند که این دروغست پس این زمان میتوانیم که ابوبکر را الزام بکنیم و او را
از ایمان و متابعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز گردانیم و باین قصد بدر آمده اند و متوجه با میر المومنین
ابوبکر رضی الله عنه گردیده که بناگاه امیر المومنین ابوبکر ایشان را در پیش آمده که بجانب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم میرفته ایشان گفته اند که ای ابوبکر نشنیدی که یار تو چه امر محال دعوی
میکند او گفته که از وی دروغ نیاید اگر گوید که امشب بعرش رفته ام و باز آمده ام راست خواهد
بود ایشان گفته او بعینه همین میگوید او گفت اگر او این گفته است راست است و اگر صدیق
بمعنی سوم باشد یعنی راست سازنده قول خود را بعمل بمعنی دروغ نیز ظاهر و مشهور است زیرا که همه میدانند
که او هرچه دعوی میکرده اند او را بعمل راست میکرده یعنی بعمل می آورده و امیر المومنین عمر رضی الله
عنه را فاروق ازان گویند که در کتب تفاسیر مرویست که گفت عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
که منافقی دعوی میکرده بیهودی پس یهودی منافق را بسوی رسول صلی الله علیه و آله و سلم میخواند

و منافق جهود را بجانب کعب بن اشرف که رئیس منافقان و جهودان بود میخواندند بعد ازان هر دو
بجانب رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و رفع قضیه کردند چون حق جانب جهود بود رسول
صلی الله علیه و آله وسلم حکم ازبرای جهود میکرد منافق راضی نشد باین حکم و گفته که بیا تا برای
عمر رویم پس بیامدند پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جهود گفت حکم کرد رسول صلی الله
علیه وسلم ازبرای من و این منافق راضی نیست بحکم او و برای تو آمده امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه گفت منافق را که آیا همچنین است منافق گفت آری پس امیر المؤمنین عمر گفت هر دو
در اینجا باشید تا بیائیم برای شما پس رفت امیر المؤمنین عمر بخانه گرفت شمشیر خود را و بعد ازان
بدر آمد و آهسته آمد و زد گردن منافق را و گفت من اینچنین حکم میکنم برای کسی که راضی
نیست بحکم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم پس جبرئیل آمد و گفت که فرق کرد عمر
میان حق و باطل ازان وقت باز او را نامیده شد فاروق و اما امیر المؤمنین عثمان را
رضی الله عنه ذی النورین ازان گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رقیه دختر خود را
باو داده بود چون وفات کرد دختر دیگر ام کلثوم باو داده مرحبا بالصباح الجدید
و بالیوم السعید و بالملکین الکاتبین الشاهدین العادلین یعنی مرحبا
و کشادگی عیش بر صباح نو و بر روز نیکبخت و بر دو فرشته نویسنده دو گواه و اشتند و در تفسیر
گواشی گفته در تفسیر آیه لا مرحبا بهم ای لا سعة علیهم فی عیشهم پس گواه معنی مرحبا آن باشد
که کشادگی عیش بر وی حیاکما الله تعالی یعنی زنده دارد خدای سبحانه شما را ای دو
فرشته با آنکه سلام گوید خدای سبحانه بر شما فی غرة یومنا هذا اکتبا فی اول صحیفتنا
بسم الله الرحمن الرحیم یعنی در اول امروز ما بنویسید در نامه اعمال ما
بسم الله الرحمن الرحیم و اشهدا بانا نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و گواه باشید باین که ما گواهی میدهیم که شریک نیست او را و ان محمدا عبده و رسوله
یعنی گواهی میدهیم که محمد صلی الله علیه وسلم بندهٔ اوست و رسول او و غرض ازین که گواهی
میدهیم که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پسر خدای نباشد همچنانکه جهودان گفتند عزیر پسر
خدا نیست سبحانه و ترسایان گفتند عیسی پسر خدا نیست کما قال الله تعالی و قالت الیهود

وهزئین ابن الله. قالت النصاری المسیح ابن الله پس تقدیم عبده ورسوله از جهة این اهتمام باشد و باید دانست که در گواه گرفتن چیزها بر ایمان خود خاصیت بزرگست زیرا که در کتاب کلمة الطیب آورده که شخصی بود در بادیه مسجدی ساخته بود و بقبله مسجد خود هفت سنگ نهاده و هر بار که نماز میگذارد میگفت که ای سنگها گواه میگیریم شما را برین که نیست معبودی بر حق مگر خدای سبحانه بعد ازان آن شخص را مرض رسید و مرد و دیگری او را در خواب دید که میگفت امر کردند مرا که بدوزخ برید چون بدری از درهای دوزخ رسیدم دیدم که یکی سنگ ازان سنگها بزرگ گشته چنانکه بسته گردانید بجود این یکی دیگر را برین و همچنین آن پنج سنگ دیگر بستند آن پنج در دیگر را دوزخ را برمن و در سنن ترمذی و ابو داود آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت هر که گوید بوقت بامداد در آید این کلمات را که اللهم اصبحنا و نشهدک و نشهد حملة عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک و رسولک الیقت بیامرزد خدای تعالی از برای وی هر گناهی را که رسند باد درین روز و اگر گوید این کلمات را در وقتی که شب در آید بیامرزد خدای تعالی از وی هر گناهی را که رسد باد درین شب و معنی این کلمات اینست که آلهی در صباح در آمدیم گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم فرشتگان بردارند عرش تو و فرشتگان ترا و جمیع خلق ترا برین که توئی خداوند بر حق نیست معبود بر حق مگر تو تنها نیست شریکی ترا برین و شاهدی میدهیم برین که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده تست و رسول تو ارسله بالهدی و دین الحق یعنی فرستاده است حق تعالی محمد صلی الله علیه وآله وسلم براه راست و دین بحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون تا غالب گرداند دین او را بر دینهای همه و اگرچه نا خوش دارند این را مشرکان علی هذه الشهادة نحیی وعلیها نموت وعلیها نبعث ان شاء الله تعالی یعنی ما باین گواهی زنده مانیم و باوی می میریم و باوی برانگیخته میشویم از گور اگر خواهد خدای تعالی و آن متعلق است با فعال ثلثه و کلمه علی بمعنی مع است اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق یعنی پناه میگیریم بهمه کلمات کامله خدای سبحانه از شر تمامی خلق آنچه آفریده است خدای تعالی و در صحیح مسلم آمده که مردی پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله دوش نخفتم از گزیدن کژدمی

بر وی نیش کشیدیم از گزیدن عقرب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدان و آگاه باش اگر میگفتی در وقت شام
اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق ضرر نمی رسانید ترا عقرب و نیز در صحیح مسلم آمده فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که هر که فرود آید در منزلی پس گوید اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق هیچ چیز
ضرر نمیرساند او را تا آن زمان که کوچ کند از آن منزل پس هر شخص را لازم است که بدین
عمل اعتقاد نماید و هر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلها که در اوراد
است وارد نشده در هیچ روایتی بسم الله خیر الاسماء یعنی پناه میگیریم بنام الله که
بهترین اسمهاست بسم الله رب الارض ورب السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدا
که پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض ولا فی السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدای که ضرر نمیرساند با وجود نام او چیزی
در زمین و نه در آسمان وهو السمیع العلیم اوست شنوا و دانا و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده
از عثمان که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که گوید در اول هر روزی و در اول هر شبی سه بار
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم ضرر نمیرساند او را هیچ چیز
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه البعث والنشور یعنی بسوی اوست برانگیخته
شدن مردگان و بسوی اوست بازگشت ایشان اصبحنا واصبح الملک لله یعنی در صباح
در آمدیم و در صباح در آمد ملک و بادشاهی در حالتی که همه از خدای سبحانه والعظمة والکبریاء
والجبروت والسلطان والبرهان لله یعنی غلبه و بزرگی ذات و بزرگی
صفات و بادشاهی و دلیل روشن بر یگانگی از آن خداست سبحانه پس عظمت تنها باشد و
ما بعد او معطوف بر وی و قول الله خبر مبتدا بروی تواند که والعظمة تا اینجا که لله همه معطوف
باشد بر آن قول که اصبح الملک لله والآلاء والنعماء لله یعنی نعمتهای ظاهری و مطلق
نعمتهای از آن خداست سبحانه واللیل والنهار لله یعنی شب و روز برای خداست
سبحانه وما سکن فیهما لله الواحد القهار یعنی آنچه ساکن است و داخل است در
شب و روز از آن خدای یگانه غالب است اصبحنا علی فطرة الاسلام وکلمة الاخلاص
یعنی در صباح در آمدیم بآفرینش اسلام و قابلیت اسلام و بر کلمهٔ اخلاص که آن لا اله الا الله

است که خالص گردد بسبب وی دین حضرت حق را سبحانه و در مشکوة شریف از عبد الله رضی الله عنه آمده که گفت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کلمهٔ شکر است و لا اله الا الله کلمهٔ اخلاص است و علی دین نبینا محمد صلی الله علیه و سلم و بر دین و شریعت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم و علی ملة ابینا ابراهیم حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و در ملت پدر ما که ابراهیم علیه السلام که مایل بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از مشرکان و دین و ملت هر دو بالذات یکی است لنا ابراهیم را پدر مؤمنان گفته حضرت حق سبحانه در آن آیهٔ کریمه ابیکم ابراهیم و این از آن گفته واجبست بر مسلمانان تعظیم و احترام همچو پدر چنانچه ازواج نبی را صلی الله علیه و سلم مادر مؤمنان گفته که ازواجه امهاتهم از جهة وجوب تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مؤمنان را برادران یکدیگر گفته که انما المؤمنون اخوة از جهة وجوب شفقت و رحمت بر یکدیگر و در مسند امام و در معجم کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون صباح در آمدی گفتی اصبحنا علی فطرة الاسلام الی آخره صلوات الله و ملائکته و انبیائه و رسله و حملة عرشه و جمیع خلقه علی سیدنا محمد یعنی درودهای خدای تعالی و فرشتهای او و انبیای او و رسولان او و بردارندهٔ عرش او و جمیع خلق او بر بهتر محمد صلی الله علیه و سلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از جهة تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب وجود و آله و اصحابه یعنی صلوات این جماعهٔ مذکورین بر اهل سنت او و یاران او و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و برکاته یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بر آل و اصحاب او سلام و رحمتهای خدا و خیرات و نیکیهای خدا سبحانه و برکت عبارتست از خیر کثیر و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر وی ده بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر او ده و در بهشت و در سنن ترمذی آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیکترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بیشتر باشد صلوة وی بر من و در سنن ابی داؤد و دعوات کبیر بیهقی است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست کسی که سلام گوید بر من مگر آنکه باز میگرداند خدای سبحانه بر من روح مرا تا رد کنم بر وی سلام را و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد روزی و حالانکه اثر شادی

بتشریح او رفتیم

در روی او بود پس آمد مرا جبرئیل علیه السلام و گفت پروردگار تو میگوید آیا خوشنود نمیگرداند
ترا ای محمد اینکه بگوید از امت تو صلوات تو مگر اینکه رحمت کنم بروی ده بار و در تنبیه الغافلین
آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیست از شما احدی که سلام گوید بر من وقتی
من برسم مگر اینکه بیاید مرا جبرئیل علیه السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است که میخواند
بر تو سلام پس من گویم وعلیه السلام ورحمة الله وبرکاته و حضرت شیخ ابو اسحق کلاباذی بخاری
قدس الله روحه العزیز در کتاب فضائل الاخبار از کتاب روضة الحدیث گفته که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر که صلوات گوید بر من صد بار بر آرد حضرت حقتعالی درین روز صد حاجت او را که هفتاد
از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیاست و نیز آورده حضرت شیخ مذکور قدس الله سره از فضائل الاخبار
از روضة الحدیث که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که صلاة گوید روزی سه بار بر من از جهت
دوستی من و از جهت شوق من واجب باشد بر خدا تعالی که بیامرزد گناهان او را و در بعضی اربعینات
حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که صلوة گوید بر من هزار بار نرسد بر پوست او آتش
دوزخ و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که صلوة گوید بر من هزار بار نمیرد
تا خبر داده نشود او را به بهشت و نیز در اربعین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که گوید صلوة
بر من هر جمعه چهل بار عفو گرداند خدا تعالی گناه چهل ساله او را و نیز در اربعین آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که فراموش کند صلوة گفتن بر من بتحقیق گم کرده است راه بهشت و
اما احادیثی که دلالت میکند بر منع ترک صلوة وسلام نزد ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذشت
در تشریح الصلوة والسلام علیک یا رسول الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد ای محمد
صلعم فرستاده خدا الصلوة والسلام علیک یا حبیب الله یعنی صلوة و سلام بر تو باد ای
محبوب خدا الصلوة والسلام علیک یا خلیل الله یعنی صلوة وسلام بر تو باد ای
دوست خدا بدانکه حبیب و خلیل هر دو بمعنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب قویتر است
از انچه در خلیل هست و اسما مخصوص محمد است صلی الله علیه وسلم و اغلب استعمال خلیل در ابراهیم
علیه السلام که او را خلیل الرحمان گویند در قرآن مجید آمده که واتخذ الله ابراهیم خلیلا یعنی گرفته
خدا تعالی ابراهیم را خلیل الصلوة والسلام علیک یا نبی الله یعنی رحمت خدا و سلام

برتو باد ای پیغمبر خدا صلعم الصلوۃ والسلام علیک یا حبیب اللہ یعنی رحمت خدا و سلام برتو باد
ای برگزیدہ خدا صلعم الصلوۃ والسلام علیک یا خیر خلق اللہ یعنی رحمت خدا و سلام
برتو باد ای بہترین خلق خدا الصلوۃ والسلام علیک یا من اختارہ اللہ یعنی رحمت خدا
و سلام برتو باد ای آنکہ اختیار کردہ است او را خدا تعالیٰ الصلوۃ والسلام علیک
یا من ارسلہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام برتو باد ای آنکہ فرستادہ است او را خدا تعالیٰ الصلوۃ
والسلام علیک یا من زینہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام برتو باد ای آنکہ آراستہ است
او را خدا تعالیٰ آن خوش و بر فضلہای وی آنکہ ساخت الصلوۃ والسلام علیک یا من شرفہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام
برتو باد ای آنکہ شرف دادہ است وی را خدا تعالیٰ الصلوۃ والسلام علیک
یا من کرمہ اللہ یعنی رحمت خدا و سلام برتو باد ای آنکہ مکرم گردانیدہ است وی را خدا تعالیٰ الصلوۃ
والسلام علیک یا من عظمہ اللہ یعنی صلوۃ و سلام برتو باد ای آنکہ معظم گردانیدہ است
او را خدا تعالیٰ الصلوۃ والسلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوۃ و سلام
برتو باد ای مہتر رسولان الصلوۃ والسلام علیک یا امام المتقین یعنی صلوۃ و
سلام برتو باد ای پیشوای پرہیزگاران الصلوۃ والسلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوۃ و سلام برتو باد ای مہر پیغمبران خاتم بفتح تا مہر نگین را گویند و اما بکسر تا بمعنی آخر
اخیر است الصلوۃ والسلام علیک یا شفیع المذنبین یعنی صلوۃ والسلام
برتو باد ای شفاعت کنندہ گناہگاران الصلوۃ والسلام علیک یا رسول رب العالمین
یعنی صلوۃ و سلام برتو باد ای فرستادہ پروردگار عالمیان صلوات اللہ و ملائکتہ و انبیائہ
و رسلہ و حملۃ عرشہ و جمیع خلقہ علی سیدنا محمد صلعم یعنی درود ہای خدای سبحانہ
و فرشتگان او و انبیاء او و رسولان او و بردارندگان عرش او و جمیع خلق او بر مہتر ما محمد
صلی اللہ علیہ وسلم و آلہ و اصحابہ یعنی بر اہلبیت او و یاران او و علیہ و علیہم السلام
و رحمۃ اللہ و برکاتہ یعنی بر محمد و بر ایشان سلام و رحمت خدای تعالیٰ و برکت او و آل او و یاران او
اللہم صل علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی الٰہی رحمت و انعام کن بر مہتر ما محمد
صلی اللہ علیہ وسلم در پیشینیان یعنی انعام و اکرام نامی بہ مہتر خلائق و اولیٰ اخیر تا ہمہ خلق

کمال عنایت والطاف ترا نسبت باوی وصل علی سیدنا محمد فی الآخرین یعنی رحمت و
انعام کن بر مهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم در میان خلق آخرین وصل علی سیدنا محمد فی الملا
الاعلی الی یوم الدین یعنی رحمت وانعام کن بر مهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم در میان جماعت
اعلی که ملائکه وارواح انبیا وصدیقین وشهدا اند تا روز قیامت وملائکه را اعلی از آن جهت گویند که بمکان بلند ترند وثواب
این کلمه که صلی علی سیدنا محمد فی الملاء الاعلی الی یوم الدین اینست که نوشته میشود در نامه اعمال
وی ثواب آنکه صلوة گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت بنا برین سخن برآنست که دعا
مرد ودنیست خاصه در حق حبیب خدا صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت در تفسیر وصل علی سیدنا
محمد فی کل وقت وحین یعنی رحمت وانعام کن بر مهتر ما محمد صلی الله علیه وسلم در هر وقتی
وزمانی وثواب اینکلمه اینست نوشته میشود در نامه اعمال گوینده ثواب کسی که صلوة گوید
بر محمد صلی الله علیه وسلم در وقتی وزمانی مادام که در عالم وقتی باشد وزمانی پس اگر اینکلمه
را گوید وبعد ازان خاموش نشیند همچنانست که همیشه بصلوة گفتن مشغول باشد واگر اینکلمه
را گوید وخواب کند وزمان خواب کردن وی حکم کند خدای تعالی از فرشتگان جمع را که بروی صلوة گویند واگر اینکلمه را
یکبار بگوید وبعد ازان بمیرد زمان خفتیدن او در گور حکم آن دارد که بصلوة گفتن مشغول
باشد وی بعد ازان نیز وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین یعنی رحمت وانعام کن بر همه انبیا ومرسلین وعلی
ملائکتک المقربین یعنی انعام کن بر فرشتگان مقرب وعلی عبادک الصالحین وبر بندگان صالح خود
وعلی اهل طاعتک اجمعین وبر اهل طاعت خود همه وارحمنا معهم برحمتک
یا ارحم الراحمین یعنی رحمت کن بر ما با ایشان بحرمت رحمت عام خود ای مهربان ترین مهربانان
وباید دانست که در افتتاح این اوراد که زاد قلوب سایران بادیه ملکوتست واقوات
ارواح طائران فضاء جبروت ولاهوت باستغفار از پروردگار بود ودر اختتام بوی بر رحمت
رب ارباب اشارتی است واضحه وبشارتی است لایحه که بمقتضای ان ربک واسع المغفرة
وبموجب آیت ورحمتی وسعت کل شیء فاتحه کار همه یوم الحساب مغفرت است وخاتمه کار همه رحمت
اللهم اختم بالسعادة آجالنا وحقق بالزیادة آمالنا واقرن بالعافیة غدونا وآصالنا واجعل
الی رحمتک ومغفرتک مصیرنا ومآلنا برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد فاتح ابواب المغفرة

والرحمة وخاتم اصحاب الرسالة والنبوة علی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط ومعمول مشایخ طریقت چنانست که بعد از ختم اوراد فتحیه بجای دعا دست برداشته دعای رقاب را که هم از تالیفات امیر کبیر سید علی همدانی ست میخوانند — لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب دانستم واللہ ولی التوفیق —

آغاز شرح دعای رقاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللهم یا مالک الرقاب یعنی خداوندا ای مالک گردنها و یا مفتح الابواب یعنی وای کشاینده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی وای سازنده سببها هیئ لنا سببا یعنی مهیا کن برای ما سببی لا نستطیع له طلبا یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن اللهم اجعلنا مشغولین بامرک یعنی ای بارخدایا گردان مارا مشغول بکار خود آمنین بعهدک یعنی امن یابنده بداد تو آیسین من خلقک یعنی نومید شونده از خلق تو آنسین بک یعنی انس گیرنده بتو مراد اینکه سوای تو کسی در محبت گرفتار نشوم و هر وقت حال خود را از هم چه صبح چه شام مستوحشین عن غیرک یعنی اندوهگین شونده از غیر تو راضین بقضائک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلائک یعنی شکیبنده بر بلای تو قانعین بعطائک یعنی قناعت کننده بر عطای تو مراد اینکه آنچه بدهد تو مرا قناعت کنم براو و از حرص باز دار مارا شاکرین لنعمائک یعنی شاکر کننده نعمت ترا متلذذین بذکرک یعنی لذت یابنده بذکر ان تو مراد اینکه در هر مجلسیکه ذکر تو شود من از و ولذت یابم و خوشنود شوم به اینکه پرهیز کنم فرحین بکتابک یعنی شاد شونده بکتاب تو مراد اینکه آنچه تو در کلام مجید نازل فرموده است بر و خوشنود شوم و غنیمت دانم مناجین بک یعنی راز گوینده بتو فی آناء اللیل و اطراف النهار یعنی در میان شب و کنارهای روز مبغضین للدنیا یعنی دشمن دارنده دنیا را محبین للآخرة یعنی دوست دارنده آخرت را مشتاقین الی لقائک یعنی شوق دارنده بسوی ملاقات تو

مہربانیہای پنہان اللھم اغفر لنا یعنی خداوندا بخش مارا ولوالدینا و مادران و پدران مارا و لمشائخنا ولاستاذنا و بزرگان مارا و استاذ مارا ولاصحابنا واحبابنا و یاران مارا و دوستان مارا ولعشائرنا ولقبائلنا یعنی و خویشاوندان مارا و قرابتیان مارا ولمن له حق علینا وکسانیکه راکه حق شان برماست وجمیع امة محمد علیه الصلوٰة والسلام یعنی وتمامی امت محمد رابدہی رحمت خدا وسلام وقنا ربنا شر ما قضیت یعنی ونگاہدار مارا اے پروردگار من از بدی حکم خود وقنا عذاب النار وعذاب القبر وعذاب یوم القیامة یعنی ونگاہدار مارا از عذاب دوزخ وعذاب قبر وعذاب روز حشر واحشرنا مع المتقین والابرار یعنی برانگیزان مارا باپرہیزگاران ونیکوکاران اللھم بحرمة اوراد الفتحیه افتح لنا ابواب العنایات والکرامات یعنی خداوندا بحرمت این اوراد فتحیه بکشا برای ما دروازہای عنایتہا و بزرگیہا ووفقنا للطاعات والعبادات یعنی وتوفیق دہ مارا برای طاعتہا وعبادتہا واحفظنا من الآفات والبلیات یعنی ونگاہدار مارا از آفتہا و بلاہا وبارک لنا فی الرزق والحسنات یعنی وبرکت دہ مارا در رزق ونیکیہا اللھم احفظنا یا فیاض من جمیع البلایا والامراض وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین یعنی خداوند نگاہدار مارا ای صاحب فیض از تمام بلاہا و بیماریہا ورحمت کامله نازل کند حق تعالی بہترین خلق خود محمد وآل وی ویاران وی ہمہ

فائدہ بر ضمیر منیر نوسیطالبان راہ خدا وواقف اسرار آلا اخفا مباد که کتاب لاجواب بہر انتخاب المسمی به جامع الاوراد که از تصنیف حضرت مولانا حاجی شاہ وجیه الله رحمة الله علیه است الحق کتابیست برای روای حاجات مومنین قوة وبرای مسلمین سرمایه قوت لہذا منقلا این حقیر چون فوائد عجیبه وغریبه اوراد دید مناسب دانست که برای رفاه مومنین آنرا نیز در شرح خود درج نماید امید از خوانندگان آنست که این فقیر را بدعای خیر یاد نمایند

فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وفق الخواص من عباده باتیان النوافل من العبادات والصلوة والسلام على حبیبه وصفیه ونبیه محمد شفیع العصاة فی العرصات وعلى آله الطاهرین واصحابه الطاهرین اما بعد فهذه نبذة یسیرة التقطتها من فتوح الاوراد وسمیتها بخلاصة الاوراد رجاء ان یعمل بها احد من عباده الصالحین فیدعو لی بالخیر والله الموفق والمعین۔

ذکر بیدار شدن از خواب چون از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بعد از بیدار شدن این کلمات گفته اللهم اغفر لی بگوید یا دعای دیگر کند مستجاب شود پس اگر وضو کند و نماز بگذارد قبول شود رواه البخاری والترمذی والنسائی وابوداؤد وابن ماجه و بگوید الحمد لله رب العالمین حمدا یوافی نعمه ویکافی مزیده رواه ابو الشیخ

ذکر دوم در پوشیدن جامه و چون جامه پوشد بعد از بسم الله بگوید الحمد لله الذی کسانی هذا ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم جمیع گناهان گذشته او بخشیده شود رواه الترمذی وابن السنی وابوداؤد وزاد علیه وما تأخر و اگر جامه نو پوشد باید که کهنه بمستحق بدهد و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی حیاتی رواه الترمذی وغیره و بوقت جامه پوشیدن اول دست راست پوشد و وقت بیرون کشیدن اول دست چپ بکشد ذکره الامام النووی فی اذکاره ✤

ذکر رفتن در خلا و آداب آن چون داخل خلا شود بسم الله بگوید که سبب ستر است از چشم جن رواه الترمذی مرفوعا و بگوید الحمد لله الذی اعوذ بک من الخبث والخبائث که عمل آن سرور است صلی الله علیه وسلم و در آنجا سخن نگوید که مکروه است و چون از استنجا فارغ شود بعد از ستر بگوید اللهم حصن فرجی و یسر امری و چون بر آید غفرانک گوید رواه الترمذی
و چون بر آید اول پای راست بیرون کشد

ذکر وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدید وضو و فضیلت دوگانه شکر

چون وضو کند اول بسم الله گوید که در سنن احمد و ترمذی واقع است لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه و در بعضی روایات فقه بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام واقع است و بعضی فقها تسمیه متعارفه اختیار نموده اند و جمع بهتر است و در میان وضو بگوید اللهم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی که عمل آن سرور است صلی الله علیه وسلم رواه النسائی وابن السنی باسناد صحیح اما نسائی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله رواه مسلم و در روایت ترمذی بعد از وضو وارد است با زیادتی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و در حصن حصین وارد است که بعد از فراغ نظر بسوی آسمان کرده شهادت مذکور بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک بگوید رواه النسائی والحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میانه یا آخر آن درود باید گفت که در منهج العمال مروی است لا وضوء لمن لم یصل علی النبی رواه الطبرانی مرفوعا و سوای این ادعیه در احادیث صحیحه ثابت نشده یا در احادیث ضعیفه است یا منقول از سلف است و باید که در وضو مسواک کند البته که سنت مؤکده است و در حدیث صحیح است که نمازی که بمسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بهفتاد مرتبه رواه احمد والحاکم فی المستدرک مرفوعا و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبات مفصل در فقه مذکور است بموجب آن عمل آرد و بعد از فراغ وضو دوگانه شکر الوضوء بگذارد که فضیلت آن در حدیث وارد است رواه الترمذی و غیره آنرا در اوقات مکروهه که آن وقت طلوع و وقت غروب و وقت استوا است

بگزارد که هیچ نماز دران نمی شاید وبعد از صبح صادق تا طلوع آفتاب جز سنت وفرض نمی شاید
وبعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نماز نمی شاید ودرین هر دو وقت قضا توان گزارد ❊

ذکر اذان وادعیهٔ آن وچون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بدهد
گناهان ماتقدم او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا وجواب اذان مثل آن واجبست باختیار محققان
واکثر علما باستحباب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق مکروه است وبجهت سماع
اذان مرحبا بالقائلین عدلا ومرحبا بالصلوة اهلا بگوید کذا فی الحدیث ودر حدیث است هر که بگوید بعد
از اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمد الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمود
الذی وعدته حلال شود او را شفاعت من روز قیامت رواه البخاری وبعد از تمامیت یکبار
درود بگوید کذا فی حدیث مسلم ودر حیعلتین لا حول ولا قوة الا بالله گوید کذا فی حدیث مسلم ونیز در
حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا بخشیده شود گناهان او رواه مسلم
واین را بعضی در اول گفته اند وبعضی در آخر وبعضی درمیان ودرمیان اذان واقامت دعا غنیمت داند
که وقت استجابت دعاست ودر حدیث وارد است الدعاء بین الاذان والاقامة لا یرد رواه ابو داود
فاسئلوا الله العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة رواه الترمذی ❊

ذکر سنت فجر وادعیهٔ آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد وافضل دران باتفاق اهل حدیث وفقه
آنست که در خانه بگزارد واگر بمسجد باشد در گوشه بگزارد والبته میان صف نگزارد خصوصا در وقت
جماعت که مکروه است وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر هیچ سنتی متعهدتر از سنت فجر رواه البخاری
ومسلم وپیغمبر صلی الله علیه وسلم این دو رکعت بهتر است از دنیا وما فیها رواه مسلم والترمذی وبعضی
علما واجب گفته اند وقرائت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر دو رکعت قل یا وقل هو الله بود رواه الترمذی
وابن ماجه وبعد از ادای سنت فجر ۳ بار بگوید اللهم رب جبرئیل واسرافیل ومیکائیل ومحمد النبی
اعوذ بک من النار که این چنین بود عمل آن سرور صلی الله علیه وسلم رواه ابن السنی وبعد از ان این
دعا بخواند اللهم اجعل لی نورا فی قبری ونورا فی قلبی ونورا بین یدی ونورا من خلفی ونورا عن یمینی
ونورا عن شمالی ونورا من فوقی ونورا من تحتی ونورا فی سمعی ونورا فی بصری ونورا فی شعری

ونوراً فی لحمی ونوراً فی دمے ونوراً فے مخے ونوراً فی عظامے اللهم اعظم لی نوراً واعطنی نوراً
واجعل لے نوراً سبحان الذی تعطف بالعز وقال به سبحان الذی لبس المجد وتکرم به
سبحان الذی لا ینبغی التسبیح الا له سبحان ذی الفضل والنعم سبحان ذی المجد والکرم
سبحان ذی الجلال والاکرام که در احادیث صحیحه و حسنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در وقت برآمدن بجهت نماز صبح میخواندند رواه مسلم مع زیادة فی بعض الالفاظ وتقدیم
و تاخیر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت وفا کند
بخوانند اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری
واصبحت مرتهناً بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل
مصیبتی فی دینی ولا تسلط علی من لا یرحمنی رواه البیهقی فی الشعب و باید که درمیان سنت فجر
و فرض آن این دعا بخوانند یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام
یا لا اله الا انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابداً یا الله یا الله یا الله اللهم صلی علی
محمد و علی آل محمد که منقول ست از بعضے از سلف هر که این دعا گوید دل مرده او زنده گردد و شیخ الاسلام
ابن تیمیه این هر دو اسم یعنے یا حی یا قیوم بسیار میخواندند و می گفتند که این را تاثیر عظیم ست
در زنده شدن دل مرده و میفرمودند که این هر دو اسم اعظم است و بعد از ادای سنت فجر
پهلوی راست بزمین رساند که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم کما ورد فی حدیث الصحیحین و امام نووی
این را سنت گفته

ذکر از خانه بیرون آمدن بجهت جماعت نماز فرض چون از خانه بیرون آید بگوید
بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله فرشتگان بامر حق سبحانه تعالی گویند هدیت
و کفیت و وقیت و تنحی عنه الشیطان رواه الترمذی مرفوعاً وقال حسن و نیز بگوید اللهم انی اسألک
بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا الیک لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا ریاءً ولا سمعة
خرجت اتقاء سخطک و ابتغاء مرضاتک اسألک ان تنقذنی من النار و ان تغفر لی ذنوبی انه
لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که چنین کند موکل سازد حق سبحانه و تعالی
هفتاد هزار فرشته را که استغفار بجهت او کنند و متوجه شود حق سبحانه و تعالی بوجه کریم خویش

بسوی او تا آنکه فارغ شود از نماز رواه الامام احمد و ابن ماجه

ذکر در آمدن در مسجد و بر آمدن از آن و چون در مسجد درآید اول پای راست درون نهد
و بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود و هر که چنین گوید از جن محفوظ ماند تمام روز رواه ابو داؤد مرفوعا و بگوید بسم الله والصلوة
والسلام علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول
پای چپ بیرون نهد و بگوید بسم الله والصلوة علی رسول الله اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک
رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اعوذ بک من ابلیس و جنوده از شر شیاطین محفوظ ماند رواه ابن السنی

**ذکر در بیان گزاردن نماز صبح بجماعت و دیگر نمازها و فضیلت صف اول و فضیلت
تکبیر اول و بیان قرائت نماز فجر** باید که نماز صبح بجماعت ادا کند که در حدیث متفق علیه
وارد است نماز بجماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و هفت درجه و جماعت سنت موکده
است در روایت مشهوره از مذهب امام اعظم و شیخ ابن همام و دیگر محققان بوجوب آن قایل اند
و در حدیث است هر که نماز عشا بجماعت گزارد گویا نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح بجماعت
گزارد گویا تمام شب قیام نمود رواه مسلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجدی
که جمعه دران میشود برابر پانصد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر پنجاه هزار نماز است و نماز در مسجد
حرام برابر صد هزار نماز است رواه ابن ماجه و قرائت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیه
زیاده نباشد و از چهل آیه کم نباشد و شصت آیه میانه است و بهتر آنست که از طوال مفصل
بخواند و آن از حجرات تا ذات البروج است و قصد آن کند که صف اول دریابد که افضل است
و جهد کند که تکبیر اولی از و فوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل روز تکبیر اولی در جماعت
یابد نوشته شود او را دو برات یکی از دوزخ و یکی از نفاق رواه الترمذی و رجال اسناده ثقات
و در عوارف المعارف از سید الطائفه جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است
و خلاصه نماز تکبیر اولی است و باید که در نماز از اول تا آخر بحضور دل باشد که در حدیث آمده است
لاصلوة لملتفت رواه الطبرانی و اکثر بزرگان نماز بی حضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل
و حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیرهم رضی الله عنهم و در حدیث صحیح

است لا یزال اللہ عزوجل مقبلا علی العبد فی صلوتہ مالم یلتفت فاذا التفت انصرف عنہ رواہ الامام احمد وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن خزیمہ فی صحیحہ والحاکم وصححہ کاملہ۔

ذکر و بعضی ادعیہ در نماز عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت میکند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وقت افتتاح صلوٰۃ میگفتند سبحانک اللھم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا الہ غیرک رواہ الترمذی وابو داؤد مختار در مذہب امام اعظم ہمین دعا است وادعیہ دیگر در نوافل فرمودہ اند پس ادعیہ دیگر ذکر کنیم تا ہر کہ خواہد بعمل آرد۔ در نشست جلسہ بین السجدتین می فرمودند اللھم اغفرلی وارحمنی وعافنی واہدنی وارزقنی رواہ ابو داؤد والترمذی والحاکم وصححہ

وبعد از تشہد البتہ بگوید اللھم انی اعوذبک من عذاب جہنم وعذاب القبر ومن فتنۃ المحیا والممات ومن شر فتنۃ المسیح الدجال رواہ مسلم وغیرہ وفی روایۃ لمسلم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا ہذا الدعاء کما یعلمنا السورۃ من القرآن وادعیہ دیگر در فتوح الاوراد مذکور است نیز ہمان دعاست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند چون پرسید کہ یا رسول اللہ بیاموز مرا دعائیکہ در تشہد بخوانم قال قل اللھم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفرلی مغفرۃ من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم متفق علیہ واز علی بن ابی طالب رضی مروی است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آخر نماز بعد از تشہد میخواندند اللھم اغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم بہ منی انت المقدم وانت المؤخر لا الہ الا انت

رواہ مسلم وابو داؤد والترمذی والنسائی۔

ذکر دوازدہم در ادعیہ بعد از نماز فرض بعد از سلام ہر فرض بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ اللھم انت السلام ومنک السلام والیک یعود السلام فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام اللھم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا رادّ لما قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد یکبار یا یکبار بخواند این ہمہ دعا در احادیث صحیحہ وارد است رواہ البخاری وغیرہ وبعد ازین ادعیہ در نماز صبح لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی ویمیت وہو علی کل شیء قدیر دہ بار بخواند کہ در حدیث صحیح وارد است بعد ازان بگوید اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان محمدا

عبده و رسوله وان عیسی عبد الله و رسوله وابن امته وکلمته القاها الی مریم و روح منه وان الجنة حق والنار حق یکبار بخواند که در صحیحین وارد است هرکه این شهادت بدهد حق تعالی او را داخل کند در بهشت بهر عملی که بوده باشد بعده دست تا هفت بیست و سه بار ... بعده دعا بعد از سنت کند

ذکر سیزدهم در فضیلت نشستن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه نماز صبح بجماعت بگزارد بعده بنشیند ذکر خدا کند تا آنکه آفتاب طلوع شود بعده دو رکعت بگزارد باشد او را اجر یک حج و عمره تمام تمام تمام رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن و چند احادیث درین باب آمده است پس البته باید نشست و در حدیث آمده است هرکه بنشیند در محل نماز خویش بعد از نماز صبح در حالتیکه بذکر خدا مشغول باشد حرام کند الله تعالی آتش دوزخ بر او رواه ابو الشیخ و در یک روایت است که واجب شود او را بهشت

ذکر ورد بعد هر نماز فرض بعد از هر نماز فرض بگوید سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار و کلمه توحید یکبار گناهان او بخشیده شود اگرچه مثل کف دریا باشند رواه مسلم و ابو داود و آیة الکرسی بخواند و شهد الله و قل اللهم تا آخر بخواند که در هر یکی از آن فضیلت وارد است بعده بخواند سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین سه بار پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه این را بعد از هر نماز سه بار بخواند او را اجر بسیار عطا کرده شود رواه الطبرانی بعده قل هو الله ده بار بخواند داخل شود در بهشت از هر دری که خواهد رواه الطبرانی بعد از آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس یکبار بخواند بعده این دعا بخواند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از هر نماز میخواند اللهم اجعل خیر عمری آخره و خیر عملی خاتمه و خیر ایامی یوم القاک رواه النسائی و تسبیحی که معمول مشائخ است بعد از نماز صبح صد بار بخواند لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امن از قهر و وحشت قبر و حاصل شود او را بی نیازی از خلق رواه المستغفری و باید که بعد از هر پنج نماز پنج سوره بخواند که درین دو بیت مذکور است

هرکه خواند پنج سوره وقت پنج ٭ او نبیند رنجی بی هیچ رنج ٭
یس ظهر فتح و عصر عم ٭ شام واقع در عشا ملک است هم ٭

و در حدیث آمده که هرکه این ده کلمات را بعد از هر نماز بگوید حق تعالی را یابد در جمیع حاجات خود کفایت کننده و بسنده پنج برای دنیا پنج برای آخرت حسبی الله لدینی حسبی الله لدنیای حسبی الله لما اهمنی حسبی الله لمن بغی علی حسبی الله لمن کادنی بسوء

حسبی اللہ عند الموت حسبی اللہ عند المسئلة فی القبر حسبی اللہ عند الحساب حسبی اللہ عند المیزان
حسبی اللہ عند الصراط حسبی اللہ لا الٰہ الا ہو توکلت وہو رب العرش العظیم و دعا بار
بسیار خصوصا بعد از نماز صبح مروی است از مشائخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود
اما درین قدر کفایت ست اگر کسی مداومت نماید بران

ذکر در ادعیہ صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از صبح و عصر
سہ مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا الٰہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ کفارت گناہان
او شود اگرچہ باشد مثل کف دریا رواہ ابن السنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر بندہ
کہ در صباح و مساء ہر روز بگوید بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء
وہو السمیع العلیم ضرر نکند او را ہیچ چیز رواہ ابو داؤد والترمذی وقال حسن صحیح پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صباح و مساء الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم چہار مرتبہ
شکر روز و شب ادا کردہ باشد و ہر کہ دہ مرتبہ الحمد للہ رب العالمین بگوید ادا کردہ باشد شکر
حق تعالی چنانکہ حق ادای شکر اوست رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللیلة پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید حسبی اللہ لا الٰہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم
کفایت کند حق تعالی جمیع مہمات او را از دنیا و آخرت رواہ ابن السنی و رواہ ابو داؤد و پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صباح بگوید فسبحان اللہ حین تمسون وحین تصبحون ولہ الحمد فی السموات
والارض وحین تظہرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتہا
وکذلک تخرجون ادراک کند ہرچہ از و فوت شود در تمام روز و ہر کہ در مساء گوید ہمچنین است رواہ
ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صباحا و مساء حٰم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز الحکیم
غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا الٰہ الا ہو الیہ المصیر و آیة الکرسی
بخواند در آن روز و در آن شب در حفظ الٰہی باشد رواہ ابن السنی والترمذی باسناد صحیح و فرمود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صباح و شام سہ بار اعوذ باللہ السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم بگوید و بعد از ان سہ آیة از آخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی
لا الٰہ الا ہو عالم الغیب والشہادة ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا الٰہ الا ہو الملک القدوس

السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم هفتاد هزار فرشته طلب رحمت از
براى او كنند تا شام واز شام تا صبح واگر بميرد در ان روز يا در ان شب شهيد مرده باشد رواه
الترمذى وقال حسن غريب والدارمى و پيغمبر صلى الله عليه وسلم به بعضى از دختران خود تعليم فرموده
كه وقت صباح ومسا بگويد سبحان الله وبحمده لا قوة الا بالله ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن
اعلم ان الله على كل شئ قدير وان الله قد احاط بكل شئ علما بعده فرمود عليه السلام بگويد
اين را هيچ كس در صبح وشام مگر كه در حفظ الهى باشد رواه ابو داود والنسائى و پيغمبر صلى الله عليه وسلم
ميفرموده اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحيى وبك نموت واليك النشور ودر مسا مى فرموده
اللهم بك امسينا وبك اصبحنا وبك نحيى وبك نموت واليك المصير رواه ابو عوانه وابن حبان في
صحيحهما ورواه ابو الشيخ وفرمود پيغمبر صلى الله عليه وسلم هر كه گويد در صباح اللهم انى اصبحت اشهدك
واشهد حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك
يكمرتبه ربع او از دوزخ آزاد شود واگر دو مرتبه بگويد نصف واگر سه مرتبه بگويد سه حصه واگر چهار مرتبه
بگويد تمامه آزاد شود ودر وقت مسا نيز همين است ليكن بجاى اصبحت امسيت بگويد رواه ابو داود
والترمذى وحسنه ورواه النسائى وزاد وحدك لا شريك لك بعد قول لا اله الا انت واين ضابطه
در جميع ادعيه نگاه دارد يعنى وقت شام لفظ امسيت ودر صبح اصبحت بگويد و پيغمبر فرمود صلى الله عليه وسلم
هرگاه كه صبح كند يكى از شما پس بايد كه بگويد اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمين اللهم انى
اسئلك خير هذا اليوم فتحه ونصره ونوره وبركته وهداه واعوذ بك من شر ما فيه ومن شر ما بعده
ودر مسا نيز مثل اين گويد رواه ابو داود و پيغمبر فرمود صلى الله عليه وسلم هر كه سيد الاستغفار يعنى اللهم انت
ربى لا اله الا انت خلقتنى وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما
صنعت ابوء لك بنعمتك على وابوء لك بذنبى فاغفر لى فانه لا يغفر الذنوب الا انت بگويد
در صباح يا در مسا ودر آن روز يا در ان شب بميرد داخل شود در بهشت رواه البخارى والترمذى
ولفظه وجبت له الجنة و پيغمبر صلى الله عليه وسلم اين كلمات را صباح ومسا البته ميخواندند اللهم انى
اسئلك العافية فى الدنيا والآخرة اللهم انى اسئلك العفو والعافية فى دينى ودنياى واهلى

ومالی اللهم استر عوراتی و آمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی
واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی رواه ابو داود وغیره و رواه الحاکم وقال صحیح الاسناد و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نگوید هیچ کسی در صباح و مسا رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا
مگر آنکه حق باشد بر حق سبحانه وتعالی که آن بنده را راضی سازد رواه ابوداود والنسائی والحاکم
وقال صحیح الاسناد ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه گفت که امر کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بگویم
در صباح و مسا و وقت خواب این کلمات را اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
رب کل شیء و ملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و شر الشیطان و شرکه
رواه الترمذی وقال حسن صحیح و پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بگوید در صباح اللهم ما اصبح بی من نعمة
او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر تحقیق ادا کرده باشد
شکر آن روز را و هر که در وقت مسا گوید ادا کرده باشد شکر آن شب را رواه النسائی هر که وقت
صبح بگوید بسم الله علی نفسی و اهلی و مالی هیچ آفت برو نرسد چنین وارد شده در حدیث و اگر
در شب نیز گوید بهتر است و زبیر بن عوام رضی الله تعالی عنه روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که فرمود هیچ کسی در اول شب و اول روز بگوید بسم الله ذی الشان عظیم البرهان شدید
السلطان ما شاء الله کان اعوذ بالله من الشیطان مگر که از شیطان و لشکر او محفوظ ماند رواه
الحاکم فی تاریخه صاحب فتوح الاوراد گوید که این مجرب فقیر است باید که دوستان عامل شوند و باید
که اختتام ادعیه برین درود شاید و این درود سه بار بخواند اللهم صل علی سیدنا محمد بعدد کل ذرة
الف الف مرة افضل صلواتک واکمل تحیاتک علی عدد معلوماتک من الازل الی الابد صلوة
تکون لک رضا و لحقه ادا و من بین یدی کل نفس و لحظة و لمحة و طرفة یطرف بها اهل السموات والارض
وکل شیء هو فی علمک کاین او قد کان وعلی آل سیدنا محمد وبارک وسلم کذلک و باید که درین
هر دو وقت مسبعات عشر بخواند وآن اینست سوره فاتحه هفت مرتبه قل یا هفت مرتبه قل هو الله
هفت مرتبه قل اعوذ برب الفلق هفت مرتبه قل اعوذ برب الناس هفت مرتبه بعده کلمه
تمجید یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هفت مرتبه عدد ما علم الله وزنته
[illegible] صل علی [illegible] هفت مرتبه بعده دعای ماثوره یعنی اللهم

اغفرلی

اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات هفت مرتبه
بعده اللهم یا رب افعل بی وبهم عاجلا وآجلا فی الدین والدنیا والآخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا
یا مولانا ما نحن له اهل انک غفور حلیم جواد کریم ملک بر رؤف رحیم هفت مرتبه و بعد سوره بسم الله
الرحمن الرحیم البتة البتة بگوید و این مسبعات عشر معمول مشائخ است و مروی است از
خضر علیه السلام و اکثر مشائخ در اوراد صبح نوده نام باری تعالی میخوانند و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حق سبحانه وتعالی را نود ونه نام است هر که بشمارد و آنرا داخل شود در بهشت
رواه البخاری ومسلم والترمذی والنسائی وغیرهم و در روایت دیگر بخاری آمده لا یحفظها احد
الا دخل الجنة و باید که بعد از نماز صبح سوره یسین نیز بخواند که فضل آن در احادیث وارد است
صبح و شام از مشائخ عظام ادعیه بسیار وارد است که ایراد همه آن وصل بدان مقصود است باید بر بیند اقتصار نماید
ذکر نماز اشراق و ادعیه بعد طلوع آفتاب چون ورد بعد از نماز صبح تمام شود
و آفتاب مقدار یک نیزه بلند شود نماز اشراق بگذارد و آن دو رکعت است بحا در وسعے
حدیث الترمذی من صلی الصبح فی جماعة ثم قعد یذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین
کانت له کاجر حجة وعمرة تامة تامة تامة رواه الترمذی وقال هذا حدیث و در بعضی روایت
چهار آمده است چنانکه در روایت ابو داؤد آمده و باید که درین دو رکعت در اول آیة الکرسی
و در آخر آمن الرسول تا آخر بخواند بعده این دعا بخواند اللهم انی لا استطیع دفع ما اکره ولا املک
نفع ما ارجو اصبحت مرتهنا بعملی واصبح امری بید غیری فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی
ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ودنیائی ولا فی الآخرة ولا تجعل الدنیا اکبر همی
ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم انی اعوذ بک من الذنوب التی تزیل بها النعم و
من الذنوب التی توجب بها النقم برحمتک یا ارحم الراحمین واگر چهار رکعت بخواند در دوگانه دوم
قل یا و قل هو الله احد بخواند بعده این دعا بخواند و بعد از سلام دعاء استخاره بخواند و آن اینست
اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر
وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم انی لا املک لنفسی ضرا ونفعا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا
ولا استطیع ان اخذ الا ما اعطیتنی ولا ان اتقی الا ما وقیتنی اللهم وفقنی لما تحب وترضی من القول

والفضل والعمل فی عمر وعافیۃ اللهم خرلی واختر لی ولا تکلنی الی اختیاری اللهم اجعل الخیرۃ فی کل
قول وعمل اریدہ فی ہذا الیوم واللیلۃ بعد ازان دعاء ابی ذر رضی بخواند کہ فضیلت آن بسیار است و آن اینست اللهم
انی اسألک ایمانا دائما واسألک قلبا خاشعا واسألک علما نافعا واسألک یقینا صادقا واسألک
دینا قیما واسألک العافیۃ من کل بلیۃ واسألک دوام العافیۃ واسألک الشکر علی العافیۃ
واسألک الغنا عن الناس در حدیث آمدہ کہ گفت جبرئیل علیہ السلام یا محمد سوگند بخدا آنکہ
ترا مبعوث کردہ بحق دعا نکند ہیچ یکی از امت تو باین دعا مگر بخشیدہ شود او را گناہان اگرچہ
از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

قول در فضیلت علم و درس و تدریس بعد ازان اگر عالم است بدرس مشغول شود و در
حدیث آمدہ ساعۃ من عالم متکئ علی فراشہ ینظر فی علمہ خیر من عبادۃ العابد سبعین عاما
رواہ الدیلمی فی الفردوس عن جابر و ایضا فیہ مرفوعا فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم
ان اللہ عز وجل وملائکتہ واہل السموات والارضین حتی النملۃ فی جحرہا وحتی الحوت فی البحر
لیصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ و ایضا فیہ مرفوعا العلماء
ورثۃ الانبیاء یحبہم اہل السماء ویستغفر لہم الحیتان فی البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ و اگر قوت
درس نباشد طلب علم کند کہ در حدیث است طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم رواہ ابن ماجۃ
والبیہقی وغیرہما و احادیث در طلب علم بسیار است و اگر ضرورتی دارد بکسب مشغول شود
برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است او را بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات
ہیچ چیزے بہتر از مشغولی بشغل قلبی نیست پس بذکر مشغول شود یا بنماز نوافل یا بتلاوت
قرآن مشغول شود و خود را ہیچ حال مہمل و معطل نگذارد

قول در نماز ضحی و فضیلت آن ابو ہریرہ رض روایت می کند کہ وصیت فرمود خلیل من
یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بسہ چیز سہ روزہ از ہر ماہ داشتن و دو رکعت نماز ضحی خواندن
و آنکہ وتر قبل از خواب کنم رواہ البخاری و مسلم و در حدیث است کہ ہر کہ محافظت کند بر دو رکعت
ضحی بخشیدہ شود گناہان او اگرچہ باشد مثل کف دریا رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجۃ و وقت
او آنچہ از حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ بعد از یک پہر روز باشد و فی بعض الکتب و وقتہا

النہار عند مضی ربع النہار و در حدیث است ہر کہ چہار رکعت ضحی بگزارد بنا شود برای او خانہ در بہشت
رواہ الطبرانی فی ۔ و عمل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در صلوٰۃ ضحی اکثر اوقات ہمین چہار رکعت بود چنانکہ
معاذ رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ پرسیدم از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ چقدر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز
ضحی میگزاردند گفت چہار رکعت میگزاردند و زیادہ میکردند آنچہ حق تعالیٰ خواستہ است رواہ مسلم
و اکثر آن تا دوازدہ رکعت آمدہ ہست و در حدیث مرفوع آمدہ است ہر کہ دو رکعت ضحی بگزارد
از غافلان نوشتہ نشود و ہر کہ چہار گزارد از محسنان نوشتہ شود و ہر کہ شش رکعت بگزارد از
قانتان نوشتہ شود و ہر کہ ہشت رکعت بگزارد از فائزان نوشتہ شود و ہر کہ دہ رکعت گزارد در آن روز
ہیچ گناہ برو نوشتہ نشود و ہر کہ دوازدہ رکعت بگزارد بنا کند حق تعالیٰ او را خانہ در بہشت
رواہ ابو نعیم و البیہقی و فی الترمذی و ابن ماجہ بنی اللہ لہ فی الجنۃ قصرا من ذہب و در بعضی از کتب
مذکور ہست ہر کہ دوازدہ رکعت نماز ضحی بگزارد در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار خواند و
قل ہو اللہ احد سہ بار نازل شود از ہر آسمان ہفتاد فرشتہ ہمراہ ایشان کاغذہای سفید
و قلمہای نور باشد بنویسند مر عامل را حسنات یعنی ثواب آن تا نفخ صور و چون روز قیامت
شود بیایند آن فرشتگان و با ہر فرشتہ بہشت باشد و بگویند برخیز ای صاحب قبر کہ تو از
اہل امن ہستی انتہیٰ پس ہر کہ توفیق یابد دوازدہ رکعت بگزارد و گرنہ از چہار کم نکند و بوقت
ضرورت دو رکعت بگزارد و قراءت در آن والشمس و والضحیٰ کند یا قل ہو اللہ احد دہ بار
بخواند در ہر رکعت بعد از نماز ضحی صد بار بگوید اللہم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب
الرحیم الغفور بعد از آن سیزدہ کرت این دعا بخواند کہ در سرد شدن دل از دنیا تاثیر عجیب دارد
بعد از تسمیہ بگوید اللہم صغر الدنیا باعیننا و عظم جلالک فی قلوبنا اللہم وفقنا لمرضاتک وثبتنا
علی دینک و طاعتک بفضلک و کرمک و رحمتک یا ارحم الراحمین
ذکر نماز استخارہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ قصد کند یکی از شما کاری را پس
باید کہ دو رکعت استخارہ بگزارد بعدہ این دعا بخواند اللہم انی استخیرک بعلمک و استقدرک
بقدرتک و اسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام
الغیوب اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبۃ امری او عاجل امری

واعجلہ فاقدرہ لی ویسرہ لی ثم بارک لی فیہ وان کنت تعلم ان ہذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری
واجلہ فاصرفہ عنی واصرفنی عنہ واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی بہ رواہ البخاری والاربعۃ و درین
دوگانہ قل یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ بخواند وصاحب فتوح الاوراد میفرماید کہ مختار این فقیر
آنست کہ اول حدید تا آخر حشر بخواند وگرنہ آیۃ الکرسی و آمن الرسول بخواند کہ فضل بسیار دارد
و درود عا لفظ اوکہ از شک راوی واقع شدہ بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایتین باشد و در
لفظ ہذا الامر مطلب خود در دل گذارد و در جمع الجوامع حدیث آمدہ ہر کہ ہفت مرتبہ استخارہ کند
و ہر بار دعای مذکور بحضور دل باحسنی بخواند ہر چہ بعد از ان خاطرش بران قرار گیرد بمنزلہ وحی الہیست
انتہی و در حدیث است از سعادت ابن آدم است استخارہ او در ہر کار و از شقاوت اوست ترک استخارہ
رواہ الحاکم فی المستدرک والترمذی این صلوۃ استخارہ غیر آن صلوۃ استخارہ است کہ ہر روز میخوانند

ذکر دعاہائی کہ در تمام روز باید خواند پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در روزی صد بار
کلمہ توحید بخواند یعنی لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئی قدیر باشد
او را ثواب برابر کسی کہ دہ بردہ آزاد کردہ باشد و نوشتہ شود او را صد عمل نیک و محو کردہ شود از و
صد بدی و باشد او را پناہ از شر شیطان تمام روز و نیارد ہیچ کس عملی از و افضل روز قیامت
مگر کسی کہ بسیار از وی گفتہ باشد رواہ البخاری ومسلم و ہمین کلمہ با زیادتی یحیی ویمیت وہو حی
لا یموت بیدہ الخیر وہو علی کل شئی قدیر در بازار بگوید بنویسد حق تعالے برای وی ہزار ہزار عمل
نیک یعنی دہ لک و محو کند از و ہزار ہزار گناہ و بلند کند او را در بہشت ہزار ہزار درجہ رواہ الترمذی
وابن ماجہ و احمد والحاکم فی المستدرک وابن السنی و بنا کردہ شود او را خانہ در بہشت رواہ
الترمذی والنسائی انتہی و باید کہ در ہر روزی صد بار بگوید سبحان اللہ وبحمدہ کہ ثواب آن در حدیث
بسیار آمدہ و نیز کلمہ طیب لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ ہر روز صد بار بگوید در حدیث آمدہ
کہ باشد روی او در روز حشر مانند ماہ شب چہاردہم و این گفتن کلمہ طیب صد بار اکثر و عمل
بزرگان در وقت مغرب آمدہ و دیگر باید کہ صد بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ ہر روز بگوید
کہ در حدیث است کہ ہر کہ صد بار بگوید این کلمہ را نرسد او را فقر ہرگز رواہ ابن ابی الدنیا
مسندا مرفوعا و در روایت دیگر ہست کہ این کلمہ گنجی ست از گنجہای بہشت و در حصن حصین

در فضل لا حول ولا قوة الا بالله آمده آنها دوا من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم رواه
مالک فی الموطا والحاکم فی المستدرک وباید که هر روز بگوید اللهم بارک لی فی الموت وفیما بعد
الموت بمیرد یکبار و داخل شود در بهشت بغیر حساب وفی الحدیث قیل یا رسول الله
هل یحشر مع الشهداء احد قال نعم یذکر الموت فی الیوم واللیلة عشرین مرة وباید که کلمه رد کفر
هر روز بگوید وآن اینست اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم رواه الطبرانی ورواه ابو یعلی وقال ثلث مرات وباید که این دعا بخواند اللهم
انی اسالک صحة فی ایمان وایمانا فی حسن خلق ونجاح یتبعه فلاح ورحمة منک وعافیة
ومغفرة منک ورضوانا در هر روز و هر شب این دعا را جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
بسلمان فارسی رض تعلیم فرمودند رواه الطبرانی فی الاوسط و در وقتی که روز بسیار
گرم باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد حر هذا الیوم اللهم اجرنی من حر نار جهنم و در وقتی
که بسیار سرد باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد برد هذا الیوم اللهم اجرنی من زمهریر جهنم
حق تعالے میفرماید گواه باش ای دوزخ من آزاد کردم این بنده را از عذاب دوزخ
رواه البیهقی وغیره و در شب گرم یا سرد نیز گوید بجای هذا الیوم هذه اللیل بگوید و در حدیث
آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بر من درود فرستد در روزی هزار مرتبه نمیرد تا
نه بیند مقام خود در بهشت رواه الحافظ المقدسی و در حدیث وارد است که پیغمبر فرمود
صلی الله علیه وسلم هر که قل هو الله احد در روزی صد بار بخواند گناه پنجاه ساله او بخشیده شود
مگر قرض رواه الترمذی وقال حسن غریب

ذکر در فضیلت تلاوة قرآن بدانکه در فضیلت تلاوة قرآن احادیث بسیار آمده و
فی الحدیث الاحمد والترمذی والحاکم اهل القرآن هم اهل الله وخاصته وفی الحدیث حملة القرآن
اولیاء الله فمن عاداهم فقد عادی الله ومن والاهم فقد والی الله رواه البخاری وغیره
و در حدیث است فضل قرآن بر سائر کلام مثل فضل رحمن است بر سائر مخلوقات وفی الحدیث
هر کرا حق سبحانه وتعالے حفظ قرآن داده است و او گمان کند که دیگری را ازمن زیاده داده است
تحقیق او غلط عظیم فهم را رواه البخاری سے تاریخه والبیهقی مسلا والیضا فیه حق تعالے

میفرماید هر که مشغول کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از ادعیه خواندن بدهم او را
افضل از آنچه بسایلان بدهم رواه النسائی مرفوعا و رواه الترمذی والحاکم مرفوعا هر که قرآن
خواند و عمل کند بدو پوشانیده شود پدر و مادر او را تاج روز قیامت که روشنی آن خوبتر
از روشنی آفتاب باشد در دنیا پس چه گمان دارید بآن کسی که قرآن خوانده و عمل کرده است
وفی الحدیث قرائت قرآن در غیر مصحف موجب هزار درجه است و در مصحف مضاعف میشود
تا دو هزار درجه رواه الطبرانی و غیره مرفوعا و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن خواندن
در شب بسیار است چنانکه مذکور است در شب خواهد شد انشاء الله تعالی پس چون از ادعیه
و اذکار و تلاوت قرآن و از درس و تعلیم فارغ شود طعام تناول کند که عمل اکثر بزرگان همین بوده است

ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیه آن باید که در اول و آخر دست بشوید
که سبب برکت است رواه ابو داؤد و اول شستن سبب وسعت رزق است و نشسته خورد
و نه استاده که منهی است رواه مسلم و شروع طعام به بسم الله کند که نزد جمهور علما مستحب است
و بعضی علما واجب گفته اند و اگر در اول فراموش شود و در اثنای طعام خوردن یاد آید بگوید بسم الله
اوله و آخره رواه ابو داؤد و در رواه الترمذی و بهتر آنست که گوید بسم الله خیر الاسماء بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم اللهم اجعل فیه برکة وعافیة
وشفاء که آن طعام ضرر نمیکند رواه ابو الشیخ عن عبد الله ابن مسعود و صححه الشیخ ابن القیم و از
ابن عطیه مروی است که وقت حضور طعام بگوید اللهم اجعله رزقا طیبا مبارکا لا تبعة فیه ولا حساب
تحقیق ادای شکر آن طعام نموده باشد و از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت می کنند
که بهر لقمه بسم الله میفرمودند رواه الترمذی و در میان هر دو لقمه حمد خدا میکردند و اگر
بسم الله مطلقا فراموش شود در آخر قل هو الله سه مرتبه بخواند و باید که بر سفره نمک حاضر باشد
و اول و آخر بچشد که موجب شفا است از هفتاد رحمت کذا فی العوارف و به نیت قوت
بر عبادت بخورد و علامت صدق این آنست که بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری به پرهیزد
که موجب سستی است و تکلف در تنعم نکند هر چه موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه
وسلم خوبترین نان خورش نمک است رواه ابن ماجه و باید که با یاران مجتمع بخورد که سبب برکت است

رواه ابو داود و ابن ماجه و با ستقبان بخورد و از خانه ستقیان بخورد که چنین است امر آن سرور
صلی الله علیه وسلم و گرم نخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب مقرر است و بدست
راست بخورد و آب هم بدست راست آشامد که این هر دو عمل بدست چپ کردن عمل شیطان است
رواه مسلم و از پیش خود خورد و از میان طبق نخورد و از بالای آن نیز نخورد که برکت نازل میشود
بر بالای آن رواه ابو داود والترمذی و اگر اطعمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن روا است و عیب
در طعام نکند و بوی نکند و در بازار نخورد که نهی ازین هر سه در حدیث وارد است و تحسین طعام نکند
اگر خوش آید خورد و گرنه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیحه مدح طعام وارد است
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقت خوردن سرکه می فرمودند نعم الادام الخل کما فی البخاری
و شیر را نیز تعریف فرموده اند در وقت نوشیدن آن میفرمودند اللهم بارک لنا فیه و زدنا
منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فیه و اطعمنا خیرا منه رواه ابو داود و ابن ماجه والترمذی
و گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البته ازو چیزی بخورد که
درین امر سنت از آن سرور صلی الله علیه وسلم رواه البیهقی و باید که به سه انگشت بخورد و
عند الحاجت استعانت برابع جائز است و اگر خرما خورد کم تر خورد چنین است در حدیث
و از میوه ها انگور و خربزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه وسلم و اگر از
دست چیزی بیفتد برداشته بخورد و اگر در طبق طعام یا شوربا مگس بیفتد او را غوطه دهد
که در یک بازوی او شفاست و در دیگر زهر است مقدم میکند بازوئی را که در وی زهر است
رواه ابن ماجه مرفوعا و باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البته چیزی بدهد اگر چه
یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که پخته است چنانکه در حدیث مسلم وغیره
آن وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر نطع یا سفره بخورد که این سنت است
و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آنرا برداشته پاک کرده بخورد که از فقر و اضطرار
مامون شود و رزق واسع گردد و باید که اهتمام تمام کند که لقمه حلال باشد که در قرآن و
در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است و در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد قبول
نمیشود نماز او تا چهل روز و دعای او قبول نمیشود تا چهل صباح و هر گوشتی که از حرام

بدین زیاده نشود و ورنج باو سزاوار تر است و حلال محض آنست که فتوح بی طمع رسید از جائی که یقین حرمت نباشد یا کسب بوجه شرع کند. یا آنکه بعد از گرسنگی بخورد و باید سیر نخورد که سبب شکم پری است ذکره فی جمع الجوامع عن انس مرفوعا و در حدیث آمده اکثرهم شبعا اکثرهم جوعا یوم القیامة رواه الترمذی وغیره و باید که مشتهی بخورد مطلقا که منع است ازان و بعد از خوردن انگشتان بلیسد که سنت است رواه البخاری و مسلم و باید که در طبق آنقدر بگذارد که کسی را بکار آید و گرنه طبق را بلیسد و بعد از فراغ از طعام شکر گوید که در حدیث است که حق تعالی راضی میشود ازان بنده که بعد از طعام و شراب حمد میکند رواه مسلم پس باید که چنین گوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة که تمام گناهان ما تقدم بخشیده شود رواه الترمذی ابو داود وابن ماجة کلهم مرفوعا و پس از طعام خلال کند که سنت قولی وهم فعلیست و خلال از نی نکنند که منع است ازان و باید که بعد از فراغ دست بشوید که این سنت قولی است وهم فعلی و مسح بر رومال مباح است در مرتبه آخره و در مرتبه اولی منع است و بعد از طعام متصل نخسپد که در حدیث است اذیبوا طعامکم بذکر الله ولا تناموا علیه فتقسی قلوبکم رواه فی عمل الیوم واللیلة و بعد از انکه پاره از طعام هضم شود قیلوله کند که سنت است و قیلوله خواب نیمروز را گویند و قیلوله موجب قوت است بر قیام شب و اعمال خیر کما ورد استعن علی قیام اللیل بالقیلولة ذکره فی کنز العباد وغیره والله الموفق والمعین و نستعین و آب استاده نخورد و بیکدم نخورد و بانکه سه دم بیاشامد که سنت است اول بسم الله گوید و آخر الحمد لله گوید بعده این عا بخواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا ولم یجعله بذنوبنا ملحا اجاجا که عمل آن سرور رسالت صلی الله علیه وسلم تمام شد

ذکر آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

ذکر نماز فی الزوال و نمازی که بجهت ادای دین از انحضرت صلی الله علیه وسلم منقول است بعد از زوال متصل برخیزد و نماز فی الزوال بگذارد که درین ساعت دروازه های آسمانها کشاده میشود رواه الترمذی و آن چهار رکعت است و قرائت دران بعد از فاتحه آیة الکرسی وقل هو الله ۳ بار است در حدیث است که حق تعالی او را ثواب صدیقان و شهیدان دهد و برای ادای دین چهار رکعت نماز درین وقت مروی است قرائت درین بعد از فاتحه

آیۃ الکرسی و قل ہو اللہ احد بعد از سلام بخواند قل اللہم مالک الملک تا بغیر حساب بعدہ این دعا
بخواند اللہم یا کاشف الغم یا مجیب دعوۃ المضطرین یا رحمٰن الدنیا والآخرۃ ورحیمہما ارحمنی
رحمۃ تغنینی بہا عن رحمۃ من سواک و اقض دینی حق بجاہ وحمدہ و تعالیٰ و بعد از فرض خلاص گشتہ
ذکر نماز ظہر و اعمالیکہ در میان ظہر و عصر ست چون در مسجد بہت ادای نماز
ظہر و غیر آن بیاید ابتدا بتحیت مسجد کند و در حدیث وارد است وقتیکہ یکی از شما در آید
پس ننشیند تا آنکہ دو رکعت نماز نگزارد رواہ البخاری و مسلم و اگر وقت دوگانہ نباشد
یا توفیق نیاید باید کہ کلمہ تمجید بخواند کہ بجای تحیت میشود و باید کہ در مسجد کلام بی ضرورت
نکند کہ منہی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بردارند باید کہ خود ہم بردارد کذا
فی البخاری و در مسجد بیع و شرا ممنوع است و منع از خواندن شعر کند و منع کند از
حلقہ نشستن در روز جمعہ قبل از نماز و در مسجد کسی را کہ سوال کند باو از بلند و در اذان
دادن مکروہ فرمودہ اند و بعد از شنیدن اذان ظہر بجواب و ادعیہ آن چنانکہ گذشت
سنت ظہر بخواند و بعد از ان نماز فرض بجماعت بگزارد و بعدہ دو رکعت سنت
موکدہ بگزارد بعدہ اورادی کہ بعد ہر پنج نماز مروی است بخواند بعدہ چہار رکعت
بگزارد و در حدیث مرفوع وارد است ہر کہ محافظت نماید بر چہار رکعت قبل از ظہر
و چہار رکعت بعد از و حرام کند حق تعالیٰ آتش دوزخ را برو رواہ احمد والترمذی و
النسائی و ابن ماجۃ و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بہتر است و باید کہ وقت ما بین
و العصر را اکثر بخواند درود معمور دارد و بزرگان صد مرتبہ درود بعد از ظہر فرمودہ اند
و افضل آنست کہ این درود بخواند اللہم صل علی محمد وآلہ صلوۃ تکون لک رضا ولحقہ
اداء و در فوائد سراجی کہ کتاب حدیث است می آرد ہر کہ این درود صد مرتبہ بخواند
ہر روز حق تعالیٰ دری در قبر او مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم
مشاہدہ نماید و مشرف باین دولت تا قیامت باشد و فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
کہ اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است کہ بسیار فرستد بر من درود رواہ الترمذی
و بعضے از صیغہای درود مع فضایل آن بعد ازین مذکور خواہد شد و ذکر ادعیہ بعد از تمجید

و در فضائل درود احادیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از پنج ورق در فضائل
درود نوشته هر که خواهد در آن مطالعه کند

ذکر در بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود
تجدید وضو کنند و صلوٰة وسطی بر مذهب مختار همین نماز عصر است باید که باین نماز اهتمام بسیار کنند
و تاخیر تا وقت کروه نماید و آن زرد شدن آفتاب است در حدیث است که آن نماز منافقان است
رواه ابو داؤد و مسلم و نماز درین وقت مکروه است و اشد کراهت و وقت آن بعد از ظل
مثلین سوای فی الزوال است و جماعت در نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است
نیز اهتمام نماید و در حدیث است هرکه این چهار رکعت بگذارد حرام کند حق تعالی بر وی آتش دوزخ
رواه الطبرانی و باین چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علی را کرم الله وجهه
وصیت فرموده اند علی کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بجهت وصیت آن سرور
صلی الله علیه وسلم مادام که زنده باشم رواه البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قرائت درین
چهار رکعت در اول اذا زلزلت و در ثانیه والعادیات و در ثالثه القارعة و در رابعه
الهٰکم التکاثر در حدیث مروی است و در فرض عصر قرائت والسماء ذات البروج و والسماء
والطارق و امثال آنها در حدیث آمده رواه ابو داؤد والترمذی وغیرهما و در فقه
مذکور است که اوساط مفصل یعنی از والسماء ذات البروج تا لم یکن در عصر و عشا بخواند و باید
که مابین عصر و مغرب را معمور دارد باوراد و اذکار بعد از ادعیه که بعد هر فرض است و
از جمله اعمال که درین وقت سنت آنست که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر
آنست که چنین گوید اللهم اغفرلی وتب علی انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید
استغفر الله من جمیع کره الله قولا و فعلا و عملا و خاطرا و ناظرا یا گوید اللهم اغفر لی
و لوالدی و لجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات و باید که مسبعات
عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل بآن

ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعجیل افطار مستحب است یعنی قبل از
ادای مغرب و قلیل از اشتباک نجوم مگر [illegible] که تاخیر مستحب است وقت افطار صوم

دعای افطار باید کرد و آن اینست بسم الله والحمد لله اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت
وعلیک توکلت سبحانک وبحمدک تقبل منی انک انت السمیع العلیم و بگوید الحمد لله الذی اعاننی
فصمت ورزقنی فافطرت اللهم انی اسالک برحمتک التی وسعت کل شیء ان تغفر لی
ذنوبی و افطار بعد و خرما کند یا بچیزیکه او را آتش نرسیده باشد و اگر خرما حاضر نباشد
بجرعه آب افطار کند که چنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در فضایل روزه
احادیث بسیار آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که یک روزه دارد برای خدای تعالی
دور دارد روی او هفتاد ساله راه از دوزخ رواه البخاری ومسلم واحمد والترمذی
والنسائی و در حدیث آمده خواب روزه دار عبادت است و عمل او مضاعف و دعای او
مستجاب است و گناه او مغفور است رواه البیهقی فی الشعب و در حدیث است
روزه سپر است مادام که پاره نکرده است آنرا بدروغ یا غیبت رواه الطبرانی فی الاوسط
و در حدیث آمده سوگند بخدائی که روح محمد در قبضه قدرت اوست هر آینه بوی دهان روزه دار
خوشبوتر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواه مسلم واحمد والنسائی و در حدیث است
هر که روزه دار را افطار کناند او را اجر مثل اجر روزه دار است و نقصان نمی شود از
اجر صائم هیچ چیز رواه احمد والترمذی وابن ماجه و چون قصد روزه نفل کند باید
که روز دوشنبه و پنجشنبه و جمعه نگاه دارد که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم رواه احمد
وابن ماجه و در حدیث صحیح مرفوعا وارد است احب الصیام الی الله صوم اخی داود و روزه
ایام البیض نگاه دارد و ذکر آن در ماه رجب خواهد آمد و در فضیلت صوم ماه رمضان که فرض است
احادیث بسیار آمده در اصل کتاب نظر کند

ذکر نماز مغرب و ادعیه آن چون اذان شام شنود این دعا بخواند اللهم هذا اقبال
لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک وحضور صلواتک وشهود ملائکتک فاغفر لی
ذنوبی و تجاوز عن سیئاتی که در حدیث ابی داود و بیهقی وارد است و در حصن حصین اذکار
نووی نیز مذکور است و درمیان اذان مغرب و تکبیر از مقدار سه آیت توقف نکند که مکروه است
چنانکه در فقه مذکور است [illegible] باید که [illegible] مغرب بجماعت بگذارد [illegible] قراءت در آن [illegible]

متصل است و دو سنت مغرب قل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند چنین آمده در حدیث
و باید که در میان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نکند که مکروه است آنچه ازان اوراد که بعد
هر فرض آمده است بخواند و ده بار کلمهٔ توحید بخواند یعنی لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر که فضیلت آن بسیار است رواه الترمذی بعد از
سنت مغرب شش رکعت بخواند و آنرا در کتب فقه مستحب گفته اند و آنرا صلوة الاوابین گویند
و در حدیث ترمذی و ابن ماجه مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید که اول دو رکعت
صلوة حفظ الایمان بخواند و قراءت دران بعد فاتحه قل هو الله احد هفت مرتبه و معوذتین
یکبار هر که این نماز بخواند در امن باشد از نزع ایمان بعد ازان دو رکعت دیگر بخواند
بخواند و در هر رکعتی آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار چهل ساله نمازهای فوت شده را
کفارت شود چنین آمده در حدیث فضایل اعمال بعده دوگانه دیگر بگزارد و بخواند در او
والسماء ذات البروج در اول و والسماء والطارق در ثانی که فضیلت آن در بعضی اوراد
مذکور است و درین وقت صد بار کلمهٔ طیب گوید که در حدیث است که هر که صد بار هر روز
کلمهٔ طیب بگوید روز قیامت روی او چون ماه شب چهاردهم منور شود رواه الطبرانی
اما بزرگان بعد مغرب معمول ساخته اند و باید که در احیای ما بین العشائین اهتمام تمام کند
که بزرگان این وقت را بنماز یا تلاوت یا بذکر جهر یا بذکر خفی معمور داشته اند

ذکر نماز عشا و اوراد و ادعیهٔ آن

چون وقت عشا درآید تجدید وضو کند
و قبل از ادای فرض چهار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقه وارد است
اما در کتب حدیث نیست بعده فرض عشا بجماعت بگزارد مروی است از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم هر که نماز عشا بجماعت بگزارد گویا نصف شب بنماز احیا نمود رواه مسلم
و قراءت در نماز عشا والشمس وضحها والیل و سبح اسم و والتین و امثال آن آمده است
بعد از فرض عشا اذکاری که بعد هر فرض آمده متصل بسلام خوانده دو رکعت سنت
موکده بگزارد و ادعیهٔ معمولی که دارد بخواند بعده چهار رکعت سنت مستحبه بگزارد که در
فضایل اعمال آورده که ثواب عملی که در شب قدر کرده باشد یابد و اگر درین چهار رکعت

قرائت نماید در آن وسط آیة الکرسی سه بار و در ثانی قل هو الله سه بار و در ثالث قل اعوذ برب الفلق
سه بار و در رابع قل اعوذ برب الناس سه بار ثواب بسیار یابد چنین است در بعضی از کتب
و در طبرانی آورده که ثواب برابر شب قدر یابد بعد از فراغ از نوافل عشا کلمه تمجید یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر صد بار بخواند که عمل بزرگان است و باید که در نماز نفل یا
در سنت عشا نشسته یا بجا یا در خانه آمده از اول قرآن تا آخر آیاتی که فضیلت آن در
احادیث صحیحه و حسنه آمده است نیز بخواند اگر همه تواند بهتر و گرنه هر مقدار که بخواند غنیمت
است و آن اینست الم ذلک الکتاب لا ریب فیه تا اولئک هم المفلحون و الهکم اله واحد
تا یعقلون آیة الکرسی تا خالدون لله ما فی السموات و ما فی الارض تا آخر سوره شهد الله انه
لا اله الا هو تا ان الدین عند الله الاسلام قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب بقره خاتمه
آل عمران ان فی خلق السموات والارض تا لعلکم تفلحون و از سوره نسا ان الله لا یغفر
تا عظیما و از سوره مایده ما قلت لهم تا علی کل شیء قدیر و از آخر سوره کهف ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر و ده آیه اول از قد افلح المومنون و باید که هر شب بر قرائت
سوره یس مداومت نماید در عمل الیوم واللیلة از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت میکنند
که گفت آن سرور صلی الله علیه وسلم وصیت علی امتی قراءة یس کل لیلة فمن داوم علی قراءتها
ثم مات شهیدا رواه الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سوره یسین در شب بسیار آ[مده]
و اگر توفیق یابد سوره رحمن نیز بخواند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که این عروس قرآن است رواه
البخاری و از اول حدید تا بذات الصدور بخواند و آخر سوره حشر از هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة بخواند و اذا وقعت الواقعة نیز هر شب بخواند که در حدیث وارد است هر که سوره واقعه
هر شب بخواند او را فاقه نرسد رواه ابن عساکر و سوره تبارک هر شب بخواند که احادیث متعدده
در فضایل آن وارد شده و سوره قیامت نیز بخواند که در فضیلت آن حدیث وارد شده
و سوره سبح اسم بخواند و سوره والضحی نیز بخواند و سوره انا انزلناه بخواند و در جمیع اینها
حدیث وارد شده و سوره اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر و قل یا ایها الکافرون و اذا جاء
و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که در فضل جمیع اینها احادیث وارد شده

ذکر نماز وتر و باید که وتر بعد از نماز تهجد کند و این کسی راست که وثوق تمام دارد بر بیدار بودن در آخر
شب دیگر اول شب بخواند و عمل صحابه نیز مختلف آمده بعضی اول شب میخواندند و بعضی آخر شب میخواندند
و قرائت در ان دو رکعة اول سبح اسم و در دوم قل یا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده
چنین است در روایت ابوداؤد و الترمذی و در بعضی روایات در آخر قل هو الله احد فقط آمده است
رواه النسائی و ابوداؤد و این را در بحر الرائق اصح گفته و بعد از ادای وتر سه بار سبحان الملک
القدوس بگوید و باید که مرتبهٔ اخیر بلند صوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه وسلم کذا روی
النسائی و ابوداؤد و الدارقطنی و زاد و رب الملائکة و الروح و بعد از سلام یا در تشهد این دعا بخواند
اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه ابوداؤد و الترمذی والله ولی التوفیق و چون از مسجد
در خانه آید بگوید اللهم انی اسألک خیر المولج و خیر المخرج بسم الله ولجنا و بسم الله خرجنا و علی الله
ربنا توکلنا رواه ابوداؤد مرفوعا یا این آیه بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و
سلام با اهل کند که سنت است رواه ابوداؤد وغیره و اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین چنین آمده در حدیث

ذکر ادعیه وقت خواب و غیر آن چون بقصد خواب آید باید که بستر به پرچه جامه که
پوشیده است پاک کرده بنشیند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر باین وارد است
و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سورة قرآن نیز بخواند و سورة فاتحه
و سورة تبارک و آیة الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره کهف البته بخواند و دست جمع نموده
سه بار قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساند شروع از سر و روی کند رواه البخاری و مسلم
و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر و یک بار لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر بخواند و سه مرتبه گوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه جمیع گناهان او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعا
و در وقت بپهلو نهادن بگوید باسمک ربی وضعت جنبی و بک ارفعه ان امسکت نفسی
فارحمها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

و بر شق ایمن خواب کند و بگوید اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک سه مرتبه رواه ابو داود
و در حدیث است هرکه بر وضو خواب کند و این دعا بخواند اللهم اسلمت نفسی الیک
و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک و الجأت ظهری الیک رغبة و رهبة
الیک لا ملجأ و لا منجا منک الا الیک اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت و نبیک
الذی ارسلت اگر در آن شب بمیرد بر ایمان بمیرد و باید که آخرین دعا این باشد رواه
الصحاح الستة و باید که وقت خواب نیت کند که تهجد خواهم برخاست که در
حدیث است که هرکه این نیت داشته باشد ثواب تهجد یابد اگرچه برنخیزد و خواب او صدقه
حق تعالی باشد رواه النسائی و ابن ماجه باسناد جید و باید که وقت خواب در هر چشم
سه میل سرمه کشد که این سنت بود از سنن آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ذکر بیدار شدن از خواب و نماز تهجد و ادعیه آن بدانکه وقت تهجد بعد نیم شب
است تا طلوع صبح صادق و علیه الجمهور قبل از نوم باشد یا بعد آن و فی قوت القلوب لا یکون
التهجد الا بعد النوم فما کان من الصلوة قبل النوم لا یکون تهجدا و بدانکه طالب حق را تهجد
از مهم ترین امور است و فی منهاج العابدین عن بعضهم وضع الله تعالی خمسة اشیاء فی خمسة
مواضع العز فی الطاعة و الذل فی المعصیة و الهیبة فی قیام اللیل و الحکمة فی البطن الخالی
و الغنی فی القناعة و فی البحر الرائق و من المندوبات صلوة اللیل حثت السنة الشریفة
علیها کثیرا و افادت ان لنا علیها اجرا کبیرا و فیه ایضا روی ابن خزیمة مرفوعا علیکم
بقیام اللیل فانه دأب الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم و مکفرة للسیئات و منهاة عن الاثم
و اقل تهجد دو رکعت است و اکثر آن دوازده رکعت پس چون از خواب برخیزد وضو کند
و در مسواک اهتمام تمام کند و خاتمه آل عمران بخواند که در حدیث متفق علیه آمده بعده
این دعا بخواند اللهم لک الحمد انت قیم السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت
نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و وعدک الحق
و لقاءک حق و قولک حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لک
اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر

ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر
لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله رواه البخاری و ده بار استغفار کند و ده بار لا اله
الا الله بگوید و ده بار اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیامة بگوید بعد از ان نماز
شروع کند اول دو رکعت سبک [illegible] و مشائخ را رضی الله عنهم در قرائت آن
اختلاف است بعضی در اول آیة الکرسی و در ثانی آمن الرسول گفته اند و بعضی قل هو الله
بطریق متفاوت گفته اند یعنی از دوازده شروع کنند و به یکی تمام کنند و بعضی آیات ادعیه
قرآنی گفته اند و قرائت بین السر والجهر کند و چون از نماز تهجد فارغ شود باید که صد بار دست
بر داشته یا رافع گوید که هر که این چنین عمل کند از خلقی بی نیاز گردد و هر که در وقت تهجد دست
بر دارد و به هر انگشتی یکبار یا باسط گوید و بر روی خود مالد آن کس هرگز در عمر خویش بسوال
محتاج نگردد پس اگر شب بسیار باشد خواب کند و اگر توفیق یابد استغفار کند و در وقت سحر
که در قرآن واقع است والمستغفرین بالاسحار و هر که هفتاد مرتبه استغفار گوید از مستغفرین
بالاسحار نوشته شود رواه الحافظ ابو الشیخ

ذکر و بیان اقوال مشائخ و فضیلت شب بیداری و پاره از اعمال ایشان

عثمان بن عفان رض تمام شب زنده میداشت و ختم میکرد در ان قرآن و مروی است از جمیل
تابعین که تمام شب زنده بیدار داشتند و در قوت القلوب نام بنام ذکر ایشان کرده و در عوارف
نیز آورده و در ان امام ابو حنیفه را نیز شمرده و بعضی ازیشان گفته اند که نیست در دنیا
از نعیم بهشت مگر که می یابند اهل شب در دل خود از لذت مناجات [illegible] و باید که این ادعیه جامعه را
ترک نکند اللهم انا نسألک من خیر ما سألک منه نبیک محمد صلی الله علیه وسلم ونعوذ بک
من شر ما استعاذک منه نبیک محمد صلی الله علیه وسلم انت المستعان وعلیک البلاغ
ولا حول ولا قوة الا بالله رواه الترمذی والطبرانی و باید که بگوید دوازده بار اللهم اصلح امة
محمد اللهم [illegible] امة محمد [illegible] هر که برین دعا مداومت نماید او را از ابدال نویسند
و هر روز سه بار بگوید سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضاء نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته
رواه مسلم و بگوید این دعا اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الاسلام

منتهی رغبتی اللهم انی ضعیف فقوّنی وذلیل فاعزّنی وفقیر فاغننی رواه ابن عساکر و آنرا دعیۀ
جامعه است که تعلیم کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه را رضی الله تعالی عنها اللهم
انی اسألک من الخیر کله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی اسألک الجنة وما قرب الیها
من قول او عمل اللهم انی اسألک مما سألک منه رسولک واعوذ بک مما استعاذ بک منه
رسولک اللهم ما قضیت لی من امر فاجعل عاقبته رشدا رواه ابن عساکر والحاکم فی المستدرک واگر
این ادعیه را ورد روزانه سازند خیلی خیر و منافع بدارد و این دعا را جبرئیل علیه السلام از گنجها
که تحت عرش است برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدیه آورده وگفته که فرستاده است حق تعالی
آنرا بر تو [illegible] قبل از تو یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لا یؤاخذ بالجریرة ولا یهتک
الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی
ویا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا ویا سیدنا
ویا مولانا ویا غایة رغبتنا یا الله اسألک ان لا تشوی خلقی بالنار رواه الحاکم فی المستدرک
وصاحب فتوح الاوراد وصیت نموده بود که این دعا را بعد از موت بر کفن ایشان بنویسند
ودر کتب بزرگان مسطور است که هیچ شبی دشوارتر بر مرده مثل شب اول نیست پس باید که
دران شب صدقات دهند واگر قدرت باشد دو رکعت نماز بگذارند وثواب آن بروح او
بخشند قراءت در هر رکعت آیة الکرسی یکبار والهیکم التکاثر ده بار وقل هو الله احد ده بار بجز آ
حق سبحانه وتعالی بفرستد در گور آن میت هزار فرشته با هر فرشته نوری وهدیه بدهد
مر آن مرده را ثواب هزار شهید

ذکر در بیان بعضے از اسمای عظام لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
هر مسلمانی که چهل مرتبه در مرض گوید اگر بمیرد اجر شهید یابد واگر صحت یابد جمیع گناهان او
بخشیده شود [illegible] المحسن المجمل الحمد لله الذی تواضع کل شیء لعظمته والحمد لله الذی ذل
کل شیء لعزته والحمد لله الذی خضع کل شیء لملکه والحمد لله الذی استسلم کل شیء لقدرته ابن مجاهد را
[illegible] فضل عظیم داد و اللهم صل علی محمد حتی لا یبقی من صلواتک شیء و
بارک علی محمد حتی لا یبقی من برکاتک شیء وسلم علی محمد حتی لا یبقی من سلامک شیء هر که این ورد

بگوید گذرد بر پل صراط و روی او روشن تر از ماه چهارده هم باشد کذا فی جمع الجوامع اللهم صل
على محمد بعدد من صلى عليه وصل على محمد بعدد من لم يصل عليه وصل على محمد كما امرتنا
بالصلوة عليه وصل على محمد كما ينبغي الصلوة عليه وصل على جميع الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين
وعلى عباد الله الصالحين برحمتك يا ارحم الراحمين بزرگی امام شافعی را بخواب دید پرسید که حق تعالی
با شما چه کرد امام فرمود که بخدمت این پنج درود مرا بیامرزید و گرنه لائق آمرزش نبودم هر که این درود
را در شب و روز بسیار خواند بیشک آمرزیده شود اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على
ابراهيم وعلى آل ابراهيم وارحم محمدا وآل محمد كما رحمت على ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد
كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد رواه ابن عساكر اللهم اجعل صلوتك وبركاتك على
سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين عبدك ورسولك امام الخير وقائد الخير وامام الرحمة
اللهم ابعثه المقام المحمود الذي يغبطه به الاولون والآخرون رواه الديلمي وابن ماجه این حدیث
را موقوف بر ابن مسعود نموده بعد از حمد الهی و صلوة بر رسالت پناهی هر دعائی که کند انشاء الله
سبحانه جل شانه مستجاب گردد

ذکر اعمال شب جمعه و روز جمعه باید دانست که شب جمعه افضل شبهای هفته است
و این مذهب ائمه ثلثه است یعنی امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی رضی الله تعالی عنهم و روز
جمعه افضل همه روزها است تا آنکه از روز عید نیز و در شب جمعه سه بار درهای آسمان کشاده میشود
و در شبهای دیگر در ثلث اخیر و هر که در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد او را عذاب قبر نشود رواه الامام
احمد و باید که در نماز مغرب این شب قل یا و قل هو الله خوانده شود و در نماز عشا سوره جمعه و اذا
جاءك المنافقون تکمیل آن سنت درست صلی الله علیه وسلم رواه البیهقی وغیره و درین شب سوره
یس البته بخواند که تخصیص آن در حدیث مرفوع واقع است و اگر توفیق یابد سوره کهف نیز
خواند که در حدیث وارد است هر که در شب سوره کهف بخواند از محل خواندن تا کعبه روشن شود
و از انس رض روایت است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که هفت مرتبه این کلمات در
شب جمعه یا روز جمعه بخواند داخل بهشت شود اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک
وابن امتک وفی قبضتک وناصیتی بیدک امسیت علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک

صنعت ابو مالک بمنک علی و ابو ببذنبی فاغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت رواه
البیهقی و آز ابن عباس رض مروی است هر که شب جمعه ده بار بگوید یا دائم الفضل علی البریة
و یا باسط الیدین بالعطیة و یا صاحب المواهب السنیة صل علی سیدنا محمد خیر الوری سجیة
و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة نوشته شود او را صد هزار نیکی و دور کرده شود از وی صد هزار
بدی و بلند کرده شود صد هزار درجه و روز قیامت همراه خلیل صلی نبینا و علیه السلام باشد
و در قبه خاص او ذکره الحافظ فی عمل الیوم و اللیلة و شب جمعه از وقت عصر درود بسیار گوید
که در حدیث است بسیار بگوئید درود بر من در شب جمعه که من شنید و شافع او شوم روز
قیامت و ایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر فرشتگان نازل میشوند با تختها
نقره و قلمهای طلا مینویسند درودها از آن وقت تا شام روز جمعه رواه ابن بشکوال مرفوعا عن ابی هریرة رضی

ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که در آن است

روز جمعه افضل ایام است بالاتفاق تا آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
و ابن ماجه و الطبرانی در روایت ثقات مشهور ردن و قال المنذری و این روز مثل شب قدر
خاصه پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
آزاد شوند و فی روایة کلهم قد استوجبوا النار رواه ابو یعلی ذکره فی عمل الیوم و اللیلة
و همدرین روز آدم علیه السلام بظهور آمد و همدرین روز داخل بهشت شد و در همین روز توبه
او مقبول شد و همدرین روز قیامت کبری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب بکند ثواب
بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و در همین روز ارواح به قبور
اطلاع می یابند و زیارت کننده را می شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که رویت
حق سبحانه تعالی در همین روز خواهد شد و ساعت استجابت درو مثل شب قدر است و در
ماه رمضان شنواهد آن از جهت اشتهار و اختصار ترک نموده شد و یکی از نامهای این روز
یوم المزید است از جهت ازدیاد نعمت الهی در آن اما ساعت استجابت که درین روز مقرر
یافته و از احادیث صحیحه مشهوره ثابت شده مبهم است و در تعیین آن بحسب ساعات معینه
چهل قول است همه قول مستند بحدیثی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نموده و راجح ترین اقوال از روی حدیث دو قول است یکی از نشستن منبر
در خطبه تا انقضای صلوة دوم بعد از عصر تا غروب آفتاب پس باید که در نگاهداشت
این دو وقت نیک اهتمام نماید و امام غزالی رحمة الله میگوید که بعضی از بزرگان فرموده اند
که منتقل میشود آن ساعت تمام روز جمعه مثل انتقال شب قدر در تمام رمضان و این شایه ترجیح است
ذکر نماز جمعه و آداب آن و از اهم امور که درین روز واقع است نماز جمعه است تا آنکه
در حدیث صحیح وارد است هر که ترک کند سه جمعه بی عذر مهر کند حق سبحانه و تعالی بر دل او یعنی
در دل او نور اسلام و ایمان نماند رواه احمد و ابوداود والنسائی والترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه
فی صحیحهما والحاکم مصححا علی شرط مسلم و در بعضی روایات متوالیات یعنی پی در پی واقع شده
و قال فقد نبذ الاسلام وراء ظهره رواه ابو یعلی موقوفا علی ابن عباس باسناد صحیح و در بعضی
روایات واقع شده من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقا فی کتاب لا یمحی ولا یبدل
رواه البیهقی پس نباید این وعید شدید مومن را باید که نماز جمعه را بی عذر هرگز هرگز ترک نکند
و کفارت آن در حدیث یک دینار فرموده اند اگر نتواند نصف دینار بدهد رواه الطبرانی
مرفوعا و نماز جمعه را آدابهاست یکی غسل است و این غسل سنت موکده است در حدیث آمده
کسی که غسل نماید و دیگری را مدد غسل نماید و هرچه شسته بپوشد و بدیگران تاکید فرماید و پیاده برود
و نزدیک خطیب نشیند و بشنود خطبه بتوجه تام و لغو نگوید بهر گام که در راه می نهد عمل یکساله
عبادت یابد بآنکه در آن صائم النهار و قائم اللیل باشد رواه الترمذی و ابوداود و النسائی
و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیحه و رواه الطبرانی فی الکبیر و ذلک علی الله یسیر شیخ ابن حجر مکی
فرموده که در احادیث مثل این فضل کم واقع شده دوم زینت باید کرد که در حدیث وارد است
هر که درین روز زینت کند ابتدای او [illegible] شفا در آید و امن شود از حرام و محفوظ ماند
تا جمعه دیگر از بلیات رواه [illegible] فی عمل الیوم و اللیلة سوم آنکه پیرهن خوب که داشته باشد بپوشد
و اگر سفید باشد بهتر رواه ابن ماجه فی سننه و بکلاه و دستار کفایت نکند که دعا [illegible]
بایل ناساست رواه الطبرانی چهارم آنکه خوشبوی [illegible] بمالد و مسواک کند الخ
و در مسجد [illegible] پنجم آنکه پیاده رود ششم آنکه از همه پیشتر رود و امام غزالی [illegible]

خطبه را آنچه مکروه است در نماز مصلی را مثل خوردن و آشامیدن و عبث دست و پا جنبانیدن
و بطرف دیدن چنانکه در کتب فقه مذکور است و در بحر الرائق اجماع برین ذکر نموده است
والله ولی التوفیق و بعد از فراغ از نماز جمعه سوره فاتحه و اخلاص و معوذتین هفت
هفت مرتبه بخواند که سبب مغفرت ذنوب ما تقدم و ما تأخر است رواه المنذری و ذکره الشیخ
ابن حجر العسقلانی ایضا فی جمعه للامور المکفرة للذنوب المتقدمة والمتاخرة و در حدیث مرفوع
است که قبل از گردانیدن پا از هیئت تشهد بخواند کذا فی قوت القلوب و کنز العباد و
در حدیث مرفوع دیگر آمده که عامل عمل مذکور از جمیع بلیات محفوظ ماند تا جمعه دیگر
رواه ابن السنی و در روایتی مرفوع آمده من قرأها قبل ان یثنی رجلیه او یتکلم حفظ له
دینه و دنیاه و اهله و ولده رواه ابن وهب و در حدیث جمع الجوامع وارد است که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که بعد از ادای جمعه قبل از برخاستن از آن موضع سبحان الله
و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله صد بار بگوید یک لک گناه او بخشیده شود
و بیست و چهار هزار گناه والدین او رواه ابن السنی والدارمی و باید که روز جمعه تنها روزه
ندارد که نزد اکثر علما مکروه است و در احادیث مکرر منع از آن آمده مگر آنکه روزه دیگر
متصل دارد قبل او یا بعد او کما رواه البخاری وغیره و نیز باید که تخصیص جمعه و شب جمعه
بعبادت نکند باین صفتی که دیگر اوقات اصلا نکند اما اگر زیاده اوقات دیگر شود مستحب است
و ایضا از مستحبات است که بعد از ادای صلوة جمعه اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی
یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک
عمن سواک هفتاد بار بخواند که از انس بن مالک رض مروی است که پیغمبر فرمود صلی الله
علیه وسلم هر که بگوید روز جمعه بعد از نماز هفتاد بار دعای مذکور نگذرد بر او دو جمعه که حق تعالی
او را غنی سازد کذا فی الیوم واللیلة امام غزالی وغیره این را نص فرموده اند و در خزانهٔ
جلالی حضرت مخدوم جهانیان مذکور است هر که دو رکعت سنت بعد از نماز جمعه در هر
رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد سه بار و معوذتین یکبار بخواند تا جمعه دیگر در امان
باشد و بعد از ادای جمعه مشائخ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مصافحه مستحب میدانند

چنانکه مخدوم شیخ رکن الدین فرزند مخدوم شیخ بهاؤ الدین ابو محمد فرمودند که یاران مصافحه
نه از ان میکنم که مردم دست من بوسند بلکه از ان میکنم که شاید درین جمع دوستی از دوستان
خدایتعالی آمده باشد که دست مبارک او بدست من برسد که سبب مغفرت من شود و بعضی از بزرگان
دین این قسم بیعت را از قسم مباح فرموده اند و چونکه اصل مصافحه سنت است از تعیین
بعض اوقات از سنت بر نمی آید کذا فی خزانة الروایت و احادیث صحیحه در باب مصافحه
بسیار آمده است و در روایت ابو داؤد و الترمذی آمده که دو مسلمان مصافحه کنند الا غفر لهما
قبل ان یتفرقا و در بعض از احادیث آمده ما من عبدین متحابین فی الله یستقبل احدهما
صاحبه فیصافحه فیصلیان علی النبی صلی الله علیه [و سلم] الا لم یتفرقا حتی یغفر الله ذنوبهما ما تقدم منهما
و ما تاخر رواه ابن السنی و هر که بعد از جمعه چیزی فروشد یا چیزی بخرد هفتاد برکت در و شود
رواه ابن حاتم عن بعض السلف و علیه بعض الخلف و در روز جمعه سورۂ کهف البته بخواند که
خوانندۂ آن تا هفتۂ آینده در امان باشد و از ابن عمر رضه مروی است موقوفا و مرفوعا که فرمود
صلی الله علیه و سلم هر که روز جمعه سوره کهف بخواند از قدم تا آسمان نور شود روز قیامت
و کفارۂ گناه ما بین الجمعتین شود رواه ابن مردویه و اگر توفیق یابد سورۂ آل عمران نیز
بخواند و باید که در روز جمعه درود بسیار خواند و در حدیث مرفوع آمده اگر کسی صد بار روز
جمعه درود فرستد صد حاجت او روا گردد هفتاد از آخرت و سی از دنیا و در حدیث علی کرم الله
وجهه آمده است هر که صد بار روز جمعه درود گوید بیاید روز قیامت و روی او تابان باشد هر که
ببیند در حیرت بماند که چه عمل در دنیا میکرد ذکره الشیخ مجد الدین الفیروزابادی و ایضا
علی کرم الله وجهه روایت میکند هر که بگوید هر روز سه بار و روز جمعه صد بار صلوات الله و
ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد [illegible]
گویا درود جمیع خلائق گفت و محشور سازند او را در زمرۂ خاص پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و میگیرند آن سرور صلی الله علیه و سلم دست او و تا که ایشان او را داخل کنند در بهشت
رواه الحافظ ابو موسی المدنی این هر دو حدیث موقوف است لیکن در حکم مرفوع
و ابن مسعود رضه بعضی را وصیت فرمودند که روز جمعه هزار بار اللهم صل علی محمد النبی الامی

بسوی میت کرده بگوید السلام علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمسلمین رحمکم الله المستقدمین منا
والمستاخرین اسال الله لنا ولکم العافیة پس بنشیند و بگوید بسم الله وعلی ملة رسول الله و در خبر است
که بر دارد وی سبحانه و تعالی عذاب و ظلمت از تنگی گور تا چهل سال پس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت ابدا ذو الجلال والاکرام
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و در خبر است که روشن گرداند آن گور را حق تعالی بیامرزد گوینده
او را و بنویسد هزار هزار نیکی و بلند کند هزار هزار درجه پس فاتحه و آیة الکرسی بخواند و ده بار
قل هو الله بخواند که آن میت آمرزیده گردد البته و اگر آمرزیده بود خواننده را بیامرزد و همچنین
سورة الملک و اذا زلزلت الارض و الهکم التکاثر نیز منقول است اگر توفیق یابد همین را
دیگر هر چه میسر آید غنیمت شمارد والله الموفق والمعین

ذکر ششم در بیان فضیلت روز دوشنبه و پنجشنبه و بیان فضیلت صوم آنها

واعمال دیگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که اعمال عرض کرده میشود در این هر دو روز و من دوست میدارم
که عمل من عرض کرده شود در حالتی که روزه دار باشم رواه ابو داود و نیز فرمود صلی الله علیه وسلم
که من متولد و مبعوث شده ام در روز دوشنبه از جهت شکر روزه میدارم رواه حبیب
بن ربیعه و در حدیث مرفوع است که حق تعالی همه مسلمانان را در روز دوشنبه و پنجشنبه بیامرزد
اگر کسی کینه مسلمانان داشته باشد رواه احمد وغیره پس روزه داشتن در این دو روز مستحب است
که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم

ذکر در بیان نمازهای هفته بدانکه بزرگان دین مثل سلطان عبد القادر جیلانی
و شیخ ابو طالب مکی و امام غزالی و مشایخ عظام که از مقتدا و پیران هستند نمازها از
احادیث نقل فرموده اند لیکن در ان حدیث محدثان سخن دارند و در تذکرة الموضوعات
و غیر آن گفته لا یصح فی صلوة الاسبوع شیء و معنی این کلام آنست که حدیث صحیح نیست
بلکه ضعیف است و فرق است در میان اینکه حدیث صحیح نباشد و حدیث موضوع باشد
پس موضوع عمل کردن جائز نیست اما بر ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال بالاتفاق
مستحب است چنانکه امام نووی و حافظ سخاوی وغیرهما اجماع اهل حدیث [illegible]

نقل نموده اند و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من بلغه عن الله عز و جل شیٔ فیه فضل فاخذه ایمانا به و رجاء ثوابه اعطاه الله ذلک و ان لم یکن کذلک رواه الحافظ السخاوی فی قول البدیع مصنف فتوح الاوراد گوید و ذلک الکتاب عند هذا المولف بخطه قدس سره بنا بر آن بر صلوة اسبوع اگر توفیق یابد عمل نماید از شب یکشنبه شروع کرده میشود که بنا بر علم است از یکشنبه و باختصار تمام نقل کرده میشود در شب یکشنبه چهار رکعة بگزارد و در هر رکعة بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص سه بار بخواند بعد از فراغ استغفار هفتاد بار بگوید و درود صد بار بفرستد و لا حول و لا قوة الا بالله صد بار بگوید گشاده شود برای وی هشت دروازهٔ بهشت تا از دری که خواهد درآید بغیر حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک هم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده و در روز یکشنبه چهار رکعة بگزارد و در هر رکعة بعد از فاتحه آمن الرسول بخواند و بعد از فراغ اخلاص ده بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند و در شب دوشنبه دو رکعة نماز گزارد و بخواند در هر رکعة آیة الکرسی پانزده بار و هر یکی از سه قل آخر پانزده بار بکند او را حق تعالی از بهشتیان اگرچه باشد از دوزخیان و تمام گناهان او بخشد کذا فی غنیة الطالبین و در روز دوشنبه دو رکعة بخواند در هر رکعة بعد از فاتحه آیة الکرسی و هر سه قل آخر بخواند و بعد از سلام استغفار ده بار بگوید گناهان او بخشیده شوند اگرچه بقدر کف دریا باشند در جواهر خمسه این نماز را بعد از اشراق فرموده اند در شب سه شنبه شش رکعة بخواند در هر رکعة بعد از فاتحه هر سه قل آخر بخواند و بعد از نماز کلمه توحید هفتاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند و در روز سه شنبه ده رکعة وقت ضحی بخواند در هر رکعة بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار حق سبحانه تعالی گناه هفتاد ساله او بخشد و تا هفتاد روز بر وی گناه نوشته نشود و اگر درین روز بمیرد شهید باشد این نماز را در غنیة الطالبین و قوت القلوب ذکر کرده و در شب چهارشنبه چهار رکعة بگزارد و در هر رکعة بعد از فاتحه قل هو الله احد چهل مرتبه بخواند و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی از دوزخ آزاد کند و اگر درین هفته بمیرد شهید بمیرد و در روز چهارشنبه دوازده رکعة قبل از زوال بعد از طلوع آفتاب بخواند و در هر رکعة بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار ندا کند فرشته از زیر عرش که گناهان تو بخشیده شد

وشداید قیامت از و برطرف کرده شود و بهر رکعت ازین نماز عبادت یکساله بنویسند باختصار
نوشته شد در شب پنجشنبه دو رکعت میان مغرب و عشا بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
و هر یک قل آخر پنج پنج بار بخواند و بعد از فراغ بیست و پنج مرتبه استغفار کند هر که ثواب نماز کرده
بو الدین خود بخشد حق تعالی او را فرزند بار بنویسد اگرچه عاق باشد و مرد او را ثواب صدیقان
و شهیدان خواهد داد کذا فی قوت القلوب و در روز پنجشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد
از فاتحه اذا جاء پنج مرتبه و انا اعطینا پنج مرتبه بخواند و بعد از فراغ هفتاد بار استغفار کند
ثواب بسیار نوشته اند در شب جمعه دو رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض
پانزده بار بخواند حق تعالی او را از عذاب گور و تنگی آن و از اهوال قیامت ایمن دارد و در جمع الجوامع
این نماز را آورده و در رساله صلوة الاسبوع نیز آورده و گفته که بعد از فراغ باید یا حی یا قیوم
یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ثواب بسیار گفته در روز جمعه در میان ظهر و عصر دو رکعت نماز گزارد
و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و سورة الفلق بیست و پنج بار و در دوم بعد از فاتحه
اخلاص یکبار و سورة الناس بیست و پنج بار و بعد از فراغ پنجاه مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم بگوید قبل از مردن جای خود در بهشت ببیند یا حق تعالی را در خواب ببیند طریق نماز
قضای عمری در حدیث آمده هر که را نماز ها قضا شده باشد و نداند که اعداد آن چند است باید که
در روز جمعه چهار رکعت نفل بیک سلام بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی هفت بار و انا اعطینا
پانزده بار بخواند نیت چنین کند نویت ان اصلی لله تعالی اربع رکعات تکفیر الاوقات الفوائت
التی فاتت منی فی جمیع عمری متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد از نماز یکبار این دعا بخواند
اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت صل علی محمد و علی آل محمد
و اجعل لی فرجا و مخرجا مما انا فیه فانک تعلم و لا اعلم و انت تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب
یا واهب العطایا و یا غافر الخطایا یا سبوح یا قدوس رب الملائکة و الروح رب اغفر و ارحم
و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاعظم یا ستار العیوب و یا غفار الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام
و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بعد از آن صد بار درود بر سید عالم فرستد از امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه مروی است که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اگر هفتصد ساله

نماز وی قضا شده باشد کفارت شود یاران گفتند یا رسول الله عمر او هفتاد یا هشتاد ساله
نیست چند من هفت پشت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نماز او که قضا شده باشد و نماز مادر و پدر
او و نماز فرزندان او که قضا شده است همه قبول افتد در شب شنبه شش رکعت بخواند در هر رکعت
بعد از فاتحه قل هو الله احد سه مرتبه برآرد حق سبحانه و تعالی کینه و کبر و فسق و شک و نفاق
و وسواس و حب دنیا از دل او بردارد بجای آن نور و رافت و رحمت اندازد در دل او و گناهان او بخشد
و بعد از فراغ سبحان الله العظیم و بحمده صد بار بخواند در روز دوشنبه چهار رکعت بگزارد در هر رکعت
بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون سه مرتبه بخواند و بعد از سلام آیة الکرسی بخواند ثواب بسیار
نوشته اند تمام شد نمازهای هفته باختصار و ایجاز

ذکر اعمال دوازده ماه در تمام سال ذکر ماه محرم چون ماه نو بیند بگوید الله اکبر
اللهم اهله علینا بالیمن والایمان والسلام والتوفیق لما تحب وترضی که عمل آن سرور بود
صلی الله علیه وسلم رواه ابن حبان فی صحیحه والدارمی و سه مرتبه بگوید رب و ربک الله هلال
خیر و رشد و سه مرتبه بگوید آمنت بالذی خلقک الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا و جاء بشهر کذا و
الحمد لله و بگوید الله اکبر الله اکبر الحمد لله ولا حول ولا قوة الا بالله اللهم انی اسألک
خیر هذا الشهر و اعوذ بک من شر القدر و من شر یوم الحشر که عمل آن سرور بود صلی الله علیه وسلم
رواه الطبرانی و رواه اکثر مشائخ رضی الله عنهم شش بار سورۂ فاتحه گفته اند هر که بخواند تا ماه
آینده در امان باشد و باید که در روز اول ماه محرم روزه دارد و دو رکعت نماز بگزارد و بخواند
در هر رکعت فاتحه و قل هو الله احد سه بار بعد از فراغ این دعا سه بار بخواند اللهم انت
الابدی القدیم [illegible] و هذه سنة جدیدة اسألک فیها العصمة من الشیطان الرجیم و [illegible]
[illegible] یا ذا الجلال والاکرام هر که
بخواند حق سبحانه فرشته را که دور کند از وی شیطان را مدد کند او را بر اعمال خیرات
و موفق سازد برای طلب مرضات خویش و آسان کند بر وی جمیع مطالب وی و شیطان
بگوید وا ویلاه بتحقیق که نا امید شدم از این عامل تا تمام سال انتهی و تهجد در روز اول محرم بگوید
الحمد لله الذی تواضع کل شیء لعظمته والحمد لله الذی ذل کل شیء لعزته والحمد لله الذی خضع

بزرگ و درین روز توبۂ آدم علیه السلام قبول شده و همدرین روز ادریس علیه السلام را
بالای آسمان بردند و همدرین روز قوم موسی علیه السلام از فرعون نجات یافتند و توریت
بر موسی علیه السلام نازل شد و یوسف علیه السلام از سجن خلاص یافت و ایوب علیه السلام
از بلا خلاصی یافت و یونس علیه السلام از بطن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشته
اند بالجمله این روز بزرگ است از زمان آدم علیه السلام الی یومنا هذا اکثر بزرگان درین
روز فضیلت سنت فرموده اند و لو آحد من الاکابر سه علیکم یوم عاشورا رتوحی + بان
تاتوا الخیر من خصال + بصوم و الصلوة و مسح اید + و توسیع الطعام علی العیال + و ثانیهم
زیارة عالمکم + و ثاسته الدعا مع الکحال + یکی از آن روزه است و در فضل آن گذشت
و دیگر نماز است که بعد ازین مذکور خواهد شد و دیگر مسح ید بر سر یتیم است و دیگر غسل است
و در بعضی مسعودی غسل در روز عاشورا سنت گفته و دیگر صلح کردن در میان دو مسلمان
و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است چنانکه
مذکور خواهد شد و دیگر سرمه کردن است و در هر یکی ازین امور احادیث وارد است اما
محدثان درین احادیث سخن دارند الا حدیث روزه و نماز و کحل و توسیع طعام که سوای
آن در همه اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم من اکتحل بالاثمد
یوم عاشورا لم ترمد عینیه ابدا رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری
رض عن النبی صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی یوم عاشورا وسع الله علیه فی
سنته کلها رواه الطبرانی فی الاوسط والبیهقی فی شعب الایمان و حسن ظن به بزرگان
آنست که احادیث حسن در باقی نیز یافته باشد پس هر که معتقد بزرگان است باید که عمل
فرموده ایشان نماید و اگر کسی بگفته بعضی اهل حدیث سخن کند با او بحث نباید کرد
او را معذور باید داشت وما توفیقی الا بالله +

ذکر در بیان نماز روز عاشورا و ادعیه آن در فضائل اعمال از علی بن ابی
طالب کرم الله وجهه روایت است هر که روز عاشورا چهار رکعت نماز بگذارد ثوابی یابد
مثل ثواب نوح علیه السلام پس التماس کنید فضل این روز را که روزیست مبارک

تعیین قرات درین چہار رکعت بنیت حضرت غوث الثقلین از امیر المومنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ
حدیث مرفوع روایت میکنند ہر کہ بگذارد چہار رکعت بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنجاہ بار
قل ہو اللہ پنجاہ سالہ گناہ ماضی و پنجاہ سالہ گناہ مستقبل او مغفور شود و بدہد حق سبحانہ و تعالی
او را بنا بسیار نور در سالہ عسل و آنرا ابو ہریرہ رضی روایت میفرمایند کہ چہار رکعت بدو سلام بگذارد
در ہر رکعت بعد از اذا زلزلت قلیا بخواند و در مفتاح الجنان نیز چہار رکعت آوردہ بعد از فاتحہ
آیۃ الکرسی یکبار و اخلاص دہ بار گفتہ است بعدہ ہر حاجت کہ خواہد مستجاب گردد و در اوراد
مخدوم زین الدین و مفتاح الجنان و جواہر جلالی و جواہر خمسہ و اوراد صوفیہ وغیرہا دو رکعت
مرقوم اند کہ در رکعت اولی آیۃ الکرسی تا خالدون بخواند و در دوم آخر سورۃ حشر از لو انزلنا
الخ بخواند و در فتاوی صوفیہ میفرماید و من الصلوۃ التی صلیہا مشائخنا بجماعۃ نفلا بدل
الشہرۃ مکان الفریضۃ صلوۃ یوم عاشورا رکعتان بعد الاشراق بآیۃ الکرسی و آخر الحشر
و امر الشیخ فیہا فی الغالب انتہی صاحب فتوح الاوراد میفرمایند کہ حضرت پیر دستگیر شیخ والد
ایشان شیخ عیسی جند اللہ کہ از مشاہیر اولیا اند و کہن اند نیز این دو رکعت را بجماعت میگذارند
بعدہ دعائی کہ در جواہر خمسہ شیخ محمد غوث قدس سرہ مسطور است میخواندند و آن انیس یا اول
الاولین و یا آخر الآخرین لا الہ الا انت خلقت اول ما خلقت فی ہذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق
فی ہذا الیوم اعطنی فیہ خیر ما اعطیت فیہ اولیائک و انبیائک و اصفیائک من ثواب البلایا
واسہم ما اعطیتہم فیہ من الکرامۃ بحق محمد علیہ الصلوۃ والسلام بعد از ان شش دیگر نیز بگذارد
و آن نیز در اوراد مشائخ است شیخ عیسی جند اللہ یاران سو الحبت سید اشتہ قرات آن
در اولی بعد از فاتحہ والشمس و در ثانی والضحی و در ثالث انا انزلنا و در رابع اذا زلزلت
و در خامس اخلاص و در سادس معوذتین بعدہ این دعا بخواند اللہم اجعلنی ممن دعاک
فاجبتہ و امن بک فہدیتہ و رغب الیک فاعطیتہ و توکل علیک فکفیتہ و اقترب منک
فادنیتہ اللہم مد لعیشی فی الخیرات مدا و اجعل لی فی قلوب المومنین ودا اللہم انی اسالک
الایمان بک و اسالک الحسنی من الرزق و اسالک العافیۃ من المکارہ و اسالک
حسن الخلافۃ فی الدنیا والآخرۃ [illegible]

هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند حق تعالی نظر رحمت کند بسوی او و عذاب نکند او را و در فضایل اعمال
فرموده که پنج الکرسی و قل هو الله احد صد بار بخواند و بعده دعا مر والدین را کند اگرچه از اهل نار باشند
تخفیف یابند والله الموفق

ذکر شب روزه هزاری در تمام سال چهار روزه هزاری است که نگاه دارنده آن هر یک روزه
ثواب هزار ساله عبادت می یابد اول روزه بیست و دوم ماه محرم که جبرئیل علیه السلام پیغمبر
صلی الله علیه وسلم را بنبوت کرده بود دوم روزه دوازدهم ماه ربیع الاول که دران روز وفات پیغمبر
صلی الله علیه وسلم واقع شد سوم روزه بیست و هفتم رجب که معراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقع
چهارم روزه بیست و پنجم ماه ذیقعده که بنای کعبه دران تمام شده بود پنجم روزه سیزدهم ماه ذی الحجه که دران کعبه
مرتب شد و در بیت یک بیت جمع کرده اند گفت بود ماه محرم جبل ربیع الاول است
که رجب ذیقعده که ذی الحجه پنج صوم افضل است

ذکر ماه صفر در شب اول ماه صفر بعد از فراغ از نماز و دعا که پس هر ماه مقرر است چهار رکعت
نماز بخواند به نیت سلامتی خود و سلامتی جمیع مسلمانان از جمیع آفتها بخواند بعد از فاتحه در رکعت
اول قل یا ایها الکافرون یازده مرتبه و در دوم اخلاص یازده مرتبه و در سوم قل اعوذ برب الفلق
یازده مرتبه و در چهارم قل اعوذ برب الناس یازده مرتبه و در بعضی نسخه یازده مرتبه واقع است
در هر چهار رکعت و این اولی است و بعد از سلام کلمه تمجید هفتاد مرتبه بخواند ایاک نعبد و ایاک نستعین
هفتاد مرتبه و درود هفتاد بار و در بعضی روایات هر دو بیک سلام واقع است و بعد از سلام
این دعا بخواند الهی اجرنی من شر هذا الشهر ... الی ... فیه
یا دهر یا دیهار یا ازل یا ابد یا کان یا کینون یا کینان یا ... یا ذا العرش المجید
انت الفعال لما ترید اللهم احرس بعینک التی لا تنام نفسی واهلی ومالی وولدی ودینی ودنیای
التی ابتلیتنی بصحبتها و بحق الابرار والاخیار برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر
خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین و بعضی بزرگان این دعا را در هر روز ماه صفر فرموده اند در حدیث آمده
که جبرئیل گفت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم حق تعالی جمیع بلاها را که مقدر کرده است در تمام سال یکسو به
میفرستد در ماه صفر هر که این دعا بخواند تا سال محفوظ ماند از شدید سختی آفت که هر روز خوانده شود

ذکر آخرین چهارشنبه و اعمال آن باید که درین روز هفت سین نوشته بشویند و آب آن
در بیست و اند خشت تجرید و بمردمان بخورانند هفت سین اینست سلام قولا من رب رحیم سلام علی
نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین سلام علی موسی و هارون انا کذلک نجزی المحسنین سلام
علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین سلام علی الیاسین انا کذلک نجزی المحسنین سلام علیکم طبتم
فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر

ذکر ماه مبارک ربیع الاول بعد از ادعیه معمولی هر ماه شب اول این ماه دو رکعت بگزارد
بعد از نماز شام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه کرت بخواند بعد از سلام صد کرت درود
بگوید و باید که این دعا را دوازده روز از ماه ربیع الاول بخواند که تمام سال خوش و خرم باشد
بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله هفت بار یا محسن
یا رحمن هفت بار یا غفور هفت بار یا رحیم هفت بار یا حنان هفت بار یا منان هفت بار
یا سبحان هفت بار یا دیان هفت بار و بتاریخ سوم این ماه چهار رکعت بگزارد در هر رکعت
بعد از فاتحه آیة الکرسی یکمرتبه و سوره طه و سوره یسین بخواند و ثواب بروح پاک حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بخشد و بتاریخ دهم این ماه شش صد و صد کرت سوره اخلاص بخواند و بتاریخ
دوازدهم این ماه تولد آن سرور صلی الله علیه وسلم بود اهل حرمین شریفین بآن جزم نموده
درین روز مقام مولد را زیارت میکنند و بعضی اصحاب حدیث هشتم ماه مذکور تصحیح کرده اند
والله اعلم بالصواب و عنده ام الکتاب در روز تولد سرور بهمه صحیح روز دوشنبه است و طعام پختن و صدقه دادن
در یوم تولد آن سرور صلی الله علیه وسلم مستحب است و بتاریخ دوازدهم روز وصال آن سرور
صلی الله علیه وسلم است و مشهور نزد جمهور محدثین همین است و بعضی از محققین تاریخ دوم ماه مذکور
تصحیح نموده اند والله اعلم بالصواب باید که روز دوازدهم صائم باشد که ثواب هزار ساله است
و بنابر اختلافست باید که روز دوم نیز صائم باشد و در فضائل اعمال مذکور است که روز عرس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم به نیت هدیه روح پر فتوح
آن حضرت صلی الله علیه بیست رکعت نماز گزارده اند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص بیست و
یکبار خوانده اند و بعد از سلام درود صد بار فرستاده اند همیشگی بود پیوسته روز عرس

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز مذکور بگزارد رسول صلی الله علیه وسلم را در خواب دید او را فرمود
که من شفیع شده ام ترا بشارت باد مر ترا روز قیامت در بهشت نروم تا ترا و گزارنده این نماز را همراه
برابر خود در بهشت نبرم والله الموفق منقول است که صدیق اکبر رضی الله عنه بعد از نقل پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیست و پنجم روز در خواب دید گفت یا رسول الله بفرمای تا وظیفه بگزارم بروح پاک تو فرمود اگر خواهی
که بگزاری هدیه بروح من پس دو رکعت نماز بگزار بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از فاتحه
والضحی و در دوم الم نشرح بخواند هر که بروح من این هدیه بگزارد حق او است بر من که شفاعت
کنم او را فقیر حقیر وحید الله مسود این اوراق میگوید که اگر کسی را حق تعالی توفیق دهد و این نماز را
دوازده ماه مدام بخواند و ثواب آن بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدیه بفرستد چه خوب باشد
و باید که بتاریخ دوازدهم این ماه ششصد و شصت مرتبه سوره اخلاص بخواند و در جواهر خمسه است که
بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور دو رکعت نماز گزارد در هر رکعت سوره المزمل بخواند چون فارغ شود
سر بسجده نهد هر چه از حق تعالی خواهد بیابد و این دعا بحضور دل بخواند یا غفور اغفر غفرتی یا مستغفره
والمغفرة اغفر غفرک یا غفور والله الموفق والمعین

ذکر ماه ربیع الآخر باید که در شب اول این ماه نماز و دعا که در هر ماه آمده است بخواند و در شب سوم
این ماه چهار رکعت بگزارد و هر چه از قرآن خواهد بخواند بعده چهل و یک کرت این اسما بخواند یا بدوح یا بدیع

ذکر ماه جمادی الاول در شب اول این ماه بعد از فراغ از ادعیه هر ماه دو رکعت نماز
گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره تبت و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره مزمل بخواند و نیز
در روز اول چهار رکعت نماز بگزارد و بعد از فاتحه در هر رکعت اذا جاء نصر الله بخواند هفت کرت
و در شب بیست و یکم این ماه بسیار اولیا را معراج شده است پس باید که آن شب احیا دارد
و در شب بیست و هفتم این ماه هشت رکعت بدو سلام بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه والضحی بخواند

ذکر ماه جمادی الآخر بعد از فراغ از ادعیه و نماز که در هر ماه مقرر است در شب اول
این ماه دو رکعت بخواند بعد از فاتحه هر چه از قرآن یاد داشته باشد بخواند بعد از سلام
استغفار بسیار گوید و در جواهر خمسه مذکور که دهم این ماه دوازده رکعت بشش سلام بگزارد در هر رکعت بعد
فاتحه سوره لایلاف بخواند بعد از فراغ سوره یوسف بخواند حق تعالی در این سال از شاه ستمگر نگهدارد

آخر الزمان محروس دارد و هرچه در اوراد این چهار ماه نوشته شد از جواهر خمسه منقول است

ذکر ماه رجب و نمازها و ادعیه آن و ذکر روزه آن و روزه ایام بیض منقول است که
جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون ماه رجب میدیدند میفرمودند اللهم بارک لنا فی رجب
و شعبان و بلغنا رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماه رجب بزرگ شمرده اند و احادیث
مرفوعه در فضایل آن وارد شده و فی الحدیث من احیا اول لیلة من رجب لم یمت قلبه اذا مات
القلوب و صب الله علیه الخیر من فوق رأسه صبا و خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و شفع فی سبعین
من اهل الخطایا و الذنوب کلهم قد استوجبوا النار و معنی این حدیث ظاهر است پس باید که در
احیاء این شب اهتمام تمام نماید و در فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آورده که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمودند مرا که از احادیث عجیب ترا خبر دهم گفتم بلی یا رسول الله فرمود صلی الله
علیه وسلم هرکه بگزارد نماز در شب اول ماه رجب ده رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
قل یا ایها الکافرون یکبار و قل هو الله سه بار حق تعالی بخشد هر گناهی را که کرده است از روزی که قلم بروی جاری
شده تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ هرچه کرده است از صغایر و کبایر نوشته ازو انتهی
مختصراً و در اول شب جمعه این ماه که آنرا لیلة الرغایب گویند در میان مغرب و عشا
دوازده رکعت بشش سلام بگزارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة القدر سه بار و
قل هو الله دوازده بار بعد از فراغ بگوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله هفتاد مرتبه
بعده سجده کند و در سجده هفتاد مرتبه بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح بعده
سر بردارد و هفتاد مرتبه بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم
بعده باز سجده کند و آنچه در سجده اول خوانده بود بخواند بعده سوال حاجت کند تحقیق
حق سبحانه تعالی سوال او را رد نکند هرچند در حدیثی که در فضیلت این نماز واقع است محدثان
طعن بسیار کرده اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در احیاء العلوم
امام غزالی در تعریف این نماز گفته اند که اهل بیت مقدس با جمیعهم مواظبت دارند برین نماز
و در قوت القلوب شیخ ابوطالب مکی این نماز هم مذکور کرده اند و فضل بسیار وارد اند و در غنیة الطالبین
و فضیلت این نماز حدیث مسند مذکور است و در فتاوی صوفیه میگوید من الصلوة

الی صلاها ستانحما بالجماعة سبیل للشهرة فی مکان الا فضیة صلوٰة الرغائب فی اول لیلة الجمعة من رجب الخ و بالجملہ این نماز در اوراد جمیع مشائخ است و تعریف این نماز در اوراد بزرگان زیاده از حد است پس باید که به نیت متابعت بزرگان عمل نماید و رساله در اقلیم الامام باقی و انیس العارفین وغیرها آورده که در روز اول پنجشنبه از ماه رجب مقطعات قرآنی از الم تا آخر بنویسد نقش کند تا تاثیرات عجیب دارد و فی فضیلة من نقش علی خاتم فضة یوم الخمیس اول خمیس من رجب الم تا آخر اذا لبسه فی امن و اذا دخل حامله علی سلطان کبر فی عینه و یا به و قضی حوائجه بقدرة الله تعالی ومن مسح به علی راس مصاب رضی ومن مسه بر ... ان ... ومن جعله فی ماء المطر لیلة ثم شربه علی الریق قوی حفظه وان لبسه معطل تصرف وان لبسه امراة عاریة حملت بغیر موجب وان مسح علی مصروع افاق و باید که روز اول این ماه صایم باشد و چون آفتاب برآید بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله وحده لا شریک له اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا اله الا الله محمد رسول الله و باید که درین روز غسل کند که فضیلت آن در حدیث آمده و باید که هر روز درین ماه بعد نماز صبح سورۂ یٰسین بخواند و باید که هر روز درین ماه استغفار گوید صد بار و این استغفار گوید استغفر الله ذا الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام که فضیلت بسیار دارد و در فضیلت صوم این ماه از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود روزه داشتن اول روز از رجب کفارت سه ساله گناه میکند و در دوم روز کفارت دو ساله و در سوم روز کفارت یک ساله و بعده هر روز برابر یک ماه است و در جمع الجواهر از ابن عمر رضی روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که هفت روزه از رجب نگاه دارد هفت در دوزخ برو بسته گردد و کسی که هشت روزه نگاه دارد هشت در بهشت برو کشاده شود و کسی که ده روزه نگاه دارد سوال نکند چیزی از حق تعالی مگر آنکه او را بدهد و کسی که پانزده روزه نگاه دارد ندا کند منادی از آسمان که تحقیق بخشید حق تعالی جمیع گناهان المتقدم عمل از سر گیر بتحقیق بدل کرد حق تعالی گناهان ترا بحسنات رواه البیهقی فی شعب الایمان پس اگر تمام ماه روزه دارد بهتر است و اگر نتواند ده روزه دارد و هو گرنه ... کم نکند و اگر این هم نتواند بسبب ضعف پیری یا ضعف مرض سه روزه البته نگاه دارد یعنی اول و اوسط و آخر و چون خواهد روزه بیض دارد باید که از ماه رجب شروع نماید که این سنت است

عمل اکثر مشایخ رضی الله تعالی عنهم و در حدیث بخاری و مسلم است که صوم ثلثة ایام من کل
شهر صوم الدهر و در حدیث نسائی بیان آن سه روزه با ایام بیض واقع است و در بعضی از
کتب واقع شده که حضرت آدم علیه السلام بعد از قبول توبه درین ماه سه روزه داشت بحکم
الهی بدن مبارک که سیاه شده بود سفید گشت ذکره فی جواهر الجلالیه و در مشکات المصابیح از
ابن عباس رض روایت میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر
ولا سفر رواه النسائی و در جواهر جلالی از سلف نقل میکنند که بتجربه یقین شده هر که ایام بیض مدام
بر خود التزام نماید در رزق او وسعت شود و هیچ مکروهی بدو نرسد و نعمت دارین او را حاصل گردد
بنده گوید و الله الموفق والمعین و به نستعین و باید که در شب پانزدهم ماه رجب که آنرا شب استفتاح
گویند ده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت سه بار سوره اخلاص بخواند که در جواهر جلالی فضیلت آن
بسیار نوشته اند و در اوراد اکثر مشایخ نماز مذکور آورده اند و باید که در شب پانزدهم و روز پانزدهم
رجب لا اله الا الله هزار مرتبه بگوید از شر شیطان وقت موت نگاه داشته شود و از عذاب قبر ایمن
گردد و در روز پانزدهم روزه دارد که در خبر آمده هر که روزه دارد و دران روز باشد کفارت از گناه
دو صد سال و هر که قل هو الله بخواند هزار مرتبه حق تعالی بنا کند هزار قصر در بهشت و چهل هزار فرشته
طلب مغفرت او کنند تا روز قیامت و از ابن عباس رض مروی است که حق سبحانه تعالی وحی
فرستاد بموسی علیه السلام هر که این روزه دارد او را ثواب هزار حج مقبول است و هزار غزوه جهاد و هزار رقبه [illegible] است

ذکر احیا داشتن شب معراج یعنی شب بیست و هفتم ماه رجب و بیان روزه آن و بیان اعمالی که درین روز و درین شب است

و در فضایل اعمال آورده
هر که در شب بیست و هفتم ماه رجب دوازده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
سوره اخلاص صد کرت بخواند او را ثواب عبادت هزار ساله شود که روزها صایم باشد
و شبها قایم بعد از فراغ حمد و ثنای الهی گوید و درود بفرستد و استغفار کند و سوره فاتحه
چهار مرتبه بخواند هرچه از حق تعالی طلب کند یابد مادام که دعا بر گناه و قطع رحم نکند و این
دعائی که مستجاب شود آنست که آزاد شود گردن او از دوزخ انتهی مختصر و در غنیة الطالبین
که تصنیف محبوب ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی است رح حدیث می آرند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم

روز بیست و هفتم ماه رجب چهار رکعت بگزارند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
سه بار و قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکبار بخوانند و ایضا در کتاب مذکور است هر که
بیست و هفتم ماه رجب روزه نگاه دارد و آن شب را احیا کند گویا که صد سال هر روز
روزه داشته و هر شب احیا نموده باشد و این روز همان روز است که جبرئیل ع به
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وحی آورده بود انتهی یعنی شروع وحی درین روز بود و در کتب
الحدیث هی لیلة التی فیها بعث محمد صلی الله علیه وسلم و در کنز العباد شرح اوراد
حدیث آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوم سبعة و عشرین من رجب
کتب الله له صیام ستین شهرا و هو الیوم الذی هبط فیه جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله
علیه وسلم بالرسالة پس باید که درین روز البته صایم باشد و در [illegible] هزاری دیگر
از سابق نیز گذشته والله الموفق والمعین و به نستعین و در اوراد اکثر مشایخ هم وارد است
که در روز آخر جمعه ماه رجب شش رکعت به سه سلام بگزارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
آیة الکرسی یکبار و سورة الکافرون یکبار و سورة اخلاص سه بار و در اوراد مخدوم شیخ بهاء الدین
و در مفتاح الجنان دوازده رکعت شش سلام از حدیث مرفوع نقل نموده اند در هر رکعت
بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و قل یا [illegible] سه بار و قل هو الله احد سه بار فرموده اند و فضل
این نماز از حدیث گفته و بعد از هر سلام این دعا ده بار بخوانند و ده بار درود و آن دعا
اینست یا اعز من کل عزیز و یا اجل من کل جلیل و یا اکرم من کل کریم و یا اعلم من کل
علیم و یا ارحم من کل رحیم و یا اقرب من کل داعیا یا خیرا من کل احد انت رب [illegible]
لا رب لی غیرک یا غیاث المستغیثین و رجاءهم اغثنی بفضلک و رحمتک یا ارحم الراحمین
[illegible] خیرة عافیة [illegible] یا ارحم الراحمین
[illegible] صلی الله علی محمد و آله و اصحابه اجمعین و در مفتاح الجنان گفته
آخر جمعه نیست بلکه روز آخر رجب گفته اند و این دعا را نیز در آخر زیاده کرده اند اللهم
[illegible] فی قلبی [illegible] الهم [illegible] ضعفت
عنه قوتی و قصرت عنه عملی و لم تنته الیه رغبتی و لم تبلغه مسألتی و لم تجر علی لسانی مما اعطیت

احد امن الاولین والاخرین من المتعین تفضلہ بہ یا ارحم الراحمین و این دعاہا خیر ایک فضل
دیگر ہست افضل ازین چنانکہ شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقہ بروایت ابن عساکر رضی اللہ عنہ
می آرد کہ حضرت معاویہ رضی اللہ عنہ بخدمت حضرت امام حسین علیہ السلام ہر سال صد ہزار درم
فتوح مقادہ داشتند در بعضے از سالہا توفیق نیافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن
علیہ الصلوۃ والسلام میفرمایند کہ طلب کردم دوات وقلم را تا بنویسیم حقیقت حال بمعاویہ باز
توقف نمودم ہمدران شب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم مرا پرسید صلی اللہ علیہ وسلم
ای حسن چہ حال داری گفتم بخیر است و شکایت تاخیر معاویہ کردم فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
طلب کردہ بودی دوات را تا بسوی مخلوق مثل خود بنویسی تا یاد دہانی ازو گفتم بلی یا رسول اللہ
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم این دعا بخوان اللہم اقذف تا آخر این دعا خواندم سوگند بحق سبحانہ
وتعالی کہ یک ہفتہ تمام نکردہ بودم متضرع کہ فرستاد معاویہ رضی اللہ عنہ ده لاک و پانصد ہزار درم
پس گفتم الحمد للہ الذی لا ینسی من ذکرہ ولا یخیب من دعاہ باز دیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
در خواب پرسید چہ حالت داری ای حسن گفتم بخیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہمچنین است ہر کہ بخالق امید کند و از مخلوق قطع نماید صاحب فتوح الاوراد
میفرماید باید کہ این دعا ہمیشہ خصوص بوقت تہجد ہر قدر کہ تواند دست دہد بخواند و فتوح باطنی
طلب نماید واللہ الموفق والمستعین یا ارحم الراحمین

ذکر اعمال ماہ شعبان باید کہ شب اول ماہ شعبان را زندہ دارد و چہار رکعت
طویل القراءت بخواند کہ ثواب بسیار است و نیز باید کہ دوازدہ رکعت بگزارد در ہر رکعت بعد
از فاتحہ سورہ اخلاص پانزدہ بار بخواند کہ در اوراد اکثر مشائخ است و در جواہر خمسہ ابو الوہاب
نقل این نماز فرمودہ اند بنا بر آنکہ اعمال آن بندہ دہ ہزار نیکی نویسند و دہ ہزار بدی دور کنند
انتہی و درین شب نمازہای دیگر است بجہت اختصار ترک نمودہ شد و در مختار الاحادیث
حدیث می آرد و از علی رض روایت میکند ہر کہ اول روز از شعبان روزہ دارد ہفتاد حسنہ
کہ ہر حسنہ برابر عبادت یک سال نوشتہ شود و ہر کہ روز دوم روزہ دارد ہفتاد سیئہ کہ ہر
سیئہ موجب دوزخ باشد برطرف کردہ شود و ہر کہ روز سوم روزہ دارد ہفتاد انواع

از بلا صرف نموده شود و از انس روایت میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم هر که سه روز از اول وسه روز از
میانه و سه روز از آخر ماه شعبان نگهدارد ثواب هفتاد نبی یابد و گویا هفتاد سال عبادت کرده
واگر بمیرد تا شعبان دیگر شهید بمیرد و در احادیث صحاح سته وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در ماه شعبان از ماههای دیگر بسیار روزه میداشتند و در اوراد مخدوم شیخ بهاء الدین
وغیره فرموده اند که در ماه شعبان هزار بار بخواند لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له
الدین ولو کره المشرکون و در مفتاح الجنان آورده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که
عمل مذکور کند حق تعالی در نامه اعمال او ثواب عبادت هزار سال ثبت نماید و
گناه هزار ساله محو کند و چون ماه شب چهاردهم روز قیامت روی او نماید و از صدیقان
باشد والله الموفق والمعین و در فضائل اعمال باسناد خود از انس بن مالک روایت
میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم در روز جمعه از ماه شعبان دو رکعت بخواند در هر رکعت
بعد از فاتحه آیة الکرسی ده بار و شهد الله تا سلام ده بار بدهد حق سبحانه وتعالی چیزی وی را که
هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطره در دل بشری نگذشته است انتهی مختصر
ذکر در فضیلت شب برات و اعمال و ادعیه آن بدانکه شب برات و آن
شب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصة الحقائق
مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه آورده که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن
و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که سه صد در از درهای
رحمت کشاده میشود و میبخشد حق تعالی جمیع مومنان را مگر ساحر و کاهن و مشاحن
و مدمن خمر و مصر بر زنا و آکل ربا که بعد از توبه اینها را می بخشد و این شبی بزرگ است بالاتفاق
تا آنکه بعضی مفسران بران رفته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در عمل الیوم واللیلة
مذکور است و احادیث صحیح و حسن در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی
و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحانه تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد
گناه گاران را اکثر از موی های گوسپندان بنی کلب و در حدیث بیهقی وارد شده که درین شب
اعمال و ارزاق تمام سال مقرر میشود و در فضایل اعمال حدیث مرفوع باسناد خود روایت

گفته است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد جامهٔ پاک و چهار
رکعت نماز گزارد بیک سلام بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد بیست و پنج بار
برآید از گناهان چنانچه برآید سوی از آزردی برآید روز قیامت بجائی که روی او تابان باشد
مثل ماه چهارده هم الحدیث و در اوراد اکثر مشائخ صد رکعت نماز در شب مذکور در هر رکعت
بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص ده مرتبه نقل نموده اند و در غنیة الطالبین محبوب ربانی
شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند و تسمی هذه الصلوة صلوة الخیر تتعرف
برکتها وکان السلف الصالح یصلونها جماعة یجتمعون لها وفیها فضل کثیر وثواب جزیل
روی عن حسن البصری رضی الله عنه انه قال حدثنی ثلاثون من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم
انه من صلی هذه الصلوة فی هذه اللیلة نظر الله الیه سبعین نظرة قضی له بکل نظرة سبعین حاجة ادناها
المغفرة انتهی و در احیاء علوم و قوت القلوب هم فضل این نماز مذکور هست و فی البحر الرائق
ومن المندوبات احیاء لیالی العشر من شهر رمضان ولیلتی العیدین ولیالی عشر ذی الحجة
ولیلة النصف من شعبان کما وردت به الاحادیث وذکرها فی الترغیب والترهیب مفصلة
والمراد باحیاء اللیلة قیامه وظاهره الاستیعاب ویجوز ان یراد غالبه انتهی پس اقتدا
بمشائخ کرام نموده این نماز را البته باید خواند اگرچه بعضی از محدثان در احادیث آن طعن
کرده اند والله اعلم بالصواب و از جمله اموری که درین شب در کتب مشائخ وارد است سرمه
کردن است و چشم و دانه پختن و در روز آن روزه داشتن هست و درین شب سه بار سورهٔ یس

بخوانند یکبار به نیت طول عمر خود و یکبار به نیت غنا و یکبار بجهت امنی از بلاها

ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیه و اوراد آن از علی کرم الله وجهه
مروی است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم توجه میکردند بدین ماهی چون ماه رمضان میشد که سینه مبارک
میفرمودند اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والصحة من الاسقام والفراغ من الاشغال
والرضا فیه بالیسیر من النوم ذکره ابن العطار و فضیلت ماه رمضان و روزهٔ آن در احادیث
صحیحه و حسنه القدر واقع است که از بیان مستغنی است بعضی احادیث ذکر کرده میشود
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه

رواه البخاری ومسلم و در جمع الجوامع بروایات متعدده آمده که هر شب از ماه رمضان شش لک
از دوزخ آزاد میشوند و در روایتی ده لک و هر شب جمعه بقدری که در تمام هفته بود و در شب قدر
بقدری که جمیع ماسبق بود و در شب آخر [illegible] که در تمام رمضان بود انتهی و فرمود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وقتیکه اول شب ماه رمضان بود [illegible] زنجیر انداخته شوند شیاطین و جنیان
متمرد و بسته میشود درهای دوزخ و گشاده میشود درهای بهشت و ندا میرسد هر شب ای
طلب کننده خوبی بیا که وقت عمل است و ای طلب کننده معصیت بس کن هر شب حق تعالی
آزاد میکند از دوزخ یعنی روزه داران را رواه الترمذی و ابن ماجه و احمد وغیرهم و فرمود
پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزه سپر است از دوزخ پس هرکه روزه دار باشد و نا آید و کسی جهل نکند
اگر کسی جهل بکند او را و دشنام دهد بگوید که من روزه دارم سوگند بخدائی که در حیات محمد
در قبضه قدرت اوست هر آئینه بوی بد روزه دار خوشبوتر است نزد حق تعالی از بوی مشک
رواه مسلم واحمد والنسائی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر عمل بنی آدم مضاعف میشود از
ده تا هفتصد تا بحدی که حق تعالی خواسته است حق تعالی میفرماید مگر روزه که آن خاصه
من است و من جزا میدهم یعنی لقاء من و رضوان من جزا بر روزه است میگذارد صائم
شهوت و طعام خود از جهت من او را دو فرحت است فرحی وقت افطار و فرحی وقت ملاقات
پروردگار رواه مسلم واحمد والنسائی وابن ماجه و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسی هستند
که حق تعالی از خوردن ایشان حساب نمیگیرد وقتی که حلال باشد روزه دار و سحر خورنده
و کسی که منتظر قتال است رواه الطبرانی و روزه ماه رمضان یکی از ارکان خمسه اسلام است
واحادیث در این باب بسیار آمده پس باید که بصوم رمضان اهتمام تمام نماید و دعای
افطار در ذکر صوم نقل [illegible] ذکر شده [illegible] پس اهم نمازها درین ماه نماز
تراویح است و آن بیست رکعت است به ده سلام در میان فرض عشا و وتر و نماز
تراویح سنت مؤکده است و یک ختم قرآن در آن نیز سنت است و چون از نماز تراویح
و روزه رمضان که فرض است توفیق یافت پس باید که اهتمام تمام تلاوت قرآن
نماید [illegible] که قرآن خواند [illegible] امام ابو حنیفه رضی الله عنه

در ماه رمضان شصت و یک ختم میشود یک در تراویح و یک ختم در شب و یک ختم در روز و این توفیق
کلی است و از جملهٔ خرق عادات و کرامات است که مثل آن لعمل آرد اما هر چند که تواند غنیمت
شمارد و باید که درین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی باز دارد که در
احادیث وارد شده که کذب و غیبت مفسد صوم است و باید که سحر خورد که سنت است و
احادیث درین باب بتاکید آمده اگرچه یک خرما باشد و اتباع سنت را غنیمت داند و اهم
چیزی که درین ماه است اعتکاف است که آنهم موکده است پس باید که از دست ندهد پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که ده روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد او را اجر مثل دو حج
و دو عمره رواه البیهقی فی شعب الایمان و الطبرانی فی الکبیر نحوه و در حدیث آمده که هر که یک روز اعتکاف
نشیند محض بجهت حق تعالی کرداند حق سبحانه و تعالی در میان او و در میان دوزخ سه خندق
که مسافت آنها دورتر باشد از مسافت مشرق و مغرب رواه الطبرانی فی الکبیر و البیهقی
والحاکم مختصرا و قال صحیح الاسناد و در مشکاة المصابیح و غیره حدیث وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم تاریخ بیست و یکم ماه رمضان نماز صبح خوانده داخل محل اعتکاف می شدند
و در وظائف العینی و غیره گفته که داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیست و یکم قال و
هذا هو الصحیح و باقی احکام اعتکاف در فقه مقرر است از آنجا معلوم کنند چون حق جل و علا
بنده را توفیق دهد بر روزهٔ ماه رمضان که آن فرض است و نماز تراویح و ختم قرآن دران که
سنت موکده است و با اعتکاف در عشرهٔ اخیره آن که آنهم سنت است و اشتغال بتلاوت
قرآن در لیل و نهار آن و حفظ لسان از مالایعنی بس است او را این قدر عبادت و حاجت
بنوافل دیگر نیست سوای نوافل یومی و لیلی که پیش ازین ذکر یافته و صاحب فتوح الاوراد
در هر شب و هر روز آن نوافل آورده عمدا درین مختصر آنرا ترک داده و اگر کسی را خدا تعالی
توفیق دهد در اصل کتاب فتوح الاوراد به بیند و عمل آرد والله الموفق والمعین ؛

ذکر شب قدر و فضیلت آن بدانکه شب قدر خاصهٔ این امت است و سورهٔ انا انزلنا در
فضیلت این شب نازل شده و در حدیث وارد شده هر که قیام شب مذکور کند حق تعالی
بخشد گناه ما تقدم او را رواه البخاری و مسلم و گناه ما تاخر او را رواه النسائی و احمد

و اسناد الاول صحیح والثانی حسن علما اختلاف نموده که چه قدر قیام معتبر است جماعه
گفته‌اند و ظاهر آنست که اکثر شب می باید لان للاکثر حکم الکل چنانکه در فقه مقرر است کذا فی
فتوح الاوراد و علما را در شب قدر اختلاف بسیار است و مذهب اهل سنت آنست که شب
قدر باقی است الی یوم القیامة والمشهور عن الامام ابی حنیفة انها تدور فی السنة کلها و روایت
صحیح از امام اعظم آنست که در تمام رمضان دایر است و در روایت از امامین یعنی از امام
ابی یوسف و امام محمد آنست که شب بست و هفتم است و این مختار اکثر مشائخ حنفیه است
تا آنکه گفته‌اند که ختم درین شب کردن مستحب است چنانکه در خزانة الروایة وغیره مذکور است
و مختار امام مالک و امام احمد حنبل و سفیان ثوری وغیرهم آنست که در عشرهٔ اخیره
رمضان دائر است و این یک روایت امام شافعی و در روایت صحیح امام شافعی آنست که شب
بست و یکم است و مختار غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه بست و هفتم است و موید
این قول را احادیث کثیر آید که درین شب تمام بیدار باشد و درین شب کلمه لا اله
الا الله بسیار گوید و باید که این دعا نیز بسیار گوید اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنا که
در حدیث صحیح است که جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه را رضی الله عنها امر
فرموده‌اند که درین شب این کلمات گویند و باید که درین شب تلاوت قرآن نیز بسیار کنند
کذا جاء فی الحدیث

ذکر ماه شوال و ادعیه و اوراد آن باید که شب عید الفطر را احیا نماید بعمل الیوم
و اللیلة از ابو امامه رضی الله تعالی عنه روایت میکند مرفوعا و موقوفا عن ابی الدرداء
موقوفا قالا من قام لیلتی العیدین [illegible] رواه الاولی
ابن ماجه والثانی الامام الشافعی والبیهقی و این شب از جملهٔ آن شبهاست که دعا درو
مستجاب است رواه الامام الشافعی و در اوراد شیخ بهاء الدین مذکور است که در شب عید
بجهت طول عمر بین العشائین دو رکعت باید گزارد اول بعد از فاتحه الذین قال لهم
الناس ان الناس قد جمعوا لکم تا والله ذو فضل عظیم و در دوم بعد فاتحه و ما لنا ان لا نتوکل علی
الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن علی ما آذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون بعد از سلام [illegible]

بگوید حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعی ولیس وراء الله منتهی من اعتصم بالله نجی سبحان الله الذی لم یزل ولا
یزال حق تعالی عمر با توفیق بدهد انشاء الله تعالی و درین شب ده رکعت نماز بگذارد
بعد از فاتحه قل هو الله احد ده مرتبه بخواند در رکوع و سجود تسبیح ستا گفته سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ده بار بگوید و بعد از فراغ
حاجت بخواهد حاجتش برآید انشاء الله تعالی

ذکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقه مذکور است در آنجا ببیند اما آنچه
در احادیث از فضل این روز مذکور شده آنرا بیان نمائیم از ابن عباس رضی الله عنهما
مروی است که گفت سید الایام العیدان والجمعة و از وهب بن منبه مروی است مرفوعا
که حق تعالی بهشت را در روز عید فطر پیدا کرد و جبرئیل را بوحی برگزید و نحل را کیفیت
غسل آموخت و درخت طوبی را بدست خود نشاند ذکره الحافظ ابو موسی المدینی و فضل این
بسیار است بجهت اختصار بدین قدر اکتفا نمود * * * *

ذکر احکامی که مشترک است درمیان دو عید اول غسل است
دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن که در ملک او باشد چهارم افطار بخرما
کردن قبل از خروج ازین تا صفت و اگر خرما بهم نرسد هر چه میسر شود افطار کند و بعد از نماز
عید الضحی افطار از قربانی کردن مستحب است پنجم پوشیدن از دیدن نامحرم ششم پیاده
رفتن در حدیث آمده ما رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عید ولا جنازة قط رواه
الشافعی و ان کان له عذر وکان منزله بعید او رکب لا بأس به و فی در فقه آمده است
که شیوخ سوار شوند و جوانان پیاده روند هفتم مخالفت در طریق یعنی وقت بازگشتن
از راه دیگر باید که چنین بود عمل پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنانچه در بخاری و غیره وارد
است هشتم مستحب است و این دعا بخواند یا حی یا قیوم لا اله الا انت برحمتک استغیث فاصلح لی
شأنی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین رواه الطبرانی والکبیر و بعضی از تابعین این دعا
میخوانند اللهم ان کان حضر فی هذا الجمع احد لطفت الیه فاغفر لنا به وان کان هذا
العید آخر عید من آجالنا فاغفر لنا وان کان بیننا وبین عید آخر فقد لنا فیما بینهما بالعفو

لک حسن العبادة والسعة فی الرزق والعافیة فی البدن اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارک
وسلم هشتم از نماز عید نماز نفل نگزارد که ممنوع است بلکه بتوحید مشغول باشد و بعد
از نماز عید از ابن عمر رضی الله عنهما مروی است که دو رکعت میگزارد و از قتاده و ابن
مسعود رضی الله عنهما مروی است که بعد از عید چهار رکعت یا هشت رکعت میخواندند
رواه الطبرانی و از سلمان فارسی رضی الله عنه چهار رکعت مروی است مرفوعا در اولی
بعد از فاتحه سبح اسم و در ثانی والشمس و در سوم والضحی و در چهارم اخلاص و در بحر خفا
در سوم بجای والضحی واللیل گفته و در جواهر خمسه در چهارم الم نشرح فرموده اند نهم آنکه
دل او مترود باشد در رد و قبول چنانچه مروی از ابو هریره است رضی الله عنه که رفت
روز عید پیش عمر بن خطاب رضی الله عنه ایشان گریه میکردند گفت که عید روز فرحست گفت
الفرح للمقبولین والبکاء للمطرودین ولا ادری من ای الفریقین انا ذکره الحافظ
الصلاحی دهم آنکه منع نکند نفس خود را و اهل بیت و متعلقان خود را از شنیدن شعر مباح
و سرود درین روز که در حدیث صحیحین ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین روز سرود شنیده
و رقص دیده اند اما سرود سبب آنست که در خانه عائشه صدیقه رضی الله عنها می شنیدند
ابوبکر رضی الله عنه آمد و منع کرد شنیدن را رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دعها
یا ابابکر ان لکل قوم عیدا و هذا عیدنا قاله الحافظ الصلاحی و در صحیح بخاری و مسلم است که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم لعب حبشه در ایام منی دیدند عمر بن خطاب رضی الله عنه منع نمود فرمود صلی الله علیه
وسلم دعهم یا عمر هذا دلیل علی ان اظهار الفرح والسرور فی العیدین من شعار الاسلام
یازدهم بعد از فراغ نماز عید مستحب است که گویند تقبل الله منا ومنکم
غفر الله لنا ولکم که عمل صحابه رضی الله تعالی عنهم بود رواه احمد باسناد جید دوازدهم
درین روز فقرا طعام خورانند و زکوة فطر بدهد و اگر عید اضحی باشد گوشت بدهد که ثواب بسیار است

ذکر در بیان صوم ستة شوال ابو ایوب انصاری رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم روایت میکند که فرمود صلی الله علیه وسلم هر که ماه رمضان روزه دارد و بعد از آن
شش روزه از ماه شوال تابع او سازد باشد او را مثل صیام دهر رواه مسلم و فی روایة

الطبرانی خرج من ذنوبہ کیوم ولدتہ امہ و این شش روزہ باتفاق علما مستحب است
لکن نزد امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق ان مستحب است و نزد امام شافعی رضی اللہ
عنہ تتابع احب است لما فی الحدیث من صام ستۃ بعد الفطر متتابعۃ الحدیث رواہ الطبرانی

ذکر دو شنبہ از ماہ شوال در فضائل اعمال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ
روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر که در ماہ شوال دوازدہ رکعت نماز
گذارد در شب یا در روز در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یکمرتبہ بخواند بعد از فراغ کلمۂ تمجید
ہفتاد بار بخواند و استغفر اللہ واتوب الیہ ہفتاد بار بگوید سوگند بخدائی که مرا براستی بخلق
فرستادہ است چشمہای حکمت از دل او جاری شود بر زبان و گناہان او بخشیدہ شود
و قرض او ادا گردد انتہی مختصرا +

ذکر ماہ ذی القعدہ در جواہر خمسہ مذکور است که نہم ماہ ذی القعدہ
دو رکعت بگذارد در ہر رکعتی بعد از فاتحہ سورۂ مزمل بخواند و بعد از سلام سورۂ یس یکبار بخواند

ذکر ماہ ذی الحجہ فضل عشرہ ذی الحجہ در احادیث صحیح آمدہ و در عمل الیوم واللیلۃ
میگوید که ذہب کثیر من العلماء الی تفضیلہ علی عشر رمضان لاختصاصہ بیوم عرفۃ
والنحر و ذہب المحققون الی ان لیالی العشر الاخر من رمضان لاشتمالہا علی
لیلۃ القدر افضل من لیالی ہذا العشر و ایامہ افضل من ایامہ لاشتمالہ علی عرفۃ والنحر انتہی
محصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ که توبۂ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر که
از عاصیان توبہ کند قبول شود توبۂ او بفضلہ و منہ و در منہج العمال از ابوہریرہ رضی اللہ
عنہ می آرد ما من ایام احب الی اللہ ان یتعبد لہ فیہا من عشر ذی الحجۃ یعدل صیام کل یوم
منہا بصیام سنۃ و قیام کل لیلۃ بقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی و ابن ماجۃ پس باید که در
صوم این عشرہ یعنی نہ روز اہتمام نماید در عمل الیوم واللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت
میکند که بود در زمان آنحضور صلی اللہ علیہ وسلم که می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہم ہر روزہ ازین
عشرہ برابر ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار
روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی و ابوالشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ عنہما

روایت می کند که هر روزه برابر روزهٔ یکساله است و هر عمل که باشد مضاعفت آن
هفتصد عمل انتهی و در غنیة الطالبین مذکور است بسند آن از امام جعفر صادق رض
تا علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر شب این عشره در
ثلث آخر چهار رکعت بگذارد در هر رکعت فاتحه دو بار و آیة الکرسی سه بار و اخلاص سه بار
و بعد از فراغ دست بر داشته گوید سبحان رب العزة والجبروت سبحان ذی القدرة
والملکوت سبحان الحی الذی لا یموت الا الله یحیی و یمیت وهو حی لا یموت سبحان
رب العباد والحمد لله کثیرا طیبا مبارکا علی کل حال الله اکبر کبیرا ربنا جل جلاله و قدرته بکل
مکان بعد از آن هر چه خواهد دعا کند باشد او را اجر جمیع اهل حج و زائران قبر نبی صلی الله
علیه وسلم و اجر مجاهدان و هیچ سوال نکند از حق تعالی مگر بدهد او را حاجت و اگر هر شب این نماز
گذارد و دعا بخواند حلال کند حق تعالی او را فردوس اعلی و محو کند از هر گناه و گفته شود
که عمل از سر گیر پس اگر روز عرفه صایم باشد و بگذارد این نماز و این دعا بخواند و تضرع
بسیار بکند حق تعالی فرشتگان را فرماید گواه باشید الی غفرت او و شرکته با حجاج
الی بیتی قال [illegible] انتهی مختصرا و در [illegible] الاوراد
می آرد که هر شب درین عشره بعد از وتر دو رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا
و اخلاص بخواند این نماز را ثواب بسیار نوشته اند [illegible] اکثر مشایخ است هر که سورهٔ
والفجر درین عشره هر روز بخواند حق تعالی او را بیامرزد و از دوزخ خلاص کند و [illegible]
مخدوم بهاء الدین فرموده اند هر که هر روز درین عشره ذی الحجه علی الخصوص روز عرفه
بعد صلوة الفجر این تسبیح بگوید [illegible] لا اله الا الله عدد الایام
والدهور لا اله الا الله عدد امواج البحور لا اله الا الله عدد [illegible]
لا اله الا الله من الیوم الی یوم ینفخ فی الصور لا اله الا الله عدد شوک الشجر والرمل [illegible]
لا اله الا الله عدد حواصل الطیور لا اله الا الله عدد [illegible] الحیوان لا اله الا الله خیر مما یجمعون
لا اله الا الله فی اللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس وصلی الله علی محمد وآله [illegible]
ذکر فضیلت روز عرفه بخصوصه در حدیث مرفوع آمده [illegible]

رواه ابن حبان فی صحیحه و فی الحدیث ما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة رواه البیهقی
و فی روایة ما رئی الشیطان یوما فیه اصغر و لا احقر و لا اغیظ منه فی یوم عرفة و ذلک لما یری
فیه تنزل الرحمة و تجاوز الله عن الذنوب العظام الحدیث رواه مالک و از ابن عمر رضی الله
عنهما روایت است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که شود آخر روز از یوم عرفه
باقی نماند یک کس که در دل او مقدار حبهٔ خردل از ایمان باشد مگر مغفور میشود ابن عمر
گفت یا رسول الله اهل عرفه خاصه فرمود صلی الله علیه وسلم بل المسلمین عامة رواه الطبرانی فی
الکبیر و نحوه فی جمع الجوامع و در غنیة الطالبین باسناده آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم عشیه عرفه دعا کرد و مدام است خود را بالمغفرت حق تعالی قبول کرد مگر مظالم خلق بعده
عرض شود که ای پروردگار تو قادری که مظلوم را ثواب از خود دهی و ظالم را بخشی آن شب
موقوف شد وقت صبح لبعد از دعا در مزدلفه وحی رسید قد غفرت لهم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
تبسم کرد اصحاب پرسیدند یا رسول الله وجه تبسم چیست فرمود صلی الله علیه وسلم شیطان چون مغفرت دید
واویلاه گفت و خاک بر سر کرد انتهی و از ابن عمر رضی الله عنهما مروی است که فرمود
پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صام یوم عرفة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر رواه الحافظ
ابو سعید و در تسبیح الاعمال وارد است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم صوم یوم عرفة کصیام
الف سنة رواه البیهقی فی الشعب و در حدیث وارد است که افضل الدعاء دعاء یوم عرفة
و افضل ما قلت انا و النبیون من قبلی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی
کل شیء قدیر رواه مالک و الترمذی معناه پس باید که این کلمه را درین روز بسیار گوید و از
صبح یوم عرفه تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذهب مختار متاخرین چنانکه در فقه
مذکور است و اما التعریف بغیر عرفه پس مختلف فیه است و فی اکثر متون الحنفی و اما التعریف
فلیس بشیء و اختلفوا فی معناه فقال فی الکافی عن ابی حنیفة انه لیس بسنة و انما هو حدث
احدثه الناس فمن فعل جاز و فیه ایضا و قیل یستحب ذلک لانه تشبیه باهل الطاعة فیکون
لهم ثوابهم و الظاهر من کتب المتاخرین کابن الهمام و البحر الرائق ان معناه الکراهة
و با لجمله مشائخ عظام علی الخصوص بزرگان سهروردیه در ادای صلوة التعریف و ادعیه

آن مبالغه تمام دارند و در اوراد نقلے دارند و در اصول فقه مقرر است اذا دار الامر بین
سنة و بدعة فالاحتیاط فی ترکه ذکره فی البحر الرائق وغیره پس باید که نمازهای که از حدیث
بے آرند تنها بگذارد انتهی ✤ ✤

ذکر نماز تعریف و طریقه آن و طریقه صلوٰة التعریف علی ما ذکره فی اوراد المشائخ والتفهیم
فی الجواهر الجلالیة اثبت قال فیهما عن عمدة الفتیا و خلاصة الفتاوی الشیخ ضیاء الدین ابو
النجیب السهروردی عن انس ابن مالک رضی الله عنه قال قال رسول صلی الله علیه وسلم
من عبد یکشف راسه فاقصفا شم الحاج ولیصل صلوٰة التعریف فی یوم عرفة بین صلوٰة الظهر
العصر ست رکعات یقرء فی الاولی الفاتحة ثلاث مرات وسورة الانبیاء مرة وفی الثانیة
الفاتحة ثلاث مرات وسورة الحج مرة وفی اربع رکعات یقرء بعد الفاتحة سورة الاخلاص خمسین مرة و یقرء
بعد الفراغ دعاء العرفات الاول کل الله لمکائد شیطان اماماً علی نفسه [illegible]
وقد الست سنه فی جمیع السنة وحفظ الله نفسه واهله ودینه و آخرته ودنیاه وبے صلوٰة الحج لمن لا
یستطیع الیه سبیلا واما الادعیة المذکورة فی الجواهر الجلالیة وغیره من اوراد المشائخ فاکثر
منها ما روی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال اکثر دعاء النبی صلی الله علیه وسلم
عشیة عرفة فی الموقف اللهم لک صلوٰتی ونسکی ومحیای ومماتی لک یا رب تبرأ فی اللهم انی اعوذ
بک من عذاب القبر وشتات الامر اللهم انی اسألک من خیر ما یجیٔ به الریح رواه الترمذی وفی
روایة له رضی الله عنه اکثر دعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم عشیة عرفة لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر اللهم اغفر لی ذنبی و یسر لی امری واشرح لی صدری
اللهم انی اعوذ بک من وساوس الصدور ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللهم انی اعوذ بک من
شر ما یلج فی اللیل ومن شر ما یلج فی النهار ومن شر ما یهب به الریاح وشر بوائق الدهر انتهی
این هر دو حدیث در غنیة الطالبین غوث اعظم رضی الله عنه با سانید خود آورده اند ✤

ذکر فضیلت شب عید اضحی شب عید الضحی از شبهائی است که دعا در آن قبول
است رواه الشافعی و در جمیع الجوامع از معاذ بن جبل مروی است که فرمود صلی الله علیه وسلم
من احیا اللیالی الاربع وجبت له الجنة لیلة الترویة ولیلة عرفة ولیلة الضحی ولیلة الفطر

رواه ابن عساکر و سابق ذکر آن گذشت ❖

ذکر یوم عید اضحیٰ افضل ایام عند الله تعالیٰ بعد یوم عرفه روز عید اضحیٰ است کما نص علیه اصحاب الامام الشافعی رضی الله عنه و افضل چیزی که درین روز کرده شود اضحیه است و ثواب اضحیه در احادیث صحیحه مذکور است که بر اول قطره دم جمیع گناهان بخشیده شود و باقی احکام عید بتفصیل در ذکر عید فطر گذشت ❖

ذکر نماز و ادعیه آخر ماه ذی الحجه در حدیث مرفوع آمده صد رکعت در شب آخر یا روز آخر ماه ذی الحجه بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار حق تعالیٰ عطا فرماید او را ده مرتبه یکی از نفاق و یکی از دوزخ و قضا کند او را صد حاجت دنیا و پنجاه از آخرت و دنیا کند حق تعالیٰ برای او مکانی در فردوس از یاقوت سرخ و ندا آید از آسمان که ای فلان گناه ما تقدم تو بخشیده شد انتهی مختصراً و باید که در روز آخر سال تجدید توبه کند و ابتدا در عمل خیر نماید و روزه دارد چنانکه در ذکر محرم گذشت و مروی است هر که آخر روز ذی الحجه گوید اللهم ما عملت من عمل فی هذه السنة مما نهیتنی عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه و حلمت اعنی لقدرتک علی عقوبتی و دعوتنی الی التوبة بعد جرائی علیک استغفرک منه فاغفر لی یا غفور و ما عملت فیها من عمل ترضاه و وعدتنی علیها الثواب فتقبله منی ولا تقطع رجائی بخشد حق تعالیٰ مر او را هر گناه که درمیان او و حق تعالیٰ باشد وقتی که نادم باشد بر کرده خویش بگوید شیطان یا ویلاه مشقت کردم تمام سال و هدم ساخت این دعا کننده تمام مشقت مرا در یک ساعت رواه الشیخ ابو جعفر عمر بن محمد النسفی رح انتهی ❖

برای جمیع مطالب دینی و دنیوی باید هر روزه بصدق دل بخواند انشاء الله تعالیٰ بمطالب خود رسد و حاجتش روا گردد برای دفع فقر و جهالت و نسیان و ضعف و مرض و مجردی و مسافرت بسیار خوب است ❖ برای ورد روزه بر بازوی حسب عورت بندد و اگر چهار صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم یابد و بهشت رود بسم الله الرحمن الرحیم یا رجائی یا مناثی یا غیاثی یا مرادی یا معافی یا دوائی یا شفائی یا الهی اکفنی همی یا غفور اغفر لی خطیئتی

یا اللہ سہ بار یا رحمن سہ بار برحمتک یا ارحم الراحمین ہر کہ صبح و شام سہ بار قل ہو اللہ و سہ بار معوذتین
بخواند خدا تعالے او را از جمیع آفات نگاہدارد و باید کہ وقت فرو شدن آفتاب بگوید اعوذ
بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق در آن شب تا صبح از فضل اللہ کژدمی بوی نرسد
صحایح باید کہ این را بخواند جمیع مرادات برسد از فضل حق تعالے بعد از نماز بامداد صدبار
یا معز و پیشین صدبار یا عظیم و دیگر صدبار یا فتاح و شام صدبار یا حافظ و خفتن صدبار
یا وہاب باید کہ ہر روزہ بخواند انشاء اللہ تعالے گاہے محتاج کسی نگردد حسبی اللہ الرب
من المربوبین حسبی اللہ الخالق من المخلوقین حسبی اللہ الرزاق من المرزوقین حسبی اللہ
الذی لا الہ الا ہو علیہ توکلت و ہو رب العرش العظیم و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین باید کہ این
دعا بخواند بسیار خوب است الٰہی قلبی محجوب و عقلی مغلوب و ہوائی غالب و طاعتی قلیل
و معصیتی کثیر و لسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا علام الغیوب یا ستار العیوب اغفر
ذنوبی کلہا یا غفار یا غفار و صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ اجمعین و سلم برحمتک یا ارحم الراحمین از شیخ
علیہ السلام مرویست کہ حضرت امیر المومنین فرمودند ہر ستمدیدہ و اندوہناکی و صاحب
حزنے و مغمومی و مسروقی و محرومی و خائف از سلطانی کہ بخواند حق تعالے حاجت او
روا گرداند و فرح بخشد بسم اللہ الرحمن الرحیم یا عماد من لا عماد لہ و یا ذخر من لا
ذخر لہ و یا سند من لا سند لہ و یا حرز من لا حرز لہ و یا غیاث من لا غیاث لہ و یا کریم العفو
و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون الضعفاء و یا منقذ الغرقی و یا منجی الہلکی یا محسن یا مجمل یا
منعم یا مفضل انت الذی سجد لک سواد اللیل و نور النہار و ضوء القمر و شعاع الشمس
و دوی الماء و حفیف الشجر یا اللہ سہ بار توحدک لا شریک لک صل علی محمد و آل محمد
وافعل بی کذا کذا باید کہ بعد از نماز بامداد یکبار بخواند و برخود بدمد چندان فتح و کشائش
دولت در کار او پیدا کند کہ در حیز تحریر نیاید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علام الغیوب
یا غافر الذنوب یا ساتر العیوب یا کاشف الکروب یا مقلب یا منور القلوب یا طبیب
القلوب سبحانک یا لا الہ الا انت یا ذا الجلال والاکرام یا الجلال الجلال والاکرام از اوراد
شیخ الشیوخ در روز یا در شب بخواند انشاء اللہ تعالے در بہشت رود اشہد ان لا الہ الا اللہ

وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله وابن امته وکلمته
القاها الی مریم وروح منه وان الجنة حق وان النار حق وان الساعة حق وان الله یبعث
حق باید که این را در عقب هر نماز فریضه بخواند در حالت دین ودنیا در هر حال که درماند
ربیت خلاصے را انجا یابد وبسیار خوب است وازان خلاصی یابد وعطا را ویابد بسم الله
الرحمن الرحیم حسبی الله الهادی لدینی حسبی الله المهیمن لدنیائے حسبی الله الکافی
لما اهمنی حسبی الله السمیع لمن کادنی بسوء حسبی الله الرحیم عند الموت حسبی الله الرؤف
عند المسئلة فی القبر حسبی الله الکریم عند الحساب حسبی الله اللطیف عند المیزان حسبی الله
العزیز القدیر عند الصراط حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم
باید که این را بسیار گوید انشاء الله تعالی اعمال او بشرف قبول حق آراسته گردد ربنا تقبل منا
انک انت السمیع العلیم باید که این را بسیار بخواند در همه احوال صابر باشد وقدمش درکارها
ثابت ماند ودشمنان بروے ظفر نیابند ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم
الکافرین باید که این را بسیار خواند انشاء الله تعالی با دوستان حق جمع شود ربنا انک
جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد باید که این را بسیار خواند انشاء الله
تعالی رنج عرصات قیامت نه بیند ربنا اتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا
تخلف المیعاد حق تعالی برحمتهای خود مخصوص گرداند انشاء الله تعالی باید که این را
بسیار خواند انشاء الله تعالی در دنیا او را خداوند عز وجل زنده دارد بعافیت ودر آخرت
چیز وبسیار خوب است ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
باید که این را در بامداد وشبانگاه بخواند حق تعالی از زوال ایمان نگهدارد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم انک انت
علام الغیوب باید که این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء الله تعالی
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر باید که این را بسیار خواند از سلب ایمان
ایمن شود ورحمت حق تعالی نثار او گردد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب پیغمبر علیه السلام فرمود باید که این استغفار در شب وروز یکبار بخواند

وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و ابن امته و کلمته
القیها الی مریم و روح منه و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة حق و ان الله یبعث
حق باید که این را در عقب هر نماز فریضه بخواند در حالت دین و دنیا در هر حال که در ماند
زینت خدایے را آنجا یابد و بسیار خوب است و از ان خلاصی یابد و عطا او یابد بسم الله
الرحمن الرحیم حسبی الله الهادی لدینی حسبی الله المهیمن لدنیائے حسبی الله الکافی
لما اهمنی حسبی الله الشدید لمن کادنی بسوء حسبی الله الرحیم عند الموت حسبی الله الرؤف
عند المسئلة فی القبر حسبی الله الکریم عند الحساب حسبی الله اللطیف عند المیزان حسبی الله
العزیز القدیر عند الصراط حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
باید که این را بسیار گوید انشاء الله تعالیٰ اعمال او بشرف قبول حق آراسته گردد ربنا تقبل منا
انک انت السمیع العلیم باید که این را بسیار بخواند در همه احوال صابر باشد و قدمش در کارها
ثابت ماند و دشمنان بر وے ظفر نیابند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین باید که این را بسیار خواند انشاء الله تعالیٰ با دوستان حق جمع شود ربنا انک
جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد باید که این را بسیار خواند انشاء الله
تعالیٰ رنج عرصات قیامت نه بیند ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا
تخلف المیعاد حق تعالیٰ بر جمتهای خود مخصوص گرداند انشاء الله تعالیٰ باید که این را
بسیار خواند انشاء الله تعالیٰ در دنیا او را خدا وند عز و جل زنده دارد بعافیت و در آخرت
نیز و بسیار خوب است ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
باید که این را در بامداد و شبانگاه بخواند حق تعالیٰ از زوال ایمان نگهدارد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئ و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم انک انت
علام الغیوب باید که این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء الله تعالیٰ
ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیئ قدیر باید که این را بسیار خواند از سلب ایمان
ایمن شود و رحمت حق تعالیٰ نثار او گردد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب پیغمبر علیه السلام فرمود باید که این استغفار را شب و روز یکبار بخواند

حق تعالی دل او را بنور ایمان مزین گرداند و با ایمان برود انشاء الله تعالی و سید استغفار اینست
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک
ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفرلی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت باید که این را بخواند تنگی معاش برود و فتح روزی حاصل شود یا دائم
العزة والبقا یا ذا الجلال والاکرام یا جواد والمعطی یا ودود یا ذو العرش المجید فعال لما یرید
باید که این آیت را پیوسته خواند از جمیع بلاها در امان حق تعالی بود و با ایمان باشد و لقای
بیچون و بیچگون مشرف شود آمین اسمی الله الصمد الاسود رسول علیه السلام فرموده باید
که این آیت را بامداد و شبانگاه بخواند تا کار برآورده شود و فقر و فاقه دور گردد بسم الله الرحمن الرحیم
توکلت علی الحی الذی لا یموت وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک
ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا باید که سوره کافرون در وقت طلوع آفتاب که آغاز
طلوع باشد ده بار بخواند هر حاجتی که خواهد زود برآید بفضل الٰهی انشاء الله تعالی پیغمبر صلعم
فرموده باید که پیوسته بخواند از همه بلیات محفوظ ماند و همه جا با عزت باشد از حق تعالی عفو گناهان
بخواهد این دعا را ورد شیخ الشیوخ مذکور است بسیار خوب است اللهم انی اسالک العفو
والعافیة والمعافات فی الدنیا والآخرة چنانچه آنحضرت وقت حرب خیبر اسد الله جنگ کافران گفته
رسول صلعم وصیت با امیر المومنین علی کرد که این را بخواند و بر خود دمد و با خود دارد در عصمت و حفظ
حق تعالی باشد و همیشه از جمیع بلاها و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سوختن
و کید کافران و از مکر مکاران و حسد حاسدان نجات یابد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی
اسالک بحق لا اله الا الله محمد رسول الله واسالک بحق هذه الاسماء والفرقان العظیم واسالک
بحق هذه الکلمات والتفسیر المبین اسالک بحق هذه الملائکة وحملة العرش والکروبین واسالک
بحق جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ودردائیل واسالک بحق خاتم النبیین واسالک
بحق خاتم سلیمان بن داود علیهما السلام واسالک بحق آدم صفی الله ونوح نجی الله
وابراهیم خلیل الله وموسی کلیم الله وعیسی روح الله ومحمد رسول الله والله غالب
علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم وارادوا به

کیدا فجعلناهم الاخسرین ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
یا ارحم الراحمین باید که این را بخواند تا مرید شود و از آفات مرکب ایمن باشد باید که در حین سوار شدن
بخواند سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون رسول علیه السلام
فرمود هر که گوید لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله بشمرد بر انگشتان تا پنج انگشت بگیرد اگر این بنده
در آن روز یا در آن شب یا در آن مقتضی بمیرد خدا بیامرزد گناهان او را بیامرزد رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که هر روز بیست و یکبار گوید اللهم بارک لی فی الموت خدای عز و جل با وی
در عقبی حساب نکند آنچه داده است او را باید که این استغفار صد بار گوید بسیار ثواب است
یا رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم و باید که هر روز صد بار این استغفار گوید بسیار
خوب است و باز گردد بسوی حضرت عزة نماید و مغفرت و عفو خواهد استغفر الله و اتوب الیه
و این استغفار بعد هر نماز بخواند بسیار خوب است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا
انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت و اعوذ بک من شر ما صنعت
ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت امیر المومنین
علی فرمود که این استغفار بخواند بسیار خوب است باید که هر روز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانت خیر الغافرین
لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب عملت سوء و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب
الرحیم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب عملت سوءا و ظلمت نفسی فارحمنی فانت خیر الراحمین
و این استغفار را بعد هر نماز سه مرتبه بخواند خوب است اللهم انی استغفرک من کل ذنب
اذنبته عمدا او خطا سرا او علانیة و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب بیان خواص اسما حق تعالی الله باید که در عقب
نماز نود و هشت بار گوید جمله مخلوقات او را دوست دارند و بخشش نمایند و هر چه از حق تعالی
طلب باید و دشمنان مهربان گردند یا رحیم باید که هر روز نود بار گوید از خلق بی نیاز گردد
و در عقبی بهره مند گردد یا عزیز باید که دائم بخواند در میان مردم عزیز و با حرمت و صاحب جاه
شود جمیل و یکبار بخواند یا جبار باید که بیشه ها بسیار گوید بسیار ثواب است یا فتاح

بعد از نماز صبح بگوید و هر دو دست بر سینه نهد و هفتاد بار بگوید دل روشن و نورانی شود
و همه مهم بروی آسان گردد و بسیار بهتر است یا باسط باید که هر سحر دست بر دارد و ده بار
بگوید و بر روی فرود آرد همیشه خوشدل و شادمان شود و از غم و پریشانی بیرون آید و از جائی
گمان نداشته باشد قسمت و روزی حاصل شود یا معز باید که بعد از نماز شام دوشنبه یا شب جمعه
صد و چهارده بار بگوید حق تعالی او را در میان مردم عزیز و مکرم گرداند و بغیر از حق تعالی او را
از کسی خوفی نباشد یا غفور باید که جهة آمرزش هر روز صد بار بخواند یا علی باید که بسیار
گوید و بدان مداومت نماید بلند قدر و توانگر گردد و اگر در غربت گوید بشهر خود باز آید یا مجید
باید که بعد نماز صبح نود و نه بار بخواند صاحب عزت و آبرو گردد یا رقیب باید که هفت بار بر
هر چیز که بخواند حق تعالی آنرا از جمله آفات امین گرداند یا باعث باید که در وقت نوم دست
خویش بر سینه نهد و صد و یک نوبت بگوید دلش زنده و نورانی گردد و هرگز دلش نمیرد
یا وکیل هر که از باد و آتش ترسد این اسم بسیار بگوید چون مظلومان در سحرگاه بخضوع
و خشوع شصت و شش مرتبه بگوید و بر ظالم خویش دعا کند آن ظالم را زوال برسد
یا محیی باید که هر روز هفت بار بگوید بسیار خوب است یا حی یا قیوم باید که ورد خود سازد
و مطالبات دینی و دنیوی بر آید و مشکلات کلی و جزوی کفایت گردد ان شاء الله تعالی
یا عفو باید که بسیار گوید حق تعالی گناهان او را بکرم و عفو خود بیامرزد یا نافع باید که در سفر
بسیار گوید از آفات امین گردد یا باقی باید که هر شب صد بار بگوید چه او را هیچ آفتی در حیات
نرسد و در حیات ذریات و نسل او منقطع نشود و نام او به نیکی باقی ماند یا مقسط باید که
ورد خود سازد از عقبات نجات یابد و دلش بیدار [illegible] باید که بسیار بگوید فائده اگر این جملها
را هر روز پنج بار بخواند از همه بلیات و از شر همه مردمان محفوظ گرداند حق سبحانه تعالی
یا معز یا مذل یا سمیع یا بصیر یا جبار یا قادر یا قاهر یا قهار و باید که هفت بار هر روز
بخواند لا اله الا الله من السماء الهی الارض لا اله الا الله من الارض الهی السماء
لا اله الا الله محمد رسول الله بسته شود زبان بدگویان و غمازان و حاسدان
بخویشتن بنام خدای عز و جل

فصل در بیان دعای هفت قفل [illegible]

روایت [illegible] از رسول الله صلی الله علیه وسلم که او فرمود بر آن خدای که جان من بقبضهٔ قدرت اوست هر کسی این دعا
هفت قفل [illegible] هر روز بخواند و اگر خواندن نداند با خود نگاه دارد آتش هفت دوزخ
بروی بسته گردد و هشت در بهشت بروی و بر دوستانش کشاده گردد [illegible] پیغمبر صلعم سوگند
یاد کرده است که خدای عز و جل خواننده و دارنده این هفت قفل را از بلاهای ناگهان
و از قهر انسان و از غضب سلطان و از شر شیطان و از تیغ بران و آتش سوزان و
و از آب روان و از شر آدمیان و دیوان و پریان و گفتاران و ماران و کژدمان و شیران
و فیلان و از جمله بلاهای اینجهان و آنجهان بفضل خود نگاه دارد و روزی جبرئیل گفت
یا محمد صلعم هر که این دعا را بصدق دل بخواند و از جای خود بر کوه و میدان رود و هر حاجتی
که از حق سبحانه تعالی بخواهد روا گردد و اگر عورتی را فرزند نمی شود باید که آب شور و
شیرین بیامیزد و این دعا را خوانده بدمد و سه روز خوردن دهد بار گیرد و اگر عقیمه باشد
و اگر عورتی بدرد زه درمانده باشد این دعا را بر آب و سینه بخوراند خلاصی یابد و اگر برده
گریخته باشد این دعا بخواند باز آید و اگر کالای گم شده باشد باید که بر آتش خوانده بدمد
و آن آتش را در میان آب اندازد سه روز نگذرد که همه کالای خود بیابد و اگر کسی را
دیو و پری گرفته باشد در گوش چپ وی این دعا با آواز بلند بخواند و بدمد دیو و پری
از وی بگریزد و باز نیاید و اگر کسی را گفتار گرفته باشد در هر دو گوش با آواز بلند بخواند
و بدمد گفتار گرفته نیکو شود و گفتار بمیرد و اگر کسی را مار گزیده باشد در هر دو گوش وی
[illegible] بخواند و اگر کسی را قرآن یاد نمی شود دو مرتبه این دعا را خوانده بر شیرینی بدمد
[illegible] با آواز بلند و یک مرتبه آهسته و بخوراند قرآن شریف یاد گیرد و حفظ او زیاده شود
و اگر کسی [illegible] که بداند [illegible] بمیرد یا برود و کسی او را نداند باید که شب غسل کند و دوگانه
[illegible] و این هفت قفل را بخواند و اگر خواندن نداند زیر سر خود نهاده بخسپد
[illegible] فی الحال استغراق کند زنده [illegible] در آن هفته بمیرد

واگر یکساعت بماند و استغراق کند دران ماه بمیرد و اگر یک روز بماند دران سال نمیرد و اگر
استغراق نکند حیات او بسیار شود و اگر کسی خواهد که خدا تعالی را در خواب ببیند در ماه رجب روزه
دارد و هر روز این دعا بخواند تا بیست و هفتم ماه مذکور حضرت باری تعالی را در خواب خواهد دید و اگر کسی
خواهد که حضرت محمد مصطفی صلعم را در خواب ببیند باید که در ماه شعبان هر روز بی ناغه یکمرتبه این دعا بخواند
و اگر خواندن نداند با خود نگاه دارد و غسل کرده روزه داشته باشد و بر جای پاک و خوب بنشیند
و گل و خوشبو عطر و عنبر با خود دارد و این هفت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب بیست و هفتم
ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب ببیند و اگر خواهد که فرشتگان و عجائب قدرت خدا تعالی
را ببیند باید که در ماه رمضان المبارک این هفت قفل را آغاز نماید و بی ناغه بخواند و یا با خود دارد
غسل کند و جامه پاک دارد تا عجائبات قدرت ببیند که گاهی ندیده و نشنیده باشد و اگر خواهد
که پریان را حاضر کند محمد علی عارف قاسم فارسی آزموده اند غسل کند و جامه پاک پوشد
و بر جایگاه خوب و پاک نشیند و تا هفت خود صندل بلیسد و بمالد و جامه را در گلاب تر کند
و بخور بسوزد و عطر و خوشبو و مشک و کافور برابر خود دارد و گرداگرد خود بسیار صندل بر زمین بپاشد
و خود در میان بنشیند و گل گلاب وغیره و یک سبوی شربت نزد خود دارد و یک بیره برگ تنبول
بر دست راست خود دارد و سپاری بر دست چپ بگیرد و این هفت قفل را بآواز بلند
بخواند یک لوزه سرخ بر گوسفند سیاه سوار پیدا شده از دست راست آن برگ بستاند و یک
عورت بر پشت آهو سوار شده بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و برود باید که در محل
سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد ازین هیچ ترس نخواهد شد چندانکه لشکر پریان گروه
گروه بیایند و بعد ازین بادشاه پریان بیاید و چهره و دست بسته با داب تمام پیش او
ایستاده شود و بگوید که مطلب شما چیست که مرا طلبیده اید دختر خود پیش شما بیارم
و یا برخود شما را بدهم تا تماشا نمایم و یا کنیزکان خود شما را دهم زنهار آنچه اوشان خود بگویند
و بدهند هرگز اقبال نکند و نطلبد و همین سخن گوید که آنچه لطف و شفقت شماست آن
بکنید این سخن بادشاه را خوش آید و بگوید که مطلب شما حاصل خواهد شد بعده بادشاه پریان
و از رفتن ادهام در خواندن مشغول باشد و یک ساعت رخصت گیرد و چون تمام شود با

ہر نفع شروع کنند تا بہ بینید کہ چہل و چہار پری و دختر بادشاہ ہر یکی لباس زرین و لعل
و یاقوت پوشیدہ آراستہ و خوشبوہا مالیدہ از پیش بادشاہ نزد وی آیند و بگویند ہر چہ می خواہی
بخواہ تا ما بر تو باشیم و فرمان تو کنیم و ہر جا کہ بداری باشیم و خدمت شایستہ تو کنیم و تو ہمین ہفت
قفل را بخوانی و با کسی سخن نگوئی تا چہار صد دختران بادشاہ بر پہلوی تو خواہند آمد و بدست
خود میوہ ہا در دہان بدہند و بخور انند و بگویند کہ بادشاہ ما را بر تو فرستادہ مسخر تو گردانیدہ
است تا آنچہ فرمائی آن کنیم و ہر جا کہ بداری بباشیم و باز گویند کہ اگر رخصت دہی پیش بادشاہ
رویم و دو آرزو شدہ بیایم بگوید نیکو باشد و ایشان رخصت دہد تا بروند و فی الحال بیایند
و پیش دعا خواندہ باشی و موقوف نکنی بعدہ پدران پریان مر پریان را خواہد گفت کہ فی الحال
وداع شوید و بروید کہ حاجت شما از ما برآید و دعاء ہفت قفل را بجہت بر آمدن شما میخواند
پدر ایشان سکان و کنیزک بدہند و ایشان با چہل ہزار پریان دیگر خوب و خوشبوی مالیدہ
ہم بیایند و خدمت کنند و در پائی افتند و بگویند کہ فرمان بردار یم آنچہ بگوئی بر آن راضیم
و ہر جا کہ بداری بباشیم و این کنیزکان را ہر وقت کہ خوش آید غرض خود حاصل کند اما
این دختر بادشاہ کہ ہمین باشد ایشان نوبت کنند و شب از ماہ سوم روز از ماہ یازدہم
و ششم و شب چہار دہم از ماہ و بعد از پانزدہم بر ایشان بروند و در روز از ہر ماہ بیزوند
و کنیزک ہر وقتی کہ خوش آید بروند و ہیچ زیان نکنند و دیگر خوانندہ و دارندہ این ہفت قفل
در میان مردم عزیز باشد و در بہشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جملہ ہولہای
قیامت بر وی آسان شود و خاصیت این ہفت قفل بسیار است این قدر از شرح
قوت القلوب بر آوردہ شد و بعضی آزمودہ اند شک نباید آورد و دیگر این قدر اختصار افتاد
تا خوانندہ و نویسندہ را ملال نگیرد و اللہ اعلم بالصواب

دعای ہفت قفل از اینجا شروع شد و قفل اول اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ مجریہا و مرسیہا ان ربی لغفور الرحیم اعوذ باللہ من عذاب اللہ بسم اللہ
الی امر اللہ ان الحکم الا باللہ بسم اللہ آمنت باللہ و ما توفیقی الا باللہ بسم اللہ آمنا باللہ
و محمد رسول اللہ بسم اللہ توکلت علی اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بسم اللہ

الملک الحق المبین بسم اللہ المغنی بسم اللہ المعطی بسم اللہ الشافی بسم اللہ الکافی بسم اللہ الوافی بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض و رب السماء وھو السمیع العلیم بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیئ فی الارض ولا فی السماء وھو السمیع العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین ۔

قفل دوم بسم اللہ الرحمٰن الرحیم بسم اللہ الذی لیس کمثلہ شیئ وھو الفتاح العلیم لا الٰہ الا اللہ الکبیر الذی لیس کمثلہ شیئ وھو السمیع العلیم القدیر لا الٰہ الا اللہ الحکیم الخبیر الذی لیس کمثلہ شیئ وھو اللطیف الخبیر لا الٰہ الا اللہ الغنی الحمید الذی لیس کمثلہ شیئ وھو الولی الحمید لا الٰہ الا اللہ العزیز الوہاب الذی لیس کمثلہ شیئ وھو العزیز الجبار لا الٰہ الا اللہ العزیز الغفار لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی و یمیت وھو حی لا یموت ابداً ابداً بیدہ الخیر وھو علیٰ کل شیئ قدیر وصلی اللہ علیٰ خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

قفل سوم بسم اللہ الرحمٰن الرحیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیئ وھو السمیع البصیر لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیئ وھو الخلاق العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیئ وھو الفتاح العلیم لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیئ وھو العلیم الخبیر لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین الذی لیس کمثلہ شیئ وھو السمیع العلیم ؕ

قفل چہارم بسم اللہ الرحمٰن الرحیم لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین استغفر اللہ ان اللہ لا یضیع اجر المحسنین لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین استغفر اللہ ان اللہ لا یہدی القوم الظالمین لا الٰہ الا انت لا تہدی القوم الفاسقین لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا الٰہ الا انت انی اخاف اللہ رب العالمین ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین وصلی اللہ علیٰ خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

قفل پنجم بسم اللہ الرحمٰن الرحیم سبحان اللہ وبحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیہ سبحان اللہ الحکیم وبحمدہ استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیہ سبحان اللہ

القدیم وبحمده استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه سبحان الله الکریم وبحمده استغفر الله ربی
من کل ذنب واتوب الیه اللهم صل علی محمد ما اختلف الملوان وتعاقب الانیران واستصحب
الفرقدان وعلی آل محمد اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد
علی کل ملک ونبی اللهم صل علی محمد وبارک وسلم کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید
قفل ششم بسم الله الرحمن الرحیم استغفر الله ان الله بکل شیء شهید استغفر الله ان الله
بکل شیء بصیر استغفر الله ان الله علی کل شیء علیم استغفر الله ان الله علیم کریم استغفر الله ان الله
غفور رحیم استغفر الله ان الله لطیف خبیر استغفر الله ان الله تواب الرحیم استغفر الله ان الله
یفعل ما یرید استغفر الله ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین استغفر الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم ؛
قفل هفتم بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله عدد ما سبحه المسبحون ابدا سرمدا
اضعافا مضاعفة الی یوم القیامة ولا اله الا الله عدد ما هلله المهللون ابدا سرمدا اضعافا
مضاعفة الی یوم القیامة والله اکبر عدد ما کبره المکبرون ابدا سرمدا اضعافا مضاعفة الی یوم القیامة
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما مجده الممجدون ابدا سرمدا اضعافا مضاعفة الی
یوم القیامة وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین عدد ما صلی علیه المصلون الی یوم القیامة
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین ؛
ذکر دعای عکاشه بدانکه این حرز مشهور است به دعای عکاشه واسناد وتقریر
فضایل آن بغیر تحریر نیاید ومطولات درین باب نوشته اند وحاصل آنها آن بازگردد که عمل
آن دعا بغایت مستحب است وکیفیت عمل بدانست که پیش از طلوع آفتاب وضو سازد ودو رکعت
نماز گزارد وچون سلام بازدهد یکبار این حرز را بخواند وبعد از آن مراد خود خواهد البته حصول
پیوندد ودر اسناد این دعا چنان وارد است که هر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار وبعد نماز
خفتن یکبار این حرز را بخواند وبر خود بدمد تا در امان وضمان حق سبحانه تعالی باشد واز مرض و
وخوف دزد ودشمن هیچ آزار او را در نیابد والبته مراد خود رسد ودعای معظم اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم یا کثیر السوال ویا دائم الوصال ویا حسن الفعال اللهم ان دخل الشک فی ایمانی

لک ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اصلحت شانی بفضلک فرأیته
من غیرک ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الکفر فی اسلامک
ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل العجب والکبر والریاء
والسمعة فی عملی ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان جری الکذب
والغیبة علی لسانی ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الشک
والوسوسة فی صدری ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل التشبیه
فی معرفتی ایاک ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل النفاق
فی معرفتی من ذنوب الصغائر والکبائر ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما عملت
من سوء ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اردت لی خیرا فلم اشکر ولم اعلم
به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قدرت علی من امر فلم ارضه ولم اعلم به
تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما انعمت علی فعصیت ولم اعلم به تبت عنه
واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما التبس من نعمائک فغفلت من شکرک ولم اعلم به تبت
عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما مننت به علی من الحسنی فلم احمدک ولم اعلم به
تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ضیعت من عمری بما لم ترض ولم اعلم به تبت عنه واقول
لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اوجبت علی من النظر فیک فاغفلت عنه ولم اعلم به تبت
عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قصرت املی فی رجائک ولم اعلم به تبت عنه واقول
لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اعتمدت علی سواک فی الشدائد ولم اعلم به تبت عنه واقول
لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان استعنت من غیرک فی النوائب ولم اعلم به تبت عنه واقول
لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان طال لسانی فی السوال من غیرک ولم اعلم به تبت عنه واقول
لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان زلت قدمی فی السوال من غیرک ولم اعلم به تبت عنه
واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اصلحت شانی بفضلک فرأیت من غیرک ولم اعلم به
تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان کنت کتبت اسمی فی دیوان السعادة فلک
الحمد ولک الشکر وان کنت کتبت اسمی فی دیوان الشقاوة فامح بکرمک واثبته فی دیوان السعادة

الفا ما ت قالت فی کتابک یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین وصلی الله علی
خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط بیان اوراد و وظائف ختم کرده
اینجا اذکار دیگر شروع کرده ام برای فائده جمله عوام و خواص ذکر امام جعفر علیه الرحمة آن سلطان ملت مصطفوی
آن مهر بان محبت نبوی آن میوه دل انبیاء و آن جگر گوشه اولیا و آن ناقد علی و آن وارث نبوی
ابوجعفر صادق رضی الله عنه که منصور خلیفه بغداد شبی وزیر را گفت برو صادق را بیاور که بقتل رسانیم وزیر
گفت کسی که در گوشه نشسته و از دنیا کناره اختیار کرده و از وی هیچ کس نمیرسد چرا قصد کشتن او توان کرد
گفت البته او را بیاور منصور غلامان را فرمان داد که هرگاه صادق را حاضر سازید گفت چون
صادق بیاید من کلاه از سر بردارم شما در حال او را بکشید نقلست که او هر شب سه هزار بار درود
گفتی آنگاه خفته بگر همه را آن ایام زنی را نکاح کرده بود و سه شب این ورد از وی فوت شد مرد
بود در همین نام پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دید سیفر باید که بختیار کاکی را اسلام برسان
و بگو هر شب تحفه که بر من میفرستادی سه شب است که نرسیده است نقلست که در خانه
شیخ علی سگری صحبت بود و خواجه در انجا حاضر بود و این شیخ علی درویشی بود از اقارب خواجه
بزرگ معین الدین حسن سنجری همسایه خواجه قطب الدین قبر او هم در حوالی مقام خواجه است
قوال این بیت شیخ احمد جام را قدس سره بر خواند ؎ کشتگان خنجر تسلیم را ۞
هر زمان از غیب جان دیگر است ۞ خواجه را این بیت در گرفت چار شبانروز در تحیر بود
و برین بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت فرمود میر حسن دهلوی در غزلی درین مین گفته
است اشارت باین قصه کرده ۞ قطعه ۞ جان برین یک بیت داده است آن بزرگ ۞ آری
این گوهر کان دیگر است ۞ کشتگان خنجر تسلیم را ۞ هر زمان از غیب جان دیگر است ۞
و کان ذلک لیلة الرابع عشر من ربیع الاول سنه ثلث و ثلثین و ستمائة و این سال فوت
سلطان شمس الدین التمش است انار الله برهانه چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در
دلیل العارفین مینویسد در مسجد جامع اجمیر دولت پابوس حاصل شد درویشان
و عزیزان اهل صفه و مریدانی که بودند بخدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود فرمود

که دنیا بی مرگ جنبیری نگفتند چه الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب آنگاه فرمود که دوستی آن است
که او را بدل کنی نه بزبان و سخن بریده گردانی از هر چه بدانی آنکه در گرد عرش طواف کنی فرمود عارفان
آفتابیند که بر جملگی عالم می تابند و از نور ایشان همه عالم روشن است آنگاه فرمود ای درویش
ما را اینجا آورده اند مدفن ما اینجا خواهد بود و میان چند روز ما سفر خواهیم کرد بعد ازان شیخ علی
سنجری را فرمان شد که مثال بنویس تا قطب الدین در دهلی رود که خلافت و سجاده قطب الدین را
دادیم و دهلی مقام اوست چون مثال تمام شد بدست دعاگو داد تا این فقیر روی بر زمین آورد
فرمود نزدیک تر بیا نزدیک شدم و دستار و کلاه بسر فقیر نهاد و عصا خواجه عثمان هارونی بدست
من داد و خرقه در بر دعاگو کرد و مصحف و مصلا و نعلین بداد و گفت امانی است از رسول صلی الله
علیه وسلم بخواجگان ما رسیده مرترا روان باید کرد تا فردا در قیامت مرا در میان خواجگان شرمندگی
نیارد این درویش روی بر زمین آورد و دوگانه نماز بگذارد و خواجه دست دعاگو گرفت و روی
سوی آسمان کرد و گفت برو بخدا سپردیم و ترا بمنزل رسانیدیم انگاه فرمود چهار چیز گوهر نفس است
اول درویشی که توانگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسی که دشمن
بود دوستی نماید و فرمود هر کجا باشی تنها باشی و هر جا که باشی مرد باشی پس در دهلی آمدم
و سکونت کردم چنانکه جملگی عالم از صدور وارد بدعاگوی روی نهادند چهل روز نگذشته بود
که آینده بیامد خبر کرد که ای درویش خواجه بعد از روان شدن شما هشت روز حیات بودند
بعد ازان برحمت حق پیوستند قدس سره العزیز و رحمة الله علیه وسلم والسلام والاکرام

شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا ملتانی القرشی الاسدی قدس سره

خلیفه شیخ شیوخ شهاب الدین عمر سهروردی است رحمة الله تعالی علیهما از اکابر اولیا
هند است صاحب کرامات ظاهره و مقامات باهره و برکات شامله حسینی سادات صاحب
نزهة الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته
نقل است که در وقتی که از بغداد با کمالات و برکات ملتان شرف قدوم ارزانی داشت
اکابر ملتان را بروی حسدی پیدا آمد بطریق کنایت کاسه پر شیر را بخدمت او فرستادند غرض
آنکه درین شهر گنجایش دیگری نیست شیخ این معنی را دریافته گلی را بر کاسه شیر نهاد و پیش آنجماعه

فرستاد مقصود آنکه جای ما درین شهر این طور که گل بر سر شیر ایستاده است نخواهد بود و اکابر
از حسن لطافت این ادا حیران بماندند و معتقد و مطیع کرامات او گشتند و وی رحمة الله علیه
از اغنیای شاکر است و قول رب جلیل که در شان خلیل خود فرموده است
وآتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الآخرة لمن الصالحین در حق او صادق است و
بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و گوی واقع بود فرمودی که دنیا
تمامها چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم است که ازان چه قدر پیش ما باشد
و گاهی فرمودی که صحبت ما کسی را ضرر کند که افسون آنرا نداند و فرمودی که عیال خسارهٔ
حال ماست آورده اند که میان او و شیخ فرید الدین قدس سرهما مرتبهٔ عظیم بود و سالها
با هم بودند و چنین نیز گویند که پسر خاله یکدیگر اند وقتی از خدمت شیخ فرید الدین سخنی رسانیده
بودند که موافق مجلس شیخ فرید الدین بود معذرت این سخن شیخ بهاء الدین بشیخ فرید الدین
رقعه نوشت و یک سخن این بود که میان ما و شما عشق بازی است جواب این معذرت شیخ
فرید الدین نوشت که میان ما و شما عشق بازی نیست نقل است از شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره که فرمود شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگرچه شب آمدی و تا قصد کردی
و شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیت فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا و فرمودی او از آنها بود
که این آیه در حق او درست در آید و شیخ محمد نوربخش در سلسلة الذهب در ذکر او نوشته است
بهاء الدین زکریا الملتانی قدس سره کان رئیس الاولیاء ببلاد سند و هند و کان عالما بعلوم
الظاهر و الاحوال و المقامات من المکاشفات و المشاهدات مرشد منشعب منه کثیر من الاولیاء
له فی الارشاد و هدایة الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة و من النفسانیة
الی الروحانیة شان کبیر و جمیع الاخیار یستعیذ و فی وصایا الشیخ بهاء الحق والدین الواجب
علی العبد ان یعبد الله بالصدق و الاخلاص و ذلک بنفی الاغیار و محو الاشخاص من العبادات
و الاذکار و لا سبیل علیه بتحسین الاحوال و مجانبة النفس فی الاقوال و الافعال فلا
یقول و لا یفعل الا عند القدرة و یقدم لکل قول و فعل الالتجاء الی الله و الاستعانة لیرزقه

اللہ عز وجل خیر العمل و ایضا قال فی رسالہ لبعض المریدین علیکم بدوام الذکر و بالذکر یصل
الطالب الی الجنۃ و الجنۃ باللہ یحرق کل و یسر فاذا تحقق المحبۃ کان الذکر ذکرا مع مشاہدۃ المذکور
و ہذا ہو الذکر الکثیر الموعود بہ الفلاح فی قولہ تعالی واذکروا اللہ کثیرا لعلکم تفلحون و ایضا
فی بعض رسایلہ لبعض المریدین این نصیحت را چنان استماع افتاد کہ شیخ الشیوخ شہاب الدین
ابو عبد اللہ عمر بن محمد السہروردی رضی اللہ عنہ با شیخ خود شیخ + + +
ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاہر رضی اللہ عنہ در حرم کعبہ بود و شیخ ابو النجیب
بر سر وقت خود بود خضر علیہ السلام در آمد شیخ بدو التفات نکرد ساعتی بایستاد باز گشت
چون بخود باز آمد آنگاہ بخدمت او شیخ شہاب الدین را گستاخی بود پرسید کہ شیخ چگونہ بود
کہ نبی از انبیاء علیہم السلام بزیارت شما آمد و شما ہیچ التفات بدو نکردید شیخ در روے
نگریست و روی بشیخ کرد و گفت و یحک تو چہ دانی کہ خضر آمد و باز رفت باز آید اما
این وقت کہ مارا بحق بود اگر برفتی باز نیامدی و ہذا است آن تا قیامت باشدی ہمدران بودند
کہ خضر علیہ السلام در آمد شیخ برخواست و استقبال کرد و تواضع نمود ترجمہ سخن برکات ہم
سخن الکریم لیس مرید را باید کہ مراقب وقت روزگار خود باشد و ہر چہ غیر از حق است از دل
دور کند و صحبت خلق بر خود حرام گرداند و با ذکر حق مواست گیرد و اگر او را با ذکر حق انس و مواست
نبود او از صحبت خدا تعالی بوی نیابد و ایضا فی بعض رسایلہ لبعض المریدین سلامۃ
الجسد فی قلۃ الطعام و سلامۃ الروح فی ترک الآثام و سلامۃ الدین فی الصلوۃ علی
محمد خیر الانام صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم توفی رحمۃ اللہ سابع صفر سنہ ثلاث و ستین و ستمایہ
سید نور الدین مبارک غزنوی رحمۃ اللہ علیہ خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی ست و از مشایخ کبار
دہلی بود و در زمان سلطان شمس الدین او را میر دہلی مے گفتند در فوائد الفواد می نویسد روزی در خدمت
شیخ نظام الدین اولیاء حکایت فرمودند کہ وقتی امساک باران شد و مردم الحاح کردند کہ دعا
باران بکن بر سر منبر برآمد و دعا باران بخواند بعد از ان روی باسمان کرد و گفت یا اللہ اگر
باران نفرستی من بعد ازین ہیچ آبادانی نباشیم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاد
بعد از ان سید قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ با او ملاقی شد و این سخن با و گفت کہ مارا اعتقاد در حق تو

را بیخ است و میا انگم که ترا بحق الله تعالی نیاز می تمام است زیرا این لفظ هر چه گفتی اگر تو باران
نخواستی من پیش در بیخ آبا و الی نباشم شیخ نظام الدین ابو المؤید گفت که من سید اشرف
که باران خواهد فرستاد آنگاه گفتم سید قطب الدین گفت از کجا سید آشتی گفت وقتی مرا با سید
نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه در پیش سلطان شمس الدین برای زیر دست
نشستن نزاعی رفته بود من سخنی گفته بودم که او کوفته شده بود و درین چه مراد دعاء باران
فرمودند بیعت به ایشان رفتم و گفتم تو از من کوفته اگر با من تو آشتی کنی من دعا باران
بخوانم اگر آشتی نمی کنی نمی توانم خواند از وی فنداو آواز برآمد که با تو آشتی کردم تو برو و دعا
بخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره منقول است که فرمود بزرگی بود او از شیخ محمد
اجل شیرازی گفتندی سید مبارک غزنوی نعمت ازو یافته بود بعد از آن فرمود که در آن وقت
بازرگانی بود از مریدان ایشان بخدمت شیخ آمد و گفت که در خانهٔ من پسری متولد شده
بنده زاده شما است لطفی همراه کنید شیخ فرمود نیکو باشد چون من فردا نماز بامداد بگذارم
پسرک را بیاری و از جانب راستای من برآری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
غزنوی متولد شده بود سید مبارک در آن مجلس حاضر بود این حدیث می شنید با خود گفت
من نیز پسر خود را بیارم و در نظر شیخ در آرم چون وقت نماز بامداد شد و بازرگان را دیرک
شد سید مبارک کهتر برخاسته بود مؤذن تکبیر گفت شیخ نماز تمام کرد سید مبارک
غزنوی از جانب راستای شیخ درآمد و سید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
نظر کرد این نعمتهای از آن یک نظر بود بعد از آن بازرگان درآمد شیخ گفت نعمت سید زاده را
نصیب شد وقتی در غزنین استسقا شد خلق بر شیخ محمد اجل شیرازی آمدند و گفتند دعای
بکن تا باران بارد شیخ این سخن شنید و از خانه بیرون آمد و خلقی دنبال شیخ و باغی پیش آمد
شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی خفته شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک می شوند
برخیز و درختان را آب ده باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آن زمان که
حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع نکنی
که دنبال من گرفتند بندگان خدا و زمین خدا آن زمان که حضرت عزت خواهد خواست باران

خواجه فرستاد این سخن گفت و بازگشت عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود

مقبره مبارک جانب شرقی حوض شمسی مشهور است

شیخ حمید الدین صوفی السعید الناگوری السوالی لقب او سلطان التارکین است و کنیت او ابو احمد از اعاظم خلفاء خواجه بزرگ معین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی راسخ داشت وی از بندگان خاص حضرت معلی عز اسمه است همت عالی او از دنیا و عقبی برتر است و نظر التفات او جز بدانچه ورای شخوص ثالثه است نمی افتد و او را شأنی عالی است در تصوف و مکانی رفیع در بیان قواعد طریقت و وی از اولاد سعید بن زید است که از عشره مبشره است رضی الله عنهم وی از متقدمین مشایخ هند است عمر طویل یافته وی گفته است که اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم از زمان خواجه معین الدین والحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود محتمل که ملاقات میان ایشان نیز واقع شده باشد والله اعلم و شیخ نظام الدین قدس سره کلمات او را از تصنیفات او انتخاب نموده بخط خود نوشته بود صاحب سیر الاولیا آنرا از خط سلطان المشایخ نقل کرده است

نقل است که روزی خواجه معین الدین را وقت خوش بود فرمود هر که هرچه خواهد بگو بخواه که ابواب اجابت مفتوح است یکی دنیا بخواست و دیگری عقبی آنگاه روی بجانب شیخ حمید الدین کرد که تو می خواهی کرد که در دنیا و عقبی معزز و مکرم باش گفت بنده را خواستی نیست خواست مولی است تعالی بعد ازان روی بجانب خواجه قطب الدین آورد و همین کلمه را فرمود عرض کرد که بنده را اختیاری نیست هرچه حکم شود اختیار شما است خواجه بعد ازان فرمود التارک للدنیا والعقبی سلطان التارکین حمید الدین الصوفی ازان روز او را سلطان التارکین لقب شد که او را در سوالی که موضعی است از مواضع ناگور یکی دو طناب زمین احیائی بود که هم بدست مبارک خود آن زمین را می کاوید و تخم میریخت و قوت فرزندان ازان می ساخت وفات او بیست و نهم ربیع الاخر سنه ثلث و سبعین و ستمائه و مرقد او در ناگور است قدس الله سره و او را با شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره در باب فقر و غنا مراسلات و مکاتبات بسیار است

ومضمون یکی از آنها آنست که باطباق مشایخ بمقتضی نصوص واحادیث دنیا وسماع آن مانع
وصول بحضرت مولی است سبحانه تعالی چون شنیده میشود که بعضی از مشایخ عصر را حظی وافر
از آن دادند و با وجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاهر میشود این مسکین را درین باب
حیرت زیاده میشود اگر ایشان لطف فرموده ازین اشکال گره کشایند عین عنایت باشد
ودر مکتوب دیگر می نویسد که مضمون آن اینست که این حقیر مکتوبی بخدمت شیخ بهاء الدین
عرضداشت کرده از اشکالی که این مسکین داشت از خدمتش التماس جواب نمود خدمت
ایشان بسببی از اسباب جواب آن ننوشتند اگر نوشتند شافی نبود این حقیر بدرگاه مجیب الدعوات
تضرع کرد وزاری نمود که مشکل بنده خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا آرد حضرت
مجیب الدعوات دعای بنده را قبول کرد و چنان نمود که ارباب شریعت که طالبان
ثواب اند از برای تحصیل ثواب اکتساب خیرات ومبرات از صلاة و قربات کنند از کشف
حقائق التقوی و دقائق نفس و هوا که ارباب طریقت دریابند محجوب باشند همچنین ارباب الحقیقت
از اسرار قرب و انوار تجلی ذاتی که مخصوص طالبان مولی است و پیش ایشان هرچه ماسوای
ذات حق است اگرچه کشف و مشاهده باشد حجاب ذات بود محجوب و معذور باشند پس هرکه
بهرچه مادون حق است در مانده است بحقیقت محجوب هرچند که او نداند که محجوب است
ومکتوبی دیگر بجانب شیخ فرید الدین گنج شکر دارد و در آنجا نوشته است
قیل لو یعلم المشتغلون بذکری ما فاتهم من قربی لضحکوا قلیلا ولبکوا کثیرا او لو یعلم المشتغلون
بالقربی ما فاتهم من النبی لبکوا او لو یعلم المشتغلون بالنبی ما فاتهم منی لا تقطعت
ارواحهم و اورا تصنیفات ومکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشهر تصنیفات او اصول الطریقه
است و در آنجا میفرماید مردان راه که روی ایشان بدرگاه است سه طائفه اند چنانکه
در کلام مجید آمده است الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق
بالخیرات معذوران اند و مشکوران اند و فانیان اند معذوران کیانند آنها که بعد الایمان باشند
و اقرار ایشان با توحید بحضرت حاضر نیایند واگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب یار دور
غافل باشند و مقتصدان کیانند آنها که بایمان هم عنان آیند با اقرار هم رکاب و فانیان

کیانند آنانکه خطاب الست بربکم بیاد وارند وجواب اینکه قالوا بلی فراموش نکرده اند درین جهان
پیش از دعوت بحکم خطاب ارسلنا وجواب لم یزلی اجابت کرده اند و در بدایت کار بطلب
نهایت اسرار برآمده از نهایا بسیار بوده که پوشیده رفته اند وکسی نام ایشان ندانسته است
ونشان ایشان نشناخته وتا هی چند را که شناخته اند بتعریف خواجه عالم محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم شناختند وگرنه نام ونشان ایشان کسی ندانستی ونشناختی یکی از ایشان ابوبکر
صدیق بود که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد و مرید خود را دوا طلب کرد ویکی از ایشان
امیر المومنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت ویکی از ایشان
اویس قرنی بود اگر پیغامبر صلی الله علیه وسلم تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نخی
نیامدی ونشان او در هیچ دفتری ثبت نکردندی زهی مکنت که در حضرت عزت داشته
که در دنیا چیزی ننهاد واز دنیا چیزی برنداشت آزاد آمد وشاد برفت ویکی از ایشان
سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت در طلب هدایت میپوئید وصدق عهد
میثاق از خود میجوئید ازینجا رفته ایم که فانیان کیانند آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
تعالی موجود نیست که فنا بروی روا نیست طالب فنای شدند که آنرا وجود نیست
وقدم در راه عدم نهادند وسرداران راه بیاد دادند وتخته نامیدی اگرچه بخواندن نشست
نخواندند و در راه فنا وحید وفرید چون الف بماندند نه روی وجود شان بماند ونه رای
فنا در عین فنا باقی شدند وهرکه در فنا باقی شود ایشمعنی البقا می بدخوانند ازین روی است
که درویشان گویند که ملک ما را زوال نیست یعنی ملک تا درویشی است ودرویشی امر سلبی است
نه ایجابی ایجاب را سلب رواست اما سلب سلب روا نیست واین سریست غامض بفهم
دشوار رسد لو اعتقاد نگاه میدارد که صد در لاجرا رفتور الاسرار خزینه که معموره عمران
اوست و ربماند و هر خزینه که خراب بود و مخزون او بر سر آب بود ونیز سیفر ماید چنین یا نزاید
یا سقط شود واگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر برآید زنده زاید ویا مرده واگر مرده
زاید چون او کسی بود که بمرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد ویا ناقص اگر ناقص
مرده باشد مرجع او بد و رنج باشد علی قدر نقصانه واگر کامل مرده باشد یا بمرگ اختیاری

باطن مرده باشد یا بمرگ اجتهاد و ظاهر مرده باشد اگر بمرگ اجتهاد و ظاهر مرده باشد مرجع او باطنی
مقامات شیطان باشد و اگر بمرگ اجتهاد و باطن مرده باشد حیات او تا مصعد شود که سدایش
الله انجا بوده باشد نرسد هیچ جا نه ایستد و نیز میگویند که بعض ارباب تحقیق چنین میگویند که حق
سبحانه و تعالی طلب باید کرد و بعضی میگویند که طلب نشاید کرد هان تا تو هیچ کدام از این دو
قول را باطل ندانی و هر دو را حق شناسی و هان تا در نظر تو ضد نماید و بر خلاف یکدیگر که
در حکم [illegible] یکدیگر آن زمان آید که از یک جهت باشد آنکه گوید که طلب باید کرد یعنی اگر طلب
نکنی تعطیل بود و آنکه گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب نکنی تشبیه بود و این لائق در خور حق
نباید پس چه باید کرد آنکه طلب چون مشبهان نکنی و ترک طلب چون معطلان نکنی یعنی طلب
نکنی و طلب فرو نگذاری که او در جهتی نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
لازم گیری آینده نیست تا بدعا و زاری بخواهی و دور نیست تا نزدیک او شوی کم شده نیست
تا تفحص کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی مکانی نیست تا ملازم مکان گردی اینهمه
نفی طلب است و حق است پس اثبات کدام است آنکه نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
تا از جمله صفات بشریت گذاره کنی و از جمله صفات ملکیت کناره کنی و از کل آشنا مجرد و منفرد
تا چنانکه او تعالی و تقدس لیس کمثله شیء است طالب تو لیس کمثله شیء شود و این اثبات طلب
است و هر که خواهد تا عکس درست نماید و روی آئینه صاف نکند او محال طلبیت باشد و هر که
طلب حق کند و روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند او محال میجوید و هر که راه وصال
رود و لوح سینه از نقوش پاک نکند او بیهوده میگوید و هرزه می پوید طلب آن نیست که
اثبات او کنی طلب آنست که خود را محو کنی طلب آن نیست که بدو تازی طلب آنست که
وجود خود را در بازی طلب آن نیست که آنرا بجوئی طلب آنست که ترک خود بگوئی تو آئینه صاف
کن چون آئینه صاف شد عکس ضروری الوجود است نظم راه رو باید که در ره راست رود
وانگاه دران راه چه ره راست رود + هیچ ره که بود بگوئی راست شود + گر آن باشد
که بر بیشه خواسته رود + و نیز میفرماید اول مرتبه از مراتب راه علم است علم تا نباشد علم
عمل درست نباید دوم مرتبه مراتب طریقت عمل است که بی عمل [illegible] نباشد

سیوم مرتبه از مراتب درگاه نیت است نیت صحیح باید که بی نیت صحیح عمل هرگز قبول نیابد
چهارم مرتبه صدق است صدق بباید که بی صدق عشق روی نماید پنجم مرتبه عشق بباید
که بی عشق توجه درست نیاید ششم مرتبه توجه بباید که بی توجه سلوک راه نشاید هفتم
مرتبه سلوک بباید که بی سلوک در پیشگاه نشاید هشتم مرتبه پیشگاه گشاده باید تا مقصود روی
نماید اول مرتبه سلوک چیست آنکه از کونین بسر انجا مقصود و محبت آنکه تو نمانی کل شیء هالک
الا وجهه سهم امروز بر خود بخوانی قطعه کار نیست ورای علم رو آنرا باش + در بند گهر
مباش کاروان را باش + دل هست مقام گاه بگذار و بیا + جان منزل آخر است و جان
را باش + رکبی در پیش تو نهاده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک
و هم کوتاه درین عمر کوتاه ترا امر کرده اند بر رفتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک است
که الدنیا کلها ظلمة درین تاریکی بهر تو ماهتابی را از مطالع عنایت طالع کرده اند که خلق الخلق
فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فالله نور السموات والارض و اشرقت الارض بنور ربها
بر خیز دانست ماهتاب و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاه که ترا داده اند گذشته انگار و خود
را یکی از مردمان بشمار و اگر نه مرده مرد فی میدان بایست این بیت بر دل بخوان بیت
جانی است مرا آئینه نخواهد رستن + از زخم عشق تو درد او بیتر + اما خواجه بر بستر
غفلت در خواب بی فکر خویش نخفته است و نمیداند که دعوی محبت که کرده است و هر که دعوی
محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخسپد نام او در دفتر کذابان بنویسند کذب من
ادعی محبتی ثم اذا جن علیه اللیل نام عنی سوال چون مردم بمیرد جان او از کالبد جدا
شود باصل خویش راجع شود یا نه جواب راجع آن بود که در زندگی که آنرا حیات طبیعی خوانند
جمع و در انشناسد و حجابها را بداند و عوایق و علایق معلوم کند و عشق آن عالم در وی پدید
آید و شوق مر آنرا مدد کند تا حجابها بر اندازد و عوایق و علایق قطع کند و روی از موجودات
بگرداند و روی بموجد آرد و حق هر مقامی چنانکه شرط آنست بگذارد و از اجزای هر مقامی
کم بد و متصل است سهار ان مقام بگذارد و مرگ حقیقی پیش از مرگ طبیعی بمیرد و چون چنان
بمیرند چنین بمیرند باصل خویش باز گردد و وصل او میسر شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون اللہ و ھو دنیا ہرچہ آن دون حق است دنیاست نفس دون است و ہرچہ
بنفس تو نزدیک است دنیاست امروز دنیا بنفس تو نزدیک است فردا آخرت دنیاے
فردو است ازین معنی گفتہ اند بیت امروز و پریر و سہ فردا ہر چار یکی بود تو فردا
فردا آسنا و صدقنا خطاب خواہد کرد ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرۃ یعنی چون آخر کار
تان این بود از اول چرا اختیار نکردی بختیار می باید تا این اختیار توان کرد کہ دنیا خانہ نفس
است و اسباب آلت حرب او وا ورد رخانہ خویش با قوت باشد و از ارباب و اصحاب خود مدد
دارد و روح درین عالم است از اصحاب و احباب خود دور افتادہ است و از معدن اصلی خود
مھجور گشتہ تا مددیزدانی نیاید ہیچ کارے از وی نکشاید سوال مددیزدانی کی خواہد آمد جواب
تا کہ نہادہ اند و برای کرا آمادہ اند و از بہر کرا خواستہ سوال جل جلالہ جود مطلق است و فیض
دائم الوجود جواب این تفاوتی کہ تو می بینی در فیض و فائض نیست بلکہ در قبول و قابل
است سوال فرمودی کہ جود و فیض بے تفاوت است تفاوتی کہ ہست در قابل است سوال
این تفاوت از کجا دانیم جواب ہم از انجا کہ تفاوت سنگ و خاکست در اصل یکی را مادہ صاف
افتادہ است بی واسطہ قبول میکنند و آن ارواح انبیاست یعنی مخروج واسطہ خواہد تا قبول
کنند خواہ واسطہ انبیا خواہ واسطہ اولیا و خواہ واسطہ حکما و علما راسخ و خواہ واسطہ مجاہدہ و ریاضت
آنرا کہ مادہ مکدر افتادہ ہیچ واسطہ قبول نکند و اگرچہ بعضی تقاضاید قبول کنند اما تحقیق نرسند سوال
ایشان را کہ مادہ مکدر افتادہ باختیار و ارادت خاطر بود یا نہ جواب بی اختیار و بے ارادت
خاطر یک برگ از درخت فرو نیاید سوال پس چہ حکمت بود در آفرینش بعضے از مادہ صاف
بود و در آفرینش بعضے از مادہ مکدر و مخروج جواب او جل جلالہ فاعل مختار است و فعل
او بی علت است کسی را نرسد کہ گوید چرا و چون لا یسئل عما یفعل وھم یسئلون یکرا
در ازل شایان قرب و کرامت دانست و آنچنانکہ دانست در وجود آورد و لا جرم تو دست
از نیجا بردار و پای ہمت بر تارک فلک دار نظم دنیا خوش است نو بتقی خوش باش
آخر کہ ترا بگفت مدبی خوش باش ٭ در ہمت و الیست بر آید روزی ٭ بگذار تو ہر دو در آموزے
خوش باش ٭ ظالم را شادی بحصول مراد دنیا است و مقصد را شادی بحصول مراد عقبیٰ

است سابق راشادی بوصول مراد مولی پست سوال دین و دنیا راست دنیا فرمود که
بو شود بی که چیست بفرمای که دین چیست جواب دین ظالمان گریختن و آویختن است گریختن
از معاصی و آویختن بطاعات و دین معتقدان بریدن و آرمیدن است بریدن از دنیا و آرمیدن
بعقبی و دین سالکان نیز او تولے است نیز از ماسوی الله و تولے بالله قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون سوال بحکم این تقریر بسیار بر تفاوت آمد جواب دین یکیست ولی تفاوت
است این تفاوت است این تفاوت که در نظر تو مے آید تفاوت ظاهر است نه تفاوت دین
که دین بهر حال یکیست بظاهر این از منه را روی بحقیقی مے نماید اما آنکه بنظر باطن بیند داند تا نیما
تو گفتم وجه الله سوال شریعت را بطریقت چگونه یکی دانیم جواب چنانکه تو جان و تن
خود را یکی میدان طریقت جان شریعت سوال چون اوست و جز او نیست امر و نهی بر کیست
جواب دین یکیست ولی تفاوتست این تفاوت الا له الخلق والامر امر بر امر خود است
و نهی بر خلق خود بگفتم که چیست بلکه گفتیم همه بدوست پس همه اوست سوال شناختیم که دین
را شناختم بگو دنیا کدام است خبر کن ما را که دوزخ و بهشت چیست جواب بهشت و دوزخ اعمال تست
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره از اعمال امروز فردا صورتها
بتو ساخته تمام نمایند اگر خیر کرده فردا و فردا صورتها ملایم و موافق آن کردار در پیش تو نیارند و اگر
شر کرده صورتهای موافق آن کردار در پیش تو نیارند سوال راه چیست و منزل کدام است
جواب سوالے کردی که آن از اسرار است و جمله روندگان راه را انکار است جواب این خبر بود
امن یجیب المضطر اذا دعاه نتوان گفت و این ورکه جمله عقلای عالم از شنفتن آن عاجز اند
یا گفت نتوان صفت زبان حال باید که گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نیست کم از آن
نباید که گوینده از دل گوید و شنونده از دل شنود و من قوت و توان نداریم پس به از آن نبود
که نگفته و شنیده انکاریم سوال اگر گوئے چاره نیست از آنچه شمه از آن بگویم و بشنوم
تا دلها مضطرب نباشد و جانها تشنه نا امیدی نخوانند جواب گوییم بعون الله و توفیقه که از کدام راه
و منزل سوال میکنی از راه و منزل ارباب شریعت و یا از راه و منزل اصحاب طریقت سوال
از هر دو جواب راه و منزل ارباب شریعت از نفس مال بر آمدن است [illegible] مستقیم [illegible] آمدن [illegible]

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم الآیه در راه ومنزل اصحاب طریقت از جان
ودل برآمدن که وتبتل الیه تبتیلا وبذر ره دوم دست برآمدن که وان الی ربک
المنتهی است درویش ترا میگویم زیرا که تو مسافری ودیگران مقیم اند ومسافر شریعت را نیت
اقامت درست نباشد زیرا که مسافر شریعت را روی بمال وملک پیش نتواند بود ومسافر طریقت
را روی بمالک الملک است سوال مالک الملک کجاست تا روی دل بوی آریم جواب
کجاست که نیست اینما تولوا فثم وجه الله مرد باید که از نصیب دنیا وآخرت برآید وحظوظ نفسانی
بگذارد وهرجا که باشد با او باشد وهرجا که رود بدو رود وبدو روی آرد وهرچه گوید بدو گوید وهرچه جوید
بدو جوید بلکه او را جوید بان تا نپنداری که او جل جلاله از تو دور است بلکه تو از و دوری
چون توبی تو در تو بجو شرح فتح الباب آن در که کسی نکشاده است بر تو بکشایند وترا بتو مقصود
نمایند سوال کس دیده است تا وی را نماید جواب دیده است آنکه با دیده است نی نفی
دیده است آنکه بی دیده است نظم تا دیده بود دیده کجا آید دوست * خواهی که شود
دیده بیرون آی ز پوست * از دیده بدیدنی چو تو بگذشتی * دانی که کسی نیست بجز او
سوال این معنی بسی مشکل است بفهم نمیرسد جواب تا وهم برخواست این معنی فهم نشود زیرا که حق
وحدت مطلق است ووحدت از صورت منزه است واز نقش مقدس وهم نقاش است
وصورت انگیز و وحدت وکثرت صفات اند وصفات ان المتعال ازین معنی بود که ابوحنیفه رحمة الله
علیه فرمود که من عبد ما یدخل تحت الوهم فهو کافر حقیقی لعینه تا لم یدخل فی الوهم این مرتبه نیست
هر کس را برآمدن برین محال نیست الا ما شاء الله راه چنین باریک دشت چنین تاریک
و تو خفته آنگاه بگویی که من مذهب ابوحنیفه دارم لیس روی افعال است بپوش روی اقوال
باش تا فردا پرده از روی کار برگیرند معلوم شود که خواجه مذهب که داشته است یوم تبلی
السرائر فما له من قوة ولا ناصر سوال او جل جلاله پرده پوش است فردا پرده این مشتی
خاک بخواهد درید جواب پیغامبر صلی الله علیه وسلم من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له
درین حدیث مستوفی هست اگر دریافتی فهو المراد وگرنه بدانکه فردا کار برخلاف روزگار خواهد بود
ظاهر وباطن خواهد گشت وباطن ظاهر یا الفرد وبدل خواهد شد وفرد وبالا عوض خواهد پذیرفت

پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الدنیا لعن البعجت توبة النصوح
بیاراید تا بفضوح قیامت مبتلا نشوی که فضوح الدنیا اهون من فضوح الآخرة سوال
پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم الموت کفارة چون گناه بموت مکفر شد فضیحت آخرت چه معنی
وارد جواب گناهی است که بمرگ مکفر شود و گناهی است که بطول نکشد در گور مکفر شود و گناهی
است که بعذاب قبر مکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نه بیند و آتش دوزخ آن گناه را نسوزد
هیچ سود ندارد فرو باید که از اینجا چندان نور برد که آن نور مزار دوزخ را فرو خورد جز یا
مومن فان نورک اطفأ لهبی سوال دنیا دوزخ نقد باشد و است آتش گرسنگی و بی نوائی
برما افتاده بیت من سوخته ام بآتش بریانی + هر سوخته را دوباره بریان نکنند + جواب
سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ بدیدار او بسیرد سوال آتش دوزخ با درویشان
چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند که النار مثوی
المتکبرین جواب آتش دوزخ با درویشان هیچ آمیزشی و آویزشی ندارد چه طاقت آتش فقر شان
هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقیر کو فقر کجا فقر سیاهی است که الفقر سواد الوجه سیاه روی باید
تا فقر در سرای سینه او فرود آید کافر نعمتی باید یعنی پوشیده صفتی یا حیال فقرا را روی نماید
کاد الفقر ان یکون فقرا سوال چگونه که هست هر صفت که هست درویش درویش است
جواب زنهار تا هر فقری را فقیر ندانی و هر حقیر را حقیر نشماری که صفات و ذمیمه پوشیده عدم
امکان است تا آورده است که مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین یحیی شکر عدم
قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الامکان و بیار سی فرمودی که بسیار آدمی را
ناخن انگشت دراز شود اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر مسلمان پاره کند یا چگونه
که را طاقت بود که الصبر مع الشئین اهون من الصبر مع الفقر قوت پیغامبری باید تا با وجود
امکان نقصی نماید و در فقر فخر افزاید سوال فخر هر جا که هست مذموم است جواب فقر
امر [illegible] فخر کردن مذموم است و لیکن فخر کردن [illegible] از [illegible]
که خواجه [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود دنیا و آخرت فخر کرد [illegible] الفقر فخری
[illegible] فقر فخری والله اعلم والحکم بالصواب

قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره نام او محمد بن عطا است
از مشایخ متقدمین هندوستان است

جامع بود میان علم ظاهر و باطن و وی از اصحاب خواجه قطب الدین
قدس سره است اگرچه میگویند که وی از سلسله سهروردی است و مرید و خلیفه
شیخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس سره و گویند که شیخ در بعضی رسائل
خود نوشته است خلفاء فی الهند کثیرة منهم حمید الدین ناگوری والله اعلم اما بمشرب او وجد
و سماع غالب بود و مولع بود بسماع هیچکس در زمان او این مقدار توغل در سماع نداشت
که او داشت علماء عصر بسیار او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیاء این سلسله
را بر پا داشت و در زمان تغلق شاه بسبب ایشان نیز محضر شد و همان محاضر که در زمان قاضی
حمید الدین شده بود حاضر ساختند و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
بزبان عشق و وله سخن میکند طوالع شموس از تصانیف مشهور اوست در وی شرح
اسماء حسنی میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید او جامع بود میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظرافت بود گاهی با اصحاب مطایبه نیز کردی گویند روزی وی با
شیخ برهان الدین و قاضی کبیر که یکی از مشاهیر عصر بود و یاران دیگر سواره سیر میرفتند مرکبی
که قاضی حمید الدین بر وی سوار بود بسیار خورد بود و با اسپان یاران دیگر همسری نمی توانست کرد
قاضی کبیر گفت که اسپ شما بسیار ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی به از کبیر است
و او را با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود در فوائد الفواد می آرد که لفظی حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قدس سره ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود که وقتی ایشان
خواستند که سماع بشنوند قوال حاضر نبود شیخ بدر الدین اسحاق را علیه الرحمة فرمودند که مکتوبی
که قاضی حمید الدین ناگوری فرستاده است بیار شیخ بدر الدین رفت و خریطه که در وی
مکتوبات و رقعات جمع کرده بودند پیش نهاد و دست انداخت اول همان مکتوب بدست آمد
آنرا بخدمت شیخ آورد و شیخ فرمود که ایستاده بخوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوب این بود که
کمینه فقیر [illegible] نحیف محمد عطا که بنده درویشان است و از سر و دیده خاک قدم ایشان [illegible] چون [illegible] بقدر

بشنید حالتی و ذوقی بروی پیدا شد بعد ازان این رباعی هم یاد کردند که ۱۲ و مکتوب بود
رباعی آن عقل کجا که در کمال تو رسد + آن روح کجا که در جلال تو رسد + گیرم که
تو پرده برگرفتی که جمال + آن دیده کجا که در جمال تو رسد + قبر او در پایان قبر خواجه
قطب الدین است بر صفه بلند چنین گویند او خود را در پایان خواجه نهاد تقبیلا لاولاده
این را نه پسندیده اند صفه بلندتر از قبر خواجه کردند و کان وفاته سته وستمائة منقولست
از شیخ نظام الدین اولیا قدس سره که فرمود سلک سماع درین شهر قاضی حمید الدین
ناگوری نشاندند و قاضی منهاج الدین نیز جانب چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان منازعت و خصومت بسیار کردند و او بران
صدق ثابت بود بعد ازان قصد کردند که چندان با قاضی حمید الدین منازعت کردندی تا وقتیکه
مولانا شرف الدین [illegible] رشد قاضی حمید الدین از صفای درویشان ترا می باشد بعبادت
بیرون او رفت او را خبر کردند که قاضی حمید الدین آمده است او گفت آنکه خدای را معشوق میگوید
او آمده است من روی او نه بینم درین مجلس میر حسن شاعر حاضر بود او عرضه داشت کرد که
مقصود ازین معشوق محبوبیست سلطان المشائخ فرمود درین مباحث بسیار هست و نیز از شیخ
نظام الدین اولیا منقولست که فرمود از قاضی حمید الدین ناگوری شنیده است که روز
سماع بود با آنکه قوالان حاضر بودند و رقص گرفت صاحب سماع گفت بیائید اگر کسی را بست
تفاوت حالی باشد با یکدیگر صفا کنید کردند هم متوحش نیامد باز گفت نباید که بیگانه در آمده باشد
تفحص کردند نبود و ترک سماع گرفتند و باستغفار مشغول شدند در اثنا آن درویشی سپیده [illegible]
برخواند با استماع آن اثری پیدا آمد عزیزی دران مجلس بود که عهده آن حال جان بحق تسلیم کرد
نقل از لوامع شموس حقیقت آنست که اقتصار و انتخاب ازان کتاب حقیقت مآب

که هر عبارتی [illegible] از اسرار حقیقت و هر فوج فوج از معانی طریقت است [illegible] است [illegible] واضح را
در متانت و جزالت و عالیت تشاکل و تشابه واقع شده از اول کتاب که شیخ اسم [illegible] کند
و کلمه چند از اوی یاد و چندان سعی در شرح این کلمه گفته که وقت تاقب از احاطه آن قاصر است
بار حق هر چه آید نیکو ست ۰

قال قدس سره حرف اشارت است و اشارت فنا باید بود چون موجودی در نظر آید با آن روی
ظاهر آید از بعد آن چون از وی فعلی که لایق او بود دیده شود و در عرف گویند که او کرد و کس نگو
کرد چنانکه خلیل صلوات الله وسلامه علیه چون روی از نیرات بگردانید و تبری از کل ظاهر گردانید
بری مما تشرکون روی دل بمحبوب جان آورد (وجهت وجهی) للذی فطر السموات والارض
حنیفا ان بعد تبرای مشرکون تولای وجهت و یرا گفتند الی من توجهت فقال الی ربی الذی
سیهدینی یقین این اشارت اگرچه از مقام تفرقه بود حروف اضافات دلیل این سخن است
اما در طلب مشار الیه جمع شده و صفا با ظلمت جمع شده در حال در سکوت آمد انی ذاهب الی
ربی سیهدین الله بالخیر میسر شود جمله ذرات عالم کون را در سلوک چه بدوست زیرا که جمله طالب
کمال خوداند و کمال هر ذره در عالم لایزال نبود و بدین نسبت همه را از حجر عدم در ظهور آورد و در روی
همه بدان نور آورد و حکیمی را سوال کردند و گفتند روی ذرات عالم بجیب گفت بهستی است
از توحید الاسنا به نظم گر روی دلم بسوی او خواهد شد حال دل خسته ام نکو خواهد شد
تصمیمکم رشته امید دلم با او چو یکی شود و تو خواهد شد فی حبیب خیاله فی عینی ما
واسمه فی فمای مکنون ما ان تذکرته فکلی قلوب وان تاملته فکلی عیون ای برادر
در عالم سلوک جمعیت محال است انی ذاهب الی ربی سیهدین دلیل این حدیث است
اگرچه جمع بود سیهدین نیز گفت و در حال وصول تفرقه ضلال بود انا الحق و سبحانی
ما اعظم شانی است یعنی در مقامی که باید گفت هو گفتن تفرقه بود و ضلال در مقام که هو
باید گفت انا گفتن محال بود و میسر شود الله بالخیر میسر شود که اگر گوینده انا خیز دران مقام هو خیز
گفتی بسر آمدی چون بجای هو انا گفت در سر آمد و از سر چه داشت بر آمد اگر حسین بجای
انا هو گفتی و بسر آمدی و از سر توحید بر آمدی چون انا گفت بسر آمد و هزار هزار مرتبه
بر تر آمد من قتلته فانا دیته بعبری در اشارت مشیر و مشار و اشارت ها باید تا دست آید و این
واین در کثرت افتد و ثالث ثلثه نصاری قریب شود و از مقام توحید دور گردد والاشارة
الی شرک والعبارة عند اهل سر این سخن است نظم آنرا که بسوی تو اشارت باشد
در معنی غربت عبارت باشد اما به بیان رسد توحید بیچاره همیشه در عبارت باشد

۱۹۱/۱۲

ای برادر اشارت حس محسوسات بود و اشارت وہم موہومات بود و اشارت عقل معقولات
بود و ہو مرجع عزت و کبریاء محبوب عیان ہدین عالم نقیبت ندارد پس اشارت بدو غیر شرک
میگرچه اگو وہ ہو مرجع عزت و کبریاء محبوب اگر غائبی اشارت بکو میکنی و اگر حاضری اشارت
بچه میکنی فالق الخلق لا یری و برانا یرت اللہ که اشارت بدو چیز از غفلت دل شود لا اله
الا اللہ بر ہر دل که تجلی عالم عظمت بود او را پروای یاد او رہست او نماند و چون دل از یاد داشت
باز ماند ہر آئینه زبان از یاد کردنبا زماند درین مقام اشارت صدر بود و ہو سر العبد ہم عن اللہ کیشہم
ذکر اللہ شعر کسی پرسش نمیداند زبان درکش زبان درکش ای برادر تو خود را فراموش بکن
و فراموش کن خود این فراموشی یاد کردن بود عجب و ذکر یک از الست نقد یک روز
سیاه خود را فراموش کرد و لب بر لب نہاد و فراموش کرد و نازش قبل از نسبت از وقت در گذشت
چون بخود باز افتاد از درد آن در گذار افتاد میگفت شعر نسیت الیوم من عشق صلاتی
فلا ادری غدائی من عشائی + فذکرک سیدی اکلی و شربی + و وجہک ان رأیت شفاء دائی
بدانکه اسم ہو یک حرفست و حرف و آواز اشباع ضمت متولد شده است پس این اسم مقدس
دلیل است بر وحدت مسمی تو نیز ای برین مناسب نسبت لطری اسم اعظم با وشاه یگانه گیا +
باشد تا موجب معانی بیحد کرانه شود چون دائره با حرفت مستقیم اتصالی یافت مضاف شد
محبوب شد با و با نامی المحبوب تحبه یا ایہا الذین آمنوا چون دائره بحرف علت که در نظر ہیچ
نیاید متصل شد و مسافت نید از محب گشت ہو و ہو ندا از المحب المحبوب پس ندای حضرت اعلای
او صبر عاشقان کار افتاده را تا مدد شد تا نید یا آمد و ندای عاشقان بیاد داده حضرت عزت او را
تا بوک عزت وصل او دریابند ہو آمد و در عالم عشق و شوق چون از طرفین بود یا ہی ہو در خور
است و علیم معتبر است نظم اینجا که ز عشق یا ربوبی باشد + لابد باشد که گفت گوئی باشد
و ر کسی که ز شوق ہست و ہوئی باشد + بی شبہه ز ہر دو یا ہی ہوئی باشد + بدان ای عزیز
که اسم ہو اشارتست بوجود ازلی و ہست لم یزل موصوف باوصاف کمال و مقدس از نقائص
و زوال موجودی که اولیت او را ابتدا نباشد و ہستی که دیمومیت او را انتہا نباشد و این
اسم است که از سرادقات غیب در عالم ظہور آمده است چنانکه در سورۂ قل ہو اللہ احد ظاہر است

مشتملست بر اوراد و قهر ... ظاهر شود و چون این
هو اسم اعظم است وتجلی انوار او باهر از اخص خواص حضرت جلت
اسم از اسما اشارت بود از برای زیادت بیان اسم الله بران ضم کن و هو الله شد تجلی
انوار آلهیت بر ارواح خواص بود و چون انوار آلهیت قاهر انوار عقول بشری بود برای
زیادت بیان اسم احد بران ضم کردند و تجلی انوار احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود و چون
انوار احدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان ره اسم صمد بران ضم کردند و تجلی
انوار صمدیت بر اشباح اولیا بود و چون انوار صمدیت ماحی رسوم انسانست و صفات لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد برای زیادت بیان بران ضم کردند و تجلی انوار این صفات مقدسه
بر اضافت خلق را در ربقه عبودیت آورد و همه را طالبًا او کارها بر درگاه الوهیت او روبه همه را از نهایت
نظر بر بدایت افتاده دائره های هو دیدند همه محیط هرچه از راه عبارت و رسایر اسمای حسنی بود
از راه اشارت در آن دائره یافتند گفتند که این اسم اعظم اصل اسامی است چنانچه فاتحه
ام الکتاب است این اسم اعظم اسامی است لسر سخن با آیم اسم هو دیباچه خطبه جلال
ذو الجلال است و فاتحه اوصاف کمالست ذاکر این اسم اگرچه صاحب نظر باشد و او را
از اسرار خبر باشد تجلیه سلطان هویت حضرت او واله و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان
شود و او را از خود شعور نماند و در صفات او غیبت و حضور نماند اشارت او از وجود و بود و نظر
عشق و ابد و بود لا اله الا الله محمد رسول الله یکی از اکابر طریقت فرمود یکی از والهان
دیدم چون بدو رسیدم او را یافتم در بحر شهود غرق و بشهود مستغرق گفتم یا اسمک قال هو
گفتم من انت قال هو گفتم من این جئت قال هو گفتم اسلے این ترید قال هو گفتم مراد
از گفتن هو حضرت ذو الجلال تعالی است که ملکش لم یزل و لا یزالست فشهق شهقة و خر میتا
از وی انفرد جدا شد و جانش با استقبال رویت بادشاه حدیث خواجه عالم صلی الله علیه و سلم
چون سایح بحر نور شد از عالم خودی دور شد و با نوار محبوب مستور شد چون متلاطم امواج شهود
بر سر آمد سلطان عزت بدو ناظر شد و او بخود حاضر شد فریاد برآورد و اللهم اجعل فی قلبی نورا
و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و فی فوقے نورا و فی تحتی نورا و فی امامی نورا و فی خلفی نورا
واجعلنی نورا و فی نوری گفت بیت سرتا پایم فدای سرتا پایت ۞ یعنی در محمد آباد و جبرائیل آباد

یعنی یافته نمیشود و در سوره الرحمن بشاهی و نارا سلی مارا در ظهور و نظر فرمای تا نبینی از انکه
پرتو انوار جلال محرق شویم پرتو سبحات وجه کریم تو مشرف شویم پیش از انکه بخود با تو در
مشغول شویم با شراق صفت جمال تو نور شویم این معنی سوکردار و ادراک را ذوقی سلیم باید تا جمال
نماید ای عزیز چنانکه مسمی اسم هو از کیفیت منزه است و از بدایت و نهایت مقدس است
اسم هو از مخارج و بدایت و نهایت مقدس است و منزه کس بدایت او در نیابد و به نهایت
او نرسد و این صفت حضرت علیت است که اولیت او از بدایت منزه و آخریت او از نهایت
مقدس است و دائره ها سے هو چون متصل شود و ازلی بدایتی و بے نهایتی مخبر است از هویت
حضرت علیت ای برادر با انکه دائره های هو را بدایت و نهایت پدید نیست اما چون در نقش وے
نگاه کنی هر جزوی از اجزای دائره را صلاحیت بدایت دارد و همان جزو صلاحیت نهایت دارد
پس کلی آن دائره بحکم صلاحیت متضمن اولیت باشد و متضمن آخریت باشد بدین نسبت هم اول
باشد و هم آخر و بحقیقت اجتماع اولیت و آخریت در ما سوی الله تصور نتوان کرد بدین نسبت
با اسم هو عین مسمی باشد و این رمز بر هر کس پیدا نباشد **نظم** آن حلقه که اول است و آخر
وان نقطه که باطن است و ظاهر ۰ خواهی که ببینی اسے نکو روی ۰ در حلقه ها نظر کن آخر
پس سخن باز آئیم ای عزیز آنکه حرف هو مستخرج از حلق است و را اخلاق مساس نیست لیکن گوشید
این حرف را باید که با عالم امکان پیوستگی نبود سر رائحه صبر شکستگی تا در عالم وحدت بار یابد
و از سرادقات احدیت دیدار یابد ای عزیز در کلام عرب اسم کم از دو حرف نیامده است بدینکه
نسبت فرد مطلق را در عالم ما نامی نیست چون ارباب بصیرت معنی احدیت در حرف ها دید ...
دل بر و آوردند و گفتند که این حرف را معنی او ست **بیت** حرفی که مراد ما از او باشد
پیدا از نظر حرف تا او باشد ۰ بدین نسبت اسم و مسمی هر دو یکی باشد و بی شبهتی و شکی
ای برادر حرف ها از زبان جان متصاعد میشود و از مکامن اسرار بجهان اظهار می آید و
... هیچ محل جلوه و هیچ مکانی نزد مے نمی باشد و لب و زبان را که وکیل در سلطان ...
انداز و در او ان گفت آگاه نمی شوند از برای آنکه تا منکشفان اسرار احدیت و متبصران
انوار صمدیت را معلوم گردد که چون اسم از تبدیل و انتقال و تحویل بحال مقدس بود

وهر آئینه معنی این اسم مقدس متمکن بیکان واز ترمن بزبان مقدس بود وذلک سر عزیز
الهی برادر هو اسم اشارتیست بر آئینه بذات مشار الیه باشد نه بمجلس صفات او واین سر آن
معنی است که واصلان گفته اند که عشق بر ذات واقع شود نه بر صفات خصوصًا ذاتی که کمال
او موقوف باهو زاید علی الذات نباشد واین معنی دقیق به نزد ارباب تحقیق دلیل است
بر تقدم ذات بر صفات نه تقدمی که موجب مغایره بود بل تقدمی که مثبت وحدت بود وسر التوحید
اسقاط الاضافات پدید آید ای برادر اسم هو انست که اسم ذاتست مطلق نه معلوم ونه مشتق
ای برادر اسم مشتق از اشتراک غیر خالی نبود وانچه از اشتراک غیر خالی نبود دنیا، وحدت بدو
عالی نبود اسم معظم هو باتفاق عشاق مشتق نیست وجز دلیل بر وحدت مطلق نیست
اسم معظم هو بود چون هو او بود وذلک رمز لطیف ای برادر رمز مطلق آن بود که او را هیچ
چیز صفت نتوان کرد زیرا که وصف چیزی مقتضی مغایرت بود میان ذات موصوف وصفت بدلیل
استغنا موصوف از صفت وافتقار صفت بموصوف حاصل آنکه اخبار از چیزی تعین ذات
نتوان کرد بدین نسبت درین معنی تعدد وکثرت بود وتعدد موجب نفی وحدت بود چون اسم معظم
عزیز در ذهن مقرر شود نتوان دانست که جمله اسما مشتقه واعلام قاصر اند از اخبار ذات بی کیفی
حضرت مقدس او واسم معظم هو مظهر است از حقیقت احدیت فرد مطلق ومظهر است مر حیثیت
صمدیت اله بر حق را قال بعض المشایخ من غرق بمعنی اسم هو نسی ما سواه من الاسماء یعنی هر که
بر معنی فردیت او وقوف یابد لغزش بر عالم وحدت افتد واز کثرت واضافت پرهیز دو در
ذیل یکایکی او نه چون از یکی بیکی ناظر شود واله وحیران گردد در وله وحیرت حق وجود آوان
بود که در بحر شهود غرق گردد وبفرد مطلق مستغرق گردد واو را درین مقام با یقینیت از کجا پروا
یاد داشت اسامی ماند ای برادر هر که او را بشناسد هر آئینه فی الحقیقة بشناسد وبیچون اشارت
محال بود وابیچون عبارت ضلال بود وذلک سر الا ان الله من احب شیئا اکثر ذکره ان
ست اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت وگوی باشد باز چون بعالم رفته در دی
رسید العارفون هم عن الله اکثر هم ذکرا الله جمال نماید بیچاره عاشق از درد دل پیوسته میگوی
نظم گر عاقلی حدیث تو کم کنی ✤ راه سر گفت وگو محکم کنی ✤ بس سوخته فراهم کنی

برگفته بگریے و ماتم کنمی * عجب در مفتهای کار لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
گفتن سر این معنی است انی لاستغفر الله کل یوم مائة مرة بود نه بار برای بود و نه نام یکبار
برای استغفار و ذلک سر ای برادر آنرا که در مقام تحمید فصاحت نماند او در مقام توحید
دم چون زنده لا احصی ثناء علیک و لا اله الا الله احب مناجات الحبیب با وجه و مکین لسان
العاشقین کالمیل *

شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره العزیز از اکمل مشایخ است
مناقب او از چند کتب مرقوم شود

مشایخ چشت نوشته اند معلوم توان کرد در فوائد الفواد نقل از سلطان المشایخ میکنند که
جلال الدین تبریزی مرید شیخ ابو سعید تبریزی بود و بعد از وفات بر در خدمت شیخ
شهاب الدین سهروردی افتاد و خدمتها کرد که هیچ بنده و مریدی را میسر نشود و گویند که
شیخ شهاب الدین سهروردی هر سال بسفر حج رفتی پیر شده بود و ضعیف گشته که برای او
نبید اشتند غذا ان بر مزاج او نبوده است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود که
دیگدانی و دیگی بر سر کرده می بردی و آتشی در آن کرده چنانچه سر او نسوزد تا چون شیخ طعام
طلبیدی طعام گرم پیش بردی و وی با خواجه قطب الدین و شیخ بهاؤ الدین صحبت داشته
ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار است و در آن زمان خواجه بدهلی تشریف آورده بود و شیخ
نجم الدین صغری شیخ الاسلام دهلی که قبر او برابر قبر مولانا برهان الدین بلخی است با او
نقاری پیدا کرد و او را بامری تهمت ساخت و چنان انگیخت که او را بجانب بنگاله روان کردند
چون در بنگاله رسید یک روز بر آب لب نشسته بود بر خواست و تجدید وضو میکرد و حاضران
را گفت بیائید تا بر شیخ الاسلام دهلی نماز کنیم که او این ساعت نقل کرد و همچنان بود که بر زبان
او رفته بود بعد از آن که نماز کرد روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام دهلی
ما را از شهر بیرون کرد شیخ ما او را از جهان بیرون کرد و هم در فوائد الفواد نقل از سلطان
المشایخ میکنند که فرمود شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره چون در دهلی آمد بعد از چند گاه
روان شد میگفت که چون من درین شهر آمدم زر صرف بودم این ساعت نقره ام تا

چه خواهر شد و هم درینجا نقل میکنند که اندرانچه شیخ جلال الدین تبریزی در بداؤن رسید
روزی در دهلیز خانه نشسته بود و مردی جغرات فروشی کوزه جغرات بر سر کرده پیش آن گذشت
و این جغرات فروش از جماعه قطاع الطریق بود که در سواشی بداؤن می باشند چون نظر او بر روی
مبارک شیخ جلال الدین افتاد مهر او دل لغیه در وی او بگشت چون شیخ در وی نیز بدید گفت در
دین محمد صلی الله علیه وسلم اینچنین مردان هم باشند بر فور ایمان آورد شیخ او را علی نام کرد
چون او مسلمان شد در خانه رفت و یک لکه جتیل در خدمت آورد شیخ قبول کرد و فرمود که
این سیم را هم تو نگاهدار آنجا که خواهم گفت صرف رسانی نفع آنجا ازین سیم هر کس می بخشید
یکی را صد درم سفر مود و یکی را پنجاه درم یکی را کم و یکی را بیش و هر کرا اندک فرمودی
پنج جتیل فرمودی اقل تصدق شیخ پنج جتیل بودی تا چندگاه بر آمدن آن سیم خرج شد
یک درم ماند این علی میگوید که در دل من گذشت که بر من یک درم بیش نمانده است و اقل
بخشش شیخ پنج درم است اگر کسی را چیزی خواهند فرمود من چه خواهم کرد همدرین اندیشه
بودم که سایلی بیامد و سوال کرد شیخ مرا گفت یک درم او را بده و همدر وی نقل است
که شیخ شهاب الدین سهروردی وقتی از سفر حج باز آمده بود و اهل بغداد بخدمت او آمدند
هر یکی خدمتی آورد و از نقد و جنس بسیار درین میان زالی بیامد گریه از جای در کنه خود بکشاد
و یک درم پیش آورد شیخ شهاب الدین آن یک درم بستد بالای آن تحف و هدایا بنهاد
آنگاه از حاضران هر که بود فرمود که شما را هر چه می باید از تحفه و خدمتی هر کسیر بر گیرید هر یکی بر خواستند
نقدی و صره و کالای بر سی گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طیب الله ثراه حاضر بود
او را اشارت کرد تو هم چیزی برگیر شیخ جلال الدین برخاست آن یک درم که آن زال
آورده بود برگرفت شیخ شهاب الدین چون این بدید گفت این هم تو بردی چنین گویند
که شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاؤ الدین زکریا باهم سیاحت بسیار کرده اند تا وقتی
که بشهری که شیخ فرید الدین عطار از انجا بود رسیدند شیخ بهاؤ الدین را روش چنان بود
که چون بمنزل می رسید بعبادت مشغول می شد و شیخ جلال الدین بسیر شهر می بر آمد شیخ عطار
را دیده گرفته است محو انوار کمالات او شد چون بجوانگاه باز آمد با شیخ بهاؤ الدین گفت

کہ امروز شاہ بازی را دیدم کہ از خود رفتم شیخ بہاؤ الدین فرمود کہ جمال با کمال پیر یاد نکردی گفت کہ با وجود او از ہیچ چیز یاد نیامد از ان تاریخ باز درمیان شیخ جلال الدین و شیخ بہاؤ الدین مفارقت افتاد

در فوائد الفواد نقل میکنند کہ شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بشیخ بہاؤ الدین ذکریا رحمۃ اللہ علیہ فرستادہ است و در انجا نوشتہ من احب اخا ذا الفنا لم یفلح ابدا نوشتہ است کہ ہر کہ دل بر صحبت بندد حیف آنچہ عبد الدنیا در جوامع الکلم کہ از ملفوظات سید محمد گیسو دراز است می نویسد کہ شیخ فرید الدین قدس سرہ در کودکی بیشتر مشغول و مستغرق بودی تا آنکہ او را مردم قاضی شہر دیوانہ میگفتند باری شیخ جلال الدین در ان منزل رسید پرسید انجا درویشی ہست گفتند کہ کودکی ہست دیوانہ شکل کہ در مسجد جامع افتادہ می باشد شیخ جلال الدین برای دیدن آو آمد و اناری بدست او داد او صایم بود آخر بخلق قسمت کردند یکدانہ افتادہ با وقت افطار ہم بدان دانہ روزہ بکشاد آن روز ندید و ترقی بالا تر یافت با خود گفت کہ اگر آن تمام انار میخوردم چہ ندیدہا می بود و چون بشیخ الاسلام قطب الدین پیوست این حکایت کرد شیخ فرمود بابا فرید ہر چہ بود ہمدر ان یکدانہ بود برای تو داشتہ بودند در سیر الاولیاء می نویسد کہ اثناء آنکہ میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین متکا بلہ سیر رفت شیخ فرید الدین نہایت جامہ پارہ داشت سر بار باد میزد و شیخ بدامن پیراہن محل از ار پارہ می پوشید شیخ جلال الدین دریافت فرمود کہ درویشی در غار ابتلا مشغول بود ہفت سال آزار در تن نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار تا چہ شود سلطان المشائخ میفرمود کہ شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در بنگالہ است قدس اللہ تعالے سرہ العزیز

شیخ نظام الدین ابو المؤید قدس سرہ از مشاہیر بزرگان ست

در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین قدس سرہ بود و شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیدہ است میر حسن در فوائد الفواد مے نویسد کہ بندہ عرضہ داشت کرد کہ شما در تذکیر او وقتی بودید فرمود کہ آری من دران ایام کودک بودم درک معانی بمراد ننمودہ است

روزی در مذکیر او در آمدم او را دیدم بر در مسجد نعلین در پای داشت آخر از پای نکشید و نیت
کرد و در مسجد در آمد و دوگانه بگزارد من تسبیح کسی را در نماز بدین هیئت ندیده ام دوگانه بر است
بگزارد و پایان بر همین هیئت مقرری بود که او را قاسم مقری گفتندی خوشخوان او آهسته بخواند بعد از آن
شیخ نظام الدین ابو المؤید آغاز کرد که بخط بابای خود نوشته دیده ام مشهور سخن دیگر نگفته
بود که این سخن در حاضران در گرفت همه در گریستند آنگاه این دو مصرع بگفت که بیت
بر عشق تو بر تو نطف خواهم کرد * جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد * این بگفت و نعره ها
از خلق بر آمد بعد از آن دو سه بار همین دو مصرع بگفت آنگاه گفت ای مسلمانان دو مصرع دیگر
این ست یاد نمی آید چکنم این سخن بر طریق عجز گفت چنانکه در همه جمیع اثر کرد آنگاه قاسم مقری
آن دو مصرع یاد داد بیت پیوند دو سه تاک در خواهم شد * بر عشق سری ز گور بر خواهم کرد
این رباعی تمام بگفت و قیر چو در آمد شیخ نظام الدین ابو المؤید را شمس العارفین گویند شیخ
جمال کولوی که مقبره او در کول است از اولاد اوست رحمة الله علیهم * *

شیخ برهان الدین محمود بن ابی الخیر اسعد البلخی رحمة الله علیه از اکابر علماء وقت
سلطان غیاث الدین بلبن بوده بکمال موصوف بود و بوفور علم و دانش و وجد و سماع جامع بود میان
علوم شریعت و طریقت و بعالم شعر نیز میل داشت و بعضی شعرها در رسالها نیز ازوی نقل
می کنند چنانکه این بیت بیت گر گرم عام شد رفت زبر آن عذاب * در بعل علم شد و که
مهابد بنیست * و مشارق حدیث را پیش مصنف سند کرده بود و نقل است که وی میگفت
که من خورد بودم بقیاس شش ساله همراه پدر خود در راهی میرفتم و آواز مولانا برهان الدین
مرغینانی صاحب هدایه در افتاد پدر آنجا شتافت قیام کرد تسبیح پدرم در کوچه دیگر رفت و مرا پیا گذاشت چون
کوکبه مولانا برهان الدین مرغینانی نزدیک رسید من پیش شدم سلام کردم و در من نظر کرد و
این سخن بگفت خدا مرا چشمی سخن گویا که این کودک در روزگار خویش عالم عهد شود من این
سخن شنیدم همچنان در رکاب او روان شدم باز مولانا برهان الدین مرغینانی فرمود که خدا
مرا چشمی می گویا که این کودک چنان شود که پادشاهان بر در او آیند * نقل است
که او با ... که قضات ... دهل ... کبیر ... خواهد ... کرده ام ... از یک کبیر

وشهید شدند بسیاری از مسلمانان و بهان روز بسعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
همدران روز شهید شد اکثر شهدا برلب آن حوض دفن کردند و ساکن مالوف خود مدفون یافت

شیخ ترک بیابانی گویند وی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی
است والله اعلم و از احوال چیزی مشخص نشده است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک قلعه
دهلی است جانب فیروزآباد رحمة الله علیه رحمة واسعة والله اعلم بالصواب

شیخ شناسی رحمة الله علیه در بدایون بعد قاضی حمید الدین ناگوری بود
او را شاهی روشن ضمیر گفتندی در آنچه او را خرقه داد بخدمت شیخ محمود موینه دوز فرستاد
و گفت ما امروز این کار کرده ایم که شاهی را خرقه دادیم ترا این معنی پسندیده می افتد شیخ محمود
گفت هر چیز که شما کنید پسندیده باشد آورده اند که روزی یاران او در آفتاب ایستاده
چنانکه عرق از ایشان چکیدن گرفت دران حال خواجه شاهی فرمود که حجام را بخوانید گفتند
چه خواهی کرد گفت آن قدر خونی که از یاران من می رود بگویم که تا خون من نکشاید و در
خیر المجالس تمام این قصه را نقل می کند میگوید وقتی یاران او را بیرون بردند و شیر و برنج
بخشید چون طعام کشیده شد شیخ دران طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ناخواهم
خورد یاران حیران ماندند و گفتند میان ما کس خیانت نکرده است دو نفر باز که ایشان شیر و برنج
پخته بودند پیش آمدند و گفتند شیر جوش بر آورده بود و کفک بیرون ریخت او بدی نبود که در آن کفگیر
بر زمین هم افتاد و گفتم بر زمین بریزد آن به یا ما بخوریم بضرورت خوردیم گفت پیش از آنکه طعام
پیش یاران کشند هر که بخورد خیانت کرده باشد عذر ایشان مسموع نیفتاد و ایشان شرمنده
شدند و هوای تابستان بود و عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید که بار دیگر این نوع
نباشد بعده حجام را طلبید و گفت آن قدر عرق که از یاران من رفته است خون من بر زمین بریزد
شیخ نظام الدین فرمود که محبت همچنین که خون خود ریختن فرمود و رعایت ادب آنچنانکه
عذر ایشان مسموع نداشت نقل است که وقتی شیخ نظام الدین ابو المؤید را رحمة الله علیه
رحمتی شد شیخ شاهی موی تاب را طلبید و گفت همتی بر بند تا این زحمت من بصحت مبدل شود
و خواجه شاهی عذر خواست که شما بزرگید این معنی را از من مطلبید من مرد بازاری ام شما با من

ازین بابی چه گویند شیخ نظام الدین عذر خواست گفت البته ترا دعاهی باید کرد و دست
با بیعت تا من صحبت یابم گفت بلا دو بار مرا بخوانید یکے را شرف لقب بود مردی صالح و دا
نیاطی بود بمرد و را باللبید شد خواجه شاهی با ایشان گفت که شیخ نظام الدین مرا چنین
کارے فرموده است اکنون شما با من یار باشید از سر شیخ تا سینه من و اتمام اعضای مقابله
از سینه تا پای یکے داند و تا پای دیگر دیگرے فی الجمله هر سه مشغول شدند و حسبت
شیخ نظام الدین اولیاء بسبب بد شد شیخ بدر الدین موی تاب رحمة الله علیه برادر شیخ شاهی
موی تاب است وی وصیت شیخ شاهی پیش خواجه قطب الدین رفت و مدفون با شیخ بدر الدین صاحب
ولایت قبر او پس پشت نمازگاه شمسی است که در بداؤن است رحمة الله علیه خواجه محمود
موئنه دوز رحمة الله علیه مرید قاضی حمید الدین ناگوری است از صاحبان و معتقدان خواجه
قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجه بسیار است مقبرۂ او در جوار روضۂ خواجه است
بیرون دری که بجانب حوض شمسی راه دارد هر کرا همی باشد سنگی از روضۂ او ببرد و در
گوشۂ او نهد چون حاجت برآید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمة الله علیه مولانا مجد الدین
حاجی رحمة الله تعالی و تقدس علیه. از ملفوظات مشائخ آنچه دیده ایم هیچ جا ذکر او و ذکر چیزے
از احوال او نیافته ایم و لیکن از بعضی بزرگان شنیده ایم که وی بزرگ بود و تعلق بسلسلۂ سهروردیه
داشت مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است قدس سره دوازده حج گزارد و آخر بدهلی
آمد سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه او را صدر ولایت خویش ساخت تا دو سه
چهار سال ضبط مهمات این منصب بوجه اتم نمود و حقی بر سیت و مضبوط ساخت اتفاقاً
روزے دیگی فقیر را سعد و رد دادند و بخشند. و سلطان شمس الدین التماس او را بسند ول داشت
و از منصب صدارت او را خلاص کرد در ایام تشریق که ایام اکل و شرب و ایام ضیافت الله
خلق این دیار بمقام خواجه قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا مجد حاجی نام کنند
و الله اعلم بالصواب شیخ خضر رح مشرب قلندریه داشت اصل او از ولایت روم است
کرامات و خوارق عادات بسیار از وی بوجود می آمد هر چند که رسم انابت و بیعت از وی
مطعون نبامده بود چون بهندوستان تشریف آورد در زمان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین

بختیار اوشی بصد رغبات بود و توجه انابت بخدمت او آورد و خواجه کلاه و خرقه را انعام بمنزل او فرستاد
و رخصت کرد بعد از آن او را بجانب جونپور اتفاق سفر افتاد و چون در شهر پهلواری رسید بشاه قطب الدین
او مرید شد شاه خضر بعد از عطای خلافت شاه قطب متوجه روم شد و الآن در هندوستان
سلسله برپاست سلسله او قلندریه چشتیه است رحمة الله علیه شیخ بدرالدین غزنوی رح خلیفه خواجه
قطب الدین بختیار اوشی است از اهل سماع بود مشائخ روزگار بر بزرگی او معترف بودند و تذکیر گفتی
سخن کبرا داشت بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فریدالدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی
از غزنین اول بلاهور آمد بعد از آن بدهلی رسید و مرید خواجه شد در سیر الاولیا نقل از سلطان المشائخ
میکنند که شیخ بدرالدین غزنوی را با خضر ملاقات بود و قتی پدر او را گفت که اگر خضر را ببینی بمن بنمای
میگویند روزی در مسجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند دور تر از مردم نشسته بود شیخ بدرالدین
به پدر اشارت کرد که خضر آنست پدر گفت بعد از تذکیر او را دریابم چون تذکیر تمام شد خضر از آنجا
گم بود غائب شد سلطان المشائخ میفرمایند که من از شیخ بدرالدین شنیدم که میگفت خواجه قطب الدین
قدس سره این دو بیت بسیار گفتی نظم سودای تو اندر دل دیوانه ما است ❊ هرچه آن نه
حدیث تست افسانه ما است ❊ بیگانه که از تو گفت آن خویش منست ❊ خویشی که نه گفت از تو
بیگانه ما است ❊ و هم وی میفرمایند که شیخ بدرالدین غزنوی در عمر بزرگ بود و مسن شده بود
گفتند شیخ پیر شده است چه شکل برقصد گفت شیخ پیر قصد عشق میرقصد هرکرا عشق است او را
رقص است و هم وی میفرمایند که شیخ بدرالدین از پیری جنبیدن نتوانستی چون سماع شنیدی
چنان رقصیدی گوئی کودک ده ساله میرقصد قبر او در بیابان قریب قبر خواجه لبیت قدس الله
سرهما رحمة الله است خواجه لبیت قبری است بالاتر از قبر خواجه قطب الدین در جانب شمال او را
قبر خواجه لبیت گویند و گویند که دفن وی پیش از مقبره خواجه است در اوایل فتح دهلی و لیکن از
احوال ایشان چیزی معلوم نشده است والله اعلم مولانا ناصح الدین رحمه الله
قاضی حمیدالدین است و صاحب سجاده او در سیر الاولیا نقل از سلطان المشائخ میآرد
مردی بود که او را عزیز ناصح میگفتند از بداون بدهلی آمده بود بخدمت مولانا ناصح الدین بن
قاضی حمیدالدین ناگوری رحمة الله علیهما آمد تا خرقه درخواهد همبرین نیت جمعیتی کرد بسر حوض

سلطان

سلطان انجمی از درویشان آنجا حاضر شد درین اثنا آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض
سلطان اندرا دید گفت این سهل حوض است حوض شاعر که دریا اوان است نه ازین حوض است
محمد کبیر حاضر بود چون این را شنید بمولانا ناصح الدین گفت که او را خرقه ندهی که کذاب است
شیخ فخر الدین ابن خواجه معین الدین بزرگ و کاسب زراعت مشغول بود و بموضع ماندل که قریب
با اجمیر است اجا ساخت و آنچه در ملفوظات مشایخ چشتیه است که فرزندان خواجه را دیهی اجیای
بود و حاکم مزاحمت میکرد و خواجه بتقریب آن در دهلی تشریف آورد همین شیخ فخر الدین است
وی بعد از پدر بیست سال در عمر حیات بود در قصبه سروار شانزده کروه از اجمیر وفات یافت
نزدیک حوض قصبه سروار مدفن اوست رحمة الله علیه و قدس الله سره العزیز شیخ فخر الحق
و الملة و الدین قدس الله سره العزیز خلیفه خواجه بزرگ قطب الدین است و از خواجه بزرگ
معین الدین و الحق نیز نعمت یافته از اعیان اولیا و ارکان این شافت بغایت ریاضت و
مجاهده و فقر و تجرید داشت در کشف و کرامت آیتی بود در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
و اخفا میکوشید و خود را از چشم خلق میپوشید از شهری بشهری میگشت و باقبت در مقام
اجودهن که مردم وی درشت خوی و ظاهر پرست و منکر درویشان بودند آمد و گفت این محل
بودن نیست آنجا ساکن شد و هرگز آنجا کسی از حال وی خبر نرسید بیرون قصبه درختان کریر
بودند یک درخت بود و انبوه زیر آن درخت با حق تعالی مشغول بودی و بیشتر احوال در مسجد جامع
مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقها میکشیدند و محنتها و شدتها می دیدند عاقبت چون
برهان قوی داشت پوشیده نماند نقلست که وقتی جامه او بسیار پاره شده بود مردی پیراهنی پیش
او آورد و آنرا پوشید در حال از تن برکشید و بشیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
دران جامه داشتم درین جامه نیافتم نقلست که بیشتر افطار او بشربت بودی قدحی از شربت
بیاوردندی و قدری مویز دران کردندی از آن شربت مقدار نصف یا که دو ثلث بر حاضران
قسمت کردی و مقدار ثلث ماندی خود بکار بردی از بقیه آن هم کسی را که خواستی نصیب کردی
بعده مائده پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم مستحق رسیدندی و خود نخوردی مگر باز
وقت افطار روز دیگر بود در وقت استراحت گاهی که بران روزانه بنشستی همانرا بستر می ساخت

چنانکه آن کلیم بابا این نیز رسید از شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره نقلست که میفرمود
که شیخ فرید الدین پیشتر نان زنبیل خوردی البته وقت افطار یک دو پرکاله نان زنبیل پیش او
بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلست سالها بخدمت شیخ فرید الدین زنبیل گردانیده
اند و شیخ نظام الدین بارها فرموده که در آن شب که دید باکل کرید در خانهٔ شیخ سیری خوردیم
مادار روز عید بودی و آن رایگان بودی یاری میدیدی آوردی و همه میخوردند اما چون قوت
و پاره دیگر نبودی از زنبیل میگرفتند بعده فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زنبیل
گردانیده اند بعده فرمود این چنین خورده اند آنگاه بجائی رسیده اند نقلست که وقتی بر آن
شیخ خادم یک دانگ را نمک وام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد بنور باطن دریافت
و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید روا نباشد که من این طعام بخورم نقلست که وقتی
یکی از مهمانان بخدمت او آمد و گفت ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بعرض هلاک
رسیده است شیخ سر برآورد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سعادت
رستی در پای او بنهند و بیرون انگنند نقلست که چون وی خواست که مجاهده پیش گیرد در خدمت
خدمت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی کن وی طی کرد تا سه روز چیزی نخورد
سوم روز وقت افطار شخصی چند نان پیش او آورد دانست که از غیب است بدان افطار
کرد و در دهن شیخ آثار نیافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخدمت پیر عرض کرد و فرمود
بعد از سه روز از طعام خماری افطار کردی اما عنایت باری درباب تو کارگر شد که آن طعام
برسیده تو جای نیافت حالا بد و سه روز دیگر طی کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
سه روز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب بگذشت
ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کرد چند
سنگریزه از زمین برداشت و در دهان انداخت آن سنگ ریزه در دهان او شکر گشت
چون این حال معاینه کرد با خود گفت این معنی نباید که از مکاید باشد از دهن بیرون انداخت
باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگریزه از زمین
برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معاینه کرد پس بتحقیق دانست که

این معنی از حق است چون روز شد بخدمت خواجه قطب الدین رفت فرمود که نیکو کردی که
بدان افطار کردی که آن از غیب بود هر چه شکر شیرین خواهی بود آخر از آن روز گنج شکر خواندند
همچنین است در خلاصة الاولیا و در باب تسمیه او بشکر گنج غیر این چیزی دیگر مشهور است میگویند
سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بار را گشاد همه نمک بر آورد پیش شیخ آمد
و عذر خواهی نمود و عرضداشت کرد که دعا کنید که این نمک شکر گردد فرمود شکر گردد همچنان
همچنین هم شد آن که با وجود علو منصب جاه و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود در سلوک
طریقهٔ درویشان و اقتدا و صحبت ایشان وجود تواضع و رعایت طریقهٔ التعظیم لامر الله و الشفقة
علی خلق الله اتصافی کامل و توفیقی شامل داشت و مصداق عاش سعیدا و مات شهیدا بود مضمون
این قضیه را نظم کرده و گفته است کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر چه آن که شکر نمک
کند و از نمک شکر ایضاً کان نمک و گنج شکر فرید گنج شکر کان نمک کرد بدید در کان نمک +
کرد نظر گشت شکر شیرین از این کرامتی کس نشنید بعد از آن در چاه مسجد جامع که در مقام اچه
است چله معکوس کشید تا چهل روز هر شب در آن چاه او را بدرختی که بر آن چاه بودی آویخته
و چون روز شدی بیرونش می آوردند از شیخ نظام الدین اولیا نقل است که دانشمندی بود
ضیاء الدین نام و در زیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدمت شیخ فرید الدین رسیدم
و من فن علم خلاف چیزی نا شنیده استم و در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علومی پرسد که من ندانم
چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود ناگاه از من پرسید که تنقیح مناط چه باشد و تنقیح مناط
مسئله ایست از مسائل علم خلاف من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفی
و اثباتی که در آن مسئله است برو گفتم وفات او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و ستمائة و عمر
شریفش نود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم زحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجماعت
گذارد و بیهوش گشت و ساعتی شد که بعد از آن بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام
گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود دوم کرت نماز بگذارد و باز بیهوش شد
و این بار بیهوشی بیشتر بود باز بهوش آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دو بار گذارده اید

گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود سوم کرت هم بگذارد و بعد ازان فرمود یا حی یا قیوم
و جان بحق تسلیم کرد و بعضی از ملفوظات گنج شکر که شیخ نظام الدین اولیاء یافته اند مکتوب
میگردد فرمود چهار چیز از هفصد پیر طبقات سوال کردند همه بیک جواب فرمودند من اعقل الناس
تارک الدنیا ومن اکیس الناس الذی لا یغتر بشیء من اغنی الناس القانع ومن افقر الناس
تارک القناعة فرمود ان الله یستحیی من عبده ان یرفع الیه یدیه ویردهما خائبین فرمود اگر همت
غم نیست و اگر نیست غم نیست فرمود روزگار نامرادی شب معراج مردانست فرمود کار کرم خود را
بسخن سر مردمان نباید گذاشت فرمود شیخ الاسلام جلال الدین نور الله مرقده گفته است
الکلام منکر القلوب زان اول الکلام وآخره ان کان الله فتکلم والا فاسکت فرمود چون فقیر
جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد فرمود آن نه که باشی ورنه باز نمائیت چنانچه باشی
فرمود جذبة من جذبات الحق خیر من عبادة الثقلین فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغله
عیبه عن عیوب الناس فرمود الصوفی یصفو به کل شیء ولا یکدره شیء فرمود لواز وتم بلوغ
درجة الکبار فعلیکم بعدم الالتفات الی ابناء الملوک فرمود نظم دوشینه شبم دل حزینم بگرفت ⁂
واندیشه یار نازنینم بگرفت ⁂ گفتم بسر و دیده روم بر در تو ⁂ اشکم بدوید و آستینم بگرفت ⁂
نقلست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که دران اختلاف علماست گفتند فرمود
سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف است الآفة فی التدبیر
والسلامة فی التسلیم فرمود العلماء اشراف الناس والفقراء اشرف الاشراف فرمود الفقراء بین
العلماء کالبدر بین کواکب السماء فرمود ارذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس نقلست
که مردی بخدمت شیخ فرید الدین قدس سره عرضه داشت کرد بجانب سلطان غیاث الدین
بلبن سپارشی [illegible] قلم آرید شیخ الاسلام نوشت رفعت قضیته الی الله ثم الیک
فان اعطیته شیئا فالمعطی هو الله وانت المشکور وان لم تعطه شیئا فالمانع هو الله وانت
المعذور شیخ نظام الحق والدین محمد بدایونی قدس الله سره العزیز خلیفه شیخ فرید الحق والدین است
نام او محمد بن احمد بن علی البخاری است و لقب او سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء است
وی از محبوبان و مقربان درگاه الهی است دیار هندوستان مملوست از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری

وجیه الدین او خواجه عزت هردو از بخارا آمده و مدتی در لاهور بوده بعد ازان در بداؤن
آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغر سن او بسرا در رفت و هم در سواد بداؤن
مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والده او او را در مکتب انداخت کلام الله
بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر که عمر شریفش قریب به دوازده سال بود کتاب
لغت میخواند مردی که او را ابوبکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
که من پیش شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره سماع گفته ام این قول میگفتم لقد لسعت الهوی
کبدی مصراع دوم یادم نه آمد شیخ یاد داد بعده مناقب شیخ بهاء الدین گفتن گرفت که آنجا
ذکر چنین و تعبد چنین تا بزرگان که آس میکنند هم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت اینها
در دل او نشست بعد ازان حکایت کرد که از آنجا در اجودهن آمدم شاهی دیدم چنین و چنان
بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادتی پیدا شد که خود رفت از آنگاه باز تخم محبت
شیخ فرید الدین در زمین سینه او نشست روز بروز تنقیه و ترقی پیدا یافت در
برخاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد بعد ازان بشهر دهلی آمد و تحصیل
علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ او دریافت و علم
حدیث خواند و او را طالب علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد ازان شوق ارادت
شیخ فرید الدین با جودهن رفت و در آن زمان بیست ساله بود و شش سپاره قرآن پیش
شیخ فرید الدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سبق کرد و تمهید ابو شکور سلمی بوقتی با بعضی
دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلست که وی فرمود چون سعادت پابوس شیخ فرید الدین حاصل
کردم نخستین سخنی در دو که از شیخ شنیدم این بود که خوانده ای آتش فراقت دلها کباب کرده
سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده + بعد ازان خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان
باز نمایم دهشت حضور شیخ غلبه کرد همین قدر گفتم که اشتیاق پابوس عظیم غالب بود چون
اثر دهشت در من مشاهده کرد فرمود لکل داخل دهشة بعد ازین روز بخدمت شیخ بیعت
کردم و عرضه داشت کردم فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود
ما کسی را از تعلم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب کرا آید درویش را قدری علم باید

جبہ یافت خلافت مشرف شد و بدہلی آمد و تا شیخ در قصبۂ غیاث پور بود سہ بار بخدمت او رفت
یا در وقت رحلت شیخ حاضر نبوده چنانکہ شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجہ قطب الدین
و خواجہ قطب الدین در وقت سفر خواجہ بزرگ معین الدین قدس اللہ اسرارہم حاضر نبودند و بعد ازین
و در دہلی باشارت غیبی در غیاث پور کہ الآن خانقاه او در آنجا است ساکن شد کہ نقل است [illegible]
کہ روزی میفرمود در آنگاه کہ معز الدین کیقباد در آنجا شہر نو بنا کرد و خلق بسیار انبوه شده
آمد و شد ملوک و امرا و سایر مردم بسیار شد با خود گفتم کہ ازینجا ہم جای باید رفت درین اندیشہ
بودم کہ ہمان روز نماز دیگر جوانی در آمد صاحب حسن نہایت نحیف اول سخنی کہ با من گفت
این بود **بیت** آن روز کہ مہ شدی نمیدانستی ٭ کانگشت نمای عالمی خواہی شد
بعد ازان این سخن گفت کہ اول بایستی مشہور نباید شد چون این کس مشہور شد باید کہ
چنان شود کہ فردا قیامت از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شرمنده نماند آنگاه
گفت چہ وقت و چہ حوصلہ باشد کہ از خلق گوشہ گیرند و بحق مشغول باشند حوصلہ آن باشد
کہ با وجود خلق مشغول حق باشد چون این سخن با تمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد
من ہمان زمان نیت کردم کہ ہمین جا خواہیم بود چون این نیت کردم قدری ازان
بخورد و برفت بعد ازان او را ندیدم چون نیت اقامت او درست شد حق تعالی او را قبولے
تمام داد و خاص و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بروی مفتوح گشت و عالمی از موائد
احسان و انعام او فوائد برگرفتند و او خود بریاضت و مجاہده می بود گویند کہ در آخر عمر کہ سن
شریفش از ہشتاد متجاوز شده بود نہایت مجاہده پیش گرفتہ بود و صوم دوام داشتی و بوقت
افطار اندک چیزی چشیدی و طعامی کہ وقت سحری بردند اکثر چنان بودی کہ نخوردی خادم
عرضہ داشت کردی مخدوم وقت افطار طعام کمتر میخورید و اگر از طعام سحر اندک تناول نکنند
حال چہ شود و ضعف قوت گیرد درین محل بگریستی و گفتی کہ چندین مسکینان و درویشان
در کنجہای مساجد و دوکانہا گرسنہ و فاقہ زده افتاده اند این طعام در حلق من چگونہ فرو رود
ہمچنان طعام از پیش برمیداشتند نقل است کہ می گفت وقتی با شیخ خود در کشتی ہمراه بودم
شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا ترا چیزی بگویم چون بدہلی بروی در مجاہده باشی بیکار بودن

هیچ نیت روزه داشتن همی راهست و اعمال دیگر چون نماز و حج همی راه و فتی دیگر کسبر موقوف
من از خدا خواسته ام که هرچه تو از خدا تعالی بخواهی بیابی بے وقتی دیگر فرمود از برای تو قدری
دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد او وقت دیگر در
حجره سر برهنه کرده کشیده مبارک متغیر شده میگشت و این بیت میگفت بیت خواهم
که همیشه در وفای تو زنیم * خاکی شوم و بزیر پای تو زنیم * مقصود من خسته ز کونین توئی
از بهر تو میرم و برای تو زنیم * چون این بیت تمام کرد و سر بسجده نهاد و چند کرت مثل این دیدم
در سجده در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه میخواهی من چیزی دینی خواستم شیخ
مرا بخشید بعده پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم نقل است که وی شب تنها
در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودے چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او
افتادی تصور کردے که مستی طافح است و از پس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ
بودی گویند که میر خسرو این بیت در وصف پیر بے نظیر خود گفته است بیت تو شبانه
می نمائی به بر که بودی امشب * که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد * که وی فرموده
مرا در واقع کتابے دادند دران مسطور بود تا توانے راحتی بدلے میرسان که دل مؤمن محل
ظهور ربوبیت است و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالائی را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت
دلها را نقل است که وقتی در قیلوله بود درویشے آمد آنرا بازگردانیدند شیخ فریدالدین
را در خواب دید که میفرماید اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجب است این
از کجا آمده است که چنین خسته دل باز گرد و چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بر آن شخص که
آن درویش را بازگردانیده بود گفت شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب میکند
بعده اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه برگشته است و دوم
آنکه آینده آمده است نقل است که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند هر یک بر سلم
تحفه چیزی خریدند دران میان مسکینے بود گفت این هدایا مختلف بکجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم
خواهد برداشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید
هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا برداشتن گرفت

خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سر به تشریف خاص
برای چشم ماست آن شغل ثابت شد شیخ او را به تشریف خاص مشرف گردانید و او را مستظهر کرد
که اگر او را با تیجو یا نسخه حاجت باشد ما را بگوی نقل است که شخصی از قصبه خود بقصد
زیارت او می آمد در اثنا راه گذر او بر قصبه بوندی افتاد در آنجا شیخی بود که او را شیخ مومن
می گفتند بدیدن او رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت
شیخ نظام الدین را سلام ما برسانی و بگوئی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات میکنم چون بخدمت
شیخ رسید عرض کرد که در قصبه بوندی درویشی است سلام رسانیده است و این سخن گفته
شیخ منقبض شد فرمود که او درویشی عزیز است ولیکن زبان بر خود ندارد نقل است
که یک باری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلے چند در پرداخت امور مملکت
نوشت و یک فصل بدین مضمون بود که چون بندگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین و دنیا
هر کرا حاجتے است از خدمت او برمی آید و حق تعالے زمام مملکت دنیا بدست ما داده است
ما را باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرض داریم تا آنچه خیریت
مملکت و صلاح ما در آن باشد اعلام فرمایند بنا برین مقدمه فصلی چند درین باب
نوشته بخدمت فرستاده شده است آنچه در آن خیریت باشند زیر هر حدیثی بنویسند تا ما آنرا
بپرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان داد که از جمله پسران محبوب تر بود و
مرید شیخ بوده او بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد و مطالعه
نفرمود و حاضران مجلس را گفت که فاتحه بخوانیم بعده فرمود که درویشان را با کار پادشاهان
چه کار من درویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعا گوئی پادشاهان و مسلمانان مشغولم
اگر بسبب این یعنی پادشاه بعد ازان چیزی مرا بگوید ازینجا هم بروم ارض الله واسعة
چون این خبر بسلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر
قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غایب مشغولم
و دعا غایب را اثرهاست سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاح کرد شیخ فرمود و فرستاد
که خانه این ضعیف دو در دارد اگر پادشاه از یک در درآید من از در دیگر بیرون روم نقل است

که شخصی در مجلس او تقریر کرد که فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مزامیر در میان آ[ورده‌اند]
فرمود من منع کرده ام که مزامیر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند درین باب بسیار
غلو کرده فرمود و میفرمود شیخ اوحد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای
خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب در آمد
شیخ اوحد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالان را طلبید و مقام سماع طلب کرد
و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد محرر سطور گوید عفو الله عنه این حکایت
منافات دارد با آنچه در نفحات الانس آورده اند که اگر ذکر شیخ اوحد الدین نزد شیخ
شهاب الدین میکردند میفرمود نام آن مبتدع پیش من نبرید شیخ رکن الدین علاء الدوله
می فرماید که این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد والله اعلم **نقل است**
که وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او
درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طفلی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع **نقل است** که وی پیش از
رحلت چهل روز طعام نچشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده است
و من نماز گذارده ام اگر میگفتند که شما نماز گذارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را
مکرر میگذارد و میفرمود میرویم میرویم میرویم و باقبال خادم میفرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس
نگاه دارد فردا در قیامت عهده جواب حضرت عزت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه
علوفه درویشان بود فرمود این مرده ریگ چه نگاه داشته این را نیز بدر کن و در خانه جاروب
بده در حال انبار خانها را کشادند و جهانی جمع شدند و غارت کردند بعد از آن خادمان
عرض کردند که حال ما مسکینان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان برسد
که کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود که از سر نصیب خود برخیزد وفات او
بعد طلوع آفتاب روز چهار شنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرین و سبعمائه رحمة الله تعالی
علیه فرمود رونده رو بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است امیدوار کمال است
بعد از آن فرمود که سالک است و واقف و راجع سالک آنست که او راه رود و واقف آنست

که او را وقفه افتد درین محل سوال کردند که سالک را وقفه می باشد گفت آری هرگاه که
سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت نماند او را وقفه باشد اگر زود کار را
دریابد و باز پیوندد سالک تواند بود و اگر عیاذاً باللہ همبران بماند بیم آن باشد که راجع
شود بعد ازان این را بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاصیل سلب مزید سلب
قدیم تسلی عداوت فرمود دو دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان
اگر از عاشق حرکتی یا سکنتی در وجود بیاید که ناپسندیدهٔ دوست او بود آن دوست ازو
اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجب است که در حال باستغفار مشغول شود
و معذرت پیوندد هر آئینه دوست ازو راضی شود و اگر آن محب همبران خطا اصرار کند و عذر
نخواهد آن اعراض بحجاب کشد معشوق حجاب درمیان آرد پس محب را واجب آید که بتوبه گراید
و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب بتفاصیل کشد چه شود آن دوست ازوی جدائی گزیند و
اگر هنوز مستغفر نشود سلب مزید شود مزیدی که او را در اوراد و ذوق طاعت و غیر آن
بوده باشد پس اگر عذر آن نخواهد و بران بطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و راحتی
پیش ازین داشت آن هم ستانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیرے رود بعد ازان
تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاراید پس اگر در انابت اهمال رود عداوت
شود نعوذ باللہ منها فرمود سماع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند که سماع چیست
فرمود تا مستمع کیست سماع صوتی است موزون چرا حرام باشد و سماع مزامیر حرام است فرمود بعضی درویشان با پیری بیعت کرده باشند
بران پسند نمی کنند تا بپیرے دیگر پیوندد و بیعت و خرقه او هم می ستانند نزدیک من
این چیزے نیست بیعت همانست که اول با کسی کرده باشند اگرچه آن پیر یکی از اصحاب باشد
و از شیخ نظام الدین سوال کردند حسب مسلم شیخ منصور حلاج چیست فرمود که وی مردود استاد
او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بر شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید فرمود
تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت ندهم او را رد کرد جنید مقتدای وقت بود [illegible]
محرر مسطور عفا اللہ عنه گوید که در باب منصور حلاج اخبار مختلف آمده و اللہ اعلم بالحقیقة
الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر رضی اللہ عنه مرویست که فرمود

کان ولیاً مقرباً عند الله فزلت قدماه ولم یکن فی تعهده من یأخذ بیده ولو کنت فی زمانه
الاخذت بیده والله اعلم فرمود نظم گرچه ایزد دهد هدایت دین ✽ بنده را
اجتهاد باید کرد ✽ نامه کان بحشر خواهی خواند ✽ هم ازینجا سواد باید کرد ✽ فرمود
اگر مرید شیخ را گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مریدی
و مرید گوید من مرید تو نیم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود قفل سعادت
را کلیدها است همه کلیدها مشتاق باید اگر از یکی نگشاید باید که بکلید دیگر گشاده شود فرمود
صبح صادقان صبح است و صبح عاشقان شام و احیاء ما بین العشائین مشائخ از احیا
فرموده است که جامه که صحبت شیخ یافته باشد بغیرے نتوان داد و اگر بشویند صفائی نیست
و بهتر آنست که نشویند و فرمود از تبرکات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر آنکس
در گور نهند روا باشد و یا وصیت کند که بفرزندانے که صالح باشند بدیشان بدهند و
در سیر الاولیا می نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آوردند
خرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فراز کردند و مصلای شیخ را
در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی از
طایفه را درمیان دزدان بایستانند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید
که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز فرمود
چندین خرقه که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را خرقه ارادت داده
دیگر همه خرقه تبرک است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده اند
هفتدهم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین بماند هفتاد و سه دیگر کی رسد
پس نظر متقیه بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجه من مرا خلافت داد گفت
حق تعالے ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان
خلافت مشائخ باشد و از وے این کار نیکو آید رحمة الله علیه و علیهم اجمعین شیخ نجیب الدین
متوکل قدس الله سره العزیز برادر و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس الله روحهما
عجب معامله داشت و نهایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود شیخ چیزے نقد و جنس اصلا نداشت

با وجود عیال و فرزندان و عیش و خوشی کردی تا بجدی که ندانستی که امروز کدام روز است
و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند که روز عید درویشان در خانه
او جمع آمدند و او هیچ چیز نداشت بالای بام رفت بحق مشغول شد با دل خود میگفت که انچنین روز عید بگذرد
و در حلق فرزندان من طعامے نرود و مسافران نیایند همچنین نامراد و باز گردند بعد ازین
سیان می بیند که پیر مردی بالاے بام می آید و این بیت میخواند بیت با دل گفتم و لا خضر
را بینی + دل گفت اگر مرا نماید بینم + و آن مرد مائده طعام پیش آورد و گفت کوش ای توکل
تو بر عرش میان ملاء اعلیٰ میر شد و تو بجهت آنچه ملتفت گشتہ گفت که حق می داند که بسبب خود
ملتفت نگشتم بسبب یاران التفاتی روی نمود غالباً آن مرد خواجه خضر بود شیخ نظام الدین
اولیا میفرماید که پیش از انکه من بخدمت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
بودم برخاستم و گفتم یکبار سوره فاتحه و اخلاص بخوانید بنیت آنکه من قاضی شوم و شیخ
نجیب الدین اغماض کرد من دانستم که بسمع مبارک او نرسیده است باز گفتم یکبار سوره
فاتحه و اخلاص بخوانید بنیت انکه من قاضی جائی شوم درین کرت تبسم کرد و فرمود که
تو قاضی مشو چیزی دیگر شو منقول است که شیخ نجیب الدین روزے بخدمت
شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین میگویند که شما در مناجات یا رب می گوئید
جواب می شنوید که لبیک عبدی فرمود خیر باد بعده فرمود الارجاف مقدمة الکون باز گفت
همچنین میگویند که فقر بر شما مے آید فرمود خیر باد بعده فرمود که چنین می گویند
که در خدمت شما ابدال می آیند درین باب چیزی نفرمود و فرمود که تو هم از جمله ابدالے
روزی فقیری بر او آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفت آری منم نجیب الدین
متاکل قبر او در راه مقام خواجه قطب الدین مقابل یحیی منارل که از عمارات سلطان محمد
عادل است و خانهٔ ایشان و خانهٔ شیخ المشایخ شیخ نظام الدین قدس سرهما همین جا
بود رحمة الله تعالے علیه و علیهم اجمعین سید جلال الدین بخاری که او را سید
جلال سرخ ترک گویند مرید شیخ الاسلام بهاؤ الدین است وی جد سید جلال ملقب
بمخدوم جهانیان است از بخارا به بکر تشریف آورد و دران شهر نیت اقامت کرد

سید جلال الدین

سید بدرالدین بهاری که از اکابر و اعیان آنجا بود وصاحت کرد گویند که در خواب از جانب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مبشر شد بتزوج صغیره سید بدرالدین نیز باین دولت
بشارت یافت جگر گوشهٔ خود را بوی عقد تزویج بست برادران سید بدرالدین با وی بد شدند
پس ببیارچه تشریف آورد و سید جلال الدین را اولاد صوری سید بدرالدین با وی پیدا شدند
و معنوی هم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم دراچه است رحمة الله تعالی
علیه شاه گردیز قدس سره العزیز از سادات گردیز است و از انجا در ملتان تشریف آورده
و توطن نموده و روضهٔ او نیز در انجاست مشهور و معروف . نقل است که وی از قبر
دست بیعت برید آن داد و الآن در قبر او راهی که از انجا دست می برآورد گذاشته اند وی
قدمای مشایخ ملتانست معاصر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا است رحمة الله علیهما
شیخ صدرالدین عارف بن شیخ الاسلام بهاء الدین ذکریا قدس الله سره العزیز
بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیا در سلک ارادت او منسلک
گشتند میر حسینی سادات در آنچه مشهور است مرید اوست و در کنز الرموز مدح او و مدح
والد بزرگوار او و مدح شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سرهما کرده است و در
مدح او می‌گوید نظم آن بلند آوازهٔ عالم پناه + سرور دین افتخار صدرگاه +
صدر دین و دولت آن مقبول حق + نه فلک از خوان جودش یک طبق + آب حیوان
قطرهٔ بحر دلش + چون خضر علم لدنی حاصلش + معتبر چون قول او افعال او + هم بیان
او گواه حال او + مقتدای دین قبول خاص و عام + دولتش گفته توئی خیر الانام + ملک
معنی جمله در فرمان او + هم یا سب رهم بمیراثان او + و در مدح شیخ بهاء الدین میگوید
سخن که رواز نیک و بد بر تافتم + این سعادت از قبولش یافتم + کنوز الفواید
از ملفوظات شیخ صدرالدین است که یکی از مریدان او که خواجه ضیاء الدین نام دارد
جمع کرده است در انجا می نویسد سن وصایا الشیخ صدرالدین الی [illegible] المریدیه و در کلام
قدسی حکایت عن الله تعالی رسول علیه السلام میفرماید لا اله الا الله [illegible] حصنی فمن دخل
حصنی امن من عذابی یعنی کلمهٔ لا اله الا الله حصن من است هر که در آید در حصن من ایمن گردد از عذاب

سن حصن همه است چهار آنست که گرد بر گرد در گیرد اما گاه نگاه دارد و گاه ندارد
و حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد و در آمدن درین حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن
و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جا بجز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خصم شوند یا دوست بغیر
حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانید قوله تعالی وان یمسسک الله بضر فلا
کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که هر چه پیش
از مرگ بزندگانی درین سرای فانی رسد با ودانی نیست و رقم قلم عدم برو رفته
قوله تعالی کل من علیها فان ثباتی ندارد و هستی و نیستی آن التفاتی نماید و باطن آن
در آمده باشد حقیقت آنست که از روی بهشت و خوف دوزخ در دل نیارد خبر حق قوله تعالی
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چون آنجا رسد بهشت خود در تبع او گردد و دوزخ از وی گریزان
باشد و نیز می نویسد قال الشیخ الامام العارف صدر الحق و الدین رضی الله عنه فی بعض
وصایاه لبعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان
آوردن است بدانچه او ایمان آورد و ثابت بودن بران و آن ممکن نگردد الا بدانکه
بدل اعتقاد کند بی شک و بی شبهه و بزبان اقرار آرد بطوع و رغبت با محبت و معرفت
که خداوند جل و علا یکی است در ذات و یگانه است در صفات خود موصوف است
همیشه بصفات کمال قدیم است با جملگی اسما و صفات و افعال و منزه است از ادراک
اوهام و افهام مقدس است از وسمات حدوث و عوارض اجسام همه عالم آفریده اوست
چونی و چگونگی بر ذات و صفات او درست نیست از هیچ وجه هیچ چیز نماند و هیچ چیز از هیچ وجه
بدو نماند پیغامبران صلوات الله علیهم فرستاده او اند و محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم فاضل ترین جمله پیغمبران است آنچه او فرموده است راست و درست است و در ان هیچ
تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه درنیابد اما آنچه درنیابد تسلیم باید کرد تا
درستی اعتقاد حاصل آید بدانچه رسول علیه السلام خواست و دانست و بکیفیت مشغول نگشته
و اگر بتاویل موافق آیات و اخبار محکم حمل افتد روا باشد و علامت صحت ایمان در دل آنکه
اگر نکوئی کند شاد شود و اگر بدی کند بدکنش آید و علامت استقامت ایمان یقین باشد که خدا او رسول

و درست تر باشند نیز و او از خبر ایشان از روی ذوق و حال نه از روی علم و البیان و
قال قدس سره فی وصایاه لبعض المریدین هیچ نفسی بی ذکر بر نیارد که بزرگان گفته اند
هر که از نفسی به نفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کرده باشد و از وسوسه و حدیث نفس در ذکر
گیرند و چون بدین صفت مدام ذاکر باشد وسوسه و حدیث نفس بنور ذکر سوخته گردد و نور ذکر
در دل فرود آید و حقیقت دل ظاهر گردد و ذکر با مشاهده مذکور بود و دل بنور یقین منور گردد
و اینست مقصود طالبان و مقصد سالکان مرام این کار نیست کنون هر کرا رسد
والثانی وصایاه قدس سره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
اذا اراد الله تعالی بعبده خیرا و کتبه عبدا سعیدا وفقه لدوام الذکر باللسان مع مواطاة
القلب ورقاه عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا یسکت القلب
وهو الذکر الکثیر ولا یحصل العبد لذلک البعد البشری من النفاق الخفی المشار الیه بقوله
علیه السلام اکثر منافقی امتی قراءها اراد به نفاق الوقوف مع غیر الله تعالی والتعلق بالکائنات
سواه فاذا وفق العبد بتجرید الظاهر عن الاثقال ثم عما لا یحمد واکرم بتفرید الباطن وتخلیته
عن الخواطر الردیة والاخلاق المذمومة یوشک ان یتجلی نور الذکر فی باطنه فینقطع عنه
الوساوس الشیطانیة والهواجس النفسانیة ویجوهر نور الذکر فی باطنه حتی یکون ذکره تجلی مشاهدة
المذکور وهذه هی الرتبة العظمی والمنحة الکبری التی تمد الیها اعناق ارباب معالی الهمم من اولی
الایدی والابصار من الامم والله الموفق والمعین والله اعلم بالصواب امین شیخ رکن الدین
ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس الله اسرارهم
صاحب سجاده راستین شیخ بهاء الدین است و فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان
تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در جمع الاخبار و اخبار الاخیار میفرماید من انفاسه فی بعض
رسایله لبعض المریدین مقرر آن عزیزا که مجموع آدمی عبارت است از دو چیز صورت و صفت
و حکم مر صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی نیاتکم
اما ظهور حکم صفت بر سبیل تحقیق در دار آخرت صورت نه بندد و چه آنجا حقایق اشیا ظاهر گردد
و این صورت متلاشی شود و هر کس را و صورتی که ملایم صفت او باشد حشر کنند چنانچه

بلعم باعور را با خیران طاعت در صورت سگی برانگیزند لمثله کمثل الکلب و همچنین صاحب ظلم
و متعدی خویشتن را در صورت گرگی بیند و صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب بخل و حرص
در صورت خوکی فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاه که مردم از رذائل صفات
ذمیمه تزکیه نیابد هنوز او در عداد بهایم و سباع است اولئک کالانعام بل هم اضل و تزکیه
نفس حاصل نشود مگر بالتجا و استعانت در حضرت عزت و ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا
ما رحم ربی پس مخصوص بفضل و رحمت او دستگیری و تا نشد تزکیه حاصل نشود و لولا فضل الله علیکم و رحمته
ما زکی منکم من احد ابدا و علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعیوب النفس خود بینا کند و پرتوی
از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی است بر دل وی تابد تا همه دنیا
و بزرگیهای آن در نظر او خاک بود و اهل آن از او در دل وی سگی نماید چون این حالت بر دل وی مستولی گردد
او را متابعت کامل سنت پیغمبر حاصل میشود بعده فرمود مولانا ظهیر الدین از علوم قالی بالی
اما از علوم حالی خالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علاء الدین
بدهلی تشریف آورده بود و شیخ نظام الدین قدس سره دران زمان بر مسند ارشاد و تربیت
بنیاد داشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص علائی که در فضای شهر دهلی
واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور تشریف خود مشرف ساخت
پرسید که کدام کس از اهل شهر شما را اول استقبال کرد فرمود کسی که بهترین اهل شهر است
و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقاری در میان بود بعضی گویند که مقصود او
از طلبیدن شیخ رکن الدین رغم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین باین کلمه
رفع توهم او کرد و او را ازین توقع نا امید ساخت در سیر الاولیا مذکور است که بعد از ان ملاقات
میان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از جایی که برای
نماز معین داشت برخاست و پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبره خود
که دران زمان عمارت می کردند تشریف داشت ناگاه آوازه آمدن شیخ رکن الدین برخاست
شیخ نظام الدین طعام فرمود و مجلس ساخت غالبا در پای شیخ رکن الدین ضعفی بود

هم بر پالکی که بر و سوار آمده بودند نشسته ماند و شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پالکی ام
او نشستند چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین محمد اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد که
اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر ازان است که از انفاس شریف ایشان نفعی بردارا
شود و بنده را حرفی بخاطر میرسد که حکمت در هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه
چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً حکمت آن باشد که بعضی از کمالات و درجات
که بجناب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند بصحبت صحابه
صفه شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر چنین می رسد که حکمت آن بود که بعضی از فقرا
مدینه که وصول ایشان بسعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
میگویند که مقصود این دو بزرگوار از آنچه فرمودند تواضع بود بیکدیگر چون شیخ رکن الدین آن بود که آمدن ما درینجا برای استکمال و استفاده
است و غرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است انتهیٰ آن است در سیر الاولیا
محرر سطور محمد وجیه الله عفی الله عنه گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم که موقوف
بصحبت اصحاب صفه بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجات
نه کمال ذاتی ما شاپس قال هر دو سخن یکے باشد والله اعلم بعده طعام در میان آمد
بعد فراغ از طعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جامه بارکی
که عکس دینار را بیرون می افگند پیچیده در زیر قدم شیخ نهاد شیخ رکن الدین فرمود
استر ذهبک شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذهابک و من ذهبک یعنی در سبب
ستر ذهب و ذهاب حال درویش است تا از نظر عوام مستور باشد شیخ رکن الدین
درگرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آنرا بشیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
در مرض بجهت عیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذی الحجه است هر کس بجهت
دریافت سعادت حج سعی میکند من سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریافتم
بعد ازان شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز جنازه را شیخ رکن الدین حاضر شد گفت
ظاهر احکمت آنکه مارا سه سال در دهلی داشتند حصول این نعمت بود و در اد فی مدت رجوع
بوطن اصلی فرمود در خیر المجالس نقل از شیخ نصیر الدین محمود میکنند که فرمود در آنچه

شیخ الاسلام رکن الحق والدین از ملتان در دهلی آمد قلندران وجوالقیان رسیدند گفتند
گفتند شیخ ما را شربت بده شیخ ایشان را چیزی فرمود جوالقیان برخواستند که شیخ ما را خرچ
بده ایشان چیزی دادند بعده گفت آنکه سرقدم است او را سه چیز می باید اول مال می باید
تا این طایفه هرچه طلبند تواند داد قلندران این زمان شربت طلبیدند اگر بر درویش
چیزی نباشد از گناه بدگوئی ایشان بدگویان بیرون روند بعقوبت قیامت گرفتار شوند دوم
علمی می باید تا چون صحبت علما افتاده باشد با ایشان از علم ایشان بگوید سوم حال
می باید تا با درویشان از حال جنید رحمة الله علیه رحمة واسعة شیخ صلاح الدین درویش
قدس سره العزیز مرید خلیفه شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود و عالی مرتبه
با شیخ نصیر الدین معاصر و همسایه بود انچه از جانب سلطان محمد بن تغلق شاه به مشایخ از ایذا
و تکلیف میرسید شیخ نصیر الدین آن همه را وصیت مشایخ خود تحمل میکرد و ... می داشت
بخلاف شیخ صلاح الدین که با سلطان مذکور سخت پیش می آمد وی از ملتان بدهلی آمد
و همین متوطن شد و وفات یافت مقبره او نزدیک مقبره شیخ نصیر الدین محمود است
و وفات او بیست و دوم شهر صفر است و بنا باقی هست در مردم که آنرا مناجات
شیخ صلاح گویند و در انجا می نویسد الهی بحرمت آن وقت و ساعت که صلاح درویش را
فیل سفید خواندی الهی بحرمت آنوقت و ساعت که صلاح درویش را در زیر ... بیست
... در مقام امر و اهم الله تعالی بقربت السلام گفتی و امثال این کلمات دیگر نیز
... ل است که جوانی بر اسپ سوار میرفت و آن اسپ بسیار خوش شکل و خوش رفتار
بود تا ناگاه آن جوان بروی تازیانه زد که آن خشم بر سرین اسپ نقش گرفت شیخ بر آن
جوان غضب کرد وی از اسپ بیفتاد چون نگاه کردند زخم او تازیانه برا اندام شیخ
صلاح الدین قدس سره نقش بسته بود رحمة الله علیه والله اعلم مولانا بدرالدین
اسحاق بن اسحاق الدهلوی قدس سره خادم و خلیفه و داماد شیخ فرید الدین است
قدس سرهما از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق بی نظیر بود در اوائل
حال در دهلی تحصیل علم میکرد و در طالب علمان بخوش طبعی و حدت ذهن ممتاز بود و بعد ...

ورزیدی تحصیل علم فراغت تمام کرده پیش طالب علمان و دانشمندان شهر میخواندند بجوانی متوجه بخارا
شد چون باجودهن رسید آوازه کمالات شیخ فرید الدین را شنیده مشتاق خدمت او شد
بار دیگر داشت او را بآن آورد که ملازمت حضرت شیخ نماید چون بملازمت او مشرف شد جمیع
فضایل را که کسب کرده بود در جنب کمالات او گم کرد و عاشق جمال و کمال او شد شیخ او را بعد
قابل دید بسجادگی و دامادی خود مخصوص گردانید و تربیت کرد و خرقه خلافت بخشید گویند که
اکثر احوال در گریه بودی و چشم تر داشتی روزی این بیت میخواند بیت پیش صلابت عشقش
رمح قطبی نمیزند ای زهره ار صد ره کم بیست تو اچه منزلی بتمام روز در ذوق این بیت در عالم
تحیر بود چون وقت نماز شام در آمد شیخ او را امامت فرمود مولانا نماز را شروع کرد بجای
قرات همین بیت بر زبان او گذشت و بیهوش افتاد و چون بهوش باز آمد شیخ باز او را
امامت فرمود و وی را رساله ایست مسمی باسرار الاولیا که ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
علم تصریف کتابی نظم کرده در غایت تحیر و فصاحت را در انجا کار فرموده اند و الواح تصنیف
کرده تا آخر آن کتاب افتتاح نموده در سیر الاولیا مسطور است و در آخر کتاب نقل خود بالتماس
شیخ نظام الدین ... مسمی ... الاعظم ... الدنیا
والدین محمد بن احمد ... فی الرضیه ... تمامت و این ... آثار که ... ت
نفقایه الفوائد و الی وان کنت قلیل البضاعة فی هذه الصناعة ولکن الاتفاق هذا النظم کان
لا مومن بعود احبت الانجاز کسی الناقه بین یدی سلیمان و بعد ام فضل التمس من هذه الالطاف
مع کبر قدره فکتبت ذلک امتثالا الامره و انا اضعف الفقراء الی الله الحسنی اسحاق بن علی
الدهلوی البخاری رجا ان یذکر فی بصالح دعایه جامد او مصلیا مدفن وی در صحن مسجد جامع
اجودهن است که پیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمة الله تعالی علیه و علی جمیع المسلمین
شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابو حنیفه کوفی است
از اعاظم خلفاء شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس سرهما شیخ فرید الدین گنج شکر
دوازده سال صحبت او در هانسی بوده در حق او فرموده است جمال جمال ماست و گاهی فرموده
جمال میخواهم که گرد سر تو گردم و هر کرا شیخ خلافت دادی بعد وی فرستادی اگر او قبول

متعلقہ شیخ اوراد فقہ

کردی خلافت او ودیعت شدی و اگر او رد کردی بار شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرده جمال را فرمی تواند
و پیوسته کرد روزی شخصی از هانسی بخدمت شیخ گنج شکر آمد از وی پرسید که جمال ما چگونه است عرض کرد
که بنده مرا از آن روز که بخدمت شما پیوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت یکلی ترک
داده است و گرسنگیها و بلاهای سخت میکشد شیخ فرید الدین خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش می باشد
اما ملامت که او از انروز که این حدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
النیران از غایت ملامت بودی و بسبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست بعد از
چند گاه خواستند که بر بالای قبر او گنبدی بنا کنند کار دیدن گرفتند چون نزدیک بلحد رسیدند
از طرف جانب قبله پیدا شد که از آنجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از آنجا دور شدند و همچنان
پوشیده و آنرا ایستاده زیارت کردند قبر او در قصبه هانسی است تا کسی از اولاد خود در
گنبد خفته اند نقل است که او را بعد از فوت او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود
که چون مرا در گور کردند دو فرشته بر سر آمدند و دو فرشته دیگر در پی ایشان آمدند فرمان
رسانیدند که با او [illegible] دو رکعت صلوة البروج که متصل سنت نماز شام بقراة سورة بروج و طارق
بعد از فاتحه میگذارد و بآیة الکرسی که بعد از فرض می خواند بخشیدیم رحمة الله تعالی علیه
پس ای طالبان راه خدا و طالبگار دیدار مصطفی شما نیز لازم است که بخوانید این نماز مشغول شوید
و بسی که بعد از ختم اوراد این اذکار شروع نموده ام برای همین آگاهی نموده ام و الا درین کتاب احتیاج این
بیان نبود شیخ برهان الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین هانسوی است قدس سره آورده اند که چون
شیخ جمال الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم صغر بود او را بخدمت شیخ فرید الدین آوردند بلطف و عنایت
بسیار بنواخت و خلافت نامه و مصلا و عصا [illegible] که بشیخ جمال الدین روان کرده بود بشیخ برهان الدین
عطا فرمود و بتربیت شیخ نظام الدین اولیا وصیت [illegible] بعد از آن بخدمت شیخ نظام الدین آمد
و تربیت یافتی تا شیخ نظام الدین در حیات بود [illegible] و شیخ جمال الدین ایک پسر دیگر بود
[illegible] که دیوانه شده بود [illegible] شیخ نظام الدین اولیا [illegible] بهوش آمدی و هوشیارانه سخن
گفتی روزی از وی شنیدم که میگفت العلم حجاب الله الاکبر دانستم که او مجذوب حقیقی است و بیان
این سخن از وی پرسیدم گفت علم دون حق است و هر چه دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

سر و مرید شیخ فرید الدین گنج شکر آورده اند که ملکی از اچه و ملتان به سست و چی صد تنگه
نذر شیخ فرستاد و پنجاه تنگه پیش خود نگاه داشت و پنجاه تنگه پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
عارف قسمت برادرانه کردی عارف شرمنده شد بر فور آن پنجاه تنگه که پنهان داشته بود
حاضر آورد و عذر بسیار کرد و مرید گشت و صادق شد بعد از آن در خدمت شیخ شد و استحقاقی
حاصل کرد شیخ او را اجازت بیعت کرده در حدود سیوستان فرستاد رحمة الله علیه شیخ صابر در
سیر الاولیاء می نویسد که او درویشی بود ثابت قدم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین قدس سره
که او را اجازت بیعت میکرد باتفاق شیدی فرموده بر پیوند ما خواهی کرد یعنی زندگانی خوش بسر
گذرانید و همچنان بود تا زنده بود عیش خوش میگذرانید او مردی خوش باش و کشاده رو
بود غالبا این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است که داماد شیخ فرید الدین و خلیفهٔ او بود و قبر او در
کلیر است و سلسله شیخ عبد القدوس وغیره بوی منتهی میشود و ذکر او در سیر الاولیاء اصلا نکرده
و آنچه کرده همین شیخ صابر را کرده بر آن شیخی که در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او خالی از غرابت
نیست میتواند که مراد وی شیخ صابر همین شیخ علی صابر باشد والله اعلم خواجه نصیر الدین
پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری میگذرانید و بزراعت و خیر آیت
که لقمهٔ حلال است قناعت کرده عمر در طاعت بسر برد رحمة الله علیه رحمة واسعة مولانا
شهاب الدین شیخ فرید الدین قدس سره صاحب علم و فضائل داشته بود و بیشتر احوال بخدمت
شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند که فرمود میان من و مولانا شهاب الدین قاعده محبت
بستی مستحکم بود وقتی نسخهٔ عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افاده میفرمود اما
آن نسخه بود خط باریک و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونه واقع می شد و من نسخهٔ دیگر پیش
شیخ نجیب الدین متوکل دیده بودم مرا از آن یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین نسخهٔ صحیح دارد
که این سخن در خاطر گرامی شیخ گران آمد بلفظ مبارک راند یعنی درویش را قوت تصحیح نسخهٔ سقیم
نیست من ندانستم که این حرف را نسبت بکه میفرمایند چون ظاهر شد که مرا میگویند برخاستم و سر برهنه
کردم و برپای شیخ افتادم گفتم نعوذ بالله که مرا مراد آن باشد من نسخهٔ دیده بودم مرا از آن یاد
آمد حکایت کردم هر چند معذرت میکردم اثری رضائی همچنان در شیخ ظاهر بود من مضطرب و حیران

تا از مجلس بر آمدم سیاہ اینجابی راعمی کہ مرا آن روز بود تا برسیدم برسر چاہی خواستم کہ خود را
دران چاہ اندازم باز تامل کردم و با خود گفتم گدای مردہ گیر اما این بدنامی سیاہ کہ یار برگرفت
همچنین در فکرت و حیرت بودم عاقبت چون مولانا شہاب الدین از حال من بخدمت شیخ
بیتی باز گفت انگاہ خوشنود شدند و مرا پیش طلبیدند و رحمت و شفقت نمودند فرمودند اینکہ کردم
برای کمال حال تو کردم کہ بر شاطہ مرید است انگاہ مرا خلعت فرمود و بکسوت خاص خود
مشرف گردانید شیخ بدر الدین سلیمان اشہر اولاد شیخ فرید الحق والدین بعد از پدر باتفاق
برادران و مریدان بر سجادۂ خلافت نشست او را نسبت ارادت بخاندان چشت ہست
خواجہ روزہ و خواجہ غور کہ از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در عہد حیات گنج شکر
در اجودھن تشریف آوردند و شیخ تبرکا و تیمنا مولانا شہاب الدین و شیخ بدر الدین را
کلاہ ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سرہ العزیز و رحمۃ اللہ علیہ
رحمۃ واسعۃ شیخ نظام الدین قدس سرہ او را شیخ فرید الدین از جملہ پسران دوست تر
داشتی و وی لشکری بود در وقتی کہ شیخ رحلت میکردی ہمراہ غیاث الدین بلبن در قصبہ پتیالی
بود ہمان شب کہ رحلت شیخ بود حاضر شد اما بواسطۂ آنکہ دروازہ حصار بستہ بودند درون نتوانست
آمد و شیخ را در آن حالت در نیافت صباح کہ جنازہ از شہر بیرون سے آوردند در رسید فرزندان
دیگر خواستند کہ شیخ را بیرون شہر در میان شہدا دفن کنند او مصلحت در آن دید کہ حجرۂ انجا
کہ حالا سبزہ شریف اوست دفن کنند ہمہ برای او اتفاق کردند و در حرب کفار بشہادت
پیوست و نشانی از وی سید الشہداء رحمۃ اللہ علیہ خواجہ یعقوب پسر خورد شیخ فرید الدین مشہور
و معروف ہست شیخی کہ او داشت در طریقۂ اہل ملامت وقتی با حق بر عکس آن بودی کہ با خلق
شدی در سیر الاولیا سے نویسد کہ او زاد و اشعار را دامر و ہمہ مردان غیب ہمہ بودند رحمۃ اللہ
علیہ مولانا ہی داؤد قدس سرہ العزیز مرید شیخ فرید الحق بود و شیخ نظام الدین
ذکر او بسیار کردی کہ مردی بزرگ بودی فرمود وقتی مرا و مولانا داؤد را از پیش خدمت
یک جا وداع شد و یک جا بیرون آمدیم او در راہ گام بلند زدی و پیش رفتی و بہ نماز مشغول شدی
تا آنکہ من بدو می رسیدیم چون مزاج او معلوم شدہ بود ما منتظر می شدیم و او در نماز بودی

تا یک کروه یا دو کروه می رفتیم او از عقب بر ما رسیدی و از ما گذشتی یکدو کروه پیشتر برفت
باز بنماز مشغول میشد و در درختان جنگل و بیابان راه غلط نکردی نقل است که وی بعد از
نماز بامداد از خانه بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدے آهوان مے آمدند
و گرد بر گرد او ایستاده و دو چشم در وی نهاده تماشای آن میکردند رحمة الله علیه و قدس
الله سره العزیز مولانا رضی الدین منصور قدس سره درویشی کامل بود شیخ نصیر الدین
محمود میفر را با وی بزرگی بود در اوده او را زحمت شد چنانکه ساختگی و تجهیز و تکفین او کردند
مولانا داؤد مذکور و این مولانا رضی الدین منصور هر دو سر او حاضر شدند گفتند که چون ما
بر سر او آمدیم همچنین نگذاریم صحت او نخواهیم بعده مولانا رضی الدین گفت یکطرف
مریض شما قبول کنید و یکطرف من مولانا داؤد و طرف آن قبول کرد و مولانا
رضی الدین طرف پایان هر دو نشستند و چیزی خواندند و بعده برخاستند و دست
آن مریض گرفتند و گفتند برخیز در حال برخاست و صحت یافت رحمة الله علیه مولانا
کمال الدین زاهد موصوف بود بکمال ورع و تقوی و روایت شیخ نظام الدین اولیا
مشارق را پیش او سند کرده است و او پیش مولانا برهان الدین بلخی و او پیش
مصنف و مولانا کمال الدین زاهد در ذیل مشارق که شیخ نظام الدین اولیا از وی
سماع دارد اجازت نامه بخط خود نوشته است و نسخه آن در سیر الاولیا مسطور است
نقل است که سلطان غیاث الدین بلبن آرزوی آن کرد که مولانا کمال الدین
زاهد را امامت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دیانت
و صیانت شما اعتقاد تمام است اگر با موافقت کنید و منصب امامت قبول کنید محض
کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود وثوقے تمام حاصل شود و مولانا فرمود که ما را غیر نماز
چیزی نمانده است اکنون پادشاه میخواهد که این هم از ما ببرد و مولانا چون این جواب بر سبیل صلابت
و مهابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را معذرت بسیار باز گردانید رحمة الله تعالی علیه
شیخ نور الدین ملک از پیران شیخ بزرگ بود و اصل از اوده است و از آنجا با زن پیر خود در دهلی
آمده و از مشائخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا بزیارت رفتی

دیدی آمد و ظاهر گشت که زمان حیات او را نیز دریافته باشد اما ملاقات ایشان بیکدیگر
معلوم نیست در سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند که می فرمود پیش از این
که من در مسجد کیلوکهری بنماز جمعه میرفتم روزی هوای تابستان بود و من صائم و مرا دوران
آمد در دوکانی نشستم در خاطر من گذشت که اگر مرا مرکبی بودی من بران سوار شدمی بعد
این بیت شیخ سعدی رحمه الله بر دل من گذشت بیت ما قدم از سر کنیم در قدم دوستان
راه بجایی نبرد هر که باقدام رفت پس ازان خطره توبه کردم بعد از سه روز خلیفه ملکیار
پران رحمة الله علیه با دیای بر من آورد که این را قبول کنید من او را گفتم تو مردی
درویشی از تو چگونه قبول کنم او گفت سوم شب است که شیخ ملکیار پران مرا در خواب
میفرماید که با این پیش شیخ نظام الدین بر من او را جواب گفتم شیخ تو فرموده اگر شیخ من
مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آورد دانستم که فرستاده حق است قبول کردم بعد ازان
اسپ از خانه ام نشستی میگویند در وقتی که شیخ ملکیار پران بدهلی آمد دران جایی که مقام
اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسی قلندری دران زمان بود با و نزاعی کرد او گفت مرا
پیر من فرستاده است او حجت طلبید مسافت از دهلی تا آنجایی که پیر او بود بس دور بود
بدان اندک زمانی که نه بر صحابی عادت بود از انجا خبر آورد ازان روز او را ملکیار پران
گویند رحمة الله علیه والله اعلم بالصواب شیخ ضیاء الدین رومی خلیفه شیخ شهاب الدین
سهروردی است سلطان قطب الدین بن علاء الدین مرید و معتقد او بود گویند که در
روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت او رفت سلطان قطب الدین
آنجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین که فرمود
از شیخ ضیاء الدین رومی شنیده ام که مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود
بعد از نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است فاما معلوم نشد که بهشت
ذات مقام کردم و پرسیدم چرا معلوم نشد گفت این همه یافتم فاما الذتی و حالی که در
سماع بود نیافتم [illegible] مقبره او در راه مقام خواجه قطب الدین مقابل بجنبدل سلطان محمد
عادل است رحمة الله علیه شیخ شرف الدین کرمانی قدس الله سره العزیز ساکن قصبه

طوسی بود شیخ نظام الدین اولیا میفرماید که بینید نام قوالی از و شنیدم که در بیتی ملح
بود او بیتی شنید و آهے کشید و جان بحق تسلیم کرد رحمة الله تعالی علیه سیدی مولهم در
زمان سلطان غیاث الدین بلبن در ده بود مریدان و اتباع بسیار داشت و بمردم
طعام می داد و خوارق می نمود بعضی مردم را بر وی کمال کیمیا بود و بعضی اعتقاد تصرف
و کرامات و بعضی را گمان سحر و شعبده او را قلندران شیخ ابوبکر طوسی در زمان سلطان
جلال الدین خلجی کشتند و روز قتل او باد و غبار بی اندازه شد و عالم تاریک گشت سلطان
جلال الدین را مشاهده این حال با وی اعتقادی که نبود پیدا شد و اسلام شیخ ابوبکر
طوسی حیدری شربت قلندریه داشت میان او و شیخ جلال الدین هانسوی نهایت مودت
بود چون از هانسی بزیارت خواجه قطب الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی
که بالای آب جوی است نزول فرمودی و صحبتها درویشان داشتندی و سماعها
کردندی شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس داشتی نقل است
که وقتی شیخ جمال الدین از هانسی آمد مولانا حسام الدین اندپتی که شیخ القضات
والخلفا بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد بوقت استقبال شیخ ابوبکر طوسی
مولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوی که من شیخ میروم در سلقیه اول شیخ جمال الدین مولانا
حسام الدین پرسید که آن باز سفید ما چگونه است یعنی شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین
او قصه را و شیخ جمال هم از آنجا مولانا حسام الدین را بازگردانید و گفت که تو بر وقت قریب
است هم سرچیم این رباعی را شیخ ابوبکر طوسی نوشت رباعی مرغابی ترا سرم نثار الله
یکسر چه بود باک نثار اولی تر * در غار وطن بساز چون تو تنگ از آنک * بوبکر محمدی بلغار اولیتر
قبر او هم در خانقاه اوست نیز از و تبرکیه رحمة الله علیه شیخ فرید الدین نبیره سلطان التارکین
شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سجاده جد بزرگوار خود است و در ظل عنایت
و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است او جمع کرده
و در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدهلی قدم آورده و ساکن گشته قبر او در فنار شهر قدیم
است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی جمندل واقع است و منزل او همدران جا بود

شیخ عبد العزیز پسر شیخ حمید الدین است رحمة الله تعالی علیه در عنفوان شباب در حالت سماع جان داد
لیلة الرغایب در خانہ یکی از صوفیان صحبت سماع بود قوالان این بیت را بر خواندند بیت
جان بده و جان بده و جان بده ٭ فایده گفتن بسیار چیست ٭ نعره بزد گفت دادم دادم
و جان بحق تسلیم کرد والله اعلم شیخ علی گرد قدس سره در سیر الاولیاء می نویسد کہ سلطان المشایخ
فرمود وقتی در هانسی رسیدم و دران ایام شیخ فرید الدین قدس سره را روزه داودی بود
بر دستم فطار خود و شیخ علی را مهمان داشت در اثنای آنکه هر دو بزرگ هم لقمه شدند بخاطر شیخ علی
گذشت چه نیکو بودی کہ شیخ فرید الدین را صوم دوام بودی شیخ فرید الدین آنرا باشراق باطن
دریافت بر فور دست از طعام برداشت وطن شیخ علی گرد در خطه سیر سته بود و مدفون نیز همانجا
است رحمة الله علیه مولانا نور ترک قدس سره ذکر او قاضی منهاج در طبقات ناصری برنگی آورده
است کہ از انجا تنقیص حال و تشنیع مذهب او لازم آید اما در فواید الفواد مذکور است کہ
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره فرموده است کہ بعضی علما در باب او چیزے گفته اند اما وی
از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده
دنیا دیدی و او را شفقتی کبیر البود اما دست بکسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و قوت مجاهده
او را غلامے بود هر روز یک درم مولانا را بدادے وجه معاش او همان بود وقتی
سلطان رضیه بر و زری فرستاده بود و چوبی بدست داشت بآن چوب وی را میزد و می گفت
این چیست از پیش من ببرید و چون بمکه رفت مردی ازین دیار آنجا رسید و من برنج تجارت
وی بر دست دعا کرد و آنمرد در دل گذرانید کہ همان بزرگیست کہ در دهلی آن قدر زر رد کرد
این ساعت این قدر برنج قبول مے کند مولانا نور ترک گفت ای خواجه تو مکه را با دهلی قیاس
مکن و نیز آن روز جوان بودم آن قوت و حدت کجا مانده است این ساعت پیر شدم و جبوب
انجا اکم است فرمود کہ از شیخ فرید الدین شنیدم کہ من تذکیر او شنیده بودم چون در هانسی رسید
و تذکیر آغاز کرد من رفتم تا تذکیر او بشنوم آن جامه نگین پوشیده بودم و پاره و هیچ دستے
میان ما ملاقات نبود همین کہ در مسجد در آمدم و نظر او بر من افتاد آغاز کرد کہ ای صراف سخن
رسید بعد ازان مدحی آغاز کرد کہ هیچ پادشاهی را نکند [illegible] شیخ نصیر الدین محمود

قدس سره می نویسد که یکی موضع است موسوم امداوان آن مردے بزرگ دران بود حافظ
قرآن و صاحب ولایت روزی با شاگردان بهم در تماشا ربود و در راه درختان آک بار
گرفته بودند ایشان آنرا شکستند و دست کرده آمدند مولانا را نظر افتاد گفت بر دست تو خیار است
گفت سفید بار آک است مولانا گفت نه خیار است شاگردان گفتند مولانا آنرا بدست خود
شکسته ایم بار آک است و این زمان هوای خیار نیست شما از کجا میفرمایید مولانا گفت بیارید
خیار بر دست مولانا دادند مولانا کارد کشید و پاره کرد همه را داد خوردند خیار بود از خدمت شیخ
نصیر الدین رحمة الله علیه پرسیدند خواجه عزیز کسرکی و مولانا مخلص الدین معاصر بودند و بود
آن معلوم نیست اما خواجه عزیز کسرکی نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد ازان فرمودند در بداون
بزرگان بسیار بودند رحمة الله علیهم اجمعین والسلام خواجه علی قدس سره مرید شیخ جلال الدین
تبریزی و نعمت ازو یافته مشهور است بکرامات نقل است که چون شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره تحصیل علم تمام کرد والده او بدست خود ریسمان ریسید و دستاری ازان بافیده
طعامی ترتیب داده علما و مشائخ شهر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستار بر کف دست مبارک
کرده در مجلس در آمد و پیش شیخ علی نهاد شیخ علی تکبیر دستار بدست خود گرفت و دو دم سر بست
شیخ نظام الدین داد و آن دستار کرامت بر سر بست و سر در قدم خواجه علی آورده خواجه علی او را
دعا کرد که حق تعالے ترا از علماء دین گرداند و بمنتهای همت برساند و قصه بدایت جلال الدین
شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد که شیخ جلال او را در وقت رخصت فرموده
که خلق بداون را به پناه تو گذاردم و در خیر المجالس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند که
فرمودند در بداون دو علی مولی بوده اند علی مولای خرد و علی مولای بزرگ و این که مرید شیخ جلال الدین
تبریزی است و آنکه او را در وقت الباس دستار بر سر شیخ نظام الدین قدس سره طلبیده
علی مولی بزرگ است فرمود صاحب نفس بود و قبولی عظیم داشت فرمود که علی مولی هیچ ندانستی
الا پنج وقت نماز گزاردی و بسبب آنکه صادق بود تا مشائخ و علما و خلق دگر بدو تبرک میکردند
و پای او می بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خدا تعالی است
رحمة الله علیه خواجه حسن افغان از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا است قدس سره العزیز شیخ نظام الدین

اولیا فرموده است که او صاحب ولایت بود در غایت بزرگی و شیخ وی در کوتلی گذشت در مسجدی رسید موذن بانگ گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه حسن نیز درآمد اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق بازگشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من همچو پیوستیم تو از اینجا بدهلی رفتی و برده ها خریدی و بازگشتی و این برده بملتان بردی و از اینجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته می گشتم آخر این چه نماز است شیخ تقی الدین قدس سره شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب دائم الاستغراق بود بمراقبه او را خبر چیزی نبود و ندانستی که این روز کدام روز است و این ماه کدام ماه است رقتی مردی به وی کاغذی آورد گفت شیخ نام خود درین کاغذی بنویس قلم برداشت متحیر بماند خادم دانست که شیخ نام خود فراموش کرده است گفت نام شیخ تقی الدین محمد است بعده شیخ نام خود بران نوشت باز روزی در مسجد جمعه رفت بدر مسجد رسید بایستاد و متحیر بماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ اینست بعده پای را در مسجد نهاد رحمة الله علیه شیخ برهان متقی الدین قدس سره در فوائد الفواد میگوید که وی تشنه بندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بمن سه شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم از آن سه شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دعا عمل خالی ماند شرط دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم شرط سوم آنست که چون مرا در راهی پیش آئی همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و تعظیم زیادت کردن درمیان راه نکنی مولانای علاو الدین اصولی بغایت بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در خیر المجالس مینویسید که شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علاو الدین تمام کرد مولانا فرمود مولانا نظام الدین بعد ازین دستار بند خدمت شیخ سه چهار کرد می بست و دستار سپید بود قصه تمام در تذکره خواجه علی مذکور شد در فوائد الفواد میگوید مولانا علاو الدین کودک بود و در کوچه از کوچهای بداؤن میگذشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سره نظر بروی افتاد او را بخواند و جامه خود که پوشیده بود او را پوشانید آنچه اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند که او را کنیزکی بود و برده که آن کنیزک میگریست مولانا پرسید که چرا میگریی گفت پسری دارم از وجدا

مران بہشت ہنگام رسے آید کہ دران بہشت نماز نباشد و لفظے گفت بزبان ہندی کہ آنرا نتوان گفت
بعدہ در مناقب او سخنی چند فرمود کہ مردی بود در صوفی بدہنی نیامدے روزی بالای بلندی رفت
از مرد غیب ملاقات کرد از وی پرسید کہ صوفی بدہنی چگونہ کسی است مرد غیب گفت کہ مردی بزرگ است
اما افسوس ہمین قدر گفت باز در حال مستغفر شد و گفت استغفر اللہ آن مرد بر صوفی رسید و
ابتدا آغاز کرد روزی آن مرد غیب گفت اما افسوس چہ بود گفت اگر در حال مستغفر نشدی او را از آن
بالای بلندی فرو انداختمی کہ گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود کہ در آن وقت کہ مشغول
شدی حالے پیدا شدی کہ سر جدا و دست جدا و پای جدا گشتی یکے پرسید کہ صوفی بدہنی کدام وقت
بود فرمود در عہد دولت شیخ الاسلام فرید الدین بود قدس سرہ و در مردم مشہور است کہ خواجہ
قطب الدین و شیخ صوفی بدہنی بدست مغلان چنگیز خانی اسیر افتادہ بودند روزی تمام بندیان
گرسنہ و تشنہ بودند بطریق خرق عادت خواجہ کاک از بغل بیرون مے آورد و شیخ صوفی کوزہ
آب تمام بندیان مے دادند و از آن باز خواجہ را کاکے لقب افتاد و شیخ صوفی را بدہنی کہ بزبان
ہندوی کوزہ مراد است و در ذکر خواجہ معلوم شد کہ وی را نسبت کاک چرا میکنند و اللہ اعلم
بحقیقۃ الحال قدس اللہ سرہ العزیز و اسلام شیخ شہاب الدین خطیب ہانسوی شیخ نظام الدین
اولیا میفرماید کہ وی عزیزی بود ہر شب سورۃ البقر بخواندی آنگاہ در خواب شدی تا حکایت
کرد کہ شبی این سورۃ بنخواندیم از گوشہ خانہ آوازے برآمد بیت داری سر ما وگرنہ دور از بر ما
با دوست کشیم تو نداری سر ما * اہل خانہ ہمہ خفتہ بودند حیران ماندند آنکہ میگوید و در خانہ
کسی نبود کہ این معنی ازو صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود کہ وی مناجات کردی خداوندا
من بسیار عہد ترا بوفا رسانیدہ ام امید میدارم کہ تو ہم عہد مرا بوفا رسانی کہ وقت نقل من
ہیچ کس با من نباشد نہ ملک الموت نہ فرشتہ دیگر ہمین من باشم و تو آخر چنان رفت کہ میخواست
رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ و اسلام شیخ احمد بداؤنی شیخ نظام الدین میفرماید کہ وے از
دوستان من بود مردے عظیم صالح بود معتقد درویشان و ابدال صفت اگرچہ می بود ہمہ روز در تحقیق
مسائل شرعیہ مشغول مے بود فرمود کہ چون وی از دنیا رحلت کرد من شبی بعد از موت او را
در خواب دیدم ہمچنان بر حکم سہو و از من مسائل و احکام می پرسید من او را گفتم این چہ تو می پرسے

در حالت حیات کار آید آخر شد تو مرده چون این سخن بگفتم مرا گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی
قاضی منهاج جرجانی صاحب طبقات ناصری بزرگ بود و از افاضل روزگار و از اهل وجد و سماع
بود چون قاضی شد این کار استقامت گرفت شیخ نظام الدین میفرماید که من هر دو شنبه در تذکیر او
برفتمی تا روزے در تذکیر او بودم این رباعی گفت **رباعی** لب بر لب لعل دلبران خوش
کردن + وآهنگ سر زلف مشوش کردن + امروز خوش است لیک فردا خوش نیست +
خود را چو خس طعمۂ آتش کردن + من این بیت شنیدم بیخود گشتم ساعتی بایست تا بخود
باز آمدم مولانا حمید حافظ مردے دانشمند بود مرد خدا، بود و شیخ نظام الدین اولیاء
قدس سره میفرماید که وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ فرید الحق والدین قدس سره بود در حدود
سرسی او را با من ملاقات واقع شد مرا گفت چون بروضۂ متبرکۂ شیخ الاسلام برسی سلام من
برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز بهان حکم دارد همین میخواهم
که توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین رحمة الله علیه شیخ نصیر الدین محمود اشهر و اعظم خلفاء
شیخ نظام الدین اولیاست قدس الله اسرارهم و صاحب سر سریر و وارث احوال او
ولایت دهلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقه
او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود **نقل است** که روزی با میر خسرو که محرم خلوت خاص شیخ نظام الدین
بود التماس کرد که از وی بخدمت شیخ عرض کند که من بنده در اوده می باشم و از سبب مزاحمت
خلق مشغول نمیتوانم بود اگر فرمان شود در صحرا افتم بالفراغ خاطر عبادت کنم امیر خسرو
را معهود بود که بعد از نماز خفتن بخدمت شیخ رفتی و نشستی و از آنچه گذشته بودی نقل کردے
درین وقت عرضه داشت شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود او را بگو که ترا در میان خلق
می باید بود و جفا و قفاے خلق مے باید کشید و مکافات بذل و عطا می باید کرد و آورده اند که
وقتی شیخ او را در خلوت طلبید و گفت در دل چه داری و مقصود تو ازین کار چیست و پدر تو چه
کار کردی گفت که مقصود من دعا مزید حیات خواجه و راست کردن نعلین درویشان است
و پدر من غلامان داشت که سودا پنبه مے کردند بعده شیخ فرمود که شنودی آنچه من بخدمت
خواجه خود فرید الحق والدین پیوستم روزی در اجودهن دانشمندی که با من همسبق بوده

پیش آمد و چون مرا با جامهای رنگین و پاره و دید پرسید که نظام الدین ترا چه روز پیش آمد تا این جامها
اگر در شهر تعلیم میکردی اسباب معیشت بفراغت بهم میرسید من این سخن از ان یار شنیدم پیش
تکلفم بخدمت خواجه رفتم پرسید نظام الدین اگر کسی از یاران تو پیش تو آید و بگوید که این چه روز است
که ترا پیش آمد و ترک تعلیم که موجب فراغت و رفاهیت است گرفتی جواب چه گوئی عرضه داشت کردم
که هر چه فرمان شود بگویم فرمود که بگو بیت نه همرهی تو مرا راه خویش گیر و برو ٭ ترا سعادت
باد مرا نگونساری ٭ بعده فرمود تا خوانی بطعام پر کرده بیارند فرمود نظام الدین خوان بر سر
کن و دران مقام که یار فرود آمده است ببر همچنین کردم دیگران یار الصاف من داد و گفت
مبارک باد ترا این صحبت و این حالت شیخ نصیر الدین محمود میگوید که این و امثال این تلقین
کرد بعد ازان ریاضت و مجاهده فرمود گاهی ده روز میگذشت و من چیزی نمیخوردم و بیشتر
احوال از ان بس که شهوت مزاحمت میداد ترشی نمیخوردم آورده اند که سلطان محمد تغلق شیخ نصیر الدین
محمود را با این کمال رتبت که داشت ایذا ها کردی و در سفرها همراه خود گردانیدی گویند که سلطان
او را جامه دار خود گردانیده بود و او این همه را بموجب وصیت پیر خود تحمل کردی در من ترجمه
رحمة الله تعالی علیه وفات او هژدهم ماه رمضان سنه سبع و خمسین و سبعمائة وقتی سلطان
محمد تغلق برای شیخ نصیر الدین محمود طعامی فرستاد در آوند زر و نقره و باعث فرستادن
این خبر ایذا بود یعنی اگر ابا آرد و طعام من نخورد همین را ماده ایذا سازم و اگر بخورد گویم در کاسه
زرین که دران بود بیاورد و بر دست نهاد پس بزبان نهاد و خورد بد اندیشش خایب و خاسر ماند
در خیر المجالس می نویسد که عزیزی در خدمت او عرضه داشت کرد که در ملفوظات خواجه عثمان هارونی
نوشته است که ایشان فرموده اند هر که ده ماده گاو ذبح کند یک خون کرده باشد و هر که چهار
ماده گاو ذبح کند خون کرده باشد و هر که ده گوسپند ذبح کند یک خون کرده باشد اول خدمت
خواجه فرمود که هارونی نیست هروانی است هروان دیهی است خواجه در آن ده بودی بعده فرمود
این ملفوظات ایشان نیست این سخنها من هم رسیده است و دران بسیار الفاظ است
که مناسب اقوال ایشان نیست بعده فرمود که خدمت شیخ نظام الدین فرمود که من هیچ کتاب
نه نوشته ام زیرا که شیخ الاسلام فرید الدین و شیخ الاسلام قطب الدین و خواجگان چشت هیچ تصنیفی

تصنیف نکرده است. نقل است که روزی بعضی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا مجلس
داشتند و از وقت زنان سرودی می شنیدند شیخ نصیر الدین محمود در مجلس بود برخاست
و بیرون آمد یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت است گفتند از سماع منکر شدی و از
مشرب پیر برگشتی گفت حجت نشود دلیل از کتاب و حدیث می باید بعضی از غرض گویان این
سخن بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود
فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید در سیر الاولیا می نویسد که در مجالس شیخ نظام الدین
مزامیر نبودی و تصنیف نکردندی و اگر کسی از یاران چیزی بخدمت او میرسانیدند که مزامیر
منع میکرد و میگفت خوب نمی کنید و در خیر المجالس میگوید عزیزی بخدمت شیخ نصیر الدین محمود
در آمد آغاز کرد که کجا روا باشد که مزامیر در جمع باشد و دف و نای و رباب و صوفیان رقص
کنند خدمت خواجه فرمود که مزامیر باجماع مباح نیست اگر یکی از طریقت بیفتد باری در شریعت
باشد اگر در شریعت هم بیفتد کجا رود اول در سماع اختلافست نزدیک علما و با چندین شرائط
مباح مر اهل آنرا اما هم مزامیر باجماع حرامست در جوامع الکلم می نویسد که روزی بندگی شیخ
نصیر الدین محمود را در خانقاه بر این بیت ذوقی بکمال گرفت بیت جفا بر عاشقان گفتی
نخواهم کرد هم کردی + قلم بر بیدلان گفتی نخواهم راند هم راندی + مولانا [illegible] حیثیت
شاعر رساله پرداخت و ذکر این مجالس تمام در آن رساله کرد و بر معنی که این بیت هیچ
بحقیقت نمی توان برد اگر جور و جفاست بخداوند عزوجل نسبت کردن کفر لازم آید این و
مثل این چند کلمه کرد و بر مولانا معین الدین عمرانی برد او بستد و برگرفت و پیش شیخ
فرستاد شیخ آنرا دید و مولانا معین الدین را بخود طلبید و این رساله بر دست او داد و هیچ
نگفت و دستار و ذراع پوشانید و بازگردانید روزی دیگر سماع بود بندگی خواجه برین بیت
بسیار سیر قصیده و اضطراب میکرد طبل مخانه دوش بی آنکه زدیم عالی علمش بر سر افلاک
زدیم از سر یک سفینه پیچواره صد بار کلاه توبه بر خاک زدیم بعد از اضطراب بسیار بر بالای بام
رفت و نشست و فرمود معیشت را طلبید مولانا معیشت از دست رفت و پیش ایستاده کرد
و گفت آن مولانا بنویس که اینجا جهل بود این سخن بگفت و مولانا را باز گردانید باز مولانا

در خانقاه بیاید و نزد و قوت شد و نیز نقل است که شیخ نصیر الدین محمود میفرمود من پیش
الیتیم که شیخ گفتم امروز خود این کار بازی بچگان شد بعد از آن این بیت شیخ ثنائی خواندند للعارف
عجزه نیاز بیت مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی ✿ ازین آئین بے دینان پشیمانی
پشیمانی ✿ میفرمود مسلم ایمان باید خورد و در پے کرامت نباید بود و نیز مے فرمود که حیرانم
که خلق پے مشاهده چگونه مے رسند نقل است که امیر سید محمد گیسو دراز قدس سره که فرمود
یکبار در زمان حیات خواجه را در دهلی امساک باران شد خواجه برای استسقا بیرون آمد تضرع
و زاری و نماز و دعا که از سلف مروی است همه کردند هیچ راه درو می پیدا نبود تا آنکه باز گشتند
که آنرا و زیادتے پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو اینجا نبودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگوید و خلق سر را می نهاسند و دنبال رد می کردند
هرچه کردیم هیچ ما را چیزے بخشید آخر الامر چه کنم خجل شدیم و باز گشتیم و در خیر المجالس مسطور است
که عزیزے سوال کرد حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود حال نتیجه
صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
عمل را مراقبه خوانند والمراقبة ان یلازم قلب العلم بان الله ناظر الیک بعده فرمود اول
انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد اثر آن ظاهر میشود بر قلب بعده بر جوارح
که تابع قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیز سوال کرد که عوارف
صاحب حال و المتوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب وقت
والمتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما یاری بگوئید که
درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکره الله بالخیر
افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت داند
بداند که جز این وقت دیگر نیابم یا بیابم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
غنیمت دارد و به تلاوت یا الصلوات یا بذکر یا بفکر و چون سالک بر حفظ آنات مستقیم شد و اوقات
معمور داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کاست و

و آن حال اثر انوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعده اثر آن بر قلوب
میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بطریق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
آن خود مقام گردد و بعده فرمود منتهی صاحب انفاس است فرمود ارباب طریقت سخنے
دیگر گفته اند یعنے هرچه او بگوید در نفس آورد حق تعالے عیان کند بعده فرمود که این تعلق
باصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند که وقتے از اوقات او را حال
پیدا شود اما غالب نباشد المبتدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال یعنی حال
کسی را گویند که حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتهی صاحب
انفاس آن کسے را گویند که حال مقارن انفاس او باشد و هیچ نفسی نزند که حال مقارن نفس
او نباشد چنانستی که حال او را استقامت شود بعده نفسے سرد برآورد و این حدیث فرمود قوله علیه
السلام ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها فرمود که این وجدانهاست چون پیدا
باشند صبح آن بوی بهار خوش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار
شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین
زمان کسی بر دود و ترک علایق کند و مجاهده اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
مشغولیت این بیت بخواند بیت نظر در دیدها ناقص فتاده است و گرنه یار ما از کس
نهان نیست فرمود که اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبه می باید که صوفی نفس
نگاه دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
که نفس او شمرده باشد المنتهی صاحب نفس یک معنی همین است و جوگیان سرآمده که ایشان را
سده همی گویند ایشان انفاس شمرده میزنند بعده نفسے سرد از سینه مبارک برآورد و فرمود
مثل ما و شما بدان ماند که درویشی گرسنه که پیش دوکان طباخ بگذرد و نعمتی پخته بیند
و بوی خوش می آید بایستد و بگوید که تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغولی
و خلوت ندارم همه روز با خلق سے باید بود بلکه قیلوله نیز میسر نمیشود بارها میخواهم که قیلوله کنم
بر می گویند که آینده آمده است برخیز ندا کنون شما که فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
اگر شب چیزی می توانید کرد خواندنی بگذارد ستے اما روز اصلا مقدور نیست فاما توقع از این سخن

شناخته و از غیر سود و بکر نیست و این بیت خواند بیت این و لذتی که در چه اندراخته ام * نومید
نیم که چه بر آید روزی * فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه کرده و بدو مشغول گردانیده
و غیر حق از دل نفی کرده باید نشست تا چه پیدا شود و فرمود آستین که درویشان کوتاه کنند انگشت
که صوفی چون در سلوک در آید این قفا قفا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست فراز نکند
و تا گرفتنی نگیرد اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر
مسلمان پس چه کند آنچه نیز یک دست است یعنی آستین را کوتاه کند تا او را اندکی شود و دیگر دامن دست
همچنین کوتاه کردن دامن جامه و موی سر تراشیدن انگشت که چون در طریقت آمد بایستی
سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سر باز نیست اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها باز ماند پس
چه کند از سر موی برخیزد و آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کاری
نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان باشد که هیچ نامشروعی از و در وجود نیاید پرسیدند
که مراد از جاهدوا فینا چیست فرمود میگویم در بیان این تقریری برگرفتند که فهم مستمعان
بدان تر سد فرمود فراتر آیم تقریری آسان برگرفت فرمود جاهدوا فینا لاجلنا و جاهدوا فی
الله ای لاجل الله در کلمه فی شدت اتصال است که در کلمه لام نیست فی برای ظرفیت و در
ظرف مظروف هست استشهاد این آیت خواند انما الصدقات للفقراء والمساکین
والعاملین علیها الخ فقراء و مساکین برای مصرع می نشاند و رقاب قلب رقبیت آ
در قیمت را حکم سوست آنکسی که برده آزاد میکند گوئی احیا موتی میکند پس درین شدت
بیشتر باشد پس این را بکلمه فی گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتی است که در آن
نیست این بیان علم نحو و معانی و بیان بود اما بیان مشایخ آنست که آنکه مجاهده خواهد کرد از این
سه خالی نیست یا از ترس دوزخ و یا امید بهشت و یا برای خاص ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده
فی الله باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجای آورده شود و جاهدوا فی الله
حق جهاده فرمود قصد مطلوب بیدا نیند آن مجاهده اختیاری کند فرمود قبول اعمال
موقوفست بر جذبه یعنی هر عملی که میکند تا جذبه در نیاید است قبول نیست چون جذبه نازل
شد هر عملی که کند قبول باشد و آن جذبه را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانی

یا در شیخوخت آما جذبہ را مراتب است جذبۂ عوام توفیق یافتن است در اعمال و جذبۂ خواص
توجہ قلب است بسوی حق مع الانقطاع عما سواہ پرسیدند کہ اول شب فاضل تر است یا آخر
فرمود در حدیث آمدہ است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن جبرئیل ای الفضل الاوقات
فقال لا ادری و لکن اذا مضی نصف اللیل ترتعد الملائکة وتھتز العرش ان لربکم فی ایام دھرکم
لنفحات الا فتعرضوا لہا فرمود. رأیت ربی لیلة المعراج الشاب فی احسن صورة رسول علیہ السلام
صورت خود را مراد داشتہ است ای وکنت فی احسن صورة کما یقول رأیتہ اسدًا راکبا ای
وکنت راکبا یعنی آنزمان صورت من نیکوترین صورتہا بود زیرا کہ معراج بود و ملاقات انبیا بود
و بشارت و نزول نور و قرب رسیدہ بود ہر آئینہ حسنے و جمالے در صورت پاک رسول علیہ السلام
پیدا آمدہ بود و جواب دوم مراد از ربے سیدی است رأیت سیدی جبرئیل فی احسن صورة روا باشد
اگر رب گویند و سید خواہند استشہاد قول اسلمی بریدہ آوردہ وقتی کہ گفت رأیت ربی سفے
سکک المدینة یمشی علیہ حلة حمراء وفی جیلہ الغداة ان قالوا انہ اکفرت بعد الایمان فقسم وقال
رأیتہ ربی ای سیدی الحسن رضی اللہ عنہ چون این سخن در صورت افتاد پرسیدند ان اللہ خلق
آدم علی صورتہ چہ باشد فرمود ہا عاید است با آدم زیرا کہ صورت آدم ہمچنانکہ آفریدہ شدہ تا وفات
در قد و بالا ہم بر آن صورت بود خلاف صورت آدمیان زیرا کہ آدمی اول کودک بود بعدہ
پیر اما آدم بر یک صورت بود و تبدل در وی نبود و از جملہ فضلاء عصر کہ در حلقۂ ارادت
شیخ نصیر الدین محمود در آمدہ بودند مولانا مطہر کرہ است در فضیلت و بلاغت و فصاحت
از منفردان روزگار بود و بانواع مراسم و اشفاق شیخ مخصوص قصیدہ دارد در مدح وی کہ بعض
ابیات او این است **نظم** دوش آنزمان کہ از افق مغرب ہمتا + خورشید خواند سورۂ
والنجم اذا ہوا + شمع فلک زبانہ فرو ماند در آب + دو ز زمین نشاند بر آورد بر سما + گفتی کہ گم کہ
یوسف خورشید شد بچاہ + گر تیرگی چو دیدۂ یعقوب در ہوا + بادی بر آمد از لب دریا کہ دامنش +
گرد سیاہ سر بسر ہم ریخت بر فضا + چون ساختی دو از شب دیجور برگذشت + بنشست باد کر در آمد
با خلا + یک یک ستارہ بر سر گردون فروغ داد + چون در ہشت طلعت تابان القیا + فراش
صنع از ید قدرت برآورید + قندیلہای نور برین نیلگون عشا + می جست ہم نرم نسیم از کنار باغ

گو لی پیام دوست همی داد در جفا ✦ گر کیمیای دولت جاوید آرزوست ✦ یا گلشن بهشت از بن
شاخ بی نوا ✦ چشمت چنین نکو نفس خواجه بهار ✦ جانت مسی شمر نظر شیخ کیمیا ✦ بر دست او اگر
توانی نهاد دست ✦ باری مدار این سر خاکی بزیر پا ✦ والا نصیر ملت و دین آن که هست نظم از نفیس
از بس یزدان برو جزا ✦ و در مرثیه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است نظم
ز دور محنت این نه سپهر زنگاری ✦ کدام دل که نه خون گشت از جگر خواری ✦ کجا بجام طرب مجلسی بنا
کردند ✦ که از سپهر نبارید سنگ قهاری ✦ وفا ز عالم فانی مجو که مشهورند ✦ فلک بحیله گستری اختران
بغدازی ✦ خزینه الیست سپهر از نقوش انسانی ✦ دفینه ایست زمین از بتان فرخاری ✦ تو ای
عزیز که در ملک و مال مغروری ✦ مباش ایمن اگر عاقلی و هوشیاری ✦ چه دانی آنکه در اوراق
کارخانه غیب ✦ قضا چه نقش بر آرد ز کلک جباری ✦ زمانه صلح کند با دل تو یا خصمی ✦ فلک
بدشمنی آید به پیش یا یاری ✦ چو وقت آن برسد مجلس نگیرد دست ✦ نه ملک فی ملکی نه
سپاه سالاری ✦ بقا بقای خدا ایست و ملک ملک خدا ✦ که نیست قایم دایم بجز کسی بار
ز دست چرخ ندانم کجا کنم فریاد ✦ که بر گذشت بما جور او ز بسیاری ✦ جهان بماتم خواجه نصیر دین محمود
هزار گونه فغان کرد نوحه و زاری ✦ بقیه سلف یادگار اهل کرم ✦ که کرد جستم خلافت بملک بیداری
همینا با کمال مناف او ندا ✦ بحق نعمت قرآن دولت و قاری ✦ برحمتی که تو کو عام است در جهانبانی
بعزت تو که خاص است در جهانداری ✦ که روح اعظم آن شیخ پیشوای کرام ✦ که سفینه ای جهان بوده است از اخیار
نعیم قربت خود کن غریق رحمت خویش ✦ مجاور رسل و انبیا مختار ✦ و حمید شاعر قلندر جامع کتاب
خیر المجالس نیز از خدمتگاران و حاضران مجلس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین است
کاتب همراه پدر در خدمت وی می رسید و بحضور مجالس شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
خلفای شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگرچه شعر او نه از آن قبیل است
که او را توان باوی یاد کرد و لیکن باین نام مشهور شده و بیشتر شهرت او باسم حمید قلندر است
اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جمله از ملفوظات او جمع آورده بعد از آن
در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات وی نیز جمع نمود و آنرا خیر المجالس نام
نهاد ابتدای تالیف آن در سنه خمس و خمسین و سبعمایة بود و اتمام آن در سنه ست و خمسین احوال

وحکایت را سادہ نوشته و تفصیل نوشته است رحمة الله تعالی علیه شیخ سراج الدین
عثمان المشهور باخی سراج از مشاهیر خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است قدس سره اکثر
از سلاسل مریدان شیخ درین دیار مشهور است سلسله او و شیخ نصیر الدین محمود است و وی
از عنفوان شباب که هنوز از موی ریش آغاز نشده بود در حلقه ارادت شیخ در آمده بود و در
سلک خدمتگاران پرورش یافته بعد از چند سال برای دیدن والده بمقام لکهنوتی که الآن
بگور مشهور است رفت و باز بخدمت پیر رسید و در وقت عطای خلافت او را شیخ فرمود که اول
درجه درین کار علم است و او را چندان نصیبه از علم نیست مولانا فخر الدین زرادی عرض کرد
که او را در شش ماه عالم بکنم بعد از آن در خدمت مولانا فخر الدین تعلم کرد و مولانا برای او تصریف
تصنیف کرده و او را عثمانی نام نهاد و بعد از آن پیش مولانا رکن الدین اندپتی کافیه و مفصل
و قدوری و مجمع البحرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سره سه سال و یکسر
تمام کرد و بعضی کتب از کتابخانه شیخ که وقف بود و جامها و خلافت نامه که از خدمت شیخ یافته بود
با خود برد و آن دیار را بجمال ولایت خود بیار است و در باب او نفس شیخ چنین رفته بود که او
آئینه هندوستان است نقل است که او بعضی جامها را که از خدمت پیر یافته بود دفن کرد
و بران گورستان ساخت و در وقت رحلت وصیت کرد که مرا در پایان گور جامها دفن کنند بعد از نقل
او همچنین کردند خلفای او در دیار گور مشهور ند الی یومنا موجود و مقام او نیز دران دیار است
رحمة الله علیه در ملفوظات شیخ حسام الدین مانکپوری مینویسد که درویشی سهروردی مهمان
شیخ سراج الدین عثمان اودهی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامه
از تن برکند و بر بستر افتاد و آن درویش تمام شب بنماز مشغول بود چون بامداد شیخ برخاست
و بوضوی شب نماز کرد درویش گفت عجب کاری که تمام شب در خواب بودی و نماز بامداد
بوضو کردی شیخ او را تواضع بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و ما کاهلی کردیم
و دنده دیدی آن کالا است نگاهبانی آن بیکر دیم و اسلام بیت اگر عاشق بمسجد در نیاید
دل عاشق همیشه در نماز است + شیخ قطب الدین منور پسر اعاظم خلفاء شیخ برهان الدین
بن شیخ جمال الدین الهانسوی است و وی از اعاظم خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است جامع کمالات

و مظهر کرامات بود و از شیوهٔ تکلف عاری بود و سر بخود نمایی خلق نداشت و در مدت عمر خود از حجرهٔ خود
باختیار خود بدر نیامد و بدر خانهٔ امرا نرفت و بتوکل و قناعت گذرانید **نقل است** که وقتی
سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند مواضع نوشته
با و همراه کرد تا او را بدنیا بفریبد بعد از آن سالها ایذا بجهت ایشان چنانکه عادت او بود بطایفهٔ
درویشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه با و گفته بود رسانید
و فرمان مواضع در پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود که در آنچه سلطان ناصر الدین
بن شمس الدین طرف اچه و ملتان میرفت غیاث الدین را که دران زمان ملک الامرا ناصر الدین
بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند مواضع بخدمت او آورد فرمود که پیران ما
اینچنین قبول نکردند طالبان این کار بسیار آمدند ایشان بدیهی اکنون ما مریدانیم مارا
آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که بار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
واقع شد و آنچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خطهٔ هانسی رفته بود در نیمی که حصار کرده از هانسی
است نزول کرده نظام ندرباری معروف مخلص الملک را که سخت درشت مردی بود بدیدن
حصار هانسی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی حصار بیارد نظام الدین ندرباری در زیر
حصار میگشت تا نزدیک خانهٔ ایشان رسید پرسید که این خانه از آن کیست گفتند که از آن
شیخ قطب الدین منور خلیفهٔ شیخ نظام الدین گفت عجب است که بادشاه اینجا بیاید و این شیخ
بدیدن نیاید چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخی است از خلفاء شیخ نظام الدین که
بدیدن بادشاه نیامده است سلطان محمد را نخوت سلطنت در کار بود شیخ حسن سر برهنه را که
مردی عالیجاه بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سر برهنه آمد و بطلب شیخ قطب الدین
منور نشست شیخ زاده نور الدین بیرون آمد و گفت که بندگی شیخ شما را می طلبند حسن سر برهنه
بخدمت شیخ در آمد و مصافحه کرد و بنشست و گفت شما را سلطان طلبیده است شیخ قطب الدین
منور فرمود که درین طلب اختیار بدست من هست یا نه او گفت خیر امر فرمان است که شما را ببرم
فرمود الحمد لله که باختیار خود نمی روم بعده روی سوی اهل خانهٔ خود کرد و گفت شما را بخدا
سپردیم این سخن بگفت و مصلا بکتف مبارک خود کرد و عصا بدست گرفت و پیاده روان شد

حسن برہنہ چون در سماع وی علامات و احوال حق مشاہدہ کرد گفت چرا پیادہ میروی ایشان
در جنبش میروند سوار شو فرمود حاجت نیست من قوت آن دارم کہ پیادہ توانم رفت چون
نزدیک حظیرہ آباد و اجداد خود رسید او را گفت چہ میگوئی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پایان
قبر جد و پدر رفت بعد از زیارت عرضہ داشت کرد کہ من از گنج شما باختیار خود بیرون نیامدہ ام
مرا بے اختیار من مے برند و چند نفر آدمی کہ بندگان خدا اند بخیریج گذاشتہ ام چون از زمینہ
بیرون آمد شخصے مبلغے سیم پیش آورد فرمود این را بجائیکہ من میبرا ن کہ خرچے ندارند چون بمعسکر
سلطان رسید حسن سر برہنہ انچہ معائنہ نمودہ بود بعرض رسانید سلطان از ہمہ اغماض نمودہ بخدمت شیخ
تطلبید و از انجانب بجانب دہلی روان شد چون سلطان در شہر دہلی رسید بجہت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در اثنا ی آنکہ پیش بادشاہ میرفت سلطان فیروز شاہ را کہ دران ایام نائب
باربک بود گفت کہ ما درویشانیم آداب درآمد مجالس بادشاہان و سخن گفتن با ایشان نے دانیم
چنانکہ اشارت شود ہمچنان کردہ است گفت کہ درباب شما بخدمت سلطان چیزہا گفتہ اند چون ایشان
چنین است خدمت شیخ از تواضع و سماحت و اخلاق ہیچ فروگذاشت نکند چون سلطان را شنید
کہ این ساعت شیخ می آید نشستہ بود بایستاد و کمان بدست گرفت و بتیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید طاقت نیاورد بتعظیم تمام پیش آمد و مصافحہ کرد شیخ قطب الدین چنان دست
سلطان محمد را محکم گرفت کہ در قلب او سلطان آنچنان بادشاہ جبار کہ چندین مشائخ و علما را در تحت
تیغ ظلم آوردہ بود معتقد شد و گفت کہ ما در دیار شما رسیدیم تربیت نفرمودید و بملاقات
خویش مشرف نگردانیدید شیخ گفت کہ اول ہانسی بنگرید بعدہ درویشی بجہ ہانسی این درویش
خود را درین محل نمیداند کہ ملاقات بادشاہان بکند در گوشہ بدعاگوئی بادشاہان و کافہ
اہل اسلام مشغول مے باشد معذور می باید داشت سلطان محمد تغلق را از ہمین لفظ بر شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان کہ مقصود شیخ است ہمچنان کنید شیخ منور فرمود مقصود
من فقر است و گنج جد و پدر بعدہ فیروز را و ضیا برنے را کہ دران زمان سلطان محمد بودند
پیش او فرستاد و یک لک تنگہ انعام فرمود شیخ قطب الدین منور گفت نعوذ باللہ کہ
این درویش لک تنگہ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فرمان شد کہ

پنجاه هزار تنکه میدهند این نیز قبول نکرد تا آخر بده هزار قرار یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد گفت سبحان الله درویشان را دو سیر کهچری و دو آنگی شیر روغن کفاف باشد او را تا هزارها چه کار آید ایشان گفتند که ما کم ازین پیش ازین سلطان ذکر نتوانیم کرد بضرورت آن مبلغ را قبول فرمود و در مقامات پیران خود خرج کرد و بفقرا داد بعد از چند روز بجانب هانسی روان شد قبر او نیز در گنبد جد و پدر اوست رحمة الله تعالی علیه و قدس سره العزیز شیخ نور الدین پسر شیخ قطب الدین منور است نقلست که چون شیخ قطب الدین منور را سلطان محمد تغلق پیش خود طلبید در آنحال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نور الدین خرد بود و در عقب شیخ میرفت هیبت و رعب هجوم ملوک و امرا و بر ذات او اثر کرد و از حال بشد همدرین محل شیخ قطب الدین منور بدین حال مطلع شد و گفت بابا نور الدین العظمة والکبریاء لله شیخ نور الدین میگوید که بجرد آنکه این سخن بسمع رسید تقویتی در باطن من ظاهر گشت چنانکه آن هیبت و رعب از دل من بکلی بدر رفت رحمة الله علیه قبر او نیز در گنبد آبا و اجداد اوست شیخ حسام الدین ملتانی قدس الله سره العزیز او نیز از خلفاء شیخ نظام الدین اولیا ست طریقهٔ او طریقهٔ سلف بود در زهد و ورع و فقر از میان یاران اعلی ممتاز بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که شهر دهلی در حمایت اوست گویند که وی روزی در راهی میگذشت مصلا از کتف مبارک او بیفتاد و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه برفت که شخصی از عقب او آواز داد چند بار شیخ شیخ بگفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بجز و در راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دوید و بوی رسید گفت شما را چند کرت آواز دادیم که شیخ مصلای خود بستان شما نشنیدید شیخ گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم گویند که وی در شریعت بدایه و بزدوی و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم را بذکر داشت آورده اند که اندرانچه او از زیارت خانهٔ کعبه مشرف گشت و درین دیار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بشرف زیارت خانهٔ کعبه مشرف شود باید که بجهت زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم علی حده نیت کند و برود تا مستوجب زیارت خاص آن سرور گردد و بطفیل زیارت نکرده باشد مولانا حسام الدین چون این حرف شنید همان ساعت عزیمت زیارت مدینه مصمم ساخت

روز دیگر متوجه شد رحمة الله علیه در خیر المجالس میگوید که شیخ نصیر الدین محمود فرمود که وقتی
مولانا حسام الدین ملتانی و مولانا جمال الدین نصرتخانی و مولانا شرف الدین علیهم الرحمة
بخدمت شیخ طاب ثراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا حسام الدین کرد و فرمود
که اگر کسی روز صایم باشد و شب قایم کار تهوری کرده باشد که این مقدار هر بیوه زنی کرده است
میتواند کرد اما مشغولی که بندگان خدای تعالی میکنند و بدان مشغولی بخدای تعالی رسیده اند
جز این مشغولیست مولانا حسام الدین و یاران منتظر ماندند که خدمت خواجه این زبان بیان
خواهند کرد دران مجلس شیخ بیان نفرمودند اما این مقدار گفت که با شما خواهم گفت تا مدت
شش ماه کم و بیش گذشت بعد ازان همین عزیزان بخدمت رسیده بودند دران محل
محمد کاتب که او از نبیان حجاب سلطان علاء الدین و اخص بندگان شیخ شده بود درآمد و زمین
بوس کرد و نشست خدمت خواجه ازو پرسید کجا بودی جواب داد که در سرای بودم امروز سلطان
علاء الدین پنجاه هزار تنکه به بندگان خدای تعالی را انعام فرمود خدمت خواجه روی مبارک طرف
مولانا حسام الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر یا وفاء وعده که با شما کرده است یاران
همه روی بزمین نهادند و آوردند گذشتند وفاء وعده بعده خدمت خواجه قدس سره فرمود بنای
مشغولی سالکان شش چیز است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید بواسطه ازاله مشقات
و قبض و داعیه هوا دوم دوام وضو باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنگه خواب غالب شود
بعد فور بخسپد و برخیزد و در حال وضو سازد سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
پنجم دوام ذکر با ربط دل خود بشیخ و هو عبارة عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی خاطر غیر حق
نقلست که چون او را بشرف خلافت مشرف میکردند وصیت طلبید شیخ نظام الحق والدین
قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و با انگشت شهادت جانب مولانا اشارت
کرده که ترک دنیا ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان یکروز شیخ عرض کرد که اگر فرمان شود بر سر
آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلا سانی شود فرمود
که هم در شهر باش کن کاحد من الناس چون از شهر بیرون آئی و بر سر آبی سکونت گیری غریب
و شهری نیا بران بر تو بپرسند که فلان درویش در فلان جا نشست کرده است و مزاحم وقت تو شوند

و در آب جابها اختلاف علما و در آن شرعا وسعتی و رخصتی هست دیگر عرض کرد که بر بنده
وقتی فتوح میرسد چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می داریم وقتی
چند روز میگذرد که چیزی نمی رسد و فرزندان مزاحمت می نمایند و آینده محروم میرود
درین محل قرض کنم یا نه فرمود در تدبیر خواهی افتاد پس درویشی کی خواهی کرد درویش آن
باشد اگر چیزی موجود دارد خرچ کند والا صبر کند و بنامرادی بسازد و خود را در تدبیر نیندازد
بعده فرمود درویش را هر دری نباید بود و هر دری دو نوع است صوری و معنوی اما صوری
آن درویشانند که بر درها می گردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانه
خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو مرا چیزی خواهد رسید هر دری صوری
به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری صوری چنانکه هست می نماید اما هر دری معنوی
ظاهر خود را بطریق مشغولان حق می نماید و باطن در بدر میگردد وقتی از شیخ پرسیدند و هم خلق
کرامت می طلبید فرمود الکرامة هی الاستقامة علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش
حکایت چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تغلق مردم شهر دهلی را در دیوگیر روان
می ساخت بتقریب شهری که در آنجا آبادان میکرد مولانا حسام الدین در گجرات رفت
و همانجا بصحبت حق پیوست در شهر پتن که شهر قدیم گجرات است مدفون شد مقام او در آن جا
مشهور است و معروفست رحمة الله علیه مولانا ای فخر الدین زرادی رحمة الله علیه و
از خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
دین صلابتی تمام داشت و علمی وافر در اوائل حال پیش مولانا فخر الدین هانسوی در شهر
دهلی تعلیم میکرد و بجوشش طبعی و وقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اهل شهر بود
عاقبت مرید شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان علمان
برآمد و در سلک درویشان منسلک گشت و هم در غیاث پور ساکن شد و بعد از رحلت پیر بر لب
آب جون در محلی که الان فیروزآباد دهلی است مشغول شد و چندگاه بر سر حوض خاص علائی
باکره مدتی در سید لنباله که در میان کوه است و در آن زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
شد و بعد از آن بزیارت خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس سره باجمیر رفت بعده بزیارت

شیخ فرید الدین با وجود همین رفت بیشتر احوال در سفر بودی و در صحراها و جایها تنها خدای را عبادت کردی و صوم دایم داشتی نقل است که مولانا فخر الدین زرادی از شیخ نظام الدین سوال کرد که مشغولی بکلام الله فاضلتر باید که فرمود ذاکر وصول زودتر بود اما خوف زوال هم بود اما مشغولی را وصول دیرتر بود ولیکن خوف زوال نباشد نقل است که شیخ نصیر الدین محمود میگفت که انچه ما را در یک ماه و دو ماه فتح شدی مولانا فخر الدین زرادی را در یک ساعت بدست آمدی و در زمانی که مردم شهر را بدیوگیر بردند او نیز رفت و از انجا بزیارت خانهٔ کعبه رفت و از انجا به بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد بعد از ان بشوق دهلی که وطن قدیم وی بود بازگشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمة الله علیه نقل است که دران ایام که محمد تغلق خلق شهر دهلی را بجانب دیوگیر میفرستاد میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز خان را ازان دیار براندازد تمامی صدور و اکابر شهر را فرمود تا حاضر آیند و بارگاهی بزرگ نصب کنند و در زیر آن منبر نهند تا بران منبر خود برآید و خلق را در جهاد کفار تحریض کند بهاران روز مولانا فخر الدین زرادی را و شیخ شمس الدین یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب فرمود خواجه قطب الدین که یکی از مریدان شیخ نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخر الدین بود مولانا را پیش از همه عزیزان بدرگاه سلطان برد مولانا را بارها می گفت که من سر خود پیش در سرای این مرد غلطیده می بینم من با او مساحت نخواهم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد خواجه قطب الدین کفشهای مولانا برداشت و در بغل کرده بایستاد و سلطان محمد انجمنی را معاینه کرد هیچ نگفت و با مولانا فخر الدین زرادی بکلام مشغول شد و گفت ما میخواهیم چنگیز خان ملعون را براندازیم شما با ما درین کار موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی سلطان گفت این کلمه شک است مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان محمد ازین سخن برخود پیچید و گفت شما را نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود که غضب فرو خورید سلطان گفت کدام غضب فرمود طعام آرند چون طعام حاضر آمد مولانا باکراه اندک اندک طعام مے خورد و چون طعام برداشتند بحبت بزرگانی که حاضر آمده بودند جامهٔ صوف و دیگان بذر رهیم حاضر

آوردند شیخ نصیر الدین محمود و مولانا شمس الدین یحیی و دیگر بزرگان چنانکه آمده است
بدست گرفتند و خدمت کرده بازگشتند اما جانب و سیوم مولانا فخر الدین را پیش ازانکه بوی
برسد خواجه قطب الدین دبیر خورد بستد چون میدانست که وی نخواهد بدست گرفت و این
فوت حرمت مولانا نخواهد شد چون این بزرگان بازگشتند سلطان محمد خواجه قطب الدین
دبیر را گفت که مردی بانجابت این چه حرکتها بود که کردی فخر الدین زرادی را از پیر شیخ حسن علاء الدین
وما نیدی او گفت او استاد منست و خلیفه مخدوم من مرا شاید که ادب او نگاه دارم سلطان
گفت که این اعتقادهای کفر آمیز را بگذار و الا ترا خواهیم کشت گفت زهی دولت اگر مرا بخت
مخدوم من بکشند رحمة الله علیه و علی جمیع عباده الصالحین و السلام مولانا فخر الدین
مردی حافظ کلام ربانی بود و بکمال تقوی و ورع آراسته پیشه کتابت کلام الله مجید کرد
و از خلق مجرد زیستی و از مصاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند او را با مردان
غیب ملاقات بود نقلست که وقتی بخدمت شیخ عرض کرد که مرا تشنگی غالب شده بود
و پیش من کسی نبود که آب طلبم کوزه پر آب از غیب پیدا شد آن کوزه بشکستم و آب ریخته
شد و گفتم که من آب کرامت نخواهم خورد شیخ فرمود که بایستی خورد ازینها بسیار می باشد
وقتی من نیز خواستم که شانه کنم پیش من کسی نبود که شانه بیارد درین میان دیوار بشگافت
از دیوار شانه بیرون آمد بستدم و شانه کردم از شیخ نصیر الدین محمود منقولست که فرمود
در ابتدا مولانا فخر الدین مردی کتابت کردی از خلق پرسیدی این کتاب چه ارزد گفتندی
شش کاسه جزوی او گفتی من چهار جیتل بستانم زیادت نستانم اگر کسی برای
تبرک زیاده از جیتل کردی نستدی چون پیر شد و از کتابت ماند قاضی حمید الدین
ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد اینچنین بزرگیست تا این
زمان روزگار بکتابت می گذرانید و حالا از کتابت ماند او را از بیت المال
چیزی معین شود سلطان هر روز یک تنگه فرمود گفت نخواهم ستد
همان شش کاسه نیز بستدند و جیتل بسیار و شش کاسه قبول کرد
رحمة الله تعالی علیه

بیان مقامات حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند نقل کردند کہ حضرت خواجہ علاء الحق والدین
افاض اللہ سبحانہ برکاتہ علی العالمین کہ طریقہ حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ اختیار فقر بود
و ترک دنیا و قطع تعلقات و تجرد کلی و سعی ما سوی و ہموارہ انفاس قدسیہ ایشان در ثبات فقر و
صحبت فقرا بود و تقید ایثار ایشان در ہمہ کمال بود میفرمودند ہرچہ یافتیم از اینجا یافتیم و نتیجہ
صحبت شریف ایشان در ہمہ ظاہر می شد و بواسطہ آنکہ حضرت ایشان قدم درست در مقامات متابعت
سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبہات مبالغت می نمودند خصوصاً در باب
لقمہ و الیا در مجالس صحبت حدیث العبادۃ عشرۃ اجزاء تسعۃ منہا طلب الحلال و جزء
واحد سائر العبادات می فرمودند و جماعت متابعان حضرت ایشان آن صفات حال شدہ
و تمکن میپیوست و نتائج آن عمل را بتحقیق ہر یک در وجود خود مشاہدہ میکردند و طعام
ایشان از زراعت بود ہر سال پارہ جو و پارہ ماش زراعت میفرمودند باحتیاط تمام
دوران فرصت اکابر و علما کہ بصحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشانرا بطریق تبرک
و تقریب تناول میکردند و میفرمودند بسبب آنکہ در آثار و اخبار آمدہ است کہ در حجرات
ازواج طاہرات رضی اللہ عنہن آمدہ است کہ آرد جو را بغربال نمی بیختہ اند چند روزے
در منزل ما آرد جو را نابیختہ طعام ساختند و خوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
بر خاطر گذشت و معلوم شد کہ این رنجوری و فرو ماندگی بسبب آنست کہ با اہل بیت حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہن دریں تشبہ بی ادبی کردہ شد و صورت
مساوات نمودہ شد تنبیہ کردہ شد تا انابت کردند کہ بعد ازین آرد جو را نابیختہ طعام نسازند
در متابعت کوشند و خود را مقصر دانند و بیشتر بعد از انابت صحت یافتند، ہر کہ پئے
بر پئے رسول نہادہ از ہمہ رہروان پیش افتادہ در شہر ایشان را خانہ تملکی نبود عاریتی
بود و غریب وار می زیستند و ایشانرا خادمی و خادمہ نبود از این معنی ایشان را سوال کردند فرمودند
بندگی با خواجگی راست نمی آید خلق و تواضع حضرت ایشانرا حد نبود و شمہ از اخلاق ایشان این بود
کہ اگر بمنزل دوستی و درویشی رفتندی جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پرسش
کردندی و خاطر ہر یک را بنوعی دریافتندی و اہل آن بیت را در زمان وداع عذر خدمت خواستہ

و احوال مریدان و مستوران او را تعهد فرمودندی و به نسبت هر یک شفقتی کردندی و از مکارم اخلاق
ایشان همسایه و دوست و آشنایان درویش محظوظ شدندی و آن لطف ایشان هر یک را
دلیل شدی بصراط مستقیم و درویشی پیش از آنکه بسعادت صحبت ایشان مشرف گردد
پا بیری گشته بود ناگاه بران موضع گذر فرمودند پا بیر رسیده بود و چیزی حاضر نبود و نیاز فقیر
بحضرت ایشان برد و نیاز مندی نمود و عذر خواست چندین سال بود که حضرت ایشان
با آن درویش بنسبت ظاهر و باطن شفقت میفرمودند و بفرزندان و متعلقان او و تفقد
الطاف ایشان مراوراه روی براه گردانید آن درویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
نقل کردند در خدمت خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجه ما قدس الله روحه که فرمودند
در زمانی که از اوایل احوال خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماه این در بر من بسته شد
و از عالم باطن هیچ فیض بمن نمیرسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم که باز بملازمت مخلوقی
مشغول شوم در آن حال گذر من بمسجدی افتاد و در آن مسجد دیدم که این نوشته که
ای دوست بیا که ما ترائیم * بیگانه مشو که آشنائیم * وقتم خوش شد و عنایت بی علت
در رسید و باز آن در بر من گشاده شد از ذوق آن حال بسیار گریستم و هم فرمودند و در آن حقیقه
بر مقامات و درک صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و شب و یک آمد که آن صدا از
من نیز پیدا شود در بخارا داری بود هر دو کرت خود را بپای آن دار بردم و گفتم جای تو سر
این دار است بعنایت حق جل و علا از آن مقام گذشته شد منقول است در مقامات
سلطان العارفین که در مقام سیر در صفات انبیا علیهم الصلوة والسلام سیر میکردم به بارگاه
محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر کنم دست رد به پیشانی من نهادند
این سخن را بیان میکردند و بارها میفرمودند چون من بعنایت الهی در این سیر باین مقام
رسیدم گستاخی نکردم و توفیق آن یافتم که سر نیاز و تعظیم بر آستانه عزت و احترام حضرت
نبوت او صلی الله علیه وسلم نهادم نقل کرد درویشی که در حضور خواجه ما قدس الله روحه مذکور
میشد که سلطان العارفین میفرمودند رونده را هر چند رود آخر قدم وی با اول قدم خواجه
[illegible] ما از سر غیرت حرام باد صحبت حق سبحانه آن کس را که اول قدمش بر آخر قدم او نبوده باشد

واو را با او گذارند و از آفات بشریت نگاه دارند بر ظهور خوارق عادات و احوال و کرامات
اعتقاد و نیت کار استقامت دارد و آنچه بر دلی گذرانند حکمت دران نفی وجود بشری بود و میفرمودند
این طائفه سه قسم اند مقلد و کامل و کامل مکمل مقلد شنیدن عمل میکنند و کامل از خود تجاوز
نمیکنند و ترتیب جز کامل مکمل نمی تواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیاری بزرگ کاری
است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما آنست که گفته اند الارادة ترک الارادة و
مرید می باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا بکلی محو گرداند ــه ما اختیار خویش هم
از دست داده ایم * کان اختیار شاه همه اختیار ماست * و میفرمودند اختیار ما راست
اگر خواهیم بطالب بطریق جذبه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق سلوک و میفرمودند که طالب می باید
که اول مدتی با یاران ما صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت ما پیدا شود و این بیت نیز بر زبان
مبارک ایشان میگذشت ــه نه بینی وقت سفتن مرد حکاک * لبا گردان و هدر در خطر تا
و میفرمودند طریقه ما از نوادر است عروة وثقی است چنگ در ذیل متابعت سنت مصطفی
صلی الله علیه وسلم زده ایم و اقتدا با آثار صحابه کرام رضی الله عنهم نموده و درین راه ما را از
در دید فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگر چه درین طریقه
باندک عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
ع اینچنین زیبا روشی کم می بود اندر جهان * هر که از طریقه ما روی گرداند خطر دارد
پرسیدند که حضرت شما را چه توان یافت فرمودند بتضرع و میفرمودند جمعی که بصحبت ما می برند
بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان می باشد اما بواسطه خاشاک تعلقات نشو و نمای
نتواند یافت ما را می باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
نیست ما را می باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با ما میل خاطری و محبتی
دارد خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شبانروزی ما را بنسبت او گذری می باشد و از
سر چشمه شفقت و تربیت ما بوی فیض رسیده است اگر واقف حال خود بود و راه گذر فیض را
از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریقه ما سالک می باید که نداند که او در چه مقام است
تا حجاب راه او نشود و میفرمودند مرشد می باید که از سه حال طالب ماضی و حال و آینده با خبر باشد

تا او را تربیت کردن و میفرمودند چه روز مرشد از احوال طالب خبردار میباید که گردد و بفراست
یا باستخبار احوال او را معلوم کند و میفرمودند از شرایط طالب آنست که در زمانی که با دوستی از دوستان
حق تعالی مصاحب است و اوقت حال خود بود و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند تا اگر تفاوت
از نقصان بکمال در خود مشاهده کند ملازمت صحبت آن عزیز را بر خود فرض عین داند و می فرمودند
از شرایط طلب این راه ادبست الطریقة کلها آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب حسن
لزم الادب بلغ مبلغ الرجال و ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
ادب الخدمة اعز من الخدمة و علامة قبول العمل والعبودیة ملازمة الادب والطغیان سوء الادب
وحفظ ادب هم ثمرهٔ محبت است و هم تخم محبت و میگفتند از ادب چون چیزی کم کردی هرچه برداشتی ادب
نمی ماند می فرمودند ادب بنسبت حضرت حق سبحانه و ادب بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ادب
بنسبت شیخ اما ادبی که بنسبت حضرت حق تعالی است آنست که بظاهر و باطن بشرط کمال بندگی فرمانها
او را بجا آرد و از ما سوای حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی که بنسبت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم
آنست که خود را تمام در مقام متابعت درآرد و در جمیع احوال نواهی حرمت را نگاه دارد و مسئلهٔ کل
موجودات بحضرت حق سبحانه اوراد اند هر که نیست و هرچه هست همه اسیر آستانه عزت او ست و ادبی
که بنسبت شیخ واجب و لازم است بر طالبان نصیحت آنست که ایشان بواسطهٔ متابعت سنت او بمقام
دعوت خلق بحق سبحانه رسیده اند و میفرمودند اولیاء الله اهل کرم اند و آموختگان حضرت لایزالی قصورات
و خطرات که بر طالبان میگذرد می بینند و در میگذرانند اما احوال مختلفست در زمان مشاهدهٔ الطاف
ربوبیت در نظر ایشان کوهی کاهیست * پیش جوش لطف بی حد تو شاه * توبه کردن از گناه
آمد گناه * و در مقام شفقت فروگذاشتنیست و در آن مقام در نظر ایشان کاهی کوهیست اینها همه
انما حضرت اند ذره و قطمیری را که بر طالب میگذرد می بینند و از راه تحقیق با وی نمایند و فرمیگذرانند
* اگر بینی که نابینا و چاه است * اگر خاموش بنشینی گناه است * و میفرمودند روش با اهل الله کسی
سپرده اند که از خود تمام گذشته باشد و در محل این بیت نوشته اند * یا مکن با پیلبانان دوستی *
یا بنا کن خانه در خورد پیل * و میفرمودند مثل اهل ارشاد مثل صیاد است که بدقائق صنعت
جانور متوحش را در قید می آرد و از آن صفت توحش او را بمقام استیناس میرساند این طایفه چون اهل حکمت اند

بحسن تدبیر معامله با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد و تسلیم میگردانند و در طریق
متابعت سنت می درآرند و از آنجا بمقام اصول میرسانند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند
و میفرمودند معاملت این طایفه با هر کسی بقدر قابلیت اوست اگر طالب مبتدی است بار او را
میکشند و خدمت او میکنند چنانکه وارد است یا داؤد اذا رایت لی طالبا فکن له خادما میباید
تا طالب را قابلیت سلوک این طریق پیدا شود و میفرمودند سلوک این راه موقوف بر حصول تعین است
تا نه بینی جمال عشق نگیرد کمال چه می شنوی وصف یار رست نباید شنید همه اعمال سالک میباید
که برین گذرد تا نتیجه از سر یقین بظهور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است
بهمان صفت بحصول پیوندد و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل الله بطور تعین جا حاصل نسبت
اعتقاد مجرد باندک چیزی متبدل میشود و میفرمودند تلقین ذکر میباید که از پیری کامل مکمل باشد
تا موثر باشد و نتیجه بظهور آید نیز که از ترکش سلطان شود حمایت نتواند کرد و با تلقین ذکر از
خلیفه حضرت بزرگوار خواجه محمد بابا سماسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان علیه الرحمة
والرضوان در طریقه ذکر منقول است جهر و خفیه و ما خفیه را بجهت آنکه اقوی و اولی است اختیار
کرده ایم و هم فرمودند وقوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشمندی صالح را پیش از آنکه
وقوف عددی تلقین فرمایند بیان سلسله خود کردند و بحضرت شیخ یوسف همدانی قدس الله سره
رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبد الخالق غجدوانی در میان کار بر استاد خود تفسیر میخواندند
به تفسیر این آیت رسیده اند که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین از استاد خود پرسیده
اند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست اگر ذاکر بلند میخواند یا در مقام ذکر با عضا حرکت میکند
غیری واقف میشود و خفیه نمی ماند و اگر بدل میگوید شیطان بحکم الشیطان یجری فی ابن آدم مجری الدم
واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله
کسی بتو رسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبد الخالق قدس الله روحه متوجه و منتظر بوده اند
منتظر باش و چشم بر در دار گو نظر را در انتظار بنهاد تا چند آنکه مردی از اهل الله که
که و علمناه من لدنا علما در شان اوست بایشان رسیده اند و وقوف عددی مر ایشان را تلقین کرده
و میفرمودند لا اله نفی آلهه طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر آنست

که ذاکر بحقیقت کلمهٔ توحید برسد بسیار گفتن شرط نیست دانشمندی پرسید که حقیقت کلمه چیست
فرمودند آنکه از گفتن کلمه ما سوی الله عز وجل بکلی نفی شود و همچنین در مجلسی دیگر حقیقت کلمه را
همین شرح میکردند و تفسیر فرمودند وقوف زمانی که کارگزار رونده راه است آنست که واقف احوال
خود باشد که در هر زمانی صفت و حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر و تفسیر فرمودند بنا
کار سالک را بر ساعت کرده اند تا دریابنده نفس شود که بحضور میگذرد یا به بر فت که اگر به نفس
کند دریابنده این دو صفت نشود و پیش از نقل بجوار رحمت به بیست سال که ایشان میفرمودند تا یکی از
محبان در خلوتی بعد از آنکه از بیماری که عارض شده بود برخاسته بودند چنین تلقین میکردند که
بنای کار را درین راه بر نفس میباید کرد چنانکه اشتغال بوظیفه و اسم بلسان حال اند که ماضی و فکر در مستقبل
مشغول گردانند و نفس را مگذارند تا ضائع گردد و از ان احتراز کنند که بی حضوری و فتنه فرقه مشغله دارد که آن
سببی گشت که گفته اند الوقت ان یلاحظ الی ما قسم لک فی الازل ولا الی ما تصیر الیه فی الابد وان یحفظ لده
الحق سبحانه فیما بین النفسین گفته اند کسی که مشتغل باوراد و وظیفه وقت بود او را صاحب الوقت
گویند فترت و زوال باین وقت متطرق نشود الا نسبت با سالکان بسبب تلوین و ایشان از هم
نشمارند الا آنزمان را که این معنی و این محافظت موجود بود و اما نسبت با واصلان و اصحاب تمکین این وقت
دایم و سرمد باشد و صاحب این وقت چون دوام یابد از تحت تصرف خارج بود یا آنکه او در احوال
متصرف بود بدان معنی که هر وقتی را در اهم و اولی مصروف دارد و او را ابو الوقت خوانند و لیکن ابن الوقت
سالکی بود که حال بروی بر سبیل هجوم و مفاجات از غیب روی نماید و بغلبه تصرف سالک را از حال
خود بستانند و منقاد حکم خود گردانند و در مجلسی دیگر بیان کرده که طریق او جذبه است و صفت او میان جلال
و جمال است و تلقین ذکر نیز فرمودند و کیفیات او را حوالهٔ تعلیم او کردند و در مجلسی دیگر صفت سخن او را
بنظر موهبت کرامت کردند و در مجلسی دیگر بنظر موهبت او را نفس بخشیدند که با هر که گوید مؤثر شود و
هرچه گوید آن شود و با اصحاب در غیبت و حضور او میگفتند هرچه او میگوید خدای آن میکند میگویم
بگوی او نمی گوید و در راه حجاز در زمان وصیت پیش از اصحاب دیگر او را گفت تا حقی و امانتی که
از خواجگان طریقت بما رسیده است و آنچه درین راه کسب کرده ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانکه
مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آنرا بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که بنسبت اصحاب دیگران شود و در آخر حیات در بخارا ایشان سخن را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
بکلی تهی می باید شد از خود و بشریت و بازگشت بحق بنسبت خلق تا بکلی ملک شود و میفرمودند سالکان
در دفع خواطر شیطانی و نفسانی متفاوت اند بعضی چنانند که پیش از آنکه خاطر آید او را ببینند و هم از آنجا دفع
کنند و بعضی چنانند که چون خاطر درآید پیش از آنکه قرار گیرد او را دفع میکنند و این چنین ایشان فائده
نمی دهد و میفرمودند شناخت زمان تحول و انتقال بغایت دشوار است و میفرمودند راهی که عارفان
بواسطه آن راه می یابند و دیگران یابنده نمی شوند سه است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه نسیان
بروئیة المخلوق بدوام النظر الی الخالق است یا گوئیم دوام النظر الی الخالق بنسیان روئیة المخلوق یعنی زود
راه می یابد که دایما ناظر جناب احدیت باشد و در قدم نسیان و نیستی و فنا بناصیة جمیع مخلوقات کشد
و دوام مراقبه نادرست و ازین طایفه اندکی درین معنی کسب کرده اند و ما طریق حصول آنرا یافته ایم
مخالفت نفس است و مشاهده واردات غیبیه است که بر دل نزول میکند و بواسطه آنکه در آن گذرنده
است و سکون ندارد آن وارد را می توانیم ادراک کردن بصفتی که در ما حال میشود از قبض و بسط
آنرا در می یابیم در قبض مشاهده صفت جلال می کنیم و در بسط مشاهده صفت جمال و محاسبه آنست
که هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که بر فت چیست و حضور چیست می بینیم که همه
نقصان است بازگشت می کنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة و الرضوان منقول
عمل میباید کردن و ناکرده انگاشتن و خود را مقصر دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین سه است
و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما ممکن نبود حصول مقصود بی بدرقه عنایت یار و میفرمودند
آنچه وارد است من استوی یوماه فهو مغبون و من غده شر من یومه فهو ملعون و من لم یکن فی الزیادة
فهو فی النقصان و من کان فی النقصان فالموت خیر له اشارت بطلب ازدیاد یقین است و میفرمودند
آنچه وارد است اذا احب الله تعالی عبدا لم یضره ذنب تاویل آنست که بنده محبوب عذر
گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند و دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرأ
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و میفرمودند ان الله یحب الملحین فی الدعا و در الحاح
السوال معنی یکی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی میطلبید چندان تضرع نماید و سوال
کند که ماسول بحصول پیوندد آنگاه چیز دیگر را همین طریق و همین کیفیت طلبید و میفرمودند

و با کراهیت این نراد الناس مناکب فلا تفعل از خلوت اشارتست که درویش میباید خلا او را
بلا باشد و ادبی که در نظر خلق رعایت مینماید در خلوت نیز رعایت نماید و میفرمودند الصلوٰۃ معراج
المؤمنین اشارتست بدرجات نماز حقیقی است در زمان تحریمه می باید که اگرچه حضرت جل جلاله در
وجود نماز گذارنده حال شود و خضوع و خشوع در وی پیدا شود تا چنانکه کمال استغراق رسد
و کمال این صفت مر حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وسلم بوده است و میفرمودند صوم حقیقی
امساکست از ماسوی کلی و میفرمودند معرفت تفصیلی که مقصود از سیر و سلوک ست مطهر
شدنست تا از دلیل و برهان بکشف و عیان رسد سوال کردند از حضرت خواجه ما قدس اللہ روحہ
هرجگاه حق تعالی حالی را از درویشی باز گیرد و چکند فرمودند اگر رمقی از آن حال باقی مانده باشد
دلیل آنست که از و تضرع و نیاز خواسته اند از حضرت حق تعالی درخواهد و تضرع و التجا بحضرت
و بابی نماید و اگر رمقی باقی نمانده باشد دلیل آنست که از و صبر و رضا خواسته آید و میفرمودند
خدا طلبی بلا طلبی است و میفرمودند همه کرامات در جنب کلمہ توحید نقل است کرامات ما ظاہر ست
با وجود چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت و میفرمودند ظهور احوال از شیخ کرامت مرید است
پرسیدند شناخت خواطر درویشان را از کجا است فرمودند بهیبت و شناخت ایشان از نور
فراستست که حق تعالی ایشان را کرامت کرده است فانه ینظر بنور اللہ از حضرت شیخ ابو سعید
ابو الخیر قدس اللہ روحه منقول است که فرمودند در پیش جنازه ما این بیت بخوانند بیت
ازین خوبتر در همه آفاق کار؛ دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یار؛ حضرت خواجه ما قدس اللہ روحہ
فرمودند که در پیش جنازه ما این بیت بخوانند مفلسانیم آمده در کوی تو؛ شیئاً للہ از جمال روی تو
و معنی قلب سلیم این دو بیت خوانند عاشق تو یقین دان که مسلمان نبود؛ در مذهب عشق
کفر و ایمان نبود؛ در عشق دل و عقل و تن و جان نبود؛ و آنکس که چنین نباشد او آن نبود؛

و فرمودند الطلب رد و السبیل سد اشارتست بدید طلبیت ذات حق سبحانه ... اسمه اعلیٰ
عز و جل اشارتست بهستی بنده و بقاء صفات او ست تا تو ز هستی خود زیر و زبر نگردی؛ در هستی
مطلق مرغ پر نگردی؛ این پرده نهاده است و هم شکل که هرگز؛ در پرده روی نیابی تا پرده و نگردی
و عبادت طلب وجود است و عبودیت ترک وجود از ارادت مقام الابدال تعلیکت تبدیل الاحوال

اشارت بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمیمه و لکن بعنایت مرشد علی الاطلاق جل ذکره و مدد راه بر ترکیه
حقیقة الادب ترک الادب اولیاء الله را توقفاتست زمانیست که در صحبت ایشان بی ادبی عین ادب
و زمانیست که ادب عین بی ادبیست رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیست و ترک ادب و قبول
نفس عین ادبیست و میفرمودند آئینه هر یکی از مشائخ را دو جهت ست و آئینه ما را شش جهت است
از سخنان عزیزان است که زمین در نظر این طایفه چون سفره ایست و میفرمودند اولیا را بسیار اسرار
اطلاع میدهند اما بی اجازت اظهار نمیکنند مصرع سر فاش مکن که خون بریزی نه زمین ‧ روزی
یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد فرمودند نظر مکن تا دل نبازی ع دیوانه شود کسی که بیند
رخ ما ‧ و میفرمودند که درویشی چیست بیرون بیرنگ و درون سیه خنگ بیت ما درین
صورتیم که کس ما ‧ هم نه بخیم و هم نه بجائیم ‧ و میفرمودند از یکی از اکابر درین سوال
کردند که درویشی چیست فرمودند زبونی عزیزی اهل دلی مرا میگفت درویشی وقت باش که
کارها خود میکند و بارها بر سر تو میدارند وقتی فرمودند با یکی که چهل سال ست که آئینه داری میکنیم
و خطا ندیده ایم آنچه در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواهیم دیدن و میفرمودند درویشی
در مقام توسل و بارکشی میباید که چون دستی باشد که هر چند طپانچه خورد صدای مخالفت ازو
ظاهر نشود و میفرمودند درویشان اهل نقد حال اند آینده نمی گویند ‧ امروز ببین بدیده
باطن جمال دوست ‧ ای بیخبر ز حال الفقیر داچه سکنی بد الصوفی ابن الوقت ‧ خردمند آن
کس تیز اکند ‧ که او کار امروز فردا کند ‧ و میفرمودند بنای کار اهل هوا و طبیعت همه بر
ضلالت ست تصحیح نیت در امور بغایت مهم است پرسیدند کسی اگر علم منطق خواند چه نیت خواند
فرمودند نیت تمیز حق از باطل و میفرمودند هر گرا ابجیضة قابلیت بواسطه صحبتهای مختلف فاسد
شد تدبیر کار او دشوار ست و میفرمودند در اوایل ما خود را مطلوب می شناختیم و دیگران را
طالب این زمان آن طریقه را گذاشتیم مرشد علی الاطلاق اوست عز و علا و هر که داعیه طلب
این راه پدید آرد و بسر وقت ما فرستد آنچه نصیبه او باشد باو برسد و میفرمودند در اثبات
اختیار بنده او را سعادت و تشریف بسیار ست در خلاف رضا از را خجالت بعذر و انابت
مشغول گردد و اختیار بنده در تحصیل رضا باختیار سعی نماید و چون ان محل ما در یابد توفیق جنید

وشاگرد گوید المجاز قنطرة الحقیقة جمیع اعمال ظاهری قولی و فعلی مجازست تا رونده راه از وی نگذرد
بحقیقت نرسد روزی کودکی از مکتب بیرون آمده بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
چون گرفتند کشادند این آیت بر آمده وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید فرمودند که سید سید ایم کرآن باشیم
و میفرمودند اول این راه کلمهٔ توحید است و آخر هم کلمهٔ توحید سبق اول و آخرست مفتاح سعادت
هیچ دری او کشاده نمی شود از حضرت سلطان العارفین قدس الله روحه منقول است
که در اواخر پوستینی پوشیده بود و میفرمودند الهی همان دان که ترکی ام از ترکستان آمده تنگری
تنگری گویان اکنون بسعادت ایمان رسیده و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شما را یاس
شود در حق سبحانه گریزید و تضرع آنجا برید و میفرمودند در زمان ملالت از صحبت خلق یکی از کبرا
سه روز خلوت گزید چون بیرون آمد بصفتی بیرون آمد که کسی با ایشان صحبت نتوانست داشتن تا بدیر
گویا انسیت و میفرمودند هر که بیک حدیث در همه عمر علی الدوام عمل کند متضمن ام که کار او هر آئینه تمام
گردد و هنوز در ان حدیث کار مانده بود مثلا اگر بحدیث من اصلح سر الله اصلح الله جوابه عمل کند
متضمنم که کار او در راه دین و طلب یقین هر آئینه تمام گردد و خواجه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی رحمه الله از رعایت ظاهر از باطن بهره ور شده بودند تا برسیدن عمل
بر حضرت از جهت اصلاح خلق روا است فرمودند بعضی را روا است و بعضی را روا نیست و آن بعضی را
که روا است در بعضی اوقات روا است و در بعضی روا نیست با محل چیست و طریقه آن عمل کننده
در چه افتاده است و میفرمودند خود را بنسبت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا هر کس را طمع
نصرت میسر نشود و میفرمودند آنچه از جهت نظر بر خاطر میگذرد از ضعف یقین و مجرد وهمی
بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد که دفع میشود و هیچ ضرری نیست از ان نظر اگرچه رعایت
اسباب که در عالم حکمت است بظاهر رخصت است چون بباطن در مقام توکل بود و میفرمودند از مزارات
کبار روح الله ارواحهم زیارت کنند و بهمان مقدار فیض میتوان گرفتن که صفت آن بزرگ را
شناخته است و بآن صفت توجه نموده و در ان صفت در آمده و اگرچه قرب صوری را در زیارت
مشاهد مقدسه آثار بسیار است اما در حقیقت توجه بارواح مقدسه را بعد صورت مانع نیست در حدیث
نبوی که صلوا علی حیث ما کنتم بیان و برهان این سخن است و مشاهدهٔ صور مثالیه اهل قبور

کم اعتبار دارد و در حقیقت شناختن صفت ایشان در ان توجه و دران زیارت با این همه
خواجه بزرگ قدس الله روحه میفرمودند مجاور حق سبحانه و تعالی بودن اولی است از مجاورت
خلق و سبحانه و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی که آخر آن ابیات این بیت

بیت: تا کی گور مردان را پرستی * بگرد کار مردان گرد و رستی

فصل در ذکر کرامات و مقامات و احوال و آثار که از حضرت خواجه ما قدس
الله روحه بظهور آمده است نقلست که درویشی گفت که روزی حضرت خواجه ما قدس الله روحه
در راهی میرفتند و کهنه پوستینی پوشیده بودند و مبادی ظهور احوال ایشان بود و هنوز از
اکابر و علمای بخارا کسی بصحبت ایشان مشرف نشده بود و آشنا نگشته درین حال مولانا حسام الدین
خواجه یوسف نور الله مرقده با جمعی از طلبه علم از طرف مقابل ایشان دران راه می آمدند خواجه
از راه بیکطرف متوجه شدند و میرفتند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجه یوسف
از میان جمع طلبه بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجه آمدند و بتواضع و نیاز تمام بایشان
سلام گفتند و خواجه جواب سلام ایشان بلطف تمام باز دادند و توجه با من کردند گفتند اول
کسی که از علما با ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود و آن نفس خواجه دایم در خاطر من بود تا چند آنکه
بعد هفت سال اثر سعادت ظاهر شد و خواجه یوسف بصحبت ایشان پیوستند نقل کردند خواجه
خواجه علاء الحق والدین از حضرت خواجه ما قدس سره که روزی در بخارا بودند سخن در صفت صحبت
میگفتند و در اثنا فرمودند که این زمان مولانا عارف در خوارزم اتفاق سرای رفتن کرد
و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راه رفت بعد از زمانی فرمودند که باز بخاطر
مولانا عارف افتاد که بسرای رود و اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از درویشان
درین زمان در صحبت خواجه حاضر بودند تاریخ این را نوشتند مولانا عارف بعد از وقتی از خوارزم
آمد از مولانا عارف پرسیدند که در فلان تاریخ در خوارزم شما را اتفاق سرای رفتن شده بود
مولانا عارف قصه را چنانکه حضرت خواجه فرموده بودند شرح کردند نقل کردند خدمت خواجه علاء الحق
که روزی در حضرت خواجه ما قدس الله روحه بودم اتفاقا هوا ابر بود و خواجه از من پرسیدند که وقت
نماز پیشین شده است یا نی گفتم هنوز وقت نماز نشده است خواجه فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها با دای فرض نماز پیشین مشغول بودند
حضرت خواجه فرمودند چه میگوئی نماز پیشین شده است من از آن گفته خود محجوب شدم و استغفار نمودم
نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله سره بعد از آنکه کرت دوم حج گزارده بودند درویشی از
محبان ایشان قصد حج کرد او را گفتند چون بسمنان رسی امیر محمود دوست ماست دریابی آن
درویش گفت چون بسمنان رسیدم شنوده اند که درین حوالی مردیست که او را امیر محمود قصر معاصی
میگویند استمداد از درویشان حضرت خواجه ماست چون با او ملاقات شد از سبب پیوستگی او بحضرت خواجه
ما قدس الله روحه پرسیده شد گفت بفضل الهی شبی بخواب دیدم که بزرگیست از بزرگان دین و الله اعلم
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرا میگوید که این خواجه بهاء الدین است و حال آنکه پیش ازین
من حضرت خواجه را ندیده ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجه و قصه آن خواب را بر پشت
کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بر دکان بزازی
نشسته بودم ناگاه عزیزی نورانی بدکان من آمد و بنشست و اثر اهلیت و جلال از و ظاهر بود چون
در روی او نظر کردم مرا آن صورت که بر پشت کتاب نوشته بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر
شد و لرزه بر اعضای من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجه التماس کردم که می باید که قدوم
شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجه کرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان
راست بمنزل من رفتند این اول کرامتی بود که از حضرت ایشان مشاهده کردم چه هرگز ایشان
منزل ما ندیده بودند و چون در آمدند اتفاقا مرا حجره بود و فی الحال قصد آن حجره کردند و در آمدند
و حال آن بود که بر دیوار آن حجره طاقی بود و کتابی چند در آن طاق بود خواجه دست مبارک دراز
کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند
پشت این کتاب چه نوشته و حال چنان بود که آن واقعه را بر پشت آن کتاب نوشته بودم
از آن اشراف ایشان حالت من دیگر شد بعده چون نظر کردم از تاریخ کتابت آن واقعه تا زمان
ملاقات بحضرت ایشان هفت سال گذشته بود لطف فرمودند و مرا ببندگی قبول کردند و آن
چند روز که در سمنان بودند مرا پیش میبودند و بمنزل من کسی میفرستادند از محبان خود
نقل کردند خواجه فضل خالدی رحمة الله که در اوایل سن شباب در خرد سالی مرا بحضرت خواجه قدس

پیوستگی و محبت شده بود و از نظر ایشان صفتی در من حال شده بود و مرا وصیتی فرموده بودند
که مارا فراموش نکنی و خیال ما را نگاه داری و من هرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم و الد مرا
اتفاق شد که بحج روند و مرا با خود بردند چون بهراه رسیدیم و اوضاع آن بقعه اتفاق افتاد
آن صفت که از حضرت خواجه بمن رسیده بود غایب کردم و چون باصفهان رسیدیم مردان
اطراف عزیزی بود که خلق روزگار را تقرب تمام می نمودند و علامات ولایت ازو بسیار مشاهده
کرده بودند و الد من از آن عزیز نظری بجهت من التماس نمودند و حال آن بود که من از صفت
غیوری حضرت خواجه قدس سره قوی می ترسیدم بعد از مراجعت بعد سالی و بیشتر چون بحضرت
ایشان ملاقات کردم بخلوت تمام فرمودند مترس که آن کار ماست تو فرزند مایی ترا کسی تصرف
نمیتواند کرد و باز فرمودند چون بهراة رسیدی ما را فراموش کردی نقلکردند خدمت خواجه
علاء الحق والدین که شامی حضرت خواجه قدس الله روحه در محلهٔ کلاباد بودند در منزل درویشی
و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند درین اثنا حضرت خواجه توجه بمولانا دادرک کوفنی کردند و فرمودند
که مرا دوست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ترا بسیار میگویم بجای می آری گفت می آرم فرمودند
فلان کار اگر فرمایم میکنی گفت می کنم فرمودند دزدی میکنی گفت نمی کنم فرمودند چرا گفت
بجهت آن که آن کارها را تعلق بحق الله است و کرم او را نهایت نیست توبه قبول فرماید اما
دزدی تعلق بحق بندگان دارد فرمودند چون تو امتثال امر ما نمی کنی ترک صحبت ما کن در حال
ضیقی الدهی او را پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تضرع بسیار کردند
و مولانا دادرک گفت توبه کردم بعد ازین هرچه اشارت باشد در حال بجای آرم بعد حضرت
خواجه از آن منزل بیرون آمدند و مولانا دادرک رسید و درویشی که در خدمت ایشان بودند
بطرف دروازه سمرقند متوجه شدند چون بآن محلت رسیدند بجانبی فرمودند دیوار این خانه
را سوراخ سازند زود اصحاب بآن کار متوجه شدند و سوراخ کردند فرمودند درین خانه
در فلان موضع جوالی پر از رشته است در ابریشم بیرون آرید در آمدند بیرون آوردند خواجه
با بعضی از اصحاب در گوشه پناهی رفتند و بنشستند ساعتی گذشت آواز سگ
بگوش آمد خواجه مولانا دادرک را با بعضی از اصحاب گفتند بآن طلب که آوازی می

بر رویت رفتند دیدند که دزدان از آن سوراخ در آن خانه در آمدند و بعد از لحظه بیرون آمدند
و گفتند پیش از ما آمده اند و آنچه درین خانه بوده است برده اند اصحاب چون آن حالت را مشاهده
کردند متفرق شدند اتفاقاً خداوند آن خانه بباغ رفته بود بامداد حضرت خواجه آن جوان را بجهت ابدرو
نزدیک او فرستادند و گفتند بگوی که درویشان شب برین موضع میگذشتند برین حال وقوف شدند
و جوان را از دزدان گرفتند بعده حضرت خواجه مولانا او در کرا گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
قبول میکردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشد او قوی نادم شد و مطالعه این واقعه سبب رشاد
و یقین جماعتی شد نقل اگرچه خدمت امیر سید کلال رحمة الله در مبادی احوال حضرت خواجه ما
قدس الله روحه تشریفات فرمود چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک کرده ام و تربیت
تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بیضهٔ بشریت بیرون آمد اما مرغ همت تو بلند پرواز
افتاده است و اجازت دعوت خلق بحق سبحانه دادند و در حضور خود متصرف باطن فرزند خود امیر برهان
امر کردند و آن امر را تکرار کردند و خواجه امتثال امر ایشان نمودند در حضور ایشان چنانکه گذشت
اما بحکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی الله عز و جل محبت است و حال محبت محض موهبت است
و بنا جمیع احوال الحالیه لما هیب محض اند بر محبت است چنانکه بنا جمیع مقامات السایرین الی الله عز و جل
بر توبت است و گفته اند المحبة سمة الطائفة و عنوان الطریقة ای علامة طایفة السایرین الی الله عز و جل
و سیماهم بها یعرفون و الیها ینسبون و المحبة الذاتیة فی قطب هذا الکتاب ای السلوک الی الله عز و جل
و علیها مدار هذه الطریقة لان العمدة فی السلوک هی ترک الاغراض و الاعواض ابتغاء لوجه الله نعم
و لا لطلب محض الحقیقة الا صاحب عشق المحبة فمن بعثه علی الطلب اشراقات انوار هذه المحبة فهو
الفایز بنهایة البغیة و المحبة الذاتیة هی طور وراء العقل و هی فی الحقیقة من تعرفات الحق بذاته الی قلوب
اهل عرفانه و هی وراء النعوت یبهر نورها العقل و یعزله عن الحکم و لا برهان علیها الا وجودها بحقیقتها
و شهودها لا ینتهی معرفتها الا الوجدانها و وجدانها الغنی عن تعریفها و عرفانها فلا فائدة فی نعتها و از جمله
لوازم حال محبت حال غیرتست هیچ محبت نبود الا که غیور باشد و الغیرة سقوط الاحتمال و الضیق عن الصبر
لقاسته ای سقوط احتمال ما یشارک محبوبه فی تعلق المحبة بحال محبوبه و هذه النخل هو الکرم شعر
و کیف تجود لی بک نفس حر ٭ و اهل الشیخ فیک هم الکرام ٭ و المقصود من هذا النجاة انه ملف الغیور استهام

والضیق عن الصبر لفاقته ای العجز عن الصبر علی مقاساة ما شغله عن محبوبه وما یحجبه عنه والنفاسة

الرغبة فی الشیٔ منعه عن الغیر لعزته عنده والمنافسة المغالاة یا آنکہ سهل امام تستری رحمه الله فرموده است

انه بابرد علی المشائخ اشارات المریدین من الحق سبحانه علیهم ویوسف بن الحسین رحمه الله فرموده

اشارات الخلق علی قدر مواجیدهم ومواجیدهم علی قدر معارفهم علی قدر همتهم لیس حال احب

الی الله سبحانه من محبة الحبیب له لا جرم بحکم حال غیرت یا غیر آن والله تعالی اعلم خدمت امیر

رحمه الله بعضی از اصحاب را دران مبادی از متابعت حضرت خواجه روح الله روحه نهی نیز کرده اند

چنانکه منقول است که شیخ خسرو در ابتدا در ملازمت خدمت امیر بوده بذکر خفی مشغول

دراثنا ملازمت امیر ملازمت خواجه آغاز کرده خدمت امیر ایشانرا نهی کرده وسوگند داده

که ملازمت او مکن واین نیز منقولست که گفته اند او ساحر است وامام تستری رحمه الله فرموده است

ولقد کان النبی صلی الله علیه وسلم قبل النبوة حمید الشان عند القوم یدعونه بالامین فلما اوقع فی هذه الحالة بدلوا اسمه وغیروا وسمته ثم احد کان یقول ساحر وواحد یقول

کاهن وثالث یقول کاذب ورابع یقول شاعر اشاعوا انی الی شیخ تعصته وکانوا

لنا سلما فصاروا الناجرا وهکذا حدیث الحجة لا ینفک عن الملام ولکن احد الملامة

فی هواک لذیذة حبا لذکرک فلیلمنی اللوم حضرت خواجه قدس الله روحه در مبادی احوال

این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار بگذشته است ترس من وبار من زبدنامی بوده

اکنون زچه ترسیم چو بدنام شدیم و اگرچه بحسب ظاهر تغیر خاطر از امیر نسبت خواجه فهم شدی دران

فیضی که بحضرت خواجه رسیده بود وخدمت امیر واسطه آن شده درانجا هیچ قصور نبودی در

مثل این معنی گفته اند ولسم باغبانیکه گر منع درویش باغ آخر از باغ بیابد درویش انسیم

نقل کرده اند که درهمین فرصت شیخ خسرو بر دکان موزه فروشی در همکلا با بخارا نشسته بوده

درین فرصت شیخ خسرو را چهار دینار پسنگاه بود وخلق محتاج را بسیار بقرض وغیره میگذر

کردی حضرت خواجه بایدن شیخ خسرو بدکان درآمد ودر را فراز کرد وگفت میان من وشما آشتی بین

پدید شده است امیر اسوگند داده اند با شما آشتی نکنم خواجه فرمودند بیرون ای ویش من بیا

ایشان تا بتوپ بیده ی فرشی کنم موزه بخاری بجهت مسعود شاه کوشک هند دانی از و خریداری کرد

گفته‌ام که نکنم سپاس کرد و گفت یازده کم میکنم همچنین تا بهشت یا نه رسید و آمد خواجه گفتند هر روز نه
چند موزه میفروشی و بجهت هر موزه این مقدار خلاف قول خود میکنی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت
اهل الله میکنی این گفتند و رفتند شیخ خسرو را تعلق باطنی بایشان قوی شد و بیقرار گشت و دکان از و دیگر و ترک
و در طلب ایشان شد و آن روز ایشان را نیافت روز دیگر بر دکان نشسته بود حضرت خواجه بیامدند و ایشان را
سخن گفتند شیخ ابویزید قدس الله روحه فرموده است اگر گوشه دستار خود را حرکت دهم خلقی بیقرار
و بی آرام شوند در طلب من نیز میگویم اگر خواهم گوشه آستین جنبانم شهری در طلب من بیقرار شوند
امروز درین شهر همی گردم مست ۞ میجویم عاشقی که دیوانه کنم ۞ گفتند و رفتند بیقراری طلب بر شیخ
خسرو استیلا آورد و دران اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و طلب ایشان بیقراری بود
و او را بصحبت خود راه نمی دادند روزی در طلب ایشان بهر طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده شام
خبر دار شد که بر بامی نشسته اند با جمعی اصحاب بیامد و پیش از آنکه سر آید فرمودند تا نردبان را برکشیدند و او
تا نیم شب چنانکه گفته اند ۞ همه شب چون جرس نالیده بر در ۞ ز کس نشنیده آوازی درآی ۞
منتظر مرحبائی و برائی بود و آخر شب نومید بازگشت آخر الامر او را گفتند اگر دران طلب تا
روز صبر میکردی کار تو در یک نفس تمام میشد حسرتی در وی پدید آمد و آن درد طلب را باین نفس درد
زیادت کردند ۞ درد دل من بدرد و درمان دادند ۞ دشوار من دل شده آسان دانست ۞
گفتم صنما ز وصل نومید شدم ۞ گفتا که مشو میسوز نتوان دانست ۞ و از انفاس نفیسه حضرت
خواجه است قدس الله روحه درین طریقه سالک می باید که نداند که او در چه مقام است تا حجاب راه او
نشود و مرشد را لازم که از حال طالب شیخی یعنی از ماضی و حال و آینده باخبر باشد تا او را تواند تربیت کردن و در همین اوقات
شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه بهر طرفی دوید و سرگردانی کشید و دران اوقات خواجه در حجره محمدان
مولانا عارف کلال در محلت کاوکشان با اصحاب صحبتها میداشتند در آخر روز شیخ خسرو خبر یافت که
خواجه با اصحاب در مزار بر ایوان خواجه ترس چنانی آمد رفت دید که خواجه نزدیک آستانه نشسته اند و
خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیش نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو
افتاد فرمودند بیا تا مسئله از علما که علم فتوی بدست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم
و فتوی یافته و اکنون نیز سوال کنیم تا خود جواب فتوی و سوال کردند که چه فرمایید ائمه دین رضوان الله

علیهم اجمعین درین صورت که طالب راه حق سبحانه بصحبت شیخی میسر است و یابنده معنی شده باشد بعد ذلک
بصحبت درویشی رسید که آن معنی را در صحبت او یابنده تر است و کشاده باطن خود در صحبت او می بیند
و ملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این دوم همنشینی نکند درین
طالب چه نوع معاملت لازم میشود و چه نوع سلوک او سزاوار است و اولی است بیشنود و توعبد الخواجه یوسف
و علماء حاضر جواب فرمودند که اختیار طریق طالب راست هر کجا کشاد باطن خود بیشتر می بیند آنجا ملازمت
کند و اگر سوگند بروی لازمه باشد آن سوگند را شکسته و کفارت دادن اولی است و حدیث نبوی باین
ناطق است که فلیأت الذی هو خیر ولیکفر عن یمینه والله تعالی اعلم شیخ خسرو چون این جواب شنید
و دید که راه سر و کشاده شد قوی منبسط شد و امیدوار گشت و طلب ملازمت خواجه بجد تر شد و موافق
این جواب که خواجه یوسف رحمه الله و علماء دیگر رحمهم الله فرمودند اقوال مشایخ طریقت قدس الله
ارواحهم بسیار است و ازجمله اقوال قول صاحب مرصاد است رحمه الله که در بحر الحقایق فرموده است
در تفسیر آیت قل فأتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین و فی قوله فلیأتوا
الآیه اشارة اخری وهی انه لو کان لطالب صادق و مرید حاذق شیخ لا یهتدی به ولا شأن
مع الله عز و جل ثم استعد یجد منه شیخ کامل یهدی الی الله عز و جل منه وجب علیه اتباعه و التمسک
بذیل ارادته حتی تم امره ولو تجد وله فی اثناء السلوک هذا الاستعداد تجد منه شیخ اخر اکمل من الاول الثا
وهلم جرا یجب علیه اتباعه الی ان یظفر بالمقصود الحقیقی وهو الوصول الی الحضرة بلا اتصال و لا انفصال
نقل کردند که حضرت خواجه قدس الله روحه در آن وقت که با احتساب مشغول بودند با خدمت خواجه یوسف
و جمعی از علماء و غیرهم پنجاه شصت سوار کمابیش بسوخاری با احتساب رفتند و از ذکر علانیه نهی کردند
و گفتند علما ازین نهی میکنند حدیث امیر روح الله روحه فرمودند بجواهم و بدانکه چنانکه ظواهر احوال
و آثار نفوس را که از اصحاب کبار رضی الله عنهم در دانستن مشاجرت و مخالفات منقولست قیاس
بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل دانستن و حکمت آن را حواله بعلم حق سبحانه و بعلم الراسخین فی العلم
می باید کرد و همه را الله فی الله دوست میباید داشت و نظر بصفات قلوب ایشان میباید کرد که اکثر
در آن بوده اند نه بصفات بشری که گاه گاه بر ظواهر ایشان رفته است نباید حکمی تا دین بسلامت ماند
همچنین احوال مشایخ را هر که مقتدایان دین و پیشوایان راه یقین اند همین حکم است و از انفاس نفیسه

(۱)

حضرت خواجه ماست قدس الله روحه حق را برای حق نفی میکردن و مولانا روم قدس سره میفرماید
مثل این معنی در حق این طایفه اهل الله است خرفروشانه یکی با دگری در جنگ اند ٭ لیک چون
وا نگری متفق و یک کاراند ٭ هر و حی کن مرو از خدمت آن مردم شو ٭ زانکه این مردم دیگر همه مردم خوار اند
بله هشیار که در شهر دو سه طرارانند ٭ که به تدبیر کلاه از سر مه بردارند ٭ دو سه رندند که هشیار دل و سرمستند ٭
که فلک را بیکی عربده در چرخ آرند ٭ سروها اند که تا سر همی بخرامند ٭ ساقیانند که انگور نمی افشارند ٭
یار انصور نبیند که جان طالب اوست ٭ همچو چشم خوش او خیره کشی بیمارند ٭ صورتی اند ولی دشمن صورتها اند ٭
در جهانند ولی از همه در جهان بیزارند ٭ همچو شیران بدرانند و لیکن بیخیانند ٭ دشمن همدگرانند و بحقیقت یار اند ٭
همچو خورشید همه روز نظر می بخشند ٭ مثل ماه و ستاره همه شب بیدارند ٭ گر بلعبت خاک بگیرند زر سرخ شود ٭
روز گندم درو تندار چه نشیت چه کارند ٭ بس کن و هیچ مگو گرچه دهان شکرستانند ٭ زانکه این حرف و دم قافیه هم اغیارند ٭

وقال الامام القشیری رحمه الله فی قوله عز و جل قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری
لیست الیهود علی شیء الاشارة فی هذه الآیة العکس من حکم الظاهر الاعداء تبرأ بعضهم من
بعض الیوم والاولیاء من وجه کذلک فان الازالت الصوفیة بخیر ما تنافروا فلا یقبل بعضهم بعضا الا
لو قبل بعضهم لبقی بعضهم مع بعض ولکن الاعداء کلهم علی الباطل عند بعضهم من بعض والاولیاء
کلهم علی الحق فعند تبری بعضهم من بعض هذا ما ذکرنا من حکم العکس فی کتاب الطبقات ٥٢ رویم بن احمد
ویقال رویم بن محمد واحمد اصح من اهل بغداد من جملة مشایخهم توفی سنة ثلاث وثلاثمائة سئل
عن ادب المسافر فقال لا یجاوز همه قدمه وحیث ما وقف قلبه یکون منزله وقال رویم بن احمد
لا تزال الصوفیة بخیر ما تنافروا فاذا اصطلحوا هلکوا وفی تاریخ الصوفیة قال ابو العباس بن عطاء
رویم اتم حالا من لا خیر ان تصاریف الاحوال قال الجنید لا یستحی لم تنادی علی الله بین یدی العامة فقال الجنید
انا انادی علی العامة بین یدی الله عز و جل فقال رویم قوم افنوا اسرارهم بالحظوظ وافنوا ابصارهم
باللحظ ای لهم الی ذکر الحق سبحانه سبل وعن ابی عمرو الزجاجی قال نهانی الجنید ان ادخل علی رویم
فدخلت یوما وکان قد دخل فی شیء من امور السلطان فدخل علیه الجنید فرآنی عنده فلما خرجنا
قال الجنید کیف رایته یا خراسانی قلت لا ادری قال ان الناس یتوهمون ان هذا نقصان فی حاله
ووقته وما کان رویم اعمر وقتا منه فی هذه الایام ولقد کنت اصحبه بالشونیزیة فی حال الارادة وکنت

وفرمودند سخن همانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هر کرا آرزوی ما در آید فلان تنظر کنند و علاء الدین با
ایشان داشته اند بعد ازین نفس بود دیگر بجوار رحمت حق سبحانه نقل کردند و در اوقات ملازمت بامداد
و شبانگاه روزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شما را این مقدار ملازمت حاجت نیست و در مبادی
که بسخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان میرفت و در نظر میکردند و راه رادی گفتند و منظر موجود
حاضران مجلس را او هر فردی نسبت حال خود سخن خواهد شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرموده
اند نسبت معنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده هر آینه ظهور خواهد کرد اما در سخنی سیر راه است تا او برخیزد
نقل کردند که حضرت خواجه اقدس الله روحه در مبادی احوال که در صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
و شیخ نیکپی شاه و شیخ محمد دستاهینین و غیر ایشان رحمهم الله باده دوازده کس می نشستند خواجه ایشان قدس سره
می برخاستند و جامها از تن مبارک بیرون میکردند و فوطه بر میان می بستند و میفرمودند من ظاهر و
باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشان را وقتی خوش میگفتند شما با کمال حال چنین می کنید چنین میگویید
ما باین اولی تریم هر یک باین صفت در فدای ظاهری و باطنی می در آمدند و اثر این تا ده دوازده روز بسی
این حال در ان ده دوازده کس باقی میبود نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کرت اولی
که از سفر حجاز باز گشتند مدتی در مرو بودند و دوستان را اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید در مرو ایشان را
اجتماعی شد اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشسته بودند فرمودند
هر کس باید سرافرازی گردیده خواجه اول آغاز کردند و کرم گفتند و همچنین ده پانزده بیست کس دیگر کرم گفتند
نوبت بخواجه علاء الدین و خواجه محمود شاه رحمهما الله رسید ایستادند خواجه محمود شاه را عرق قوی روان
شد برخاستند و درخواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
خواجه علاء الدین ترنم کاره بیتی بد بهشت خواندند آخر الامر نوبت بشیخ رشید رسید این بیت خواندند که ؎ هر کسی از
سوی کوئیت ره کجا داند که هست ؛ راه تو خم در خم و صد اژدها در هر خمی ؛ مولانا عبد العزیز میگفتند
طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که سه ادب نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان ازو
در وجود آید باید که سر نیستی بیزار دو هزار بار نیست تر شود و از خود زیادتی کوشش در راه مطالب نماید و
دیگر هر چند عملی ازو در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نومید نگردد و دل را در قبضهٔ تصرف خود نگاه
نگاه دارد که هیچ طرف دیگر نرود و دیگر هر امری که کردند ازو و کرم باید که بران اقدام کنند تا

شود والا بی بهره ماند نقلست که حضرت خواجه قدس سره بعد از بیست روز که ایشان بدکان شیخ رشید رسیدند
اصحاب و ساکنین که بران حوالی بودند حاضر بودند فرمودند بپای شود بهیئت خشوع و تضرع سوال کن
که چند روز بیا آمدم کجا بوده است شیخ رشید بان عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف جهت لبعد قاصدی
بیاید گفت اگر نشسته اید برخیزید و اگر برپای آید زود در راه در آیید آنگاه بطریق ملاطفت قصه گزاری
فرمودند و گفتند رفتند چون بآنجا رسیدیم ایشان را رنجور یافتیم همچنین قصها می گفتند و در اثنا آن فرمودند
درین روزها که آنجا بودیم در حضور مولانا عارف رحمه الله ایشان فرمودند مر حاضران را مرا با ایشان نسبت
یا با هر دو در خانه دیگر در آییم با شما در آییم حاضران گفتند شما را رنجوری و بکسری هست ما در خانه دیگر در آییم
آنگاه مولانا عارف دران خلوت با من گفتند میان شما و من معلوم است که اتحاد کلی بوده است و نسبت
اگرچه عشق بازیها درین میان گذشته باشد اکنون وقت بآخر آمده است در اصحاب خود و در اصحاب
شما نظر کردم قابلیت این راه و صفت نیستی در فلان بیشتر از دیگران می بینم هر نظری که درین راه یافته
بودم و هر معنی که بکسب حاصل کرده بودم همه را نثار وقت او کردم و باو سپردم و اصحاب خود را بمتابعت
او امر میکنم شما نیز در باب او هر آینه درین معنی تقصیر نخواهید کرد که او از اصحاب شماست بعد از ان فرمودند
دو روز تا سه روز دیگر بیش نمانده است پشت خود و دیگهای آب را بشوییت و هیزم را نشانیت و خود
آتش کنیت و آب گرم کنیت باعتقاد من بسیار نیست و بعد ازین روز سوم باز کرده است حضرت خواجه فرمودند
که بعد تمام آن وصیتها عمل کردم اکنون از انطرف رسیده ام بکارات و مرات ایمای فرمودند سخن ما
همانست که مولانا عارف رحمه الله فرموده اند تمام کرده نقلست که حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه
در مبادی علاء الحق والدین را رحمه الله در پیش خود بسیار می نشاندند و نزدیک بخود مینشانیدند در
مجالس ایشان ازین معنی سوال کردند فرمودند او را نزد خود می نشانم تا گرگ او را نخورد و گرگ نفس او
در کمین اوست هر لحظه از حال او تفحص مینمایم میخواهم تا مطهر شود و هم نقلست که حضرت خواجه
بزرگ قدس الله تعالی روحه در مبادی بخلوت رفته بودند و بمنزل شیخ شادی رحمه الله نزول
فرموده شیخ شادی در خدمت ایشان نشسته بود دران مجلس در کسب حضور و مراقبه سر برآوردند
و فرمودند شادی با ما هیچ مسکنی این محل آنست که برخیزی بخدمت مشغول باشی اما دران خدمت
خود را ناپیدا کنی و بی وجودی و صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجه بزرگ قدس سره ولد او عرض

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خواندند و این بیت حدیث انکه لایومن
احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به و بیت ؎ تا نشود دبر نیاید بوی عود ٭ پخته داند کین سخن با خام نیست ٭
و گفتند مضمون همین است و تمام است نقل کرده‌اند که مولانا عارف را رحمه الله خویشی بود مولانا درویش آدر
و ایشان از توابع امیر خورد رحمه الله بودند و بدرگجهر مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان
رفته بودند و نهی منکر بجای آورده بودند نشنودند گفتند اگر نمی‌شنوید گاو کاری شما تلف خواهد شد نشنودند
و گاو کاری شام آن روز تلف شد مولانا درویش امتناع نکردند و تا بعضی عزیزان بود آنکه نرفتند
و با آمدند همچنین گاو کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف
کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یاد گیرید بیت کار نادان کوته اندیش است ٭ یاد کرد کسی
که در پیش است ٭ مولانا عارف رحمه الله میفرمودند معاملت کسی را روا است که آن کار که مقصود
آرنده است همت او کفایت تواند شد مولانا امیر شرف رحمه الله از ایشان نقل کردند با امیر
افتخار الدین رحمه الله وقتی که نزد ایشان معاملت بردند و نکردند و این سخن را نقل کردند
حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره در مبادی طلب بولایت نسف بقشلاق خواجه مبارک رحمه الله
بخدمت مولانا بهاء الدین قشلاقی رحمه الله رسیدند مولانا بهاء الدین فرمودند این چنین مرغی که بوی
یار تو عارف دیگ گرانی است خواجه فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر نشود و شوق دریافت
مولانا عارف رحمه الله بر ایشان غالب شد و مولانا عارف در دیگ گران بودند در آن زمان و در آن
زمین پنبه‌ای شکسته بودند مولانا امیر اشرف و با برادر ایشان مولانا امیر حسن رحمه الله و با خال خود خواجه
احمد شکر رحمه الله که از اصحاب امیر خورد و انکنوی قدس سره بود و مولانا عارف را پدر نسبی مولانا
بهاء الدین رحمه الله خواجه را گفتند اگر ترا خاطر بعارف است او را آواز دهم هرآینه خواهد آمدن بیرون آمدند
و بربامی برآمدند و سه کرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نه روز از کار زمین پنبه بیرون آمدند با صحابنا
گفتند شما بطرف منزل روید که همراه مولانا بهاء الدین طلبیده اند روان شدند و بربام بر دو دران ثمره
پیش از آنکه دیگ از آتشدان فرو گیرند بعد از آنکه آتش رسیده بود در آن صحبت که در قشلاق بود در رسیده
و اول ملاقاتی که از حضرت خواجه را با مولانا عارف رحمهما الله بود در آن صحبت بود نقل کرده‌اند که
مولانا عارف در دیگ گران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجه بزرگ

خواجه بهاء الدین دران صحبت بودند. در خاطر اصحاب خواجه ما رحمه الله گذشت که خوش بودی اگر حضرت
خواجه ما نیز درین مجلس بودندی تا بلقای ایشان مشرف شدی مولانا عارف رحمه الله سر برآورده
گفتند بهاء الدین را طلبیم تا حاضر شود و خواجه در انحالت در بخارا بودند اصحاب خواجه خوشخاطر شدند
و دران صحبت چند ماهی در تنور بود و چون پخته شد پیش از آنکه سر تنور بگشایند و ماهیها را بیرون آرند
حضرت خواجه قدس سره از انجا که بودند حاضر شدند با جامهای بی تکلف و شاخی از درخت سنجدی بکف
در آمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمه الله جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
بهاء الدین مسلمانی یا کافر فرمودند کافر مصرعه کافر خویشیم و مسلمان عشق ۞ و من یکفر بالطاغوت و یؤمن
بالله الآیه و جاء فی التفسیر طاغوت کل احد نفسه و این سخن را که فرمودند تاویل دیگر نیز هست شعر
اذا اهل العبارة سالونا ۞ اجبناهم باعلام الاشارة ۞ کافریست درین تنم که پنهانی نیست ۞ بر داشتن
سرش باسانی نیست ۞ ایمانش هزار بار تلقین کردم ۞ وین کافر را امید مسلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
رحمه الله هر که دربند تدبیر خود است در دوزخ نقد است و هر که در مطالعه تقدیر اوست سبحانه در بهشت
نقد است و فرمودند در وقت خوردن هر عضوی بکاری مشغول است دل بچه مشغول است گفتند بذکر حق سبحانه
فرمودند که گفتن الله و لا اله الا الله نیست ذکر از مسبب بسبب رفتن است و نعمت را از مسبب دیدن
یکی از اصحاب خواجه بزرگ را قدس الله سره لرزه بودی نالید خواجه در آمدند فرمودند تا مدتی الی گفت
صبر کردم آخر الامر بی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواهی صد ساعت خود را نگاه دار و چیزی مخور
بعد از سه روز خفت پیدا شد و در روز چهارم صحت. در مجلس ملک هرات رحمه الله از حضرت خواجه قدس
الله سره حکایت اولی که بحج رفته بودند ملک پرسید و اکابر و اعیان حاضر بودند که امر ولایت مسلم کرا ثابت
یا حاصل است خواجه فرمودند ولایت همان بی ملک سوال کردند چون حضرت شما از ذکر جهر و خلوت و سماع
نیست طریقه شما چیست فرمودند سخن خانواده خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس الله سره که
خلوت در انجمن و ما متابع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن چه باشد فرمودند بظاهر با خلق بودن و بباطن
با حق بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر شود حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند حق
تبارک و تعالی در کلام مجید میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و می فرمودند
اغیاب الزیادة مع حضور القلب خیر من دوام الصحبة مع نفور القلب سخن شیخ ابو سعید قدس سره

و در حدیث یا ابا هریرة زر غباً تزدد حباً فرموده اند اگرچه ابو هریره رضی الله عنه از پس ستون در گوشه نشست
و باز آمد و اظهار کمال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش ازین طاقت ندارم اما اگر بار ابتعاجت بعلم
کردی بهتر بودی و چون در کرت ثانیه بعد از مراجعت از بیت الله زاده الله سبحانه شرفا بمدینه اسلم
رسیدند مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیرهم و شیخ نظام الدین عبدالرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صفه
شیخ نور الدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هر که ایشان
سکوت ظاهر بودند اصحاب خواجه دران حالت از ایشان صورت غیبی مطالعه مینمودند بعد از آن
خواجه سر مبارک بر آوردند و روی با صحاب خود کردند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
که مرا درین زمان غیبتی واقع شد حضرت خواجه محمد ما قدس الله روحه حاضر شدند و مرا گفتند
فرزند درین مجمع از تو سوال بزرگ خواهند کرد در طریقت واقف باش و بی دهشت جواب گوئی
پس از ان بزبانی درویشی سوال کرد در احادیث یا در سخنان مشائخ قدس الله ارواحهم
منقول هست ما رایت شیا الا و رایت شیا الا ورایت الله فیه ما رایت شیا الا ورایت الله معه ما رایت
شیا الا ورایت الله بعده ما رایت شیا الا ورایت الله قبله توفیق میان این چند سخن بر چند وجه است خواجه
جواب را بشیخ نور الدین حواله میکردند و شیخ نور الدین باز بخواجه حواله میکردند همچنین چند کرت واقع شد و
هیچکس را مجال دخل درین سخن نبود تا یک دران مجمع و بران صفه بسی از علما به مناظر از حنفیه و شافعیه
حاضر بودند و طریقه ایشان معلوم بود در سرعت خوض در کلام و بسی از فقرا و اهل معرفت نیز حاضر بودند
آخر الامر خواجه سر بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
در اهل مجمع تصرف کرد همه بیک کلمه تحسین میکردند و از هیچکس جوابی و سوالی درین معنی موجود نشد
و میفرمودند لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل یک معنی آنست که مرا حالی
میباشد که دران حال ملک مقرب و نبی مرسل ملاحظه نمی بود و این حال مقتدی را نیز در بعضی
اوقات میبوده و دیگر آنکه ترا حالی میباشد که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب
و نبی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت نبوت حضرت رسول ما است
صلی الله علیه وسلم چنانکه بعضی از مشائخ گفته اند الولایة افضل من النبوة و دیگر اشارت
باین معنی می شاید که هرگاه حق تعالی بر بنده بصفت جمال تجلی فرماید وجود آن بنده حیران

بہر کس نشود کہ در عالم نگنجی لا یسعنی ارضی و سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن ... و میفرمودند
بعد از سؤال دانشمندی کہ لطف و قہر دو صفت خداوند حق است ... ازکجا است
ہر کہ مظہر صفت لطف میشود محل اثبات است و ہر کہ مظہر صفت قہر میشود محل نفی است فرمودند مظہر
قہر او معیت یلی آنانکہ قہر از و ظاہر میشود و این محل اثبات است و دیگر آنکہ قہر بروی ظاہر گردد و این
محل نفی است و میفرمودند بلا بہ نسبت ظاہر است و بلوی بہ نسبت باطن و میفرمودند و اللہم اغفرلی
و لوالدی درویشان تمام گذشتہ اند از خود و ہیچ بہرہ نمی طلبند پاکی وجود خود را بجای پاکی دیگران
میطلبند و میفرمودند آنچہ از مشایخ منقول است الصوفی غیر مخلوق تا دلیل او آنست کہ صوفی را
در زمانی صفتی و حالی میباشد کہ او تنہا باشد این سخن بہ نسبت آن زمانست و الا صوفی مخلوقست
و میفرمودند الفقیر لا یحتاج الی اللہ از سخنان ایشانست و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
ترک سؤال است حسبی من سؤالی علمہ بحالی اشارت باین مقام است و میفرمودند اذا تم الفقر فہو اللہ
عزوجل اشارت بفنا و نیستی مجرد و محو صفات اوست ؎ چون تو نبودی چہ بود جملہ خداوندیش
چون تو نماندی چہ ماند جملہ خدای گدا ؎ نقل کرد درویشی کہ در کرت اولی کہ حضرت خواجہ از سفر
مبارک مراجعت فرمودند بماخان آمدند مولانا محمد ہروی نام دانشمندی در عقب ایشان از
بغداد آمد خواجہ قدس اللہ روحہ فرمودند موقوف بزبان التفات است اتفاقاً روزی جمعی از درویشان
حاضر بودند خواجہ فرمودند آن ساعتی و زمانی کہ ہمہ طالبان و عاشقان و سوختگان این راہ نگران
آنند رسیدہ است مولانا محمد را نزدیک خود خواندند و فرمودند التفات باش تا بہرہ گیری ... گشت سجدہ
خود را بر زانوی مولانا محمد رسانند حال او دیگر شد و بیہوش گشت خواجہ ... بحال خود باز آوردند
و فرمودند با خبر باش کہ زمان میگذرد و بار با دو التفات کردند حالش متغیر شد باز او را بخود آوردند
و کرت سوم فرمودند کہ در وقت باش کہ فرصت بغایت اندک ماندہ است مولانا محمد بیخود
خواجہ شد و ایشان باو التفات میفرمودند چون ساعتی گذشت خواجہ گفتند ای سلطان زیبا
چہ جای یاد کردن باغ زانیست چون خواجہ این گفتند مولانا محمد دگرگون شد و جامہ خود پارہ
کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد ہروی چون از ان حالت و اضطراب ساکن شد اصحاب از و
پرسیدند کہ در آن زمان شگرف سبب گفتن حضرت ... اضطراب شما

درعقب آن سخن خواجه از چه بود مولانا محمد گفت قصه باغ زاغان آن بود که روزی با دوستی در باغ
باغ زاغان هراة بودم آن دوست مرا گفت که وقتی که بصحبت دوستی از دوستان حق تعالی برسی دستار
از برکهٔ آن عزیز وقت خوشی باشد درآن وقت مرا فراموش نکنی و حضرت خواجه مرا یمن مینمودند احوال
گذشته را بمن میگفتند به تفصیل و در آخر مشاهده حال شگفتی میکردم درین حال بزرگ
چون قصه باغ زاغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجه فرمودند ای مسلمان چه جای یاد باغ زاغان است
گریه و اضطراب من از آن بود که چه خواجه بران خاطر واقف شد و من سالها بود که در عالم می گشتم
هرگز باین کمال کسی ندیده بودم و گمان من این بود که درین روزگار اینچنین صاحب دولتی نیست
نقل کردند درویشی دران فرصت که حضرت خواجه قدس الله روحه در خراسان بودند در خدمت ایشان
بودم و از طوس بطرف مشهد متوجه شده بودند در راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت
کرد و چند دیناری بحضرت خواجه آورد خواجه او را فرمودند که ازین عدلی بوی باز می آید صورت حال را باز نمای
آن سوار گفت سه ماه شد که هفت شتر غایب کرده ام خواجه فرمودند عدلی را بگیر وقتی که شتران تو رسند
بگیریم زود خواهی یافت چهار ایستاده اند و سه خفته آن سوار بعد از آن آمد و گفت اینچنان که فرمودند
شتران را یافتم و معاملت آورد و تضرع بسیار کرد و از محبان حضرت خواجه شد نقل کردند
که یکباری حضرت خواجه قدس الله روحه بدعوت رفته بودند شیخ شادی بحضرت خواجه رسید قوی
بسط و سرور داشت خواجه فرمودند شادی خوش حالی داری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت قدوم
شریف حضرت خواجه فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است از ماهیت این گفتند و شیخ شادی را
بکاری فرستادند چون او از پیش خواجه بیرون آمد خواجه فرمودند این بسط او از حق است سبحانه در راه
چند تنگه زر یافته است و بدان التفات نکرده است بعد از آن شیخ شادی آمد از وی پرسیدند که
چه عمل از تو در وجود آمده است شیخ شادی گفت بخدمت شما می آمدم در راه چند تنگه زر دیدم
در خاطر من آمد که اینها را از نظر خلق پوشیده کرده ام باز استغفار کردم و گفتم مرا با این چه کار است
مصلحت آنست که هیچ وجه باین التفات نکنم چون سه قدم گذشتم این صفت بسط در من پیدا شد
خواجه فرمودند هر که حق را بغیر حق نگذاشت هر آینه گنجینه سعادت او این بود نقلست [illegible] که
من در مشهد ساکن بودم که نزدیک بود بمقبره عاشقان و بتجرید و تنهایی مشغول میبودم و دران سوخ

عزیزی رمه گوسفند داشت اتفاقا حضرت خواجه را قدس الله روحه مرا گوسفندی دادند که در رمه آن عزیز
گذارد و بعد از فرصتی حضرت خواجه مرا فرمودند که آن گوسفند را قصابی کن و من تقصیر کردم روز دیگر
مرا و آن عزیز را طلب کردند و او را گفتند که احوال شب را بگوی آن عزیز گفت که شب در میان چهار صد
گوسفند من دزد در آمده است و از آن یک گوسفند حضرت خواجه را برده و اقل گفت من متحیر شدم چه
پیش ازین این قصه را شنیده بودم قصد آن کردم که قیمت آن گوسفند را بحضرت خواجه بیارم
و گفتم غرامت این برست گناه من کرده ام حضرت خواجه فرمودند این وجه را من قبول نمیکنم بسبب
آنکه دوش بحضرت حق تعالی عرضه داشته ام که آن گوسفند من فدای راه بود و عوض آن گوسفند
ده خواسته ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجه می بودم در چهار روز وقت نماز دیگر درویشان خواجه
از طرف نسف آمدند و ده گوسفند آوردند یقین و محبت بحضرت ایشان زیادت شد و مطالعه
آن حالت سبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد درویشی که یکی از نزدیکان حضرت خواجه را قدس
الله روحه مبلغ بیست و پنج دینار عدلی غایب شده بود بحضرت خواجه گفتند ایشان فرمودند این عدلی
را کنیزک این خانه گرفته است کنیزک را فرمودند که عدلی را بده گفت در فلان موضع در زیر خاک کرده ام
خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک است سه دینار است حاضران از آن سخن خواجه تعجب کردند آن تفحص
کرده شد در زیر خاک سه دینار بیش نبود نقلست که درویشی گفت که حضرت خواجه را قدس الله
روحه کرمینه رسیدند شامی بود و اشراف آن بقعه در خدمت ایشان حاضر بودند چون از طعام خوردن
فارغ شدند حضرت خواجه فرمودند که بر در این خانه کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
کسی بر در ایستاده بود و طبق امرود در دست او بود پرسیدند گفت آمده ام تا بحضرت خواجه
مشرف گردم اجازت کردند و در آمد و بر خواجه سلام کرد و آن طبق را پیش حضرت ایشان
گذاشت خواجه از وجه حل آن امرود پرسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریده ام
خواجه فرمودند که امرودها را در قوطه خالی میباید کرد چنان کردند خواجه خود تفحص کردند بدست خود
آن امرودها را از میان آن امرودها یکی امرود را بان یوسف دادند و فرمودند که باقی را بحاضران
قسمت می باید کرد و باید که کسی ازین امرود نخورد و پس روی بآن یوسف کردند و گفتند چه سر است
درین که بر خاطر ما گذشت تا درین امرود بحث بسیار کردیم و باز گفتیم که ازین امرود کسی نخورد راست

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفتند در کریمینه چنین و چنین صاحب کمالی آمده است
من خواستم که خدمت شما را بیازمایم یکی امرود بر ایشان کردم و در طبق نهادم تا آنرا ببیند و چیده
باقی آن امرودها را ایران گذاشتم خواجه فرمودند نیک تفحص کن آن امرود آن نیست که با تو وا دهم گفت
بلی همانست خواجه آن درویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند که بندگان حق تعالی را نمی شاید
آزمودن اگر من این امرود را بتو میدادم زیان زده میشدی و از پا در می افتادی کسی که در پیچیده
از درویشان دین محمد باشد صلی الله علیه وسلم او را آزمودن چه حاجت آن یوسف توبه و انابت
کرد و حاضران از محبان شدند نقل کرد دانشمندی که از جمله محبان حضرت خواجه بود قدس سره
که دران فرصت که آن لشکر با هیبت بطرف دشت قبچاق بخارا آمد و آن چندان خلق در حصار در آمدند
و کار به تنگ در آمده بود و بسیاری مردم هلاک شدند و خرابی حال چهارپایان بی اندازه بود درویشی بود
از جمله دوستداران حضرت خواجه قدس روحه فراخ شاخی داشت که از لاغری و بی قوتی بر جای مانده بود
روزی حضرت خواجه قدس سره آن درویش را فرمودند که این فراخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
آن درویش گفت تا کی تربیت کنم میدانم که این بلا کی دفع خواهد شد خواجه فرمودند که هر روز دیگر
این فراخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من حساب میکردم از آنکه نفس مبارک ایشان
روز دهم آن بلا از اهل بخارا دفع شد و مسلمانان از چنان درماندگی خلاص یافتند نقل کرد همان
دانشمندی که روزی بحضرت خواجه متوجه شدم و چون بصحبت شریف ایشان رسیدم و لحظه گذشت
چنان دانستم که آن نسبتی و صفتی که از برکه نظر حضرت خواجه بمن رسیده بود هیچ نماند در خاطر من آمد که مگر
حضرت خواجه آن معنی را از من باز گرفتند درین حال خواجه متوجه بدرویشی شدند و فرمودند ما هیچ
داریم از آن شما است اما صید کلب غیر معلم حرام است نمی شاید خوردن نقل کرد همین دانشمند که یکبار
حضرت خواجه ما قدس الله روحه از من رنجیده بودند و مقدار دو هفته بحضرت خواجه نپیوستم رفتن
درین مدت در قبض و اندوه بودم و زمین فراخ بر من تنگ شده بود در آخر عنایتی رسید از حق تعالی
انابت و بازگشت کردم و از ارواح بسیاری از مشایخ تشفیع آوردم چون بامداد شد مراد آن شد
آن پیدا شد که بحضرت خواجه رفتم چون سلام گفتم حضرت خواجه تلقی بغایت خوش کردند و یکی از
درویشان را مخاطب ساختند و گفتند ما از تو رنجیده بودیم ترا از خاطر بیرون کرده اما چون این شب

ارواح طیبه بزرگان دین را و روح آن مبتدع را شفیع آوردی ترا بخشیدیم و قبول کردیم بعد از آن
دانشمند گفت که چون طریقه حضرت خواجه در متابعت سنت بکمال بود مرا آگاه کردند که فلان مبتدع بود
است و نسبت را از شفقت و تربیت فرزندگی داشتند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمه الله که
از جمله ذاکران بود و از خاندان عزیزان قدس الله روحه که گفت چون کرامات و آثار ولایت
حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه مشهور شده بود مرا داعیه آن پیدا شد که از سمرقند
بدریافت صحبت شریف ایشان به بخارا روم و داعیا از آن زمان که متوجه خدمت ایشان شدم
در خاطر من این بود که میباید که اول بخدمت ایشان مشرف گردم چون به بخارا رسیدم در
کاروان سرای نزول کردم پیش از آنکه مرا به هیچ کسی ملاقات شود در حال بعزیمت دریافت
خدمت خواجه بیرون آمدم دیدم که جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت که این طایفه میباید
که از درویشان باشند و در من صفتی و حالتی پیدا شد که به تعجیل در عقب ایشان روان شدم
و در حال در خاطر من گذشت که چون بخدمت خواجه رسم میباید که اول مرا سر شیر دهند و کسی
با من شریک نباشد همین صفت پاره راه رفتم آن جمع ایستادند چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
جمع عزیزی مرا استقبال کرد آثار ولایت در جبین او لایح بود مرا در کنار گرفت و دو کرت فرمود
خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود که پیش از این هرگز مرا بحضرت آن عزیز ملاقات
نشده بود من متحیر شدم که ایشان چون نام مرا دانستند درین حال در باطن من گذشت
که ایشان حضرت خواجه بهاء الحق و الدین اند روان شدند و از من از احوال اکابر علمای سمرقند
میپرسیدند بعده در منزلی در آمدند و چون جمع نشستند حضرت از آن منزل بیرون آمدند و اصحاب
چنانکه سنت ایشان بود حاضر غایب نشسته بودند لحظه گذشت خواجه آمدند و کرده و سر شیر پیش
من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور که نصیبه تست کسی را با تو شرکت نیست و آهسته
با من گفتند که خاطر عزیزان را این مقدار چیزی باید بغایت حال بر من دیگر شد و مشاهده آن
حالت سبب محبت من شد بخدمت ایشان نقل کرد و شیخ امیر حسین رحمه الله که باداد عبید قربان بود
حضرت خواجه ما قدس الله روحه در شهر بخارا در منزل محمد خفاف بودند و از معارف سخنی میگفتند
در خاطر من در آمد که میباید که مرا اجازت فرمایند تا والده ایشانرا امسال که باوه عید گویم و دیگر مرا آگاه نهند

در خلوتی بود دیگر سه درم را با دام وسه درم را رسته وسه درم را هزاند شود بعده خواجه مصلی عید رفتند
چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزدیک والدهٔ من مبارکباد عید برو چون نزدیک خانهٔ محمد خفاف
رسیدند او را فرمودند که خانه را خلوت ساز و مرا اشارت کردند که دران خانه درآئی پس حضرت خواجه طعام
آوردند آن مقدار که از من زیادت ماند بعد ازان مردی بیاید و پارهٔ رشته بخدمت خواجه آورد خواجه
پرسیدند این رشته را بچند درم خریدهٔ آمد گفت بسه درم دیگری بیاید و طبقی پاره هزاند شود آورد
خواجه ازان کس پرسیدند که بچند درم خریدهٔ گفت بسه درم ساعتی بود یک کس دیگر سه درم بخدمت
خواجه معاملت آورد بسوی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از ما سه چیز طلبیده بودی اجازت
مبارکباد و طعام ملون و این سه چیز و فرمودند از درویشان این چنین خواستها نیک نیست باین واسطه
ما ازان عالم باین عالم آمدیم و از جهت کفایت کار تو در گوشهٔ خاطر مشغول کردم نقلکرد درویشی که حضرت
خواجه قدس الله روحه در بعضی از نواحی بخارا بودند و اتفاقاً فصل زمستان بود و در نزدیکی آن موضع
خلق بودند و گرسنگی بر درویشان غلبه کرده بود حضرت خواجه یکی ازان حاضران را فرمودند که فلان دیه برو
و دران دیه باغی هست باین نشانی دران باغ حوضی هست دران حوض اندکی آب هست و دران آب
ماهی بزرگ هست بیار تا اصحاب را طعام شود آن درویشی مسافتی راه قطع کرد و بآن دیه رسید همان علامت
که فرموده بودند آن باغ را طلبید چون درآمد بهمان کیفیت دران حوض اندکی آب بود و دران آب ماهی بزرگ
آن ماهی را بحضرت خواجه حاضر کرد اصحاب را حالی عجیب پیدا شد نقلکردند که حضرت خواجه قدس الله سره
در قصر عارفان بودند و در منزل باغ خانقاه آتشدان میساختند دران اثنا بداس احتیاج شد
داسی بود آهنین هر چند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و از هر که پرسیدند کسی هم نشان نداد
خواجه فرمودند من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادند بغدلوت نزدیک درویشی و اشارت
کردند که در خانهٔ قطب الدین غدلوتی درآمی و از در گنجینهٔ او همین که می درآئی داس آهن ما را در خرقه
پیچیده هست بر زیر سقف نهاده هست آن داس را زود بجا نه مکتوب فرستی که قوی در کار هست رد آنچه
کرد آن درویش که در گنجینهٔ خانهٔ قطب الدین درآمدم و بهمان موضع که خواجه اشارت فرموده بودند
در سقف گنجینهٔ او آن داس را یافتم و بحضرت خواجه فرستادم اصحاب که در زمان مکتوب نوشتن حضرت
خواجه حاضر بودند چون قصهٔ یافتن داس را بآن کیفیت معلوم کردند در شگفت شدند نقلکردند که فصل

تیرماه بود وحضرت خواجه ما قدس الله روحه در غدیوت بودند درویشی درحضرت ایشان پارهٔ انار آورده بود
و درویش محمد زاهد دران جمع بود حضرت خواجه انار را قسمت کردند و فرمودند بخورید محمد زاهد گفت خاطر من
مشغول است بجهت آنکه غلام من گریخته است خواجه فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند دو روز و دو شب نزدیک
ما باش روز سوم بطرف ریوره تون بمنزل خود درو خبر غلام شنو رسد یا غلام محمد زاهد آنچه فرمودند بجای آورد
روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از آنکه بشارت حضرت خواجه را با اهل خود گوید غلام از در خانه در آمد
محمد زاهد و کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون ازینجا بیرون آمدم قصد آن کردم
که بطرف کنف روم چون پارهٔ راه رفتم بر پای من بندی پیدا شد که نمیتوانستم رفتن و آواز درای می آمد
چنانکه مرا وهم میشد که این آواز بخارا میرسد و چون بطرف ریوره روان بازمی گشتم آن بند از پای من گشاده
میشد و آن آواز نمی آمد سه روز حال من چنین بود پس از آن دانستم که این کیفیت از جای دیگر است باز گشتم
وبخدمت شما آمدم عفو طلبید و عذر بسیار خواست و هر که این قصه را شنود اورا بحضرت خواجه قدس الله روحه
محبت بسیار شد نقل کردند از شیخ شادی رحمه الله که گفت برمن قصوری گذشته بود از عدلوت
بتقصیر عارفان بحضرت خواجه قدس الله روحه رفتم و عذر تقصیر خواستم خواجه فرمودند معاملت
می باید گفتم فراخ شاخی معاملت آمر این درجه معاملت قبول نیست چهل و هشت دینار عدلی دارم
که در عدلوت در سوراخ خانه دیوار پنهان کرده بود و آن موضع را پیدا کرده است و مدتی بران گذشته است
از جهت معاملت آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مرا حال دیگر شد بواسطه آنکه هیچ کس را
بران اطلاع نبود بعده بتعجیل بعدلوت رفتم و آن مبلغ چهل و هشت دینار را بحضرت خواجه آوردم
آن عقد را کشادند و طلب کردند یک دینار ازان انداختند از قفص بمن دادند و فرمودند که یک دینار حرام است
از کجا بتو رسیده است و اشارت کردند که باین مبلغ چهل و هفت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
وبخدمت بندگان حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت بسبب مشاهدهٔ این حال یقین من بحضرت خواجه
زیادت گشت ناقل گفت از شیخ شادی رحمه الله از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش از آنکه
بسعادت نظر قبول حضرت خواجه قدس الله روحه مشرف گردم پیشتر مقامری کرده بودم آن یک دینار
در عصیان آن عدلیها ازان جهت بود نقل کردند از درویش نیک روز رحمه الله که گفت پیش از انکه
بشرف صحبت حضرت خواجه ما قدس الله روحه پیوستم ملازمت سید امیر کلال نور الله مرقده میکردم

وچنانکه وظیفهٔ ایشانست ذکر جهر میگفتم و دران فرصت مرا بر خاتونی تعلق شده بود و خود را بر صفت
پری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگویند و سخنان بیفایده می گفتم
روزی خدمت خواجه بمنزل خدمت امیر سید آمدند و اتفاقاً آن شام وظیفهٔ ذکر جهر خدمت
خواجه زاهد بمنزل امیر بودند چون بذکر جهر مشغول شدند خواجه زود از ان منزل بیرون آمدند و بمنزل
امیر برهان که فرزند کلان تر امیر بود رفتند و حال آن بود که امیر برهان را بحضرت خواجه محبت بسیار بود
و من نیز در عقب خواجه رفتم بقصد آنکه ایشان را گویم که چرا موافقت ذکر نکردند چون بمنزل امیر برهان
رسیدند خواجه روی بمن کردند و گفتند اگر ازین درویش عزیز شرم نمیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
نیز شرم نمیداری که میگوئی ارواح چنین میگویند چرا نمی گوئی بر فلانه خاتون هوا آورده ام و تعلق دارم
ازین سخن حال من دیگر شد زود دامن مبارک خواجه را گرفتم و گفتم یافتم آنچه می جستم خواجه دست مبارک
خود را بمن رسانیدند بیخود شدم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجه متعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
شنودم که چون این حال بسمع خدمت امیر سید کلال رسیده است از خدمت خواجه شکایت کرده اند
که خواجه فرزند من امیر برهان را و فلان درویش را بخود متعلق گردانیده است و چون این شکایت
امیر بسمع مبارک خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت خود راندند نعوذ بالله عز و جل من ذلک از
من همه عملی در وجود می آمد که خلاف رضای حق سبحانه می بود و مدتی برین بگذشت روزی مرا بحضرت
خواجه ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چه حالت است ترا اندک آشنا کردیم بحق تعالی باز دیگر ابی
رفتی گفتم بسبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال اوایل و اواسط و اواخر خود را [illegible]
بگو و باز نمائی که ما را آشنا کرده بودند ما را منع کردند بر همان اشارت بخدمت امیر رفتم و حال خود را
عرض کردم در ان زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمود هر کجا مقصود تو کفایت می شود برو و بسر وقت بحضرت خواجه
آمدم و بسعادت هدایت رسیدم و حال آن بود که امیر برهان را نیز خواجه تربیت میفرمودند و او بمن سابق بود
هر گاهی که مرا با او ملاقات میشد احوال باطنی مرا غارت میکرد و مرا عریان میساخت گفتم حکایت خود را بحضرت
خواجه عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بلی فرمودند در آن زمان که او توجه
بتو میکند بگو من نشستهٔ ایشانم بعده چون باو رسیدم و خواست که همان طریق بمن مشغول شود گفتم من
نشستهٔ خدمت ایشانم حالش دیگر شد و بیهوش گشت و بیفتاد و من بعد نتوانست که بآن نوع در من

تصرف کند و بر زبان مبارک حضرت خواجه ما قدس الله روحه بنسبت بیان آن حال که میان ایشان
و خدمت امیر کلال بود نور الله مرقده این سخن بسیار میگذشت در حضور امیر و در غیبت ایشان که چون
مرغ روحانیت طالب از بیضهٔ بشریت بواسطهٔ تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از آن پرواز نگاه
آن مرغ را جز حضرت الله تعالی کسی دیگر ندیده اند مصرعه کس را وقوف نیست که ما را چه حالت است ❊
استعداد و قابلیت هر یک بحسب فطرت مختلف افتاده است قد علم کل اناس مشربهم
زان ازلی نور که پرورده اند ❊ بر تو ز یادت نظری کرده اند ❊ و مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم
گفته اند منازل الوصول لا تنقطع ابد الآباد و فی العمر الاخروی الابدی فکیف فی العمر القصیر الدنیوی و در مرض
اخیر حضرت امیر نور الله مشهده اصحاب را بمتابعت حضرت خواجه ما قدس الله روحه اشارت فرمودند
بر صحت حال خواجه قدس الله روحه در آنچه بر ایشان میگذشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند که
ایشان در ذکر جهر متابعت شما نکردند امیر رحمه الله فرمودند عملی که بر ایشان میگذرد نه آن عمل دیگر است
آنچه بر ایشان میگذرانند هر آئینه بنابر حکمت الهی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعه ای همه
تو من کنم چنان که تو داری ❊ سخن خلفاء خاندان خواجگانست قدس الله ارواحهم اگر ترا بیرون آورده اند
از خود مترس و اگر خود بیرون آمده بترس ❊ یکیست عشق لیکن هر صورتی نماید ❊ و این احوال حبس را
دو چار میباید ❊ صدیق با محمد در قلم اسما انست ❊ هر چند او بظاهر در غار می نماید ❊ و صاحب مرصاد
رحمه الله در تفسیر او که مسمی به بحر الحقایق در معنی این آیت که قل فاتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه
ان کنتم صادقین بصحبت مثل این حال حیث صادقان اهل طلب اشارت فرموده است و همچنین در
اوایل مقامات شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس الله روحه و هم در کتاب طبقات مشایخ الصوفیه
قدس الله ارواحهم للشیخ ابی عبد الرحمن السلمی قدس الله روحه نیز اشارتیست بصحبت مثل این حال از
عاشقان صادق و طالبان حاذق والله سبحانه یقول الحق و هو یهدی السبیل نقلکرد درویشی که
پیش از آنکه بحضرت خواجه ما قدس الله روحه پیوندم در قرشی میبودم و در موضعی که من ساکن بودم
مردی بود از ترمذ و او را فرزندی بود پسر پوشیده و مرا با او میل خاطری شد روزی او را در خانه خالی
یافتم و با او چند سخن گفتم و در کنار گرفتم و بوسه دادم بعد و آن درویشی آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر
شد چند روزی با او مصاحب شدم معلوم کردم که از جمله درویشان حضرت خواجه است و چون او

بطرف بخارا روان شد. با او موافقت کردم و بصحبت شریف خواجه رسیدیم و من ملتفت
شدند و فرمودند در چه کاری گفتم داعیهٔ صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
احوال کجا دختر مرد ترمذی را در خانه بوسه میدهی و کنار میگیری و باز میگوئی محبت درویشان
دارم من گفتم ندانستم که آن کار بد بوده است خواجه فرمودند آن کار حرام است و نامشروع
من گفتم شما آنجا نبودید چون معلوم کردید خواجه فرمودند آن کس که میدید دانست مرا گفت من
متحیر شدم و محب حضرت ایشان گشتم نقل کردند خواجه علاء الحق والدین که روزی شیخ محمد
دراهبینی رحمه الله سوال کرد از من که دل بنزدیک تو بچه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
نیست آن درویش گفت که دل نزدیک من چون ماه سه روزه است بعد از آن من تعریف
و بشکل آن درویش را بنسبت حال بر حضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
حال خود را بیان کرده است و خواجه قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ پیدا شد
جمیع موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت
اینست پس حال دل را کی توانی که ادراک کنی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
که لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن از غوامض است هر که دل را شناسد شناسد
نقل کردند که روزی شیخ شادی با جمعی از عزیزان بحضرت خواجه ما قدس الله روحه آمدند خواجه در موضعی
بودند که بطرف آن آب بر آمدی باغ مرا رست و اتفاقات آن زمین را پنبه کشته بودند و شیخ امیرحسین
در حضور خواجه و در آن پنبه تش میزد چون درویشان عزیزان نزدیک رسیدند حضرت خواجه با
شیخ امیرحسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف ماست یا در طرف تو شیخ امیرحسین
هیچ سخن نگفت حضرت خواجه بصفت هیبت در او نظر کردند حال او دیگر شد افتاد و سر او چون لاج
در زمین میرفت و سر و گردن او در زیر خاک ناپیدا شد و از وی هیچ نفس بر نمی آمد در آن نزدیکی درختی بود
زردآلو حضرت خواجه پشت مبارک بر آن درخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی مرا
گفت که از حضرت خواجه شیخ امیرحسین را در خواه که سخن هیچ یاران را قبول میکند من بجهت التماس
بحضرت خواجه متوجه شدم فرمودند چه میگوئی گفتم عفو می طلبم حضرت خواجه کرم فرمودند نزدیک شیخ
امیرحسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر سینه او نهادند در حال در حرکت آمد

و در گریه و ناله شد حضرت خواجه او را فرمودند که در حوض آب فرو رو و غوطه خورد و اشارت بحوض باغ مرا کردند اتفاقا
در اثنای آن که حضرت خواجه نزدیک شیخ امیر حسین میرفتند نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب بر آمدن نزدین
پیشه او یا دو کس بودند که بطرف خواجه نظر کرده بودند در حال آن دو کس بیهوش افتادند ناقل گفت حضرت خواجه مرا
فرمودند که ایشان کیستند چون رفتم معلوم کردم محمد زاهد بود و محمود درویش توفی بحضرت خواجه عرضه داشتم
کرم فرمودند و نزدیک ایشان رفتند و سه کرت گفتند محمد محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از وی پرسیدند
شما را چه حال بود گفت بطرف خدمت شما نظر میکردم از هیبت نظر شما این حال واقع شد چون حضرت
خواجه بطرف باغ مرا متوجه شدند شیخ امیر حسین منتظر هست که در حوض فرو آید چون در آمد غوطه خورد و بسیار
توقف کرد حضرت خواجه فرمودند سر از آب بدر آرد و اگر نه همان صفت باز خواهد پیدا شد شیخ امیر حسین سر
از آب بیرون کرد بعده از شیخ امیر حسین پرسیدند که سبب توقف شما در آب چه بود فرمود چون غوطه خوردم
چشم من باز بود نه آب بود و نه زمین و نه آسمان و نه ماه و نه آفتاب و شب و روز و بهر طرف که نظر میکردم نور نامتناهی بود
نقل کرد درویشی که یکبار بدریافت صحبت شریف حضرت خواجه قدس الله روحه متوجه شدم اتفاقا
ایشان بطرف شهر بخارا میرفتند در آن راه بخدمت ایشان مرا ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
یکی از نزدیکان ایشان بود متوجه با رشد بود فرمودند این مردی هست که بر آسمان خواهد پرید چند روز
در خدمت و صحبت خواجه بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کرمینه روان ساختند صفتی در من
حال شده بود و حالی بزرگ در من تصرف کرده بود و آن نقش حضرت خواجه قدس الله روحه دایم در خاطر من
میبود روزی نظر میگماردم در قعود بودم حالی عجب ظاهر شد چنان دیدم خود را که بر آسمان میروم
تا چندانکه رسیدم بجایی که تقریر از شرح آن عاجز است نه آسمان بود و نه آفتاب و ماه و نه عرش و کرسی
و نه لوح و قلم نقل کرد درویشی که سبب محبت من بحضرت خواجه قدس الله روحه آن بود که یکبار حضرت
ایشان مرا التفاتی بود و درویشان که در آن وقت در بخارا بودند مولانا عارف و غیر ایشان بطریق اجتماع بکوبا
خواجه آمدند و ایشان در باغ مرا بودند در آن حالت رنجی در درویشان مرا ملتفی بنهایت خوش کردند و مراعات
بسیار کردند و بذات شریف خود بکار خدمت پختن طعام مشغول شدند و مرا بجهت شغلی بمنزل خود بیرون فرستادند
ضعیفه در آن حوالی نشسته بود از وی پرسیدم که منزل شیخ بهاء الدین کدام است آن ضعیفه بجفا مشغول شد
و گفت درین محلی شیخی نیست طرار نیست بلا دلیست منزل او آنست من خسته خاطر شدم چون بحضرت خواجه رفتم

درین نظر کرده‌اند و فرموده‌اند تا آنچنان که از پیش یافته بودی نیابده سبب تغیر توجهت بازنمائی و آنچه
از آن ضعیفه شنیده بگوی سخنان آن ضعیفه را حضرت خواجه تقریر کردم لحظه گذشت باز حضرت خواجه مرا
فرستادند چیزی طلب کردند آن ضعیفه در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میکوی او را ذکری ونی سماعی
و خلوتی و ریاضتی ندارد من قوی خسته خاطر شدم چون بخدمت خواجه رسیدم فرمودند این کرت از گذشته
سخت‌تر آمدی من قصه را گفتم فرمودند بیرون باغ درویشی هست از آن نام امیر حسین نام او را طلب کن من
شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجه او را گفتند نزدیک آن ضعیفه برو و بگو جلادی تو می‌کنی و بما
نسبت می‌نهی اگر گوید من چه جلادی کرده‌ام بگو با فلان کس در فلان گاه آن کار فسادی کردی چون
اثر آن در تو ظاهر شد و مردان خواستند که ترا فضیحت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
در فلان وقت اختلاط فلان کردی و حضرت خواجه مرا گفتند در عقب امیر حسین برو و واقف باش که این سخنان را
با آنکه ضعیفه میگوید یا نه شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفه متوجه شد با او موافقت کردم و در
عقب او روان شدم آن سخنان را بیان کیفیت که حضرت خواجه گفته بودند بآن ضعیفه گفت
آن ضعیفه در گریه و ناله شد و بقدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی برین اسرار
مطلع می‌بوده‌اند و بسیار گریست و تضرع نمود و توبه کرد ناقل گفت مشاهده این حال سبب
[illegible] من شد بحضرت خواجه قدس الله روحه بعد سه روز این درویشان اجازت طلبیدند و
بولایت شهر متوجه شدند دران ولی حضرت خواجه ما را قدس الله روحه نقل میکردند مولانا عارف
رحمه الله او را گفتند که بدگفتی تو ایشان را نمی‌شناسی در حق اولیاء الله گمان بد نمی‌باید برد و بنا
ی او نیافتی باید کرد و او از آن نفی باز نمی‌ایستاد خلاف درویشان که همراه او بودند واقف و متحیر
بودند درین حال زنبوری از هوا بدهان او درآمد و چند جای دهان او را فگار کرد و بدین الم عظیم
مبتلا گشت و آرام و قرار از وی زایل شد مولانا عارف رحمه الله روحه فرمودند که این بواسطه
آن نفی اوست چون رسید آن کس بسیار گریست و توبه و انابت کرد و جماعت همراهان از آن حال متوحش شدند
و مشاهده این حال نیز سبب زیادتی یقین و محبت من شد بحضرت خواجه قدس الله روحه نقل کرد
درویشی که روزی [illegible] حضرت خواجه ما قدس الله روحه مرا شغلی بطرفی فرستادند اتفاقاً هوا گرم بود
وقت مراجعت در سایه درختی نشستم و بیران و درخت تکیه کردم و بخواب رفتم حضرت خواجه را قدس الله روحه

رفیق او میگردد و بحسب مزید توفیق مزید نظر عنایت از حق سبحانه میباید و نظر بندگان خداوند
عز و جل تابع نظر خداوندست عز و جل و در مزید نظر بحال او مرا صنعی و اختیاری نیست آنگاه
خدمت امیر ورا نزد حضرت خواجه بابا قدس الله روحه طلبیدند و دران مجمع روی بایشان
کردند و ایشان ایستاده بودند و گفتند فرزند بهاء الدین نفس حضرت خواجه محمد بابا سماسی
را قدس الله روحه در حق شما بتمامی بجای آوردیم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده ام
در حق فرزند بهاء الدین بجای آری و دریغ نداری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند
و گفتند پستان برای شما خشک کردم با ترتیب تمام و مرغ روحانیت شما از بیضه بشریت
بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت است از هر جا که بوی
بمشام شما برسد از ترک و تاجیک طلب است و طلبکاری بموجب همت خود تقصیر نکنند
حضرت خواجه قدس الله روحه از آن روز باز که بموجب نفس امیر در طلب درآمدند همیشه این
حال بمقال میخواندند رباعی ای عاشق شوریده اوباش طلب * این وعده که
کرده است که فرمود اش طلب * و هم اگرش نیابی در شادی جوی * سرگردانی گزین و
هر جاش طلب * و بموجب آن نفس هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف
بودند و انواع مجاهدت دران متابعت و ملازمت بر خود میگرفتند و دیگران فرمان نوا
میبودند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند و عمارت رباط ملک و قصهای
غریب عجیب دران هفت سال بر ایشان میگذشت و چنان بر وجه تعظیم متابعت و
ملازمت مولانا عارف میکردند دران هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر
از مولانا عارف طهارت نساختند و در راهها که با هم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم
ایشان نمی نهادند و بموجب آن نفس نزد قثم شیخ رحمه الله رفتند که از مشائخ ترک بود
و از خاندان خواجه احمد یسوی قدس الله روحه قثم شیخ رحمه الله دران اول ملاقات خربزه
میخورد پوست خربزه را سوی ایشان انداخت ایشان از غایت حرارت طلب که ایشان
بود پوست را همچنان بسبیل تبرک بتمامی خوردند سه بار دران مجلس پوست خربزه سوی
ایشان بینداخت و ایشان بتمامی خوردند و همان مجلس خادم شیخ درآمد و گفت شتر

بیشتراک وچهار اسپ غایب شده اند شیخ اشارت بحضرت خواجه قدس الله روحه کرد و
ترکی گفت او را محکم بگیر هر چهار کس از مریدان چنان هیبت در دلیشان افتاد که گویی
جویی در میان نیست و می فرمودند حضرت خواجه قدس الله روحه هر کرا شناخت مشایخ ترک
نباشد هر آیینه ازان طریقهای ایشان بکلی از شان نومید گردد و معرض شود خواجه دو زانو در
مراقبه در آمدند و متوجه گشتند بعد از ادای نماز شام خادم در آمد و گفت شتران و اسپان خود
بیایند باین صفت دو سه ماه کما بیش در متابعت و ملازمت قثم شیخ رحمة الله بودند آخر الامر
ایشان از تشریف فرمود و گفت مرا نه پسر ند و هستم تو ئی و تو بر همه مقدم و سالها چون از نواحی
نخشب بخارا آمدی خواجه رعایت او کردندی و او گفتی این صفت طلبگاری که در تو می بینم در
هیچکس از طالبان و صادقان مطالعه نکرده ام و این قثم شیخ رحمة الله ارشادت گری و
کمال بی تعلقی که داشت در آخر حیوة روزی می بینم شیخ که در شهر بخارا بود در نزدیکی مسجد صرافان
در آمد و انواع سودا ها کرد و بیرون آمد آثار صحت بر وی ظاهر بود بر وی کاچه نشست و از فرزندان
و متابعان آنان که با او بودند همه را بخواند و گفت زبان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر
موافقت بگوییم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد نقل کردند از حضرت خواجه ما قدس
الله روحه که فرمودند چون از خدمت امیران نفس ظاهر شد که مرغ همت تو بلند پرواز افتاده
است تا زگی در راه طلب قدم زن آن واسطه ابتلا شد که اگر بر همان صورت متابعت امیر
می بودیم از ابتلا دورتر و بسلامت نزدیکتر می بودیم ؎ آنچه من در عشق جانان یافتم
کمترین چیز جان یافتم * چون بدیدم آشکارا روی دوست * صد هزاران راز پنهان یافتم
چون در افتادم بمیدان از بقا * در بقا خود را پریشان یافتم * چون فرو رفتم بدریای فنا *
در فنا در فراوان یافتم * تا نپنداری که این دریای ژرف * هست دشوار و من آسان یافتم
صد هزاران قطره خون از دلم * تا نشان قطره زان یافتم * شعلهای عشق از سودای دوست *
در دل عطار سوزان یافتم * نقل کردند که بعد از عیدی دران روزهای عید اجتماعی عظیم
بود نزد امیر سید کلال رحمة الله از اطراف و نواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمده بودند
امیر نشسته بودند بر نزدیک شکوه و رفقای ایشان حضرت خواجه نشسته بودند یکی ازان جمع سر بر آورد و گفت

امیر را لطف صفت مردم اہل کمال مے شنوم و در میان اصحاب شما ہیچ مے بینیم کہ شامہای
دوشنبہ و شامہای آدینہ وظیفہای ذکر علانیہ را ملازمت میکنند و صفتی دیگر از صفات اہل کمال
مطالعہ نے کنیم یا انست کہ درین میان کسی از اہل کمال نیست یا خود ہستند و پوشیدہ حال ایشان
ہم ایم خدمت امیر رحمۃ اللہ سر برآوردند و گفتند ہستند و ہم از نوشتۂ اید اما شما بندہ زادہ اید
آنگاہ طبق سوزنی پوشیدہ پیش خود آوردند و آن سوزنہا را سیگر امیدند تا شش سوزن اختیار کردند و بدست
گرفتند بعد ازان نام حضرت خواجہ را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجہ از قفای ایشان در سواچہ
ایشان بر لب مثنوی حاضر شدند و استادند خدمت امیر دستار را از سر مبارک خود برداشتند و چہار
تہ کردند و چہار کس از یاران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس ازان طرف خواجہ استادند
و بقوت ہر چہ تمامتر کہ داشتند کہ آن دستار را بر میان خواجہ بستند آنگاہ امیر خواجہ را گفتند بطرف
نخشب می باید رفتن بقشلاق خواجہ مبارک نزد مولانا بہار الدین ویک کرانی و نشانی است
میان ما و ایشان آنرا آوردن یک روزمی باید باشیدن و یک روزمی باید آمدن و این شش
سوزن را بگیرید بجہت توشہ سہ روز ہر روزی را دو سوزن خدمت خواجہ آن سوزنہا را بدست گرفتند
و روان شدند و بوقت چاشتگاہ روان شدند از سوخاری و نماز دیگر با میان دو نماز بقشلاق خواجہ
مبارک رسیدند خواجہ میفرمودند چون دران روز نفس خدمت امیر روان شدم صفتی عجیب
و عالی بزرگ در من تصرف کردہ بود و از خود بیخبر شدہ بودم و مطالعہ میکردم کہ ہیچ گزودہ
کہ ہر یک قدم در نوردیدہ می شد چون بمنزل مولانا بہار الدین رسیدند و پرسیدند ایشان
بر رفاہ نبودند در باغی بودند بر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش ازانکہ خواجہ
سخن گویند گفتند خدمت امیر شما را فرستادہ اید و نشانی است میان ما و ایشان آنرا
طلبیدہ اید امروز باشید و فردا نیز تا روز سوم شما را روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی آنست کہ کلاہ مبارک عزیزان خواجہ علی رامیتنی قدس اللہ سرہ رسیدہ بود
میان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما نگاہ داشتن این کلاہ اولی است و من ایشانرا
گفتم شما نیز اولی ترید ہمچنین چند کرت این نوع سخن میان ما و ایشان گذشت آخر الامر
ایشان گفتند این کلاہ نزد شما بامانت باشد ہرگاہ کہ آن در رسید از شما طلبیدہ شود

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چنانچه گاه بود در روز سوم آن کلاه را بحضرت خواجه فرستادند
وایشان آن کلاه را دران دستار خدمت امیر پیچیدند و از نخشب روان شدند و میان خود و بخارا
بسوفاری رسید بخدمت امیر و آن شش مویز در دست ایشان بود و آن پسنده از صفت اهل کمال
در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرده عذر خواست و اعتراف کرد که اهل کمال بوده اند و
قصور در بینائی ما بوده است نقل کردند که مولانا امیر ابوبکر افشنجی رحمه الله که از جمله محبان و
معتقدان حضرت خواجه ما بودند قدس الله روحه روزی در افشنه نشسته بودند و جمعی از جوانان
و طالب علمان مستعد که مستفید از ایشان می بودند در حضور ایشان نشسته دران مجلس ذکر خواجه
ما می گذشت یکی از طلبه بسبیل انکار گفت ایشان را ریاضتی نیست و شب بیداری نی و ذکر
و سماعی و خلوتی نی چنانکه مشایخ دیگر راست مولانا امیر ابوبکر رحمه الله ازان سخن متاثر شدند
و گفتند شما صفت ایشان را نمی دانید و نمی شناسید نادانسته انکار مکنید و همان حال بودند شیخ
ابراهیم مجذوب که آثار جذبه الهی از وی بسیار مطالعه کرده بودند و او در نواحی بخارا و دران حدود
می بود و چند ترکی با خود میداشت و دران نواحی میگشت و چون او دران نواحی شد ترکان
در عقب او روان شدند بافشنه رسید و تل ریگی بود و برانجا برآمد و خدمت مولانا امیر ابوبکر
رحمه الله دران حال روی بطلبه علم کردند و گفتند بروید تا ببینید که ازان دیوانه چه بظهور میآید
طلبه علم بامر ایشان رفتند و بران تل ریگ نزد آن شیخ ابراهیم نشستند رباعی را روی با ایشان
کرد و تبسم کرد و آن ابیات مولانا روم را رحمه الله خواندن آغاز کرد که اول آن ابیات این ست
ـــه چو نقش نقشبندانرا چه دانی * تو شکل پیکر جانرا چه دانی * و چون باین بیت رسید که
ـــه درخت سبز داند قدر باران * تو خشکی قدر باران را چه دانی * روی بآن طالب علم کرد
که انکار ازو در وجود آمده بود نقل کردند که حضرت خواجه ما قدس الله روحه دران فرصت که از بخارا
متوجه نواحی کوفین شدند بجهت گذاری مولانا قاضی سلطان که از جمله محبان و معتقدان ایشان بود
و والداو درگذشته بود چون بدیهی رسیدند که بر سر راه است و نزدیک قزل رباط است جمعی از وی
ظاهر شدند حضرت خواجه فرمودند این جمع را با ما کاریست اصحاب که با ایشان بودند متعجب شدند چون نزدیک
رسیدند جمعی انبوه بودند از ان ده [illegible] پیش سر راه آمدند و گریه میکردند [illegible] که [illegible] بوده الحال [illegible]

۵ افشنه نام قریه ایست در بخارا ۱۲۱ محمد عزیز حسن

درآمدند وگفتند درین دیہ پیری از مشایخ ترک و خاندان سید آتا رحمة الله اند که سال ایشان
صد و بیست شده است و در صد و بیست و یک درآمده اند و این جمیع انبوه که می بینیم همه متعلقان
او هم از هر طرفے جمع آمده ایم بعضے فرزند و بعضی نبیره و بعضی فرزند نبیره بعضی ازان فروتر هر نوع نسبتی
با او داریم فرزندی و دامادی و غیر آن مدتی مدیدست که جمع آمده ایم بجهت بیماری با متعلقان خود
منتظر حال او بوده ایم او نمی رود و صحتی نیز نمی یابد که با دل فارغ از پیش او با وطان خویش باز گردیم
شنیده ایم که حضرت شیخ از بخارا متوجه این نواحی شده اند سر راه گرفته ایم تا کار ما از ایشان برآید حضرت
خواجه قدس الله روحه متوجه گشتند بآن دیه ایشانکه بر نزدیکی آن راه بود چون رسیدند درآمدند
در محوطے که پیر بیمار در انجا بود بر در کانچه و آن محوطه پر شده بود از جماعت ضعفا که متعلق با او بودند چون
خواجه نزد او رسیدند ضعیفه را که بزرگتر آن ضعفا بود از فرزندان او فرمودند تا نشست و پیر پشت بر سینه
او نهاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجه را دریافت و مرحبا گفت و خواجه نیز جواب سخن او گفتند
پیر گفت بترکی چون قدم شما اینجا رسید سخنی فرمائیت خواجه در سخن درآمدند و بترکی سخن آغاز کردند
بدو زانو نشسته و بیفرمودند اول عالم بر عالم دین یخشی راق دور همچنین بیان فضیلت آن عالم
و لقاء آن عالم و بیان فنا این عالم و بے حاصلی این عالم میکردند و او را بشارت میدادند
که شما را آن عالم به ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی نوبت گرم شد پیر می گریست و
آن ضعفا و جماعت متعلقان او همه می گریستند و خواجه با اصحاب پیر میگریستند درین میان
پیر سر برآورد و گفت بترکی شیخ مرا بدگردیت اکنون بطرف آن عالم روان شدم وقتی که
باز گردیت تربت من برسیت و فتحی بگنیت خواجه برخاستند و روان شدند کسان پیر استدعا کرد
فرمودند نفس پیر آن شد که وقت بازگشتن منتظر آن باشند چون در بازگشتن بمنزل رباط رسیدند
گفتند بعد ازان که پیر شما را دریافت روز دیگر نقل کرد و چون دران رفتن بمنزل رباط رسیدند
شیخ یوسف درویشی بود دران مکان در مقام خدمت حضرت خواجه و اصحاب ایشان تلقی نیکو کرد
چون نشستند کلید انجیرستان را بیاورد و التماس کرد که دران انجیرستان گشتی فرمایند و زمانی
استراحت کنند تا او طعامی و خدمتی پردازد خواجه سخن او را قبول کردند چون او برخاست تحسین نمودند
وگفتند خدمت چنین می باید زنده دل است و بینا و محل شناس و هرچه در خاطر داشت ظاهر کرد

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جا بیارید تا منزل قدم می رانند
اختیار او را دادند گفت آن که قدم شما منزل بنده برسد رفتند و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
ادا کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسر برید و بامداد بر خنکی سوار روان شوید قبول کردند بعد از
نماز پیشین با اصحاب در مقام حضور در آن مقام نشستند غایت حاضر در آن زمان یکی از اهل حرمت
که حکومت آن نواحی داشت و صفت تجبر و تکبر بر وی غالب بود در آمد با چند کس و نشست با او التفات
نفرمودند و آن حضور و غیبت بگذاشتند در غضب شد و سخن بر ایشان آغاز کرد و تهمت بر ایشان نهاد
هم ملتفت نشدند بجواب و بحلم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن متجبر را نصیحت کرد
و تنبیه فرمود از حال ایشان که انس با حق تعالی ایشان را از اشتغال بخلق مانع آمد و قصوری که تصور کرد
در ایشان نیست آن متجبر خجل شد و گوشش گرفت و عذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر [illegible]
از دنیا بیرون رفت نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه با جمعی از یاران به
بورلقون رفته بودند از انجا بطوالیس و در آن جماعت خانهٔ شیخ محمد درزی رحمة الله که از اصحاب ایشان
بود نشسته بودند و جمعی از ائمه مولانا ضیاء الدین دیک کرانی و غیر ایشان در آن مجلس با شیخ
محمد برخاستند و گفتند درویشی درین نواحی پدید آمده است شیخ حاجی شنانی نام و نسبت
بشیخ مختار خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین
ترک و غیر او و بهر منزلی که بدعوتی یا غیر آن می روند تسبیحات و اذکار بطریق جهر میگویند و آواز
ایشان بگوشهای ما می رسد و این بدعت درین جا نبود و اکنون پیدا شده است و مولانا
ضیاء الدین دیک کرانی رحمة الله این را منکر بودند اما ساکت بودند اجازت هست تا انکار کنیم و این
بدعت را براندازیم حضرت خواجه قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن میگویید درویشی
پیدا شده است و ذکر حق سبحانه میگوید شاید غرض وی صحیح بود اینهمه حرام در کوزه‌ها میکنند و درین جا
می گذرند و آوازهای آن هیچ بگوش شما نمیرسد آن منکرات علی التحقیق را نمی توانید تغییر کردن بر انداختن
تغییر ذکر جهر که شاید که صحت غرض آن ذاکر آنرا بود در تو پیدا شده است صبری می باید کردن اگر رضای
حق سبحانه در آن بود که این ذاکران بآن مشغول اند روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق سبحانه در آن نباشد آن جمعیت ایشان را داری نخواهد بود و زود

متفرق شدند و آثار ایشان نماند بسببی بر بنیاد که آن جمع متفرق شدند و آن شیخ حاجی بطرف اندخود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن جمعیت در آن نواحی نماند نقل کردند که روزی حضرت خواجهٔ ما قدس الله روحه در شهر بخارا در محلت دروازهٔ سمرقند در منزل مولانا سیف الدین خوارزمی رحمه الله بودند در آن روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع طبخ بطبخ اشتغال مینمودند بعد از طبخ اول حضرت خواجهٔ ما مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه آش بردار و اگر دو کاسه دیگر برداری هم بیشود سه کاسه آش بردار آنگاه فرمودند که کس در راه انداز و در می آیند و فرمودند که یک کس از این سه آینده آش را خواهد خورد و او را از طریقهٔ ما بهره خواهد بود و دو کس دیگر آش نخواهد خورد و از طریقهٔ ما بی بهره خواهند ماند طبخ آخر شد و بطبخ دیگر مشغول شدند و فرصت استدادی یافت و شنوندگان آن سخن منتظر ظهور آن می بودند و بهم بعضی را بهر طرفی می بردند تا در اواخر آن صحبت در آخر آن روز سه کس حاضر شدند و آثار مشقت راه بر ایشان ظاهر بود و سلام گفتند و حضرت ایشان نزد در یافتند و نشستند بر طرف حضرت خواجهٔ ما مولانا سیف الدین خوارزمی بشاره میکردند و می گفتند آن دو ناخورنده را ازین سه کس بشناسی مولانا سیف الدین گفت نمی شناسم اما بر نظر فراست شما پوشیده نخواهد بود چنین اشاره میکردند در باب آیندگان و آنگاه فرمودند تا آن سه کاسه آش حاضر کردند و در پیش آن سه کس نهادند یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین حشی بود رحمه الله و بنظر قبول حضرت خواجهٔ ما قدس الله سره مشرف گشت و از آن دو کس یکی گفت آش را حکیم من طلب کرده ام اول معنی این نماید و نخورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته است این آش ما را نمی شود اول ما را استراحتی فرمایند حضرت خواجه قدس الله روحه آن دو کس را در محل خلوتی باستراحت مشغول ساختند و بعد از آن با یاران گفتند این دو کس دیگر نزد ما نخواهند آمد چنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند نقل کردند که روزی در حجرهٔ مسجد مرغان بودند و سید علی بخیالات جامهٔ ایشان مشغول بود با او عتاب می کردند و مقصود ایشان فهم می شد که از آن عتاب دیگری بود در اثنای آن عتاب خواجه علاء الدین و مولانا سیف الدین خوارزمی رحمهما الله در آمدند روی با ایشان کردند و گفتند مقصود من ازین عتاب فلانی است [illegible] باشارهٔ حق عز و جل اعراض خواستند کرد و غرض ایشان

تادیب و تهذیب بوده از دوستی معتمد شنیده شد که حضرت مولانا میلال الحق والدین خالدی
کشتی روح الله تعالیٰ روحه دران ایام که حضرت خواجه ما قدس الله روحه کرت دوم بحجاز رفته بودند
متوجه جانب نسفت شدند از ایشان سوال کردند بحجاز انیز خواهید رفتن فرمودند بخارا خواجه روید
خواجه بهاء الدین آنجا نه اند از ایشان پرسیدند نسبت سلوک وطریقه خواجه بهاء الدین از متاخران
مشایخ بطریقه که مناسبت دارد فرمودند سخن از متقدمان گوئیت دویست سال زیاده است
تا این نوع ظهور آثار ولایت که بر قدمت خواجه بهاء الدین بعنایت الٰهی شده است بر هیچ کس
از مشایخ طریقت از متاخران نشده است

احوال حضرت غوث الصمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله تعالیٰ اسراره باب اول دران چهار وصل است

وصل اول در بیان کنیت و لقب و نام حضرت ایشان بدان ارشدک الله تعالیٰ
که کنیت حضرت ایشان ابو محمد است و لقب محی الدین و نام آنحضرت عبد القادر است یکی
از اصحاب از حضرت ایشان پرسید که تلقیه آنحضرت محی الدین چه بود فرمودند یکبار
از سیاحت بازگشته بودم بسوی بغداد روز جمعه سنه احدی عشر وخمسمائة ناگاه شخصی را دیدم
بیمار افتاده و زار نزار گشته مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر گفتم علیکم السلام گفت نزدیک
من بیا رفتم گفت مرا نشان نشاندم و دیدم که تن او بالوده وصورت تر و تازه شد پرسیدم
که تو کیستی گفت مرا می شناسی گفتم نی گفت من دینم سخت نژمرده شده بودم حق سبحانه تعالیٰ
مرا بتو زنده گردانیده است محی الدین او را همانجا گذاشتم و بمسجد جامع شهر در آمدم خلق بر من
هجوم کردند دست من بوسیدند و می گفتند یا محی الدین پیش ازین هیچکس مرا بدین لقب
نخوانده بود **نظم** عیسی ز مرده تنی زنده بدم میکردی + زنده شد از تو دل و دین
ز کجا تا بکجا است + **وصل دوم** در نسب آنحضرت بدانکه آنحضرت از جانب پدر
حسنی و از جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح موسی جیلی
دوست بن عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داؤد بن موسی بن عبد الله بن موسی جون

بن عبد اللہ محض بن حسن مثنی ابن حسین بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و نام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است و کنیت ام الخیر و لقب امۃ الجبار بسی بخیر و صلاح آراستہ بود دختر شیخ عبد اللہ
صومعی است و شیخ صومعی از کبار مشایخ جیلان و از زُہاد ایشان است و مراقبہ را از
احوال عالی کرامات ظاہر بود ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ و تعالیٰ از برای وی زود
انتقام کشیدی و ہرچہ خواستی خدا تعالیٰ ہمچنان کردی ٥ ای شمع شبستان ابی صالح
موسی + یک لمعہ ز رخسار تو بد آتش موسی + شد صومعۂ صوفی از روی تو روشن + تا
شعشعۂ روز شمع رخت در شب یلدا + بنیان حسن چون بصفا شد متقاطر + از بحر حسین آمدہ
آن گوہر یکتا + در مہد بدان ماہ کہ شد ہادی عالم + خود مہدی مہدست بتحقیق چہ گویا +
زیبق صفتش از لعل دایہ روان شد + گویا کہ فلک دایہ گری داشت تمنا + ہر گہ سوی
مکتب شدہ آن سرو خرامان + شد پیش و پیش جمیع ملک عاشق و شیدا + **وصل سوم**
در صورت و سیرت آنحضرت بدانکہ آنحضرت نحیف البدن و عریض الصدر میانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند محاسن عریض و دراز داشتند لباس علما می پوشیدند و بر استر سوار
می شدند چون ہدیہ و نذر بحضرتش کسی مے آورد بر حاضران وقت قسمت میکردند و خود ہم
ازان مے خوردند و با آن جاہ و جلالت و علو منزلت با ضعفا و فقرا مجالست میفرمودی
و تواضع می نمودی و ہیچ یکے را از ارباب دنیا و عظما آن برنخاستی و تعظیم نکردی و ہمنشین
خود را اکرام میکردی و اگر دیدی کہ مجزو لست ملاطفت و ظرافت در طرب می آوردی و آنحضرت
چنان جامہ نفیس مے پوشیدند کہ یک گز دہ دینار می ارزید وقتی خادمے از بزاز آنچنان
جامہ برای آنحضرت طلبید بزاز در دل گذرانید کہ اینچنین جامہ خلیفہ را باید درویش را
باین جامہ چہ نسبت باشد چون در دوکان برفت سماری بپایش درآمد از درد آن بیقرار
گشت و ہیچ چیز تسکین نیافت متعلقان را گفت مرا بخدمت حضرت ایشان برید چون
بخدمت آوردند آنحضرت دست خود بجای درد او نہادند بہ شد بعد ازان فرمودند کہ این
اعتراضی است کہ بہ نسبت ما در دل گذرانیدی بصورت سمار متشکل شدہ با در فرود آمد
ہ اعتراض بگدایان درِ حضرت او + در دل و دیدہ نشتر ستم و سمار بلاست + **وصل چہارم**

در اعراض ایشان

در نشان دادن اہل مکاشفه از علو شانی آنحضرت قبل از وجود و ظهور آنحضرت یکی از آنها شیخ
ابوبکر بن ہوار است و آن از کبار مشایخ عراق است صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاخره بود
و این مرد انست که او را حضرت صدیق اکبر خرقه پوشانیده بود در خواب بحکم حضرت رسالت پناه
چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و بعد از ان خواب حضرت رسالت در شان او
فرمودند که ای ابن ہوار بتو زنده خواهد شد سنن اہل طریقت از امت من در عراق و باز
بتو قایم میشود و منار ارباب حقیقت نسبت تو باشد مشیخت در عراق تا روز قیامت مروی است
از شیخ محمد شنبکی که شنیدم از شیخ خود ابوبکر بن ہوار رضی الله عنه که فرمود که اوتاد عراق
هفت اند معروف کرخی و احمد حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید و سهل تستری
و عبد القادر گیلانی گفتیم عبد القادر کیست گفت عجمی است شریف که ساکن خواهد شد در
بغداد و باشد ظهور او در قرن پنجم و او از صدیقان و اوتاد و افراد و اعیان اقطاب زمانست
و از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم است و دیگر از آنها شیخ عقیل منبجی است این مرد از
اجلاء مشایخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجه ولایت رسیده اند
چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی الله عنهم نقل است
از شیخ موسی ماہین و غیر ایشان رضی الله عنهم که پرسیده شد شیخ عقیل منبجی روزی
از قطب زمان ما بکه مخفی است نمی شناسد کسی او را مگر اولیا و زود باشد که ظاهر شود از ینجا
اشارت کرده بجانب عراق جوانی عجمی شریف که کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
کرامات او هر یک از خاص و عام و هو قطب وقته لقول قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
و باشند و پست کنند پیش او همه اولیا گردنهای خود اگر من باشم در زمان او بنهمت که
راسی هر آئینه سر نشستم در قدم او و همچنین بسیار از مشایخ کبار باین متفق که ذکر آنها بتفصیل
اطنابی دارد چون درین رساله اختصار مطلوب بود بدو شاهد عدل اکتفا نمود باب دوم
در سه وصل است وصل اول در ولادت آنحضرت وصل دوم در احوال
صغر آنحضرت وصل سوم در مسافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد وصل
اول در ولادت آن حضرت وقتی که آنحضرت از صلب پدر انتقال نمود بمادر حضرت

ایشان شصت ساله بود و این نیز گفته است ظاهر و برهان باهر است که در سن شصت سالگی
در وقت تولد بیست از حمل و ولادت بشرف وجود آنحضرت چنین خارق عادت بظهور آمده
بعد از تولد آن حضرت برادر خورد ایشان متولد شد که ابی احمد عبد الله نام داشت و او در
حین عنفوان جوانی ازین دار فانی بسرای جاودانی در گیلان نقل کرد و چون بحر عرفان
حضرت ابی صالح موسی ازین جهان رحلت فرمود همین دو در یتیم گذاشته بود آنکه بعضی مردم
می گویند که حضرت ایشان اولاد نداشتند و آنهای که اکنون خود را بآنحضرت نسبت میکنند
در حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند نه اولاد حضرت ایشان این سخن صحیح نیست زیرا که بصحت
پیوسته است که برادر حضرت ایشان کدخدا ناشده ازین جهان رحلت فرموده است و آنحضرت
خود نه پسر و یک عماره داشتند چنانکه ذکر آنها در قسم ثانی بیاید انشاء الله العزیز اکنون
مجرد اسامی ایشان نوشته می آید شیخ عبد الوهاب شیخ عبد الرزاق شیخ عبد الله شیخ
عبد العزیز شیخ عبد الجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ یحیی شیخ ابو اسحاق ابراهیم ابو نصر
موسی آن سه فرزند که در صدر مسطور است اولاد ایشان مشهور است و مولد آنحضرت
تاریخ سنه سبعین و اربعمائة بوده است **رباعی** آن دلبر جیلی که شه لقب او ست *
هر غمزده را دل بجمالش شاد است * تاریخ گر از مولد او می طلبی * دریاب که آن چهارصد
و هفتاد است * و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحساب ابجد از حروف کلمه عشق ظاهر می شود
زیرا که عین در حساب ابجد هفتاد است و شین سیصد و قاف یکصد **نظم** در حسن جمال
او جیلی * هر دید که دید گفت عشق است * تاریخ ولادتش ز عارف * هر کس که شنید
گفت عشق است * **فصل دوم در احوال صغر آنحضرت** نقل است
از ام الخیر فاطمه رضی الله عنها که در مدت رضاعت ایشان هر گاه که ماه رمضان در می آمد
پستان نمیگرفت و شیر نمی خورد **نظم** از لب شیر روان بود که من گفتم *
این شکر کرد نمکدان تو چیزی نیست * یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده مانده بود
مردمان آمده از من پرسیدند که حال چیست گفتم فرزندم عبد القادر امروز پستان
نگرفته است و شیر نخورده بعد از آن روشن شد که امروز رمضان بود در شهر مشهور شد

که در خانهٔ سادات چنین فرزندی متولد شده است که در ماه رمضان شیر نخورد و همین
را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرموده است. شعر بدایتہ امری ذکرہ املأ الفضا
وصومی فی مهدی بہ صار شہرتی * و آنچه فقیر نوشته است نیز اشارت باین معنی است
مخمس آمده بر آستانت یارب از راه نیاز * با متاع قلب خویش از صوم تسبیح و نماز
گرچه بی سازیم آخر در پذیرای کارساز * از طفیل روزهٔ آن نازنین مهد ناز * شاه جیلانی
که نامش هر مسی را کیمیاست * حضرت ایشان فرموده اند که چون در ایام صغر میخواستم
که با کودکان بازی کنم از عالم غیب ندا آمدی که ای مبارک یعنی بسوی من بیا ای
مبارک چون من این را می شنیدم می گریختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم
اکنون من آنرا در خلوت می شنوم رباعی این ساده پسر کیست بخوبی شهره *
شیرین شکری مه کمری رو قمری * گر عالم بالاش ندای آمد * ای سرو روان جانب
ما هم گذری * از حضرت ایشان پرسیدند تو که خود را شناختی که ولی خدائی فرمود
ده ساله بودم سوی مکتب می رفتم ملائک را می دیدم که حلقه بسته گرد من می رفتند افسحوا لولی
الله فراخی کنید و جا واگذارید از برای ولی الله و نیز حضرت ایشان فرموده اند وقتی
مردی را دیدم که من او را نمی شناختم چون از ملائک شنید که می گفتند افسحوا لولی الله از
طفلان مکتب بمبالغه تمام پرسید که این پسر کیست گفتند غرض از پرسیدن چیست گفت
این پسر را شانی عظیم خواهد بود تمکین یابد بی حجاب احتجاب وصلی یابد بی هجر قربی یابد بی مکر
ولیس از چهل سال شناختم او را که در ابدال آن وقت بود در بعضی رسایل بنظر این فقیر حقیر عفا الله
عنه رحمه الله رسیده است که آنحضرت در زمان طفولیت وقتی در بغل دایه بود که یکبار از کنار او پریده
در هوا شد و بمقابل آفتاب چون پارهٔ سیماب می گشت و آن دایه از حسرت چشم در هوا
دوخته و با آتش جدائی دلسوخته بود که ناگاه بالطاف خدائی در کنار او باز رسید بعد از آن
چون حضرت ایشان در بغداد متمکن شدند دایه از گیلان رفته به بغداد بملازمت مشرف شد
روزی زمین خدمت بوسید و عرضه داشت کرد وقتی آنحضرت در بغل من بود ناگاه از بغل
من در هوا شد و می دیدم که در برابر آفتاب چون پارهٔ سیماب میگردید آیا آنچنان حال

اکنون بسم روی سید بدان حضرت تبسم فرمود و گفت ای مادر اکنون لعنایت الهی بیش
از بیش است ولی آن زمان وجود من ضعیف بود و تاب آن تجلیات نداشت اکنون قوت گرفته
است صد هزار مثل آن آمده در من گم میشود و مرا از جا بردن نمی‌تواند بیت رفت آنکه
بیک جام می از دست شدم + و ز نرگس مخمور بتان مست شدم + خود باده شدم باده کرا مست
کند + کی نیست شوم چون ز لبش هست شدم + وصل سوم در مسافرت آن حضرت
از گیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خورد بودم روز عرفه بیرون رفتم و دنبال
گاوی گرفتم بجهة حراثت ناگاه آن گاو روی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لهذا خلقت
ولا بهذا امرت چون این از و شنیدم بترسیدم بازگردیدم و بر بام خود آمدم حاجیان را
از اینجا دیدم که در عرفات استاده بودند از بام فرود آمدم و پیش مادر خود عرض کردم که مرا در کار
خدا کن و اجازت ده تا در بغداد روم و بعلم مشغول شوم و صالحان را زیارت کنم از من سبب
آن داعیه پرسید ماجرای خود را یک بیک گفتم بگریست و برخاست هشتاد دینار بیرون آورد
که میراث پدر من مانده بود چهل دینار برای برادر من گذاشت و چهل دینار زیر بغل من در
دلق من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر راستی بر جمیع احوال و بوداع من بیرون
آمد و دعای آموخت که یکصد و یازده بار بخوانی برای هر مهمی هرچه من یافته ام بمدد اوست
آن دعا یافته ام و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی و قصدت الکافی
و وجدة الکافی لکل کاف کفانی الکافی و نعم الکافی و لله الحمد بعد از آن بقافله اندک
توجه بجانب بغداد کردم چون از همدان گذشتم شصت سوار بیرون آمدند و تمامی قافله
را گرفتند هیچکس مرا تعرض نکرد ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر با خود چه داری
گفتم چهل دینار گفت کجاست گفتم در جامه من دوخته است و زیر بغل من گمان برد که استهزا
میکرد مرا گذاشت و برفت دیگری آمد وی نیز همچنان پرسید و شنید از من آنچه بار نخستین او
شنیده بود هر دو پیش مهتر خود رفتند و آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید
و بالای تلی که اموال قافله را قسمت میکردند مرا بردند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل دینار
گفت کجاست گفتم در جامه من دوخته است زیر بغل من بفرمود تا جامه من بشگافتند و آنچه

من گفته بودم یافتند پس گفت ترا برین چه داشت که خود اعتراف کردی گفتم با والده من مرا
عهد داده بود که بر صدق و راستی باشی نخواستم من در عهد او خود خیانت کنم پس آن مهتر
ایشان بگریست و گفت تو در عهد او خود خیانت نمی کنی و چند سال است که من در عهد
پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و بدست من توبه کرد پس اصحاب وی
گفتند که تو در قطع طریق مهتر ما بودی اکنون در توبه هم مهتر ما باش همه بر دست من
توبه کردند و انچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تائبان از دست من ایشان بودند

نظم برفتی سوی دشت ای مه چنین از بی کنشت ✽ شده شیدا و حسن تو تماشی در دو دشت
یا رب چه غزالے که بدین طره و چشم ✽ دام و دد این دشت همه صید تو گشت ✽ این حقیر عبید الله از بعضی
عزیزان این سلسله بیان استماع دارد که نام آن مهتر احمد بدوی بود و بعد ازان که تائب
شد آنحضرت را بخانه خود برد و دختری داشت بتسلیم حضرت ایشان نمود و آنرا حضرت قبول
کردند پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و اهلیه را فرمودند که همانجا باشد و بعد ازانکه
در بغداد متمکن شدند ایشان را طلبیدند

باب سوم در دو وصل است

وصل اول در دخول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلم **وصل دوم**
در زیارت و صحبت مشایخ که دران زمان متعین بودند

وصل اول در دخول آنحضرت
به بغداد بدانکه حضرت ایشان به بغداد در سنه ثمانین و اربع مائة قدوم ارزانی فرموده اند
و دران زمان آنحضرت هژده سال بودند اول آمده بحفظ قرآن مشغول شده اند آنرا تمام
از بر گرفتند بعد ازان علم مذهب و مناظره و اصول پیش ابو الوفا علی بن عقیل و ابو الخطاب
محفوظ و سماع حدیث کرد از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو الغنائم و
ابو البرکات هبة الله بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو البرکات طلحه بن احمد
باقولی و غیر ایشان رحمهم الله اجمعین

وصل دوم در صحبت و زیارت مشایخ حضرت ایشان
در عنفوان جوانی در بغداد طالب علمی مے کردند و هر جا که عزیزی از مشایخ وقت می شنیدند
بزیارت او می رفتند عبد الله شامی گفته است در بغداد عزیزی بود که ویرا غوث مے گفتند
من و ابن سقا و شیخ عبد القادر بزیارت غوث رفتیم ابن سقا در راه گفت از وی مسئله خواهم

ثمان

پرسید که جواب آن نتوانند داد و من گفتم از وی مسئله خواهم پرسید تا ببینم که چه می‌گوید
و شیخ عبدالقادر گفت حاشا لله که من از وی چیزی نپرسم میروم و انتظار برکت دیدار
او می‌برم چون بخلوت او در آمدیم وی را آنجا ندیدیم ساعتی گذشت دیدیم که در میان ما نشسته است
و کسی معلوم نکرد که از کجا آمد و چگونه در آمد پس از من بچشم خشم بجانب ابن سقا کرد و گفت وای
بر تو ای ابن سقا از من مسئله می‌پرسی که جواب آن ندانم آن مسئله تو اینست و جواب آن
این می‌بینم که آتش کفر در تو زبانه می‌زند بعد از آن بمن نگریست و گفت از من مسئله می‌پرسی
و می‌بینی که چه می‌گویم آن مسئله اینست و جواب آن این هر آئینه بگیرد ترا دنیا تا بدو گوش
بجهت بی ادبی که بمن کرده بعد از آن بجانب شیخ عبدالقادر نظر کرد و وی را نزد خود خواند
و نشاند و گفت ای عبدالقادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بجهت این حسن ادبی
که بجا می‌آوردی گویائی بینم ترا در بغداد که بمنبر بر آمده و میگوئی قدمی هذه علی رقبة کل
ولی الله و می‌بینم که همه اولیا گردنها خود را پست کرده اند اجلالا و اکراما ترا پس آن غوث
همان ساعت غایب شد بعد از آن وی را هرگز ندیدیم و هرچه بنسبت هر که گفته بود همان طور
واقع شد ابن سقا بروم رفت و بدختر ترسائی عاشق شد و بتقریب آن کافر گشت
و مرا متولی دمشق ساختند از آن ره گذر بدنیا غرق شدم و حضرت شیخ عبدالقادر بپایه
رفعت سلطان همه اولیا و اصفیا گشت به حسن ادبی که بنسبت آن غوث بجا آورده بود
بیت چون شمع رخ خویش را فروخته بود ✤ هر جا که دلی بود برو سوخته بود ✤ یا حسن
ادب شده خوبان یا رب ✤ این حسن ادب از که آموخته بود ✤ صحبت آن حضرت
بشیخ تاج العارفین ابو الوفا حضرت ایشان در ابتداء از بغداد بدیه قلمنیا که مسکن شیخ
تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفته بودند شیخ در خلوت با خادمی نشسته بودند ناگاه
خادم را گفت زود بیرون شو و در خلوت را ببند و اگر جوانی عجمی بیاید او را آمدن مده
چون خادم بدر آمد دید که حضرت ایشان می‌آیند و میخواهند که شیخ را زیارت کنند خادم
رفت و بشیخ عرض کرد هیچ جواب نگفت و با اضطراب تمام در گوشه خلوت پنهان شدن
گرفت و بعد از ساعتی خادم را گفت آن جوان را طلب از آنجا که حضرت ایشان را دید

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبد القادر بعزت معبود که باول بار که ترا رخصت ندادم نه از بی وقاری تو بود بلکه از جهت ترس و بیم و هیبت تو بود آخر چون دانستم که هر چه از من گیری باز من خواهی داد این شیخم و شرف ملاقات تو دریافتم صحبت دیگر بتاج العارفین در بغداد حضرت ایشان در بغداد چون بصحبت تاج العارفین می آمد بر میخواست و تعظیم می کرد و مردمان را بحرمت داری حضرت ایشان مبالغهٔ تمام می نمود دیگر روز در مجلس وعظ از منبر فرود آمد و نزد حضرت ایشان نشست و گفت ای عبد القادر ترا وقتی است که چون آن وقت رسد همه کس بسوی تو محتاج شوند و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت دران وقت این شیبه را فراموش نکنی و خرقه و سجه و عصا و کاسهٔ خود بحضرت ایشان داد مردم گفتند چرا این را مرید خود نمیکیرے گفت علی النفس داغ المحرومی صحبت حضرت ایشان بشیخ حماد دباس مرویست از ابو شجاع که حضرت شیخ عبد القادر اول که بزیارت شیخ حماد آمد شیخ حماد جانب ایشان نظر کرد گویا کیمیا بصید خود آورد نظر شیخ در وی اثر کرد فی الحال از همه بیرون آمد و بر سبیل تجرید راه حق پیش گرفت شیخ نجیب سهروردی فرموده که حضرت شیخ عبد القادر بصحبت شیخ حماد در آمد و دران وقت آن حضرت در آغاز جوانی بود چنان با ادب در صحبت شیخ نشست که شیخ حماد و تمام مجلس شیفتهٔ حسن ادب او گشتند چون از مجلس برخواست شیخ چشم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان الله این جوان عجمی را قدمی است که در وقت خود بر سر همه اولیا باشد و مامور شود از حق سبحانه تعالی که بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه بگوید و پست کنند همه اولیا گردنهای خود را پیش او

باب چهارم در چهار فصل است **فصل اول** در مجاهده و سیاحت آن حضرت **فصل دوم** در خرقه گرفتن آن حضرت از شیخ ابو سعید مخزومی **فصل سوم** در بیان مامور شدن آنحضرت بدعوت خلق **فصل چهارم** در کیفیت مجلس وعظ آن حضرت **فصل اول** در ذکر مجاهده و سیاحت آن حضرت فرموده است که بیست و پنج سال بقدم تجرید بوده ام در بیابان عراق و خرابهای آن و چهل سال نمازهای بامداد بوضوی عشا گذاردم و پانزده سال بعد از نماز خفتن بر یکپا استاده ختم قرآن میکردم و بارها سه روز تا چهل همچنین می ماندم چیزی نمی یافتم که آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرموده است که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

ومن او را گاهی ندیدم گفت هیچ آرزو و رغبت داری گفتم بلی هست گفت اینجا بنشین تا من
بیایم و از نظر من غایب شد یکسال من همانجا ماندم بعد از آن بیامد و ساعتی نزدیک من نشست
پس برخواست و گفت از اینجا نروی تا من بیایم باز یکسال دیگر غایب شد و من همچنان بر جای
خود بودم بعد از آن بیامد و نان و شیر آورد و گفت من خضرم مامور شده ام که با تو همنمک گردم
از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید که درین دو سال قوت آنحضرت چه بود فرمود از منبوذات بیابان
بود **وصل چهارم** در کیفیت خرقه پوشیدن آن حضرت از قاضی ابوسعید مبارک
مخزومی رضی الله عنه آن حضرت فرمود که یک بار در هیچ عجمی با حق سبحانه عهد کردم که طعام نخورم
تا کسی لقمه ساخته در دهان من نکند و آب نه نوشم تا کسی بدست خود مرا نه نوشاند چهل روز برین
حالت گذشت پس از آن مردی بیامد و طعام پیش من نهاد و رفت نفس از بسیار گرسنگی
خواست که بر بالا بر طعام بیفتد گفتم والله از عهدی که با خدا بسته ام بر نگردم تا از باطن خود
فریادی شنیدم الجوع الجوع هیچ التفات بدان نکردم شیخ ابوسعید مخزومی در راه می
گذشت این فریاد شنید پیش من تشریف آورد و فرمود ای عبد القادر این چیست گفتم
این قلق نفس است اما روح من بر قرار خود است در مشاهده حق و بوی آرام دارد فرمود
با من بیا این گفت و مرا همبران حال گذاشت و روان شد در دلم چنان رسید که از اینجا
نروم مگر بامر کسی ناگاه دیدم که خواجه خضر آمد مرا گفت برخیز و پیش ابوسعید برو همچنان
کردم و دیدم که شیخ ابوسعید بر در خانه خود ایستاده است و انتظار من می برد چون مرا دید
فرمود ای عبد القادر آنچه من ترا گفتم بس نبود که گفته خضر نیز ترا می بایست پس از آن مرا
بخانه برد و طعام که مهیا کرده بود آورد و بدست مبارک خود لقمه لقمه در دهان من کرد تا
آنکه سیر شدم و بعد از آن مرا خرقه پوشانید و من ملازم آنحضرت شدم الشیخ ابو محمد عبد القادر
بن ابو صالح موسی جیلی لبس الخرقة من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المخزومی
وهو لبسها من ید الشیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی وهو لبسها من ید الشیخ
ابو الفرج الطرطوسی وهو من ید الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی وهو
من ید الشیخ ابی بکر الشبلی قدس الله اسرارهم سه شاه با خرقه ابوسعید مبارک دارد

سلوک ملفوظات پیرزاده استفاده از ... مولوی محمد عزیز حسن ...

او بود از بو الحسن ، بو الحسن از طرطوسی ، بو الفرج آن شه طرطوسی ز عبد الواحد ، از شبلی
است بدین خلعت و این ملبوسی ، **وصل سوم** در مامور شدن حضرت ایشان
بدعوت و نصیحت خلق آنحضرت فرموده که من روز سه شنبه شانزدهم شوال در سنه پانصد
و بیست و یکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا بنی چرا
بر مردم کلام نمی کنی گفتم یا بابا من مرد عجمی ام بر فصحاء بغداد چگونه سخن گویم فرمود
دهن بکشای بکشادم هفت بار در دهن من بدمید و فرمود بر خلق سخن گوی و ایشان
را دعوت کن بحق پس از آن من نماز ظهر گذاردم و نشستم مردم بر من هجوم کردند و زبان
من بسته شد حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را دیدم که در مجلس مقابل من استاده اند و میفرمایند
که چرا سخن نمی کنی گفتم یا بابا زبان من بسته شده است فرمود دهن باز کن باز کردم نزدیک
من شد شش بار در دهن من دمید عرض کردم یا بابا من چرا هفت بار نرسیدی فرمود از
جهت ادب با خواجه کائنات صلی الله علیه وسلم این بگفت و از نظر من غایب شد بعد از آن
من در سخن شدم و خلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود که مرا در خواب و بیداری
می گویند که بکن یا نکن و چنان کلام بر دل من هجوم می کند و غالب می آید که اگر سخن نکنم
خفه شوم و ممکن نیست که ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود که پیش از این نزدیک من
دو نفر یا سه نفر می بودند که کلام می شنیدند پس از آن هجوم بسیار شدن گرفت در مصلای
باب حلبه می نشستم بعد از آن آمدن مردم بیش از پیش گشت منبر در نماز گاه عید بیرون
شهر بردند شیخ عبد الله جبائی فرموده است که هفتاد هزار کس در مجلس حضرت ایشان
حاضر شدند و چندان سواران می آمدند که از مراکب آنها گرد مجلس چون حلقه حصار می نمود
وصل چهارم در کیفیت مجالس وعظ آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرموده است
که من نیز بر منبر آن حضرت می نشستم و حضرت ایشان را نقیبان بودند که بر پایهای منبر دوکان
دوکان می نشستند و فرموده زیر منبر مردانی می نشستند که در مهابت همچون شیر می نمودند
در هر مجلس حضرت ایشان دو سه کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس که بر دل
آنها می تافت و چهار صد کس حاضر می بودند که فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

نقل است از شیخ ابو سعید قیلوی که در مجالس حضرت غوث اعظم بارها حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم را و دیگر پیغامبران را علیهم السلام مشاهده میکردم و ملائکه را می دیدم که طائفه طائفه در مجالس حضرت ایشان حاضر می شدند و همچنین مردان غیب و جنیان را سبقت دیدم که به نیاز تمام میرسیدند و خواجه خضر در مجالس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هرکه فلاح میخواهد باید که این مجالس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در اثنای سخن گرم میشدند می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجاست و درین مجالس خلعتها عطا می شود و نیز فرموده اند نیست از پیغامبری مخلوق و ولی مگر آنکه حاضر شدند در مجالس من احیا بابدان و اموات بارواح و نیز می فرمودند ای غلام از منکر و نکیر سوال کن چون بیایند بر تو در قبر تا خبر کنند از عز و جاه من باب پنجم در پنج وصل است وصل اول در تصرف و کرامات آن حضرت وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت وصل سوم در توجه آن حضرت از برای حاجت و طریق دوگانه وصل چهارم در بعضی سخنان آن حضرت وصل پنجم در وفات آن حضرت وصل اول در تصرف و کرامات آن حضرت شیخ ابو سعید سفود و شیخ عثمان صیرفی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرمودند که خدا اظهار نکرد و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت غوث اعظم کرامات او متوالی و متصل بود بعضی به بعضی اگر کسی از کرامات او شمار کردی در یک روز تا چند شماری و هیچکس از حضرت ایشان کراماتی طلب نکرد مگر آنکه دیدی وقتی خلیفه بغداد بحضرت ایشان رسید و عرض کرد که میخواهم چیزی از کرامات آن حضرت ببینم تا یقین من زیادت شود فرمود که چه میخواهی گفت دو سیب از عالم غیب و آن زمان سرد بود و سیب نمی بود آن حضرت دست در هوا کرد دو سیب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگری بدست مبارک خود شق کرد بغایت سفید و خوشبو و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گنده با کرم برآمد خلیفه حیران ماند و گفت ما هذا حضرت ایشان فرمودند چون آن سیب دست ظلم بآن سیب رسید گنده شد و در وی کرم افتاد و اگرنه این نیز همچو آن بود و شبی آن حضرت از خانه برآمد عصا در دست داشت یکی از اصحاب در دل گذرانید چه باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت نماید اندیشه او بحضرت ایشان روشن گشت فی الحال عصا در زمین خلانید عصا درخت شده
همچو شمع نور دادن گرفت بعد ازان حضرت ایشان عصا را برگرفتند و او را فرمودند تو آن را
خواسته بودی مشایخ زمان فرموده اند از خوارق آن حضرت چه گفته شود گاهی در وظاهر می‌شوند
و گاهی از چشمان مانند نقل است از شیخ لقا که حکم فرموده است که بار روزی در مجلس
حضرت غوث الاعظم حاضر بودم در اثنای آنکه سخن می‌گفت بر پایهٔ اول از منبر ناگاه قطع سخن
کرد و ساعتی خاموش بود و بر زمین فرود آمد بعد ازان به منبر بالا رفت و بر پایهٔ دوم نشست
پس من مشاهده می‌کردم که پایهٔ اول کشاده می‌شد چندانکه چشم کار می‌کرد و فرش از سندس
اخضر انداختند حضرت رسالت پناه با اصحاب آنجا نشستند و حق سبحانه بر دل حضرت غوث اعظم
تجلی کرد چنانکه نزدیک بود که آن حضرت ازان پایه بیفتد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
وی را گرفت و نگاه داشت بعد ازان خورد و لاغر شد چون عصفورے بعد ازان همه
از من پوشیده شد آنکه از وظاهر شد نقل است از جماعهٔ اصحاب که روز شنبه
از ماه صفر در خدمت حضرت ایشان در مدرسه حاضر بودیم وضو می‌ساخت و قبقاب در
پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد نعرهٔ با هیبت بلند برآورد و یک قبقاب در
هوا پرتاب کرد تا آنکه قبقاب از نظر غایب شد و بعد ازان نعره دیگر بزد و قبقاب
دیگر همچنان پرتاب و دران وقت هیچکس را مجال آن نشد که حضرت ایشان بپرسد
که این چه بود ناگاه بعد از بیست روز قافله از جانب عجم رسیدند و آن هر دو قبقاب
بخادمان حضرت حواله کردند ازان جماعه پرسیده شد که این قبقاب شما از کجا رسید گفتند
روز سه شنبه سوم از ماه صفر عربان بر سر ما تاختند و تمام متاع را غارت کردند و بعضی مردم
را کشتند و در وادی فرود آمدند و مال در قسمت داشتند که ما حضرت شیخ عبدالقادر را در نیت
یاد کردیم و نذر آن حضرت مقرر نمودیم درین بودیم که دو نعرهٔ عظیم شنیدیم که هیبت آن تمام
بادیه را در گرفت و از پس ساعتی دیدیم آن عربان با جزی دینار تمام آمدند و گفتند بیائید
و مال خود را گرد آرید و ببینید که بر سر ما چه مصیبت رسید رفتیم دیدیم که دو عربان سردار سر شکسته
و مرده افتاده اند و این هر دو قبقاب آب تر از اثر وضو نزدیک ایشان است پس بالهدایا

عزیزان بیابان بازوداند سید همه غنیمت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی سنه ۵ آنجا که باحباب تو برگزیده
ستیز اند چو گوئی خبر از حضرت تیقاب ندارند نقل است از جماعه اصحاب که حاکم بغداد ابوالمظفر
ابن یوسف شبی بخدمت حضرت غوث اعظم آمده ده بدره زر به نذر آورد و آن حضرت قبول
نکرد فرمود حاجت نیست وی الحاح کردن گرفت پس از ان آن حضرت یک بدره بدست راست
گرفت و یک بدست چپ و هر دو را بهم فشرد در حال از ان خون روان گشت فرمود ای
ابوالمظفر از حق شرم نداری که جگر مردم خون سازی و خونهای ایشان بر گردن خود می کنی
و با ان پیش من آئی نقل است روزی عجوزی پیش آن حضرت آمد و پسر خود را همراه
آورد و گفت که این فرزند من اسیر محبت تو شده است و همیشه متعلق تو می باشد من از حق
خود باز آمدم و از خدمت خویش آزاد کردم از برای خدا او را قبول کن حضرت ایشان قبول
کردند و بمجاهده و سلوک طریق سلف درآوردند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود
آمد که نان جو میخورد و زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری پس از انجا پیش حضرت
ایشان آمده آنجا طبقی دید و در وی استخوانهای مرغی که آن حضرت خورده بود عجوزه عرض
کرد یا سیدی تو گوشت مرغ میخوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
بر استخوانها نهاد و گفت قومی باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد
و بانگ کردن آغاز کرد بعد از ان حضرت ایشان بآن عجوزه فرمودند که وقتی پسر تو چنین
شود هرچه خواهد گو بخورد روزی حضرت ایشان مجلس می فرمودند باران در استاد
و بعضی مردم متفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود بالا کرد و فرمود من جمع می کنم و تو
تفرقه می کنی باران از مجلس در استاد و در بیرون مجلس می بارید و فصل دوم
در شرف ارادت و نسبت با آن حضرت نقل است از شیخ عمر کیمانی و شیخ عمر بزاز
که از کبار اصحاب آن حضرت اند که حضرت غوث الاعظم فرمود حق سبحانه وعده کرده است
با من که مریدان و اولاد و اصحاب مرا و هر که با من محبتی داشته باشد در بهشت و نیز نقل است
از شیخ بزرگ که وقتی با حضرت ایشان عرض کرده شد که اگر شخصی نسبت ارادت خود
بشما کند و حال آنکه نه دست شما گرفته و نه خرقه شما پوشیده آیا او را از مریدان و اصحاب

حضرت شما شماریم یانی فرمودند هرکه خود را بمن نسبت کند و نام من برد مقبول حق گردد
ورگند رد حق سبحانه ازو اگرچه بر سبیل مکروه بوده باشد ٥ شاه جیلی با خبر مسعود +
ابدا کان ملله محدود + هرکه در سایه عنایت اوست + گنهش طاعتست و دشمن دوست
نقل است از شیخ ابوالحسن علی که حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان می فرمود ٥
بر ندارم قدم ز پیش خدا + تا روانم نسازدم به شما + سوی خلد برین به نعمت و ناز +
ای مریدان با صفا ممتاز + نقل است از شیخ عبد الرزاق که حضرت غوث اعظم می فرمود
که وقتی بدست من سجلی حکمنامه وخط داده شد بدرازی که نظر کار کند دیدم که در و نام اصحاب
و همه یاران من و مریدان که تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد مرقوم است
و حکم شد که این همه را بتو بخشیدم ٥ شاه جیلانی که مردم را چو نور دیده است + من غلام
وی که ما را حق بوی بخشیده است + و نیز آن حضرت فرموده است که از مالک که خازن مالک
دوزخ است پرسیدم که هیچ یکی از اصحاب من نزد تو هست گفت نی ٥ با گدایان سر کویش
چشم را چکار + گر نسبت هیبتش دوزخ بهم لرزیده است + و نیز آنحضرت فرموده است که اگرچه
شود صورت مرید در مشرق و من در مغرب باشم هر آئینه بپوشم اورا هیبت هر کرا یار
تو ئی زار نگردد هرگز + چه تو غمخواری خوار نگردد هرگز + و نیز فرموده است بلفظ جیلانی
مشهور منبود در زبان او کسی که اورا دستگیری کند اگر من در زبان او می بودم هر آئینه
دستگیریش میکردم و از یاران و مریدان من هر که مرکوب او بلغزد تا قیام قیامت دستگیری او بکنم
نظم گر کسی هست عالم از پی عرفانی است + از طفیل شیخ عبد القادر گیلانی است +
صد انا الحق گو بیاید جا بجا بهای او + فارغ از دار سیاست غافل از زندانی است نقل است
از شیخ عدی بن مسافر که هرکه از مریدان مشائخ آرزوی خرقه کند اورا بپوشانم مگر نیازمندان حضرت غوث
اعظم را زیرا که ایشان در رحمت بی نهایت و عنایت بی غایت غرقند که هیچ جز ایشان را احتیاجی نیست
و ایشان چرا بکسی التفات نمایند زیرا که کسی بحر را ترک داده با آب سبیل نمی رود مصرع هرکه در جنت
عدن است گلستان چکند + هان ای گدای سلسله حضرت قادریه می شنوی چه میگذرد و باید که سر بسر
وهر دری نباشی ٥ شاه وقتی گدای جیلانی + چه کم قدر خود نمیدانی + بعضی از اصحاب آنحضرت نقل کرده اند

روزی بحضرت ایشان آمد وبیان نمود که پدر من وفات یافته است امشب او را بخواب دیدم که
گفت مرا در گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من دعا التماس کن آن حضرت او را
فرمود پدر تو گاهی بر مدرسه من گذشته است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد وعرض کرد که پدر را شب بخواب دیدم لبسی خوش وخرم خلعتی سبز در بر پوشیده می گفت
که عذاب از من برداشتند واین خلعت مرا دادند به برکت حضرت شیخ عبد القادر وبر تو باد که
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ داود پیغمبر فرمودند که بپیر دستگیر با عهد بسته اند هر که وقتی
باستان تو رسیده باشد از لنگر تو طعام خورده باشد یا نام تو بتعظیم برده باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود به تعظیم گرفته باشد هم همه تو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
که وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردند که از فلان قبر ناله وفریاد مرده می آید وچند روز است که او را
دفن کرده اند فرمود او خرقه من پوشیده است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شده است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورده است گفتند نمیدانیم
فرمود منتظر بیان کاری او لتر ساعتی سر در مراقبه کرد اثر هیبت ووقار در بشره مبارک
او ظاهر شد بعد از آن فرمود ملایک میگویند او وقتی روی مبارک تو دیده وگمان نیک برده
حق سبحانه بسبب آن برو رحمت کرد بعد از آن بارها بر سر آن قبر رفتند هیچ ناله وفریاد شنیده
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سهروردی که خبر کرد مارا والد من که از شیخ حماد دباس
هر شب آوازی شنیده میشد چون آواز مگس انگبین وزی این معنی بحضرت غوث اعظم مذکور
شد وآن حضرت هنوز مشهور نیافته بود وقتی بصحبت شیخ حماد رسید وپرسید ای صاحب صحبت
دباس این ساز چیست وبرزبان این نغمه وآواز چیست شیخ حماد گفت مرا دوازده
هزار مرید است هر شب ایشان را یاد می کنم وحاجت ایشان از خدا میخواهم وهر که از ایشان
بگناه مبتلا است درخواست میکنم که در آن ماه او را توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیگر
در گناه نماند نبین حضرت شیخ عبد القادر جیلانی فرمود اگر حق سبحانه وتعالی مرا در حضرت خود
منزلتی دهد درخواست کنم که از مریدان من تا قیام قیامت کسی بے توبه نمیرد شیخ حماد گفت
حق سبحانه مرا اشتاد میشود که او را مقام ومرتبه عطا کند که مریدان او بی توبه نمیرند ختم ایشان

بتو بشد اگرچه اول بچیزی مبتلا باشد بیت این غلغله در خانقه و مسجد و دیر هست ✤ یعنی که محبان ترا ختم بخیر است ✤ وصل سوم در توجه بآن حضرت از برای حاجت بطریق دوگانه نماز نقل است از شیخ عمر بزاز که حضرت غوث اعظم می فرمود هر که در کربتی بمن استغاثه کند آن کربت دور انداخته شود ازو و هر که در شدتی بنام من ندا کند وا ساخته شود ازو و هر که توسل کند بمن در حضرت حق از برای حاجتی برآورده شود حاجت او و نیز آن حضرت فرموده است هر که دو رکعت بگذارد و بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره اخلاص یازده بار پس خواجه کائنات را درود فرستد و سلام گوید بروی و او را یاد کند پس جانب عراق یازده گام برود و نام من گیرد و حاجت خود یاد کند هر آئینه برآورده شود و حضرت ایشان می فرموده اند که صاحب حاجت را باید که بعد از سنت نماز شام یک چله این دوگانه را استوار بگذارد و اگر وقتی فوت شود از سر گیرد البته بمقصود رسد انتها مدت این وظیفه چهل روز است و گرنه بیش از چهل روز بیچون حضرت قادر به آنچه مقصود است دست دهد وصل چهارم در بعضی سخنان آن حضرت اے غلام بر تو باد بصدق و صفا که اگر این هر دو نمی بودند تقرب بحق سبحانه مر بشر را هرگز میسر نشد نکته تفقه کن پس از آن اعتزال بکن از آنکه هر که عبادت خدای عزوجل تفقه کند بغیر علم است افساد او بیشتر از آن بود که سبب اصلاح او نکته هر که عمل کند بدانچه میداند حق تعالی او را روزی کند علمی که آنرا نمیداند نکته قطع اسباب کن از خود و بزهد و تکلف از مفارقت اخوان و اقسام دیگر تا حق تعالی ترا قوی گرداند و جلادت بخشد نکته حسن ادب را ملازم شو و از غیر او انقطاع کن و از اغیار و اسباب کناره گیر خوف آنکه مصباح طلب منطفی نگردد نکته چهل صباح با اخلاص زنده دار تا ینابیع حکمت منفجر گردد و از دل تو بزبان تو نکته شریعت محمدی ثمره شجره وجود ملت اسلام است آفتابیست که روشن شده است بنور آن ظلمت کونین اطباع شرع او معطی سعادت دارین است پس حذر کن تا بیرون نیائی از دایره آن و حذر کن تا مخالفت نشوی اجماع آنرا نکته اگر در محبت او صادق باشی محتاج لطف مرا بر وار دلسوزی مقصد صدق نکته نشناخت قدر جلال او هر که یک لحظه باز ماند از ذکر او نکته ذکر روح جناب رحمت است چون نسیم او بر مشام ارواح ذاکران بوزد از نفوات آن ارواح

در نفس اشباح و زجنبش آید نکتہ کعبہ و بر عارفی موضع نظرات حق است ازو نکتہ اقرب
طرق الی اللہ لزوم قانون وعبودیت و استمساک بعروۂ شریعت اسلامیہ و استقامت بر جادۂ
تقوی نکتہ انس تو با حق بر اندازۂ وحشت تست از غیر او نکتہ انغماس در طلب دنیا
پشت عقل را دو تا می کند از طلب مولی عز و جل نکتہ علائق زہر است دنیا حجابیست مانع
از وصول ملکوت اوست بر تو توجہ رحمت نکتہ اگر طفل عقل تو بکمال جوانی رسیدی
در کنار تادیب ہرگز بدنیا التفات نکردی ولیکن او ہنوز بستۂ گہوارۂ شغلتنا اموالنا
واہلونا است نکتہ حق تعالی جل شانہ و عم نوالہ و عز برہانہ تماثیل وجود را بر ساحل
دنیا برای امتحان عیون اہل الطفال ارواح را کہ پروردہ شدند در حجور عصمت مہود
ثبات نکتہ بلی و ولا دو ستارہ اند کہ از فلک سعادت طلوع می کنند و محنت و محبت دو گل اند
کہ از یک شاخ بر می آیند نکتہ معاشر العارفین برات از حول و قوت الا بہ حقیقت توحید
است و محو ہر سلوجی از عین عقل محض تفرید و القا انچہ در وجود است از ید طمع عین تجرید
نکتہ اسم اعظم اللہ مستجاب شود مر ترا چون بگوئی اللہ در دل تو غیر او نباشد سلم اللہ
از عارفان مجوبین کن است از حق عز و جل نکتہ انفراد تو در طریق طلب او امارت صحت
محبت است و بگریستن دیدۂ دل تو بغیر او نشان بعد نکتہ سخن بغیر ذکر او زنگار است
بر صفای آئینۂ قلب نکتہ ای غلام ہمچو بلبل مباش کہ شیفتۂ صورت خود است وقت
صبح و با ترجیع اشجار خود در ساختہ لیکن ہمچون باز باش کہ التفات نمی کند بعبارات اصوات
بلابل در ریاض و ترجیح در طرب نمی آید بلذت الطعام مولف از ملومت و عزت نکتہ
حضور با او بغیر تجریب قوالت ہرگز ممکن نشود نکتہ از برای آنکہ یک لحظہ با او
باشی اگر از ہمہ اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نکتہ چون نفس صاف شود
و از کدورت بشریت امتثال او امر کند نکتہ یا غلام عیون عقل محول التفات
بدنیا نکند و زخارف و زہرات آن مر ایشان را نتواند فریفت بلکہ قول محبوب
را اذان فہم می کند کہ انما الحیوة الدنیا لعب و لہو نکتہ حب دنیا در نفوس
ابغض آخرت بار می آرد نکتہ یا تدابا تمما الا خلق و الخالق پس اگر افتیا بخالق عشق

قفل الہم عدو لی الارب العالمین نکتہ یا ہذا فنا اعدام خلایق است و انقلاب
طبع بطبع ملایکہ بعد از فنا از طبع ملایکیہ و لحوق بمنہاج اول فتح یستفتک ربک لیتفیک
و یرزع فنیک ما یرزع نکتہ در وفات آن حضرت نقل است از شیخ عبد الوہاب
کہ حضرت والدی غوث اعظم در ماہ رمضان چند روز مرض داشتند و در بیست نہم ماہ
مذکور جمعی از مشایخ پیش او حاضر بودند چون شیخ علی ابن ہیتی و شیخ نجیب سہروردی
کہ مردی بزرگ با وقار تمام در آمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من ماہ رمضان آمدہ ام
تا اعتذار کنم از آنچہ بر تو مقدر شدہ بود در من و وداع کنیم ترا کہ این اخیر اجتماع منست با تو
پس بازگشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم از دنیا رحلت فرمودند و ماہ رمضان
دیگر نیافتہ کہ نقل کردند اصحاب کہ در مرض آخر سیف الدین عبد الوہاب از آن حضرت
وصیت طلب کرد و فرمود علیک بتقوی اللہ والطاعۃ ولا تخف احدا ولا ترجہ وکل
الحوائج الی اللہ کلہا واطلب منہ ولا تثق باحد سوی اللہ عز وجل ولا تعتمد الا علیہ التوحید
التوحید واجماع الکل بعد از آن مرض غلبہ کرد و فرزندان کہ گرد نشستہ بودند ایشان را
فرمود حاضر شدہ اند غیر از شما نزد من پر خیزید و جا کنید ایشانرا و ادب ایشان بجا آرید
اینجا رحمت عظیم نثار است و فرمود علیک السلام ورحمۃ اللہ وغفر اللہ لی ولکم وتاب علی
وعلیکم و بعد از آن فرمود انا لا ابالی بشیٔ و بملک الموت پس از آنکہ صیحۂ عظیم
زد چون سکرات موت در آمد گفت استعنت بلا الہ الا اللہ الحی الذی لا یموت
ولا یخشی ان یفوت سبحان من تعزز بالقدرۃ وقہر العباد بالموت لا الہ الا اللہ
محمد رسول اللہ تا آنکہ روح از بدن مفارقت فرمود رضی اللہ عنہ وارضاہ عنا در بہجۃ
الاسرار آوردہ است کانت وفاتہ رضی اللہ لیلۃ السبت بعد العشاء تاسع
شہر ربیع الآخر من سنۃ احدی وستین وخمسمائۃ ببغداد و دفن بمدرستہ بباب الازج
اعاد اللہ علینا من برکاتہ و جمیع مدت حیات آن حضرت نود سال بود ہیژدہ سالہ
بودند کہ از جیلان بہ بغداد رسیدند و ہفت سال تحصیل علوم نمودند و بیست پنج سال
در تجرید و انقطاع از خلق بودند بعد از آن چہل سال دعوت خلق الی الحق نمودند

بیان ثمراتی که از خدمت نمودن بخود ما را حاصل شد حسب آیهٔ ان الله لا یضیع اجر المحسنین

ثمره میفرمودند که تسبیح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مداومت
نماید و هر روز سی صد و شصت عدد بخواند باشد و در هر وقتی از اوقات روز که تواند جامع حصول
مرادات دارین است و قیام تمام مکونات از آثار صفات این دو اسم است و آن دو
قسم است روحانی و جسمانی و حیوة روحانیات از تاثیر صفات اسم حی است و ثبات
جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی که بدین دو اسم حق را یاد کند بدان ماند که بزبان
تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد مسطور است که اسم
اعظم درین کلمات فائض البرکات مذکور است ثمره میفرمودند بنماز قلاقل مواظبت
نماید که اگر کسی خواهد کوه را بناخن بتراشد اگرچه محال است بطفیل این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل
چهار رکعت است بیک سلام مابین مغرب و عشا باید خواند بنیت نفل باید کرد و در هر رکعت
با فاتحه چهار قل تمام باید نمود و بعد از ادای سلام سر بسجده نهاده هفتاد و یکبار باید گفت یا حی
و یا قیوم برحمتک یا من استغیث میفرمودند کسی که اسباب دنیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
محصول را می افشاند درین صورت دل خود را خراب میکند و دلهای غیر را معمور میسازد
و کیفیت جمعیت خلایق خود را در تفرقهٔ خلایق می اندازد او را باید ملاحظه نمود اگر دلی که بواسطهٔ
تعمیر آن صد تخریب دل خود است از دل او بهتر است یعنی اگر همت او مصروف خدمت
اهل الله است بدان اشتغال نماید و اگر بر خلاف آنست دیر خلاف آن باید زیرا که قلب اطمینان
یابد از او بهتر است از قلوب عوام و سالک را تصفیهٔ دل از کدورات تعلقات هم مهم
است مثنوی آنکه ستانی و بفشانیش * بهتر از آنست که نستانیش * در ستانان
حرص [illegible] و رستن آسایش جان است و بس * ثمره میفرمودند تقبیل
ابهامین و مسح آن بعینین در وقت استماع اشهد ان محمدا رسول الله از مسنونات
سنت آدم است علی نبینا و علیه السلام و حقیقت این مقدمه آنست که چون در زیارت [illegible] روز
الست آدم علیه السلام بر شناختن ابهام مطالعه نمود بمجرد طلوع انوار لقای جهان آرای
حضرت نبوت پناه محمد رسول الله آنجناب خود را بلب ادب بوسه داده از وجه تبرک

واستفاضه علیین پس فرمود **بیت** رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست * کرم نما و فرود آکه خانه
خانهٔ تست * **ثمره** میفرمودند از بعضی فقرای مجانین یا اطفال ایشان خرق عادتی که
بظهور آید سبب آنست که حق سبحانه بالغه از ایشان کراماتی بخلق فرا نماید تا دلهای خلایق از
مشاهدهٔ آن برایشان گراید دلی مربی مجازی فرو نگذارند و لوازم محافظت و مراسم مخادمت
بجا آرند و بعضی را معونت گویند **ثمره** میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید
خطاب فرمود یا دنیا اخدمی واستخدمی من خدمک یعنی ای دنیا خدمت کن مرکسی را که خدمت
کرد مرا و طلب کن خدمت از کسی که خدمت کرد ترا و دو صفتها و دو ملت اسلام و مقصد ملت کفر ضلالت انجام
تارک دنیا محمود و ممدوح است **شعر** الجوع قهر بی الفقر عرض * الفقر شفاء و بی الفقر مرض * العالم کلها خداع
غرور * والفقر من العالم سرور عرض * **نقلست** یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیه
ترک روی نمود و چون صورت داعیه را بخدمت باز نمود فرمودند که این سعادت شخصی را مسلم
است که اگر احیاناً بقوت محتاج شود بیازار رود و آنچه بعد از مراجعت تره فروشان بر پیش
دوکان آنها از جنس تره بسبب کساد متاع و عدم استعداد ابتیاع بر زمین افتاده بیند آن را
بچیند حب جاه درین سلوک سر راه او نگردد و نفس او با او درین معامله مساهله نکند کما فی المثنوی
المعنوی **بیت** رشتهای خلق بند محکم است * در ره این از بند آهن کی کم است * و بعد
از ارتکاب این امر بر غذای مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید که چون طلب حظوظ نفسانی
و حطام دنیاوی خالی از وی بظهور آید متابعت نفس اماره نموده تحصیل آن گراید فرموده اند
اگرچه رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتاً سالک تارک را قوت استیصال طمع
بدین منوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نباید
ثمره میفرمودند اگر سالکی تواند که از عهدهٔ آن برآید که خود را در لباس کسب مستور داشته
سلوک نماید بهتر از آنست که در روی فقیر اندر آید مقصود ازین بیان این بود که صفت صوفی
کاین باین باید و بحکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاهر اعتبار را نشاید **فرد** مرد اهل
طریقت لباس ظاهر نیست * کمر بخدمت سلطان ببند و صوفی باش **ثمره** میفرمودند
تنگدستی و جوع در تحصیل اسباب معیشت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجد و جهد

نبی

رد کردن آن نیز ناپسندیده است زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود باید نمود به تجمیع تصدیع باید کشید و نه بتفریق تفرقه باید دید چنانچه **نقل** ست که عابدی در عهد موسی علی نبینا و علیه السلام مدتی مدید بعبادت و ریاضت اشتغال نموده اوراد اترو اسے خلوت نشسته و زاویه عزلت بر روی خلق بسته بود اما محی یه و او بشاهده پیوسته روزی از استیلای این سوز بر سر راه کلیم الله بترصد شده و بعد از دریافت ملازمت او صورت واقعه خود بعرض رسانیده درخواست نمود که احوال حسرت مآل آن مهجور را بعد از صعود بر کوه طور بعرض رب الغفور رسانده باعث عدم وصول او بدرجه قبول استفسا نماید پیغمبر مذکور اجابت نموده متوجه مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب کبریای رب الارباب التماس نمود خطاب آمد که اگرچه او بحسب صورت و رادای عبودیت بعبادت حضرت ما مشغول است اما پیوسته عاشق ریش است و همتش مصروف تربیت آن ریش لاجرم نامقبول ست چون کلیم کریم مراجعت نمود آنچه در جواب مستدعی از حضرت ذوالجلال شنیده بود باحسن المقال بیان نمود ظاهرا عابد مذکور محاسن حسین داشته و پیوسته آئینه میدیده و شانه میکشید بمجرد استماع آن فرمان از شده یاس و حرمان در حجره مالوفه درآمده بنتف محاسن خود مقید شد فی الحال جبریل علیه السلام از علیم علام بکلیم علیه السلام رسانید که آن غافل را بگو که هنوز مشغول بریش خودی چنانچه التفات تزئین آن مصدر آفات بود همچنان باستیصال آن مضیع اوقات است و بمنطق الطیر آن عاشق سبک سیر اشاره بدین قصه کرده و گفته **مثنوی** ریش اگر آراست پر تشویش بود ٭ ور همی بر کنید هم در ریش بود ٭ بلکه نفس سبب او بر آوردن خطاست ٭ چه بکش از بیا زبانی چه براست ٭ **شعر** می فرمودند روزی از حضرت شیخ نصیحت درخواست نمودم فرمودند رکعات معدوده علوه سفر و حضر را باحسن الوجوه ترک نکنید و فرو نگذارید و بهر مقامی که از مقامات معرفت برسید بدان اکتفا نکنید و بدرجه اعلی از ان درجات همت گماریدہ **بیت** این راه را نهایت صورت کجا توان بست ٭ کش صد هزار منزل بیش است در بدایت **شعر** میفرمودند که حضرت شیخ قدس سره العزیز می فرمودند که مراد ربا طن کلمه مشتمل بر مضمون اعلی القاشده و آن

انیست ما کان الله فهو زینی ما کان لغیره فهو شین می فرمودند که جمیع افعال متنوعه مخالفه که افعال
مجازی از کسی توقع میتصور فعل می آید تعلق به نیت فاعل دارد بنیا باشد که امری از دو شخص مخالف
یکدیگر بوقوع آید و در مخالفت پنهان باید که اگر در یک جا خیر مترتب شود جائی دیگر شر باشد و اگر
حاصل یکی نفع بود نتیجهٔ دیگری ضرر باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفعل باشد خیر و صواب
بود هر یک ماجور و مثاب بود چنانچه **نقل است** که مردی وتدی بر کنار چاهی که بر سر راهی
واقع بود نصب نموده به نیت آنکه چون مسلمانی صادر شود و خواهد که دابهٔ خود را سیراب کند
بدان وتد متقید ساخته بسهولت بمراد خود فایز گردد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بران چاه رسید
و وتد بر کناره منصوب دید فی الحال از جا بر کند و بطرفی انگند به نیت آنکه اگر یکی از مسلمانان
جهت اطفای حرارت عطشان شبی بدین موقع وارد شود مبادا که بیش پای بخورد و ایذای عاید شود
مراد آنست که ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولاکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم یعنی بدرستی که خدای
نمی بیند بسوی ظاهر اصور شما و نه بسوی عملهای شما ولیکن حق سبحانه می بیند بسوی دلهای شما و نظر میکند به نیتهای
شما **بیت** ما برون را ننگریم و قال را * ما درون را بنگریم و حال را **ثمره** می فرمودند در روز
عاشوره هفتاد مرتبه کلمهٔ حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر بخوانید و این قرائت را مستلزم
ثواب بحساب دانید **نقل است** یکی از ابنای روزگار تارک شد چون متاهل و متعلق
بود بی جمعیت ... باندک فرصتی خاطرش متفرق گشت رقعه بخدمت حضرت ایشان
ارسال داشت مشتمل باین مضمون که اگر ستمدیان صدارت ایمای فرمایند تا یومیه جهت
صرف معیشت ... مقرر نمایند از عنایت بینهایت بعید نباشد در جواب رقعه فرمودند یا چون
سایر خلایق که در دایرهٔ علایق اند باکتساب ارتکاب بایستی نمود یا بعد از التباس کسوت
درویشان و ارتسام برسم ایشان بر مرکز توکل مستقیم باید بود و مال و احوال برزاق لایزال
تفویض باید نمود مقصود از این بیان این بود که ما در زمرهٔ اهل کسب آمده ایم برنگ
ایشان تنگ دود باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز باید رو کان فقر فقر باید کرد
قطعه یا مکن با پیل بانان دوستی * یا بنا کن خانهٔ در خورد پیل * یا مکش بر چهره نیل عاشقی *
یا بکش بر خان و مان انگشت نیل **ثمره** می فرمودند وجه تسمیهٔ انسان آنست که در جبلت او صفت

شبیانست ملی هم از انست که کرینجه نفسی آدم در شان اوست ثمره می فرمودند ماه رمضان المبارک
فقط بر زبان نباید راند و از لوازم تعظیم صرفی با و ضم باید ساخت کذلک در تحریر زیراکه مقرر است
که انچه گفتن آن جایز نیست نوشتن آن نیز جایز نه و نیز می فرمودند هر که در شب ثمره سی کرت
سورهٔ فاتحة الکتاب بخواند تا سلخ آن ماه اوقات معیشت بعافیت گذراند ثمره می فرمودند
در اخبار آمده هر که بعد از فریضهٔ بامداد در حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر
او را بعد از موت از شرق تا غرب وسیع گرداند پس مسلمان را باید که بعد از نماز فجر دست
بدعا بر داشته بیست و هفت کرت بگوید اللهم اغفر لی وللمؤمنین والمؤمنات ثمره می فرمودند
روزی گذرم بر بتخانه افتاد و ساعتی بتفرج الیستادم دیدم هر که از عبدهٔ اصنام تمثال لت بدیجام
آمدی او صنم بزرگ را پرستاری کردی و لوازم عبودیت بجا آوردی بعده سایر اصنام
کوچک را پرستش نمودی آنکه گادی منصوب که در مقابل آن بت منصوب بود وی را نیز پرستندی
از مشاهدهٔ آن صورت این معنی بخاطرم رسید که آداب طلاب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی
بخدمت مرشدی گراید و حسب المقدور از عهدهٔ خدمت وی بر آید نسبت بخدوم زادها
هم لوازم خدمتگاری و مراسم پرستاری باید که بجای آرد حتی که خدام آن قبله مرام را نیز عزیز
و محترم دارد و نیز می فرمودند که هرگاه مردم انبوه بر من جمع می آیند و بملاقاتم غلو مینمایند
دلم دران حالت تنگ می آید و از صحبت منفرت میگراید بخاطرم می رسد که چرا چون بت سنگین
در مقام تسلیم مستقیم نباید بود و خویشتن را آن شکل آن صنم منظر بی تصور نباید نمود که نه کسی از زیارت
خویش میخواند نه از پیش میراند نقل است روزی شیخ عبدالقدیر که یکی از صوفیان
شهر بود بحضرت ایشان آمد و اظهار نمود که صفت حلم و افتقار و تواضع و انکسار در حضرت
بحیثیتی معاینه میکنم که در پیر خویش دیدمی در جواب وے فرمودند که اظهار شکستگی و فروتنی
بی تحقیق مرتبهٔ فنا لطفی ندارد و بعد از وصول بدرجهٔ فنا فی الله و حصول نتیجهٔ بقا بالله تکبیر و استغفار
مبعنی لازم نباید چنانچه نقلست که امام جعفر صادق رضوان الله علیهم پیوسته لباس فاخر
پوشیدندی و در طریقهٔ بزرگی و کبریائی که لایق جناب عزت مآب ایشان بود پوشیدندی
روزی یکی از مخلصان بخدمت عرض داشت که بتمام اخلاق و اوضاع حضرت امام

مقبول خاص و عام است الا آنکه با خلق خدا بو و ضع بنی نماید و بر سبیل تکبر و تحجر سلوک
می فرمایند جواب یافت که انچه معاینه میکنی نه از تکبر است بل ظهور کبریائی خداست چون
کبر بشریت از نهاد ما بر آید و بمعرض فنا پیوست کبریای حق بر منصهٔ وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
ف — د پروانه بود در آتش افتاد و سوخت خود را + گوید که انشم من لیک از زبان آتش +
نکره می فرمودند پیشوا اند بود که سه کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و غذای یکی نور شود و این تفاوت بنا بر این قاعده صورت بندد که هر که را
عزیمت آن بود که ریزه و خلاصهٔ خوردنی او بخورد و ما بقی نصیبهٔ شرکا شود لقمهٔ او حرام است
و هر که بر داشتن لقمه منصف باشد یعنی موافق بانصاف قسمت خود بکار برد قوت او حلال است
هر کراهیت او مصروف آن باشد که در مطعومات با همکاسه ایثار کند اسفل را خود بردارد و افضل
را بشریک واگذارد غذای او نور است و فرمودند که سلطان ابو سعید ابوالخیر رحمة الله علیه
اصحاب خود را جدا جدا طعام میداوند مگر یکی سوال نمود که چون خدمت سلطان را تمام
سلوک و اوضاع منطبق قانون سنن نبویست علیه الصلوٰة والسلام این عمل خلاف سنت
بدیع مینماید سلطان علیه الرحمة والغفران در جواب سایل فرمودند بلی میدانم که اجتماع بر یک
سفره تناول در یک قطعه موافق سنت است بورث برکت غایتاً در زمانهٔ سابق که این عمل
معمول بود هر یکی بر دیگری ایثار مینمود و الحال چون عزیمت ایثار بر سبیل ندرت سے بینیم
طعام را بر یدان قسمت میکنیم تا هر کدام بالکل نصیبهٔ خود بپردازند . و به نیت فاسد لقمهٔ حلال
را حرام نسازند نکره می فرمودند از مقتدای عالم یعنی امام اعظم آورده اند که ایشان نماز
چهل ساله اعاده کرده اند و سبب این بوجب اقوال علما آنست که بعد از مرور مدت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث نبوی دانستند که تخلیل انگشتان پای در طهارت بر خلاف سنت
بعمل آورده اند بنا بران اعاده فرمودند و صورت این مسئله مطابق سنت آنست که بانگشت
کلک دست چپ خلال از کف پا ببالا کند و حضرت امام انگشت خلال از پشت پاسے
فرازمی آوردند اما محققان گویند چون ایشانرا بعد از انقضای مدت چهل سال از عمر خجسته
مآل در عین نماز مشاهدهٔ محبوب بی نیاز نصیب گشت بالجزم صلوٰة ماضیه را بواسطهٔ عدم

مشاهده نمایند والسته رجوع بادای قضای آن نمودند قدس سره وقتی عزیزی رفت بیا تا قضا کنیم + عمری که بی حضور صراحی و جام رفت + تحالطر حزین این کمترین بیرسد که غالبا حضرت امام نیز درین شعر که گفته اند شعر صرفت العمر فی لهو ولعب + فاه ثم اه ثم اه + اشاره بدین معنی فرموده اند و بهنگام وجدان مطلوب بر ایام فقدان تاسف و تاوه نموده قدس سره می فرمودند تکبر بر دو نوع است کبر عوام و کبر خواص کبر عوام آنست که ایشان از وجود نعمات دنیوی و تکلفات صوریه مسرور و مغرور گردند بدان افتخار کنند و کبر خواص آنست که ایشان چون سخن حق بشنوند اقبال ننمایند و بر قایل آن نظر به استحقار کنند کما قال علیه السلام الکبر بطر الحق وغمط الناس یعنی کبر آنست که باطل گرداند حق را و تحقیر کند بر خلق و فرمودند چون باشوستان صحبت دارید هر که در سال از شما اصغر است چنان پندارند که بر صحیفه اعمال او تهم عصیان کمتر خواهد بود مطابق آن پیش آید و آنکه سال او از شما بیشتر است بدانید که قدم او در وادی معرفت بیشتر و عرفان او بیشتر خواهد بود موافق آن سلوک نماید بیت
سوی هر کس چنان گردان نظر را + که بینی بهتر از خود هر تر را + قدس سره و نیز می فرمودند که اگر خلق را بنظر خلق دیده شود و اعتراض وجود گیرد و اگر بنظر حق دیده آید صلح کل صورت پذیرد بحکم ما صنع الله فهو خیر قدس سره می فرمودند تخصیص الیتام کلمه کرم الله وجهه بنام خجسته فرجام امیر المؤمنین علی بنا بر آنست که ایشان قبل از خانه و نبوت سید انام و اظهار دعوات آن حضرت بر دین اسلام نیز هرگز روی مبارک خود بسجود اصنام غوایت انجام ننهاده بودند و حق سبحانه و تعالی وجه فرخنده ایشان را کرامت ازلی و ابدی داده قدس سره می فرمودند در مبادی احوال بخاطرم گذشت که زمره جوگیان و فرقه بیقیدان باید که در ضلالت و جهالت مساوی باشند زیرا که ایشان اگرچه دم از اسلام و ایمان میزنند اما امتثال احکام آن نمی کنند پس نباشند درین باب الا مدعی کذاب چون صورت این خاطر را بعزیزی باز نمودم فرمود اینچنین نیست بنا بر آنکه جوگیان جاهل در اصول دین غلط کرده اند و سر از جیب کفر بر آورده و بی قیدان غافل در فروع خطا کرده اند و احکام اسلام تعطیل آورده و انو شبهه را سلاح دانسته زخم اباحت و الحاد خورده قدس سره می فرمودند پنج طایفه از بازخواست عمل قولا

و خطا معاف و مرفوع القلم اند یکی معصوم یعنی کودک تا حد بلوغت برسد قلم تکلیف بروی نرود دوم نائم
هرکه در خواب ست بد آنچه از وی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد مواخذه نباشد سوم
دیوانه چهارم معدوم العقل و تفریق میان دیوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سوای
جنون نیز زوال عقل ممکنست چنانچه امتداد زحمت و اختلاط حسنه و استیلای عشق و مانند آن
مزیل عقلست پنجم مبتلی یعنی هرکه بشدت بلا و کثرت غم مبتلا باشد اگر از وی اضطرار و عدم
اختیار گستاخی بر زبان راند و یا بدان بگیرند شهر کاین کمترین خلق الله محمد حبیب الله بعرض رسانید که اشتغال بتصنیف
شعر شاید یا مطلق ازین امر احتراز نماید اول در جواب این آیه خواندند که و ما علمناه الشعر و ما
ینبغی له یعنی نیاموختیم ما محمد را شعر گفتن و نشاید مر او را این فن باز این خطاب بر زبان راندند
که ان من الشعر لحکمة یعنی از جمله شعر هر آینه حکمت است و فرمودند بهر تقدیر اگر از واردات ست
املا نمایند و اگر فضولاتست بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اهم مهام و اتم مرام آنست که اوقات
را مصروف ذکر و شغل باید نمود و از جمیع مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
بود که همت را همگی مصروف استغراق معیت بلا جهت دارد که بحکم آیه کریمه و هو معکم اینما کنتم ثابت
میشود باید ساخت و از همه امور یاد کرد دوستی که رجوع همه بدوست و دوستیها همه از دست
دوست حقیقی اوست بل محب و محبوب همه اوست باید پرداخت فـ[illegible] و مصلحت دید
من آنست که یاران همه کار ⁂ بگذارند و خم طرهٔ یاری گیرند ⁂ بعده استماع کتابت پارهٔ سپارهٔ
فرمودند هر کرا میسر شود که در حین کتابت مشغول بود خوبست زیرا چه در اثنای نوشتن باین
شغل مشغول میتوان بود که حروف معدوم بر صفحهٔ کاغذ بعرصهٔ وجود میآید و در مظهر کاتب صفت
خالق روی مینماید ثمره می فرمودند اجساد بنی آدم که بعد از مفارقت ارواح بر در [illegible]
روز را ماس میکنند و متعفن میشود بنابر حکمتست زیرا که اگر چنین بودی مردم آبا و اقربای
خود را در لحد نگذاشتندی و نعوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قدید نموده
نگاه داشتندی و فرمودند اجناس غله که بمرور مدت کرم می افتد و مصدر تضییع آن میشود
بنابر آنست که اگر بر خلاف اینصورت بودی حریصان و ممسکان مشابه زر و نقره غله را
نیز مصون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محتکر گشته در عالم قحط انداختندی ثمره می فرمودند

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دستار فیض شعار خود برآورده بدست مبارک در سر من
پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عمامه کلاه سید داشته باشد ملائکهٔ رحمت در حق او
صلوة میگویند و رحمت میجویند نقل است روزی درویشی از اهل تجرید بخدمت حضرت ایشان
باز نمود که چنانچه زکوة اغنیا مقرر و مبین است زکوة فقرا نیز مشخص و معین ست معمول اغنیا اینست
که از چهل درم یکدرم دهند و مذهب فقرا آنست که اگر یکدرم را نگاه دارند بر خود یک داغ نهند
در جوابش فرمودند هر کسی چنانچه خود را بهمگنان فرانماید فی الحقیقة نیز همچنان باید یعنی آنکه دم تجرید
زند اگر یکدرم ذخیره مستحق داغست و آنکه چون سایر مردم معیشت نماید در حق او نگاه داشت
اسباب را بقدر حاجت مساغ است چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه ودیعت حیات
بموکلان قضا و قدر باز سپرده بود و یک درم یا یک دینار از وی ترکه مانده چون این صورت
بجناب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تافته بر نقش او داغ نهند و چون یکی
دیگر از اصحاب صفه رحلت نمود از وی دو درم متروکه ظاهر شد آنسرور فرمود تا آن
دو درم را بر وی دو داغ نهادند و وی را از محاسبه یوم الحساب فراغ دادند و آنحضرت
علیه السلام والتحیة بنماز میتین مذکورین حاضر نشده صحابه خواندند یکی از اصحاب سوال نمود
که یا رسول الله بعضی از یاران هستند که مال وافر داشتند و میراث متکاثر میگذارند در حق
آنها هرگز این حکم شرف صدور نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داشتند در صرف معیشت
بظهور می آمد دعوی تجرید نمیکنند و بر وصول نعم نامتناهی الهی همدرین سرای قایل اند
لاجرم مناسب نمیشود ایشان چون آستین همت از حطام غدار انجام دنیوی افشانده بودند
و بشیوهٔ فقر از [illegible] خوانده لاجرم آنچه داشتند و گذاشتند اگرچه قلیل بود بر کدورت
معاملهٔ ایشان دلیل بود در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بغایه
حجت الیست در دست علیهٔ طایفهٔ صوفیه و فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سری
سقطی در دم واپسین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحهما
فرموده این بود که ایاک و صحبة الاشرار ولا تقطع عن الله بصحبة الاخیار یعنی بر تو باد
[illegible] از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع نکنی بواسطهٔ صحبت از مکان از خدای قدیر

فرمودند از جای دیگر استماع افتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنود می
صحبت ناصح نیز ترک نمودمی ثمره در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین ابن یحیی منیری
قدس الله روحه می فرمودند که اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیابد یا یابد و بسوی او
کشش دل نیابد باید که بر مطالعه مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل هر روز
میخوانده باشد و حسب المقدور بعمل می آورده تا چهل شب زیر سر گذاشته بخواب رود
ان شاء الله الغفور بعد از انقضای مدت مذکور از امداد رفیع بر فتوح الغیب فتحیاب شود روزی
در مکتوبات خوانده شد که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست
که هر طالبی که بعمل آرد آنچه از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی وی را سوای آن نیز وارث
علم دیگر گرداند ببرکت صدق معاملت و استقامت بر آنچه داشته و توانسته بیت پیش شنوز
نیک و بد گفتار ✤ آنچه بشنیدهٔ بکار در آر ✤ می فرمودند در خبر است که هر که بعد از فرض
بامداد در حق مومنین و مومنات استغفار کند حق تعالی وی را از جملهٔ آن اولیا گرداند که برکت
ایشان اهل زمین را رزق میرسانند پس مصلی را باید که بعد از نماز فجر در وقت استدعا دست
بر داشته بیست و هفت کرت بگوید اللهم اغفر للمومنین و المومنات و نیز می فرمودند که قاعدهٔ
ائمه آنست که بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خوانند و مراد بعد ادای نماز سجدی
خجالت و انفعال روی بنماید که روی بقوم نمیتوانم نمود بنابر آن همچنان روی بقبله گماشته
و پشت بخلق داشته استدعا می کنم بخاطر شاهد این کمترین خلق الله محمد وحید الله میرسد که این کلمه تیمّنه کلام سلف
است رضوان الله علیهم اجمعین که فرموده اند حسنات الابرار سیئات المقربین یعنی هر عملی
که نزد نیکوکاران از اعمال حسنه است نزدیک مقربان از امور سیئه است ثمره می فرمودند
تا درویش را در مجالس متعدده دیده نشود و صحبت های متعدده با وی اتفاق نیفتد حقیقت
او کماهی مفهوم نگردد زیرا که بر انسان بحسب شمول اوقات مختلفه احوال متنوعه جاریست
و حقیقت ابو دران متواری و نیز می فرمودند که درویش را در سه میدان امتحان باید نمود یکی
در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال الله در من قال ✤ فرمودند که شناختن
خدا آسانست اما شناختن اولیا متعذر بیت در شاهد حال پخته هیچ خام ✤ پس سخن

کوتاه باید والسلام ثمره می فرمودند کرم ایزد پاک در حق مشت خاک بی پاک از چیز ادراک
بر دولت چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را از زمین است حکم شود که بر داغ
بزندیکی فی الفور بی تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود دیگری را چون ملائکه
عذاب می کشیده باشند او بیرفته باشد و بر قفای خود می نگریسته تا ایزد بی نیاز مرد را طلب
فرماید اول از آنکه تن بر قضا داده او سوال کند که باعث توجه و اقبال تو بجهنم چه بود گوید خدایا
با خود اندیشه کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال
و بدین یک حکم باری مطیع و منقاد باشم فرمان شود که او را ببرکت اطاعت این امر بخشیدم بخشش
برید معد از آن از آنکه او را می کشیدند و باکراه میرفت و باز پس میدید بپرسند که تو بکدام نیت
بر قفای خود نگاه میکردی و همت بر استخلاص می گماشتی و با عمل تباه و نامه سیاه خود چه طمع
میداشتی گوید بار خدایا اگر چه غرق گناهم و جزای اعمال خسارت مآل من آن بود که حکم رفت اما
در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده
احتمال دارد که کرمش تقاضای عفو کند و رشحات سحاب رحمانی سیات و نافرمانی از نامه
اعمال و ناصیه احوال این مجرم فرا شوید فرمان شود که این را نیز بطفیل حسن ظنش عفو کردم و بهشت
در آید فرد گنه کوه کمتر از کرم سوز اینجا * بامید اندر رحمت مردامی باده پرست *
نقل ست یکی از درویشان بی استیذان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت
نمود و شرف از سعادت ملازمت یافت فرمودند که درین سفر مانع تو دلیل چه بود آن درویش
بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجه بدینجانب کردم و رخصت سفر درخواستم چنان معاینه
افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بمساجد و خانه
ارباب دنیا نزول اختیار نخواهی کرد و در جواب او فرمودند اگر از ما وداع میشدی نصیحت
بر خلاف این میشنودی زیرا که اگر مسافر نزدیک مساجد وارد نشود بعلت بعد مسافت از ثواب
جماعت محروم ماند و قرب جوار کسی سزاوار است که مومن باشد و باوصاف حمیده
موصوف بود و چه از ملوک و چه از صعلوک نه آنکه از وی تعصب از جنب مومن صالح توانگر باید
گریخت و در پهلوی کافر فاسق مفلس باید آویخت از من ثمره اشتمال می نماید که بتدی را

بر معامله خود که توهم و تخییل است اعتماد نه شاید همانا آنچه در مخیلهٔ آن درویش بود خیال فاسد
بود قدس سره می فرمودند خاموشی از تکلم لایعنی بهتر است و کلام نافع از سکوت اولی و خلوت از صحبت
جهل و اهل غفلت انسب است و صحبت علمای دین و درویشان صاحب تمکین از خلوت افضل

مثنوی نار خندان باغ را خندان کند * صحبت مردانت از مردان کند *
گر تو سنگ صخره و مرمر بوی * چون بصاحب دل رسی گوهر شوی *

و نیز فرموده اند که حکمت
در اجتماع اهل عالم و مصالح ایشان باهم در ایام جمعه و عیدین و هنگام طواف حرمین الشریفین
آنست که چون ازل ارواح باهم بودند و ابدا فراهم خواسته آمد فی ما بین نیز در اوقات مقرر
مجتمع شوند و اتحاد ازلی و ابدی یاد کنند و نیز فرمودند که دیگر از فواید مصافحه اینست که در
مومنان کسی که مغفور بود هر که با وی مصافحه کند وی نیز مغفور گردد قدس سره می فرمودند ارباب
دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر نعمت تخفیف محاسبه یوم الحساب از جناب رب
الارباب استدعا نموده باشند و در مناجات پیوسته می گفتند که الهی چون نعیم این جهان از
فضل و کرم عطا کردی حساب آنجهان نیز از عفو و احسان آسان گردان و فقرا را باید
که بر وصول فقر شاکر بوده مستدعی آن باشند که از حد اعتدال تجاوز نکند و همواره در
مناجات بگویند که الهی چون بتشریف فقر که خلعت خاص انبیا و اولیاست مشرف ساختی
غایت شدت آن از این بندهٔ ناتوان باز دار و ضعیفی را در محل امتحان مینداز می فرمودند
الا آنکه طالبان ریاضت میکنند و نتیجه آن مترتب نمیشود بنا بر آنست که دل ایشان بکلی
از دنیا منقطع نمیگردد و این بدان ماند که موشی مرده در چاهی افتاده باشد و جیفهٔ آن ناکشیده
آب از چاه می کشیده باشند درین صورت هر چند آب برآید پاکی چاه روی ننماید و اگر اول
جیفه را که مصدر ناپاکیست از چاه برآرند بکشیدن چند دلو [illegible] آب طاهر شود و همچنان اگر
سالکان لوث حب دنیا از دل ضایع کنند [illegible] صفا ظاهر شود

فرد خاطر کی رقم فیض پذیرد هیهات * مگر از نقش پراگنده ورق ساده کنی *

و فرمودند طلب دنیا
و طلب خدا هر دو همچنان لا یجتمعان اند چنانچه از ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه منقولست
که فرمودی اگر دین و دنیا یکجا [illegible] هم خدا خواهی و هم

دنیای دون * این دنیاست و مجالست و صحبت * چون پیغمبر فرموده‌اند میسّر است که در حالت
مخمصه مردار حلال میشود اما باید دانست که بموجب اختلاف طبایع حکم مخمصه مختلف و متفاوت است
کسی را که طاقت بر امساک سه روز باشد مخمصه او بعد از وقوع سه فاقه است و آن را که قوت
زیاده از یک فاقه نیست نهایت مخمصه در حق او همانست و هرگاه فاقه از امور شاقه است
و صبر آن از تنگی طاقت بیرون او بیگانگی ساعت مخمصه او است کما قال الله تعالی لا یکلف الله
نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بوسع امکان آن نفس و فرموده‌اند
علامت صحت وقوع مخمصه آنست که ادای نوافل ایستاده نتواند اگرچه فرض در حالت
قیام بالتزام رساند * شعر * میفرمودند در تصنیفات حجت الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
و علما را نیز همین قول اتفاق است که انسان را بعد از اطلاق شاهباز روحانی از علاقه جسمانی
سراسر عالم غیب مشاهده میشود انتهی و آنست بر صدق احوال جماعه طائفه صوفیه چه ایشان
خود را در بوته ریاضت گداخته که دریت نفسانی را مضمحل ساخته‌اند و مقام موتوا
قبل ان تموتوا الفد بشریت را در حین حیات باخته لاجرم با وجود مرکب اشباح شهود
ارواح ایشان در عرصه ملکوت تاخته و دیده نی دیده شناختنی شناخته بیت چشم ترا
پاک تر از جان کنی * چون که چنین شد تماشای جان کنی * و فرموده‌اند اهل کشف را حاصل
است که معقولات از عالم محسوسات می نماید و محسوسات از جمله معقولات هیچ حال
منکر احوال صدق حال ایشان نباید بود و اعتراض بر اقوال و افعال ایشان نشاید
نمود چنانچه ابوالوفای خوارزمی در مصراع ثانی این رباعی فرموده رباعی او هست
پنهان و آشکارست جهان * هر کس بود شهود اهل عرفان * پیداست همه چه آشکار و چه
پنهان * گر اهل حقی غیر کسی هیچ مدان * شعر * می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
قدس سره بعد از تکسب ریاضات شاقه و تجرید و تفرید تمام دنیا را عرض کردند ایشان
اقبال نمودند و ارواح بزرگان علیهم الرحمة والغفران حاضر شدند
گفتند ای فرزند آنچه بر تو عرض می کنند قبول کن که قبول دنیا کملا را بعد از وصول
بمرتبه کمال نقصانی ندارد و حسب الاشارت ارواح مطهره اعزه اختیار فرمودند

شعر

بعده اظهار نمودند که قبل ازین تسبیحات جمادات و نباتات و حیوانات شنوده می اند آنگاه که سبب ترکیب
العقد فانیه محجوب شده ام از استماع تسبیح جمادات باز مانده ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه درویشی
که به تکلیف زبانی و ترغیب روحانی التفات بدنیا نموده بود باشند آن قدر اثر کند آنا نرا که بطلب
نفسانی و تکلیف جسمانی اشتغال بدین حطام فانی نمایند چه ثمر بخشد مصرع آشنا را
حال اینست وای بر بیگانه ثمره میفرمودند هر که برای ادای نماز جمعه متوجه شود و مسجد حتی
تعیین کند که در آنجا قاری قرآن را با لحان خوش میخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
بسامع مستمعان میرساند یا درویشی در آن مکان میگذراند و نیت وی در تعیین مسجد این
باشد که آن اصوات حسنه را استماع نماید یا درویش متمکن را زیارت کند نمازش مکروه
شود مراد آنست که سعی و توجه مصلی بمساجد خالصا للصلوة باید و نشاید که بشائبه اغراض
بیالاید ثمره میفرمودند کسی که خلوت بذکر ایزدی بهمال اشتغال نموده باشد خدا تعالی از و
خشنود گردد و جبرئیل علیه السلام اعلام کند تا وی نیز ازان بنده خشنود گردد و بعده جبرئیل
بسایر ملائکه ندا کند که از بنده خدا خشنود است شما هم راضی باشید آنگاه جمیع فرشتها نیز از وی
راضی شوند و در دلها خلایق القا کنند تا مردم عالم هم ازان بنده راضی بوده اطاعت وی
نموده در استرضائش بکوشند شخصی در خلوت لهو و لعب اشتغال فرماید و در مجالس خود را
مشغول بحق وانماید اندک زمانی را در خلوتش فتنه راه یابد که حالتی زود که تا آل احوالش
برسوی منجر شود نعوذ بالله من هذا الضلال فرد نیک باشی و بدت دانند خلق به که
بد باشی و نیکت دانند ثمره میفرمودند که اگر کسی در شیوه سخاوت بحر باشد بحر وی نیز
چون شمر سخاست مستحسن و زیبا است ثمره میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقول است
که بخیل بسعادت شهادت مشرف نگردد زیرا که هر که نان نتواند داد بهیبت جان نتواند داد فرموده
که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگرچه شجاعت وی منحصر درین بود که در همه عمر خویش
جرأت نموده یک بار زیرا کشته باشد ثمره میفرمودند سخنی که دروغ نماید اظهار آن نشاید اگرچه
راست باشد مثلا ضعیفی که بعصا ایش احتیاج است گوید که من قوت و جوان پهلوان را شکستم
یا مفلسی که بدانگی محتاج ست اظهار نماید که من استعدادی بود که اسپ و فیل بخشیدمی اگرچه ممکن ست

که آنرا در ایام جوانی واین را در ایام کامرانی چنانچه باز نمود میسر نا شد غالبا وا نمود این
مقدمات در وقتی که میسر اید ازان صفات لطفی ندارد قدس سره میفرمودند اشتغال مرده بعد از
تکفین وازالت زمین مملکت چه بعضی را در هر جا که دفن میکنند نعوش ایشان را بزمین حرمت
آئین کعبه معظمه می برند وبعضی را دران موضع شریفه مدفون میسازند واجساد ایشان را
از انجا بجهت دیگری ازان مواضع کردگار آن کنند که میخواهد قدس سره میفرمودند
بصورتی که ارواح واجنه وملایکه متصور میشوند در نظر مردم می درآیند آن صورت اصلی
ایشان نیست بلکه بصورت غیر مکرر متمثل شده خود را از خلق مینمایند فرمودند که تجلیات حق
جل وعلا نیز در نظر ارباب شهود اینچنین عالم تصور باید نمود وفرمودند که اصحاب جنت نیز حق را سبحانه وتعالی
بلا تعین نخواهند دید وآنکه مقرر ومحقق است که بیچون وبیچگون ببینند آن نیز مراد ازان تعینی هست که
بیچونی وبیچگونی موصوف هست زیرا که آن ذات بجهت از ادراک بصائر عقول انبیا واولیا منزه ومقدس است
مثنوی با گلبن خویش گفتم ای غنچه دهان + هر لحظه بپوش چه چو نغنچه دهان + زد خنده که من
بعکس خوبان جهان + در پرده عیان باشم وبی پرده نهان نقل است روزی شخصی
از حضرت ایشان سوال نمود که در ساعت زوال فراق ووصال معشوق با عشاق آب
چشم را سبب چیست فرمودند چنانچه گریه از غم وجود میگیرد از شادی نیز صورت می پذیرد
غالبا تفاوت بین آلام عین اینست که گریه که از غم ناشی است آبش نمکین است وگریه
که از شادی ناشی است آبش شیرین است ودران حین این کمترین خلق الله محمد عبد الله بخدمت باز نمود
که گریه بعد از وصول مقصود ازین جهت نیز پیدا میشود که دران حال اهل وصال را تحقق میشود که از
چنانچه مهجور مانده بودند چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد
مستحسن افتاد الحمد لله الموفق بالسداد قدس سره میفرمودند هر که او جمعیت ظاهر جمعیت
باطن دست داد وی را بتجرید وریاضت احتیاج نیفتاد واما آنکه برخلاف این صورت روی
نمود البته [illegible] باید بود چنانچه نقل است که زنده پوشی بزیارت یکی از اولیا می
[illegible] مطالع [illegible] گشته بود [illegible] است چون [illegible] است او را دید بستر استراحت
[illegible] است [illegible] در خاطر وی بگذشت که بغایت من در

طلب این درویش فراغت کیش عبث بود زیرا که اگر مرد معنوی بودی هرگز چنین فارغ
نیاسودی فی الحال صورت خطره زنده‌پوش در دل بعض آن صاحب هوش که چون مرآت سکندری
از کدورت بری بود پرتو انداخت و از وجه ارشاد زبان بکشاد و گفت مگر مراد را این معاش
نمودن و برین فراش غنودن اختیاری منسوب میداری یا تو در این زنده که پوشیده و
در طریقه کوشیده بحشامی دارند که مرا چنین براحت میدارد همت ترا بر اختیار محنت میگمارد
زاید که ادراک ما فی الضمایر از مرور مشاهده نمود دانست که وی در آن سلوک سالک
طریق تحقیق بود ثمره میفرمودند اگرچه معنی الکریم اذا وعد وفا انیست که چون کریم وعده
وفا کند اما اینجا دقیقه نگاهدارد والا نه خطا کند اگر وعده بعطاست بوفای آن احسان
کردن زیباست اگر موعود ضرب و ایذاست نقض آن کردن اولیست و این قسم
ثانی ثانی معنی الکریم اذا وعد وفا بود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم
عفو و احسان ست اگرچه وعده و وعید برخلاف آنست ثمره میفرمودند چنانچه مجذوب
را بعد از سقوط شعور حسی ناسوتی امور غیبی ملکوتی منکشف میشود مجنون نیز باین صفت
متصف میگردد زیرا که اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سرایر است خواه بجذبات
و یگانگی ساقط شود و خواه بمالیخولیا و دیوانگی فرمانند که متشبه مجاذیب نیز خالی از فایده
نبود زیرا که وی اگر غفار روی ننماید ترک رسوم خود صورت بندد و آن هم غنیمت ست
ف زیاده هیچ اگرت نیست این نه بس که ترا دمی ز وسوسهٔ عقل بیخبر دارد
ثمره میفرمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای ظاهری علمی که دارند میتوانند
که بفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند بفرزند خویش عطا [illegible] حضرت شیخ
فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را بفرزندان رسانند رمز آنست که لا تهدی من
احببت ولکن الله یهدی من یشاء ثمره میفرمودند حضرت شیخ طاهر رحمة الله که عموی
حضرت شیخ بودند و در علوم ظاهری استاد ایشان در آخر تلقین نمی نمودند و هر که با حق
نیت در خدمت ایشان میرفت در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود
ولیقین تلقین من اثر نخواهد کرد و فرمودند که چون حضرت شیخ را داعیهٔ طلب حق مستولی

شد بخدمت عموی خویش باز نمودند که چون مربی ظاهر و استاد شریعت شمائید لاجرم میخواهم که مربی
باطن و پیر طریقت نیز شما باشید و مرا ارشاد نمائید تا حق دیگری در ذمهٔ من موجود نگیرد حضرت
شیخ طاهر جواب دادند که اگر کوزهٔ لب ریز گردد تواند که ظروف دیگر را پر آب کرداند و خود هم
بی آب نماند اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواهد که ظروف دیگر را پر کند نتواند خود نیز از ان
آبی که دارد تهی ماند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یابم تا بخدمت مرشد دیگر شتابم ایشان
اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه شکر محمد قدس سره رجوع فرمودند ارادت و بیعت
نمودند و یافتند آنچه یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر با دو پیر رسیدیم گمان میبریم که مشایخ وقت و کاملان
دارند کسی با همت عالی نیست غایتاً ایشان را دیدم دانستم که دنیا از وجود اولیا خالی نیست که دارد و پیر مرد
شیخ طاهر و شاه شکر محمد مذکور رحمهما الله **نقل است** روزی یکی روسی ارادت بخدمت
حضرت ایشان آورد و التماس بیعت کرد ملتمس او را قبول نفرمودند و زبان معذرت کشودند یعنی
رجوع بخدمت باز نمود که هرگاه جمعی در سلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر یکی
دیگر نیز دران سلک عزیز منتظم شود و مقتضی الزام گردد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از انبیا
گذشته اند که امت ایشان یک کس بوده و بس همانان که آن نبی بجهت دعوت یکنفر
مبعوث شده و بعضی را قبیله امت بوده و بعضی را شهری و بعضی را ملکی ثمره میفرمودند
در کتاب قوت القلوب امام ابو طالب مکی آورده که الخواطر رسل الحق فلیستجب له یعنی
خطرات فرستادهای حق اند پس مستجاب کن آن خطرات را اگرچه بحکم این قول اجابت
خطرات باید نمود غایتاً اینجا دقیقهٔ نگاه باید داشت و آن اینست که چون خطره رسد بابت
صاحب خطره را باید ملاحظه کرد اگر جمالیست اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرون
گرداند و اگر خطره جلالیست آنرا هم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکه بمقتضای اینه دکیال
بگذراند و فرمودند که این قول وظیفهٔ منتهی مینماید برخلاف مبتدی که وی را نفی خاطر باید
ثمره میفرمودند همسایه که کافر است یک حق دارد و آن حق جواریست اگر بوی نیازی نساخته
حق او از ذمهٔ همسایگان [illegible] شده باشد و همسایه که مسلمانست صاحب
دو حقست یکی حق همسایگی دوم حق اسلام و همسایه که مسلمان و خویش است مستحق [illegible]

پیش است زیراکہ ویرا سہ حقیقت یکی حق قرب وجوار دوم حق اسلام سوم حق صلۂ ارحام بکرہ
میفرمودند تحریر تعویذ برای شفای مریض واب حضرت شیخ نبود نمایتاً ہرکہ بہ نیت استشفا بخدمت
ایشان رجوع کردی قدری آب آوردی تا اسم پیر خود را بران دمیدہ باو دادندی و در وقت
دمیدن انگشت سبابہ را در آب نہادندی و فرمودندی کہ ما نیز برین سنت عمل میکنیم و ہمان
دستور بہ نیت شفای رنجور نام فرخندہ فرجام حضرت شیخ را بر آب میدمیم و از شیخ فرید
رحمۃ اللہ کہ پدر خاتون حضرت ایشان بود نقل کردند کہ ہرگاہ دم مار موثر شود دم
درویش بے اثر چون بود مکرر میفرمودند کہ روزی حضرت شیخ فرمودند کہ تا ما
در مقام ارشاد نشستیم قدمی بادب مرشد گاہی ندانستیم زیراکہ بعضی اوقات حین مراقبہ صور
خیالی و پیکر مثالی مریدان در طالبان حاضر میشوند و حقیقت ایشان ظاہر میگردد و بعضی
را دیدہ میشود کہ بتوجہ تمام متوجہ گشتہ واستادہ و بعضی اعراض نمودہ و پشت دادہ و بعضی
چشم بہوا کشودہ و بعضی بہ یمین و یسار رو نہادہ دران حالت نقد ارادت ہریک و سینہ
وی بمحک امتحان زدہ میشود و مخلص از منافق ممتاز میگردد چنانچہ وجعلنا ایہا المنافقون ای
جرعہ نوش سینہ پاک دار کآئینہ ایست جام جہان بین کہ آہ ازوی فرمودند سالک را
ترک صحبت مردم کلہم لازمست الا صحبت مرشد و بہ خدمت مرشد نیز دو وقت حاضر شود
یکی وقتی کہ دقیقہ از دقایق سلوک یادگیرد دوم وقتی کہ معاملہ از معاملات صورت پذیرد وآن
را بعرض برساند فرمودند کہ چون بندگی شاہ شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمہما اللہ جلوس
اربعین فرمودند باظہار ہر معاملہ کہ ظہور یابد امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معاملہ رو نمود
کہ درخت کیلہ ایست پربار و ایشان ازان ثمار میچینند و بمعاملان خویش میکردند و در وقت
غروب جوانی پشت بآفتاب دادہ و تیر و کمانی در دست گرفتہ ایستادہ چون صورت
این معاملہ را بخدمت حضرت شاہ رحمۃ اللہ باز نمودند تعبیر فرمودند کہ اتحاد ثمرہ ازان
شجرہ علامت افادہ و استفادہ است و معاینہ جوان مغل با تیر و کمان اشارت بآمدن
اکبر بادشاہ است باین ولایت و تسلط و تغلب وی بر ملوک این ملک اندک زمانے
ما چنانچہ لوح تعبیر نقش بستہ بود بعد آن ظہور روی نمود روزی یکی از دانشمندان مسمی

به عبدالرحیم از حضرت ایشان سؤال نمودکه معهد قاعده ذیل آنچه بود فرمودند که از حضرت شیخ
شنیده شده که اسمای مذکوره را دعاء ادریسی نیز میگویند زیرا که در حدیث آمده که ادریس
علیه السلام مدام درس این اسما گفتی تا آنکه از تاثیر آن تدریس صفات بشریت خویش تمام محو
یافت و ازین جهان عروج نموده بر مکان عالی شتافت کما قال جل جلاله فی شانه ورفعناه
مکانا علیا میفرمودند در خبر وارد است که چون حضرت رب العزت بر اهل جنت به یقینی تجلی
کند ربها گویند که این تجلی رب ما نیست و ما سجده نکنیم تا تجلی رب خویش نه بینیم حق جل وعلی به تعینی دیگر
متجلی شود آن را نیز اقبال ننمایند همچنان هر تجلی که محکم شده باشد رد میکرده باشند تا علام الغیوب
برحسب اعتقاد قلوب ایشان متجلی گردد و آنگاه هر همه سر بسجده نهند و گویند انیست پروردگار ما
اما عرفا هر تجلی که از تجلیات متعدده مشاهده کنند بدان سجده آرند زیرا که ایشان در جمیع تعینات
مختلفه و تجلیات متنوعه حق را متجلی دانند و غیر را مفقود خوانند میفرمودند که از حضرت شاه
شکر محمد عارف پرسیده شد که در آن حالت نادان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
مواخذ شوند یا معذور باشند حضرت شاه رحمة الله فرمودند که مواخذه در شان ایشان
همین قدر کافیست که معشوق تجلی کند و نشناسد و در عین جلوه محبوب از مطالعه حالش
محجوب ماند **ف** و سوزن آتش محرومیم که هیچ عذاب به نزد وی دادو الم چون عذاب
حرمان نیست * **ثمره** می فرمودند کثرت شمول زحمت و سرعت حصول صحت علامت
مومن است و رسیدن بیماری بعد از مدت و کشیدن آن بهلاکت و شدت علامت
منافق است آن مثل شاخ سبزیست که پیوسته بادی بروی بوزد و مضطرب حال نماید
لیکن اضطرابش نپاید و این مانند درخت خشکیست که هرگز آسیبی بوی رسد واه از
صرصری خم شود تا آنکه تبری بر او زنند و بیکبارگی در عدم شود و نیز میفرمودند که هرکرا
مرضی از امراض مزمنه که موجب نفرت طبیعت اند چون برص و مانند آن شامل حال
گردد علامت آنست که تجلی جلالی و یا از تنگنای حادثه رای الفت خلق اعراض
میفرماید و لقضای [illegible] ملالت می نماید آنست مردود الخلق
مقبول الحق **ثمره** میفرمودند [illegible] دل صادق بمنزله آینه مومن تجلی میفرماید آنگاه

داعیۂ ارادت صادق در باطن او استیلا نماید و او بخدمت مرشد می گراید **مثنوی**
تا بر اہل طلب خدای مجید * متجلی نشد باسم مرید * بارادت نشد کسی موصوف * بی جہت نشد کسی معروف * بخاطر فاتر این کمترین خلق الله محمد وجیه الله می آید که این ثمرہ عقدہ یحبہم و یحبونہ می کشاید
فرد ذره را تا نبود ہمت عالی حافظ * طالب چشمۂ خورشید درخشان نشود * و نیز میفرمودند
که چنانکه طالب حق را فرض راہست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند ہمچنان انسان کامل را نیز واجب است که تربیت طالب صادق ملتفت گشته امانت خداوندی را باو رساند **نقل است** روزی میفرمودند که امروز بعد از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصرع زہی مراتب خوابی که به زبیداریست * ناگاه دیدکه تخت ولایت نہاده و حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که تا کسی را برین تخت نشاند باید که در مقام ارشاد نشیند **فرد** تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف * مگر اسباب بزرگی ہمه آماده کنی *
و نیز میفرمودند ہر که حق را بیند و خلق را نه بیند او محجوب است چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق بیند او عارفست اقتدا را شاید و محجوبان را دیدہ توحید کشاید و وحدت ذات در کثرت اسما و صفت نماید و نیز میفرمودند حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روحه فرزندان خود را وصیت نمودند که بعد از من ہر کسی که خواہند اختیار کنند اما نہار باعتبار ارث قدم برباط شیخی و ارشاد منہید ولی حصول فنا دم از مقامات طریقت نزنید حق تعالی مرا فرزندان مینی عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بدایشانست **فرد** گیرم که مار چوبه کنند تن بشکل مار * کو زہر بہر دشمن و کو مہره بہر دوست **ثمره** میفرمودند مرشد را باید که از ابتدای حال تا سه سال تربیت طالب بدین منوال اشتغال نماید سال اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدور باشد از معاونت و مخاومت فعلی و مالی بجا آورد از عہده آن برآید بیت طریقت بجز خدمت خلق نیست * بتسبیح سجاده و دلق نیست *
سال دوم در حجره خلوتش بنشاند و بذکر و شغل مشغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضای مدعای دل خود بعمل آرد **مصرع** دم دل بنگر که لوح محفوظ دلست * بعد از مرور سه سال بہمین منوال ظن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مریدان وطریق سلوک سالکان اینست نه آنکه فتح باب ورفع حجاب منحصر براینست فرد گرچه
وصالش نه بکوشش دهند * آنقدر ای دل که توانی بکوش * چه آنرا که خوانند در اول
کام مطلب برسانند ومحتاج بسلوک نمانند وآنرا که رانند او را از در برانند وبهیچ حیله ووسیله
در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند فرد وبآب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد * گلیم
بخت کسی را که بافتند سیاه * شهره میفرمودند مرشد کامل که حکیم دلهای سقیم است علل مختلفه
طالبان علیل را به ادویهٔ متنوعه معالجه فرماید اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا بر جادهٔ شریعت
سلوک فرمودنست واستعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک بمقصد نرسد دوا فرماید
وآن عبارتست از مجاهده وریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود وصحت باطن
روی ننماید داغ نهد وآن اشارت است بدرد وایذا که از تباه کردن اعضا مترتب شود
اگر سقم طبیعت آن مجنون ازین معجون نیز زایل نگردد زهر دهد وآن کنایتست بجزایات چنانچه خواجه
حافظ فرماید فرد بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید * که سالک بیخبر نبود زراه ورسم منزلها * ونیز میفرمودند
که بعضی مرشدان تربیت مسترشدان وجه تصرف سعی می فرمودند وبعضی در مقام تسلیم مقیم گشته
حواله بخدا مینمایند فرد قومی بجد وجهد نهادند وصل دوست * قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
واینجا این کمترین خلق الله محمد حبیب الله معاینه نمود حضرت ایشان در تربیت مریدان ومستفیدان
قسم ثانی اختیار فرموده بودند واصلاح کار همه را حواله نعم المولی ونعم الوکیل نموده ونیز
می فرمودند که روزی بکعبهٔ سعادت در سر انجام مهمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
ینفع والجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب سعی وکوشش را از تقدیرات الهی سعی وکوشش
او شهره میفرمودند اگر مرشد دانا بعضی اوقات طالب را فرو گذارد وبحسب ظاهر نسبت
باحوال او نپردازد بنا بر آنست که مصلحت او هم در آنست نقل ست چنانچه که زن
عقیمه نزد حکیمی دانا آمده اظهار نموده که غم بچه هم فرزند بر دلم بسیار است وچون شنیدم بی بار است
شوهر خانه دار است اگر اوویه که مستعدی تولد فرزند باشد عنایت شود محتمل که این
عجوزه بمراد خود فایز گردد چون حکیم موانع حمل او دریافت جز این جواب علاج ندید گفت
ترا بادویه دفع عقامه چه احتیاج زیرا که از قیافه ونبض تو معلوم میشود که بقیه حیات تو چهل روز

دلیر است و لہٰذا آن ضعیفہ چون چنین استماع نمود مایوس و مغموم گشتہ مراجعت نمودہ تہیۂ مرگ ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منقضی شد و آن ضعیفہ از خوف ارتحال و وہم انتقال ضعیف و منحنی گشت چون خللی در اقامت پیکر او راہ یافت رجوع بدان حکیم نمودہ از روی عتاب با وی گفت ترا درین ضمن چہ مقصود بود کہ بمعالجہ سقیم نپردازی و در دل او خوف ہلاک اندازی دانا گفت چون نادانی نمیدانی کہ در ضمن این جواب متوحش علاجیت روی نمود و عقدۂ باطنت نکشود ہمانا کہ حرارت باشیای فاسد منجمد شدہ منفذ ابدان مسدود ساختہ بود الحال از بیم ہلاکت در باطنت گداختہ شد رحمت قابل حمل گشت و ہمت پرداختہ شد ثمرہ می فرمودند در ارادت شرط نیست کہ مرید ہرگز مرتکب نواہی نشود چہ اگر برین شرط نماید و از مرید بنابر داعیۂ بشریت برخلاف آن واقع آید بحکم اذا فات الشرط فوت المشروط رابطہ ارادت منقطع گردد و لہٰذا در زمان انابت نو مرید را گفتہ میشود کہ حلال را حلال باید دانست و حرام را حرام بعدہ چون کل اناء یترشح بما فیہ حکمت موافق تاثیر انفاس بر حسب استحقاق مرید بمقتضای تقدیر بعمل خواہد پیوست ثمرہ می فرمودند در خدمت درویش صفا کیش بعضی طلاب را حلاوتی تا لم و بشیء فی الفور فرا پیش می آید و بعضی را بمرور ایام حضور تمام روی می نماید رنگیست نہ درس اما قراری نیست مصرع دیر آمدنت رواست دیر آمی و درست * و نیز میفرمودند کہ ہر سالکی کہ از وجہ صدق بکعبۂ محبت توجہ فرمود سرمایۂ عمر گرانمایہ را از زاد و راحلۂ آن بادیہ نمود اگر نسیم عنایت بمقتضای مراد او نوزید و بحکم کل امر مرہون باوقاتہا در حین حیات دست در آغوش کعبۂ حاجات نکشید ہر زبان حالش برین ابیات مترنم گردید کہ نظم بخت از دہان دوست نشانم نمیدہد * دولت خبر ز راز نہانم نمیدہد * مردم در انتظار و درین پردہ راہ نیست * یا ہست و پردہ دار امانم نمیدہد * زنہار در زاویۂ نومیدی ننشیند بلکہ چون تا صیہ ملک الموت ببیند ثمرۂ مراد از شجرۂ اعتقاد خود بچیند نظم گر گران و گر شتابندہ بود * عاقبت جویندہ یابندہ بود * چون نشینی بر سر کوی کسی * عاقبت بینی تو ہم روی کسی * اندرین رہ میتراش و میخراش * تا دمی آخر دمی فارغ مباش ثمرہ می فرمودند طالب را امکان

تجلی بلاجهت والامکان همدرین جهان اعتقاد باید و انتظار نشاید تا من کان فی هذه اعمی
فهو فی الآخرة اعمی در شان او نیاید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست که هر که هست در دنیا
نابینا و دیدهٔ دلش راه صواب نه بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
هر که اینجا روی تو نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند و بقول محققان مؤید مضمون ثمره
مکتوب فیه است فرد و منکه امروز هم بهشت نقد حاصل میشود * وعدهٔ فردای زاهد را
کجا باور کنم ثمره می فرمودند بصفتی که پیر در دل مرید موصوف گردد بجنسی که در معرفت وی
معروف شود بهمان صفت نقد وقت مرید گردد مریدی که سر خود را بحری مملو از درر اسرار
و معانی و تجلیات انوار ربانی داند حق سبحانه لآلی حقیقت و معرفت خویش در درج
سینهٔ او مندرج گرداند و مریدی که پیر را عابد و مرتاض گمان کند حق سبحانه طی مراتب مجاهده
بر وی آسان کند مریدی که پیر را متشرع و متورع اعتقاد کند حق سبحانه وی را بر احکام علیه
شرعیه منقاد کند و مریدی که داند پیر او دام تزویر گسترده است و همت را همگی بر تحصیل
لوازم معیشت مصروف کرده او حاصل خود همان بیند و بدام حرام تلبیس مبتلا بوده بهزار بهانه
دانه از خرمن رزق خود بچیند رباعی ای برادر تو همین اندیشهٔ * مابقی تو استخوان و ریشهٔ
گر گلست اندیشهٔ تو گلشنی * ور بود خاری تو هیمه گلخنی ثمره می فرمودند که اگر مریدی پیر
خود را بصفاتی مذکور کند و بکراماتی مشهور گرداند که وی بدان صفت متصف نباشد روز
محشر آن مرید را در محاذی پیر وی حاضر سازند و رب الارباب از روی عتاب خطاب کند
که اینچه ما بنابر حکمت صالحه در پیر تو تعبیه فرموده بودیم و وی را مظهر آن نموده تو در دنیا
بوی منسوب گردی اگر صادق بودی بر آن مقال الحال بجنبی پیش آئی و از آن اوصاف
درموصوف صفتی بهان دیا در زمرهٔ کاذبان درآئی طریقه دوزخ بپیمائی پس مقرر است
که نباشد در آن ساعت آن مرید الا مدعی خجل مصری منفعل ثمره می فرمودند هر دل خسته
را بعد از مرور سی سال تا چهل سال از عمر حسرت ظل تخم ازین مرهم فراهم آید یعنی طلب
حق روی نماید و وی بوسیلهٔ علم و عبادت تحصیل مطلوب گراید اگرچه بتشریف یاد داشت
کرد از چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتاً از خلعت خاص معرفت و اختصاص

محروم و مایوس ماند زیراکه در ایام تحصیل سعادت از سرمایهٔ عمر غافل بود و هنگام تکمیل محبت
از یاد غفلت لا یعقل و فرمودند که از حضرت شیخ بکرات شنیده شده که الصوفی نعید (؟) تلقین بارد
بیت هر که اول ترا ومسعود تر * هر که آخر بین ترا وبد رود تر * و نیز هم فرمودند که اگر از
اتفاقات حسنه و عنایات ذو الفضل و المنه کسی را در آخر عمر این عطیهٔ اعظم فراهم آید نادر نیست
وحق سبحانه بر ایفا قادر است **ثمره** می فرمودند هر که از وادی طلب کردنی بر رخ
زر دنشسته باشد و او با دل شکسته در جست و جو مطلوب کمر همت تنگ و پوی بسته
مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بر مذهبش نباید انداخت زیراکه در مذهب متعدد
هر که طالب ست همانا که بسوی مقصد متعدد مذاهب ست **بیت** که پیر مغان مرشد باشد
چه تفاوت * در هیچ سری نیست که سری خدا نیست **ثمره** می فرمودند بهترین عبادات
ونیکوترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیراکه ذکر با فی ناسوی دوست
ومثبت ذات اوست بعده طلاوت قرآن بعد از این سایر عبادات و هر کدام نتیج
حسنا تست مقصود ازین بیان این بود که اگر بعضی اوقات که سالک مشغول باشد و
نفس بنماز بطوع یا نوافل دیگر دلالت کند وی را باید که در القای عمل نیک از اعدا عدو که
بین چنین استمالت کند چه ضد آن خواهد بود که این را از ذکر و شغل که طرفه ادنی و افراست
باز دارد و بمقتضای تصرف خویش در قعده و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند که کیفیت فنا
مر سالک را از هیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفضیل اذکار و اشغال بر
سایر اعمال اگر ازینجهت تواند بود زیراکه نتیجه هر عملی که در آن ثش ست حسن پاداش است
وثمره این شجره چیست برجوع باصل یعنی از انیت خود فصل و بهویت خود وصل **بیت**
تو ز خود گم شو کمال اینست و بس * تو همان اضلال وصال اینست و بس * و نیز می فرمودند
کثرت طاعت و عبادت وسیله در باب جنت اسما ویست و حور و قصور اولی و اعلی اشتغال
بذکر و استغراق بمذکور و تحلیهٔ باطن از ما سوی باعث تحبب و تقرب حق است جل و علی
آن قاعدهٔ عباد و صلحاست وین فایدهٔ عشاق و احبا آنجا حصول الفاست اینجا وصول
بنعیم باقی جماعت را نظر بر بهرا نسبت این طایفه را منظور مکرم فردو تو و طوبی ما و قامت یار

نقلست یکی ابنای روزگار از پریشانی دل و عدم جمعیت
بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استرشاد بیان نمود فرمودند حلقهٔ ذکر بر در دل زنید تا از
پریشانی و تفرقه باز آیند و گردن و سینه را اندک کلفتی و مشقتی جایز دانسته بر ذکر نفی و اثبات
مداومت نمایند و بدرجه درجه عدد حلقه در مراد افزاید تا بجدی که هشت هزار حلقه
ذکر در روزی هشتاد رسانید و فرمودند اولا از درویشی اذن گرفته ثانیاً بعمل پردازید بیت
چه حلقها که زدم بر در دل از سر شور * ببوی صبح وصال تو در شبان دراز نمره می فرمودند
تلوین ثبات و تعمیر خانقاه استدعای او تربیت لوازم استدعا و مثل هذا از جمله اسباب
درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و وصول بمطلب درویشان
نه طریقه سلوک این طایفه چیست فرمودند هیچ وجه گرفتن و احوال خویش از همه نهفتن و پیوسته
طریق شکستگی پیمودن و بحق دلبستگی نمودن و نیز می فرمودند که روزی در مبادی احوال
حضرت شیخ جبهٔ بخیه زده و کلیم سیاه در بر کرده بملازمت شاه شکر محمد عارف قدس الله
سرهما رسیدند حضرت شاه رحمة الله دیدند و فرمودند عیسی بهای امروز در نظرم مانند شیخ
شیوخ میمانی جامهٔ یکتائی بروغن گل آگنده بپوشید و در طریق تحقیق یکپوشید بهار و
حضرت شیخ جبهٔ مذکوره را بدرویشی بخشیدند و از آن روز اکثر اوقات یکتائی میپوشیدند
تا آنگاه که حضرت شاه پوشیدن پیرهن امر نمودند مقصود ازین بیان این بود که اگر چه
اصلاح اوضاع ظاهری نیز مستحسن است و لیکن شان الطالب شان با خبر یعنی و لیکن شان
طالب حق شان دیگر است و اوراثنی دیگر بیت راه دین صنعت عبادت نیست *
جز صفای دو عمارت نیست * ثمره می فرمودند سالک را باید که از مدح و ذم اهل عالم اصم
بوده بسلوک اشتغال نماید زیرا که هر که بر قول خلایق گوش نهاد از طریق تحقیق و اقبال
باز ماند و در ورطهٔ تعطیل و اهمال افتاد چنانچه **نقلست** که پیرمردی با فرزندی مراهق
مسافر شد چون یک مرکب داشت خود بران نشست و آن پسر پیاده میرفت ناگاه در راه
با جمعی ملاقی شد او را دیدند و زبان ملامت کشیدند گفتند عجب مردیست سنگدل خود سوار
است و پسر خورد سال را جل چون گوش بر قول آن قوم نهاد پسر را سوار ساخت

وخود در رکابش افتاد تا فرقهٔ دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را باین کیش دیدند گفتند شیخ عجب نصیحت
غریب و از قانون ادب بی نصیب پسر خود را سوار ساخته و خود در رکابش پیاده تاخته چون این
سخن استماع نموده خود با پسر راکب شد و بسوی مقصد واهب تا گروهی دیگران حال را مشاهده
نمودند و زبان بسرزنش کشودند که ظالمیست جاهل و از محنت این بیزبان غافل بیکبار بار
دو سوار برین ستور نهاده و از طریق انصاف بر طرف افتاده چون بدین کلمه اصغا
نمود خود با پسر پیاده شد عنان مرکب بی سوار از روی اضطرار در دست گرفته می کشید [شنیدن ۱۲]
تا بجماعهٔ دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینه کردند و گفتند طرفه پیریست خرفت
و از جادهٔ عقل منحرف فعلش بر مادهٔ حمق معترف [احمق ۱۲] خود با پسر پیاده راه میبرد و مرکب بر
اشتر آماده همراه می برد چون این سخن بشنید سر تحیر در جیب تفکر کشید و فهمیده که از اصغا
و معاملت بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان
ملامت شنید و دید آنچه دید بیت کس از دست جور زبانها نرست * اگر خود نمایست
و گر حق پرست ثمره می فرمودند سالک را در ابتدای سلوک بمطالعهٔ کتب یقینی و تحصیل
علم دینی بقدر اشتغال باید زیراکه او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول
بما لا یعنی است افاده و استفادهٔ علمیه ازان بازش دارد و اگر از استیلای جاذب بیخود
است بخودش باز می آرد و در سلسلهٔ مجانین نمیگذارد و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند
که نباید که سالک علی الدوام تمام جذبه در رباید زیراکه درین صورت معرفت حاصل
نیاید چنانکه مجذوب مغلوبست از مشاهدهٔ جمال مطلوب محجوبست فرد مرا وصال
تو هرگز چگونه دست دهد * که در حضور تو از خویش میشوم غایب * و نیز می فرمودند که
حال بمثابهٔ رنگیست که گاه هست و گاه نیست که اگر صاحب حال را بهره از علم باشد
مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال در زاویهٔ غفلت و اهمال نماند علم دست
او گیر خویش گرداند ثمره می فرمودند یک میل است که در وجود انسان تعبیه است
و او بادا عیهٔ متنوعه همان میل واحد در گرسنگی طعام خواهد و در تشنگی آب و در زمان
خستگی بجا ست رغبت کند و در آوان ماندگی بخواب و چون از همه مهجور شود جمع کند

الطلب رب الارباب البس هر که سیر بخورد و آشامد و تن خود را در لذت مباشرت و خواب
کشید استیلای او در حق حق مزید طبیعت او بحصول دواعی محظوظ و بهره مند گشت و
آن چیز بهمین قدر چون بنایم خورشید گشت مثنوی تات چون خردین سرای
خراب + محکم از نان پرست و پشت ز آب + پای کی برنهی ببام فلک + باده کی درکشی
ز جام ملک + و آنکه این داعیه را از حضور مدعای او باز داشت و در خوردن و آشامیدن
و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد مگر بقدر ضرورت اشتهای او از جمیع مشتهیات یوم
محروس گشته عنان محبت و زمام همت از مجاز بحقیقت مصروف شد نظم تا خیالے
میل تو چون هر بود + تا بدان سیر حقیقت سیر بود + چون هر اندای شهوة و هرت بریخت
آنکه کشتی و آن خیال از تو گریخت + هر نگهدار چنین شهوت مران + تا پسیلت بر د سوی
جنان + خلق پندارند عشرت می کنند + با خیالی هر خود بیر می کنند + و نیز می فرمودند که هر که
تن پرور و فارغ باشد حسب المقدور در تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکه مرتاض و ضعیف
بود و بیرانی الجمله باستراحت دلالت باید نمود و نیز می فرمودند که سالک را باید که حقوق
نفس او را رساند و از حظوظ نفسانی پرهیز نماید و منتهی اگر از حظوظ نیز متمتع گردد شاید
نقل ست شیخ ابراهیم کفش دوز که نعلین کسب پوشیده قدم در طریقه درویشی نهاده
بود روزی بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استرشاد پیغام فرستاد که مرا درین ولا
تفرقه روی داده و جمعیتی که داشتم در معدم نهاده در جواب وی فرمودند که خلاف
عادت و انصراف و جمع معیشت کرده باید اگر کسوت درویشی در بر ست لباس خوب
باید پوشید و اگر کنج عزلت مقرر است در سیر و سیاحت باید کوشید و اگر نماز معکوس
و نوافل کثیره معتاد است بفریضه و سنن مؤکده اختصار اختیار باید نمود و امیدوار
وصول فیض نامتناهی الهی باید بود شاید که بجوی آب رفته باز آید نقل ست روزی
یکی از مخدومان که مملکت وجود خود را فی الجمله ویران ساخته و بار تکالیف واجبات شرعیه
را از دوش انداخته بخدمت حضرت ایشان باز نمود که نماز سفر و حضر را قضا می کنم و بعضی
دیگر نیز از ما وجود می گیرد و مآل حال ما چگونه باشد فرمود تلبیس علی الخراب خبر لیعنی

موضعی که ویران باشد سلطان ازان موضع خراج نخواهد و فرمودند که هر که پیشانیہ را از سر انداخت از وی عشر که طلب کند **بیت** عاشقان را سر زمان سوزید نیست ٭ برده ویران خراج و عشر نیست **نقل ست** یکی از اهل تجرید که از فقدان مطلوب دل تنگ شده بیرنگ بیفتد ان بر آمده بود روزی در خدمت حضرت ایشان عرضه داشت که هرگاه سالک فانی شود حفظ مراتب بعد از فنای وی از که صورت بندد و فانی چگونه بعمل پیوندد فرمودند چون سالک را بعد از فنا فی الله بقا بالله حاصل بشود همواره بموجب تصرف حق بر جادهٔ امر میرود و محافظ مطلق از وی بی وی حفظ مراتب بوقوع می آرد و او را از شایبه خلل و زلل مصئون و محروس میدارد کما قال جل جلاله کنت له سمعا و بصرا و لسانا بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق یعنی چنانچه فرمود خدای تعا در کلام قدسی که باشم من آن بنده شنوای و بینای و گویائی بمن بشنود و بمن تکلم کند **ثمره** می فرمودند هر گاه بنده مومن به نیت صدق عزیمت زیادت به قبر مومن رساند هفتاد هزار فرشته کمر موافقت بسته استدعای رحمت از حق در حق او نمایند اگر یکی از اولیای حق باشند مستغرق مطالعه انوار ذات مطلق سایر ملایکه با زایر مستفیض شوند و اگر بر خلاف رغم ایشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب نموده باصلاح محبوب او پرداخته بتخانه قلبش را منهدم ساخته بنای مسجد انداخته مراجعت نمایند **ثمره** می فرمودند چون عبادت و ریاضت سلف بے شایبۂ غرض و داعیه عوض می بود بنابران با سرع الزمان عقدهٔ باطن ایشان می کشود الحال هر که رایض نفس بر آرام است طالب کشف و الهام است **مصرع** اگرچه از تاب ریاضت سوخته است بشرط کاران خام ناتمام است **فرد** تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ٭ که دوست خود روش بنده پروری داند ٭ **ثمره** فرمودند که شیخ مجد الدین بغدادی اربعین اول را با خر رسانیدند و نتیجهٔ آن مرتب نشد بخدمت پیر خود شیخ نجم الدین عرض نمود در جواب فرمودند اما در نیت تو خللی خواهد بود شیخ مجد الدین عرض کردند که نیت من آن بود که بحق واصل شوم بعد ازان مهجوران را نیز واصل سازم پیر فرمودند که در نیت سما خلل است زیرا که بر عرض مشتمل است اکنون در اربعین نشین و نیت کن که حجره بمنزله

قبر است و پیراهن بحثانیکه کفن و مجد الدین مرده است و از آنهیچ و نمی یابیمن حسب الامر مرشد نیت کرد
اربعین کشید یافت آنچه یافت و دید آنچه دید ثمره می فرمودند آنکه سلطان العارفین گفت
الٰهی کیف الطریق الیک خطاب آمد دع نفسک وتعال مراد از گذاشتن نفس بالطبع است
نه تابعین اشارت به انخلاع صفات بشری است که غبار راه هست نه بانقطاع جسد عنصری
که خاک درگاه است فرد جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی + غبار ره بنشان
تا نظر توانی کرد ثمره می فرمودند کافۂ انام در ضرب معاش بر سه نوع اند یکی آنکه عطیه الٰهی را
از خلق بپوشد و در اظهار افلاس کوشد او منافق باشد دوم آنکه مطابق آنچه از اسباب
دنیوی دارد و معیشت بظهور آرد او موافق باشد سوم آنکه مجاری احوالش بفقر و فاقه
جاری باشد و او در مقام ستاری این از همه فایق باشد و بحکم اظهار النعمة شکر شریعت
شکر رازایق شود ثمره می فرمودند چون بر درویش توکل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه بی
خطرهٔ دل و احتمال شبه و منت حاصل و حاصل آید باید که اقبال نماید و اگر بر در استغنا
زند و از اخذ آن اباکند هم بمثلش محتاج شود زیرا که بنده را بنده باید بود و صفات بندگی
احتیاج و افتقار است و استغنا و بی نیازی صفت ذات ملک الجبار است و قول
شیخ ابوبکر همدانی قدس سره که در نفحات الانس مسطور است تائید این معنی میکند که گفته
درویشی سه چیز است ترک الطمع والمنة والجمع یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی
و چو بگیری جمع مکنی ثمره می فرمودند که از شیخ جنید قدس سره منقول است که خطوتان قد
وصلت یعنی یک قدم بر نفس خود نه و آن دگر در کوی دوست + هر چه بینی دوست
بین با این و آنت کار نیست + ثمره فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که مراد از قدم
نهادن بر نفس شناختن اوست که واسطهٔ رابطه معرفت بدوست ثمره می فرمودند در
نماز سهوی که از مصلی واقع می شود بر دو قسم است عامه و خاصه سهو عوام نتیجه
آنست که دل ایشان از دگر تعلقات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی
باعث انعدام حضور و استلزام قصور نماز ایشان شود و سهو خواص ناشی از آن است
که چون باطن ایشان در حالت نماز از غایت نیاز مستغرق شود و اصول بر فروغ عقل غالب

آید و قلب التفات بحرکات قالب نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین صحو
آنجا لهو در لهو است و اینجا محو در محو بیت در خانهٔ خم ابروی تو چون یاد آمد ٭ حالتی رفت
که محراب بفریاد آمد ثمره می فرمودند هر که مذهب او مخالف مذهب شما باشد صحبت و اختلاط
را نشاید زیرا که دران مصاحبت مداهنت نموده آید و آن بقاعده اهل نفاق گراید فرد
سخت موعظه پیر صحبت این حرفست ٭ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید ٭ ثمره و فرمودند
که از صحبت مجاذیب نیز محترز باید بود اما از هر گونه امداد و اعانت این جماعت باید نمود
زیرا که در خدمت مجذوب فایده است و در صحبتش نقصان عاید ثمره می فرمودند اگر
مرشد طالب خویش را اختلاط با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا که طریقه سلوک این طایفه
مختلف است یکی خلوت میگزیند و یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می فرماید و یکی
رعایت قوت مینماید چون سالک مبتدی بر خلاف پیر خویش مسالک متنوعه مشاهده کند
محتمل که مذبذب شود و در ورطهٔ تعطیل افتد بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ثمره می فرمودند درویشی منحصر بر هشت
صفت است کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طهارت
و نفی خواطر بذکر و ارتباط قلب بمرشد پس در ذات هر که این صفات موجود است اگرچه
از ابنای دنیاست محمود است و در هر که صفتهای مذکوره معدوم است اگرچه فقیر است
گر ثمره فقیر محروم است و فرمودند که حضرت شیخ ازین صفات ثامنه دو صفت انتخاب
کرده اند که درویش را کافیست و علل او را شافی یکی نفی خواطر دوم ربط قلب زیرا که
چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علاست دل مرید نیز بطفیل ارتباط بدان عکس
آن تجلی را سزاست چنانچه نیر منیر چون بر آب تابش می باید و فرمودند این مصرع
دو دل یک شود بشکند کوه را ٭ مبنی برین معنی است ٭ چون دل طالب با دل مرشد یکی
شود کوه نفسانیت را بشکند و فرمودند که در طریقهٔ شطاریه درویش را یک صفت باید
فقط و آن اشتغال است بدین شغل که الله و ما سواه بیت هر چه بینی یار هست
اغیار نیست ٭ غیر حق جز وهم و پندار نیست ثمره می فرمودند طالب که بلند همت

باشد چنانچہ بدریافت ہیچ مقامی از مقامات قانع و خورسند نشود و پای طلبش بدان سبند نگردد و او را بہ پیر چندان احتیاج نباشد چہ پیر نسبت ہمین مطلوبست کہ سالک مبتدی و متوسط نماند و بارشاد وی خود را بانتہای مطلب رساند بیت گر شود این درد دامنگیر تو بس بود این درد دا کم پیر تو نقل ست روزی یکی بعرض رسانید کہ با آنکہ حضرت ایشان در جوار مزار متبرکہ پیر خود سکونت دارند و بزیارت مرکز طہارت کم میبروند چہ معنی دارد فرمودند حضرت شیخ نیز بزیارت مرقد منور شاہ شکر محمد رحمۃ اللہ علیہ در ایام عیدین می نمودند و میفرمودند کہ قبر پیر و وجود مرید است پس بمعنی قریب است اگرچہ بصورت بعید است ف و درجان سنی زراہ معنی ٭ چون یافتہ ام جہات جو یم ثمرہ می فرمودند قبض نسبت با حوال مبتدی بمثال ابر است در فصل تابستان کہ متلاشی میگردد باسرع الزمان و نسبت بحال منتہی بمثابہ ابریست کہ متراکم میشود ہنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی مقبوض میماند دران موانع و نیز می فرمودند کہ خوف و رجا عبارتست از مقام عابد و قبض و بسط اشارہ بمقام عاشق و ہیبت و انس کنایت از مقام عارف ثمرہ می فرمودند حیرت را دو صورتست یکی مذموم و یکی محمود آنکہ مبتدی را پیش آید مذموم است و آنکہ منتہی را روی نماید محمود زیرا کہ حیرت مبتدی مستلزم آن سد راہ است و حیرت منتہی مستوجب استغراق فی اللہ آن باعث زوال طریقت است و این نتیجہ کمال معرفت و نیز میفرمودند مبتدی را بر حقیقت دنیا کہ جزوی از آن طالب عقبی و ما فیہا ست بتمامی اطلاع نباید داد مبادا کہ بالکلیہ دل از عمل بپردازد و خود را در ورطۂ بطالت اندازد ثمرہ می فرمودند فواید بسیار در و مفارقت سہ ہیچ است زیرا کہ دل از محبت اولاد و اموال منقطع میشود و فایدۂ اول کہ در اداء حج وجود میگیرد مہاجرت است از وطن و فرمودند کہ طول وجود اقامت در وطن رابطۂ محبت از عیال و اطفال صورت انقطاع نپذیرفت بیت نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چہ کنم حرف دگر یاد نداد استادم ٭ این کمترین فضل اللہ محمد وجیہ اللہ بعرض رسانید کہ فقیر ان بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشتہ مراجعت می نمایند و بتعلقات دل سے افزا ابتدا از چہ باشد فرمودند کہ مبارک بشما پیسنگ ممکن ست فقد غالب سر بکوہا ابد از

وصول آن در معرض امتحان می آید و عیار خالص و مغشوش کماهی می نماید فرو خوش
بود در محک تجربه آید بیان ہ تا سیه روی شود هر که در وغش باشد ہ و نیز می فرمودند
هر که بسعادت حج مستسعد گردد وی را باید که خود را بحاجی ملقب نکند و بوسیلهٔ این لقب
مال و جاه طلب نکند چه صفات دینیه را وقایهٔ تحصیل اسباب دنیویه ساختن ضلالت
محض و جهالت صرفست چنانچه بعضی سادات و علما و حفاظ و فقرا که سیادت یا علم یا حفظ
قرآن یا درویشی خویش را بهر اظهار کمال و حصول جاه و مال وسیله می سازند
ثمره می فرمودند که حقوق والدین در ذمهٔ فرزند بمرتبه ایست که اگر مادر و پدر یکی
کافر باشند و فرزند را بفرمایند که برای ما گوشت خوک بیاور و بیارد و اگر بطبخ آن امر نمایند
پخته و مهیا ساخته پیش ایشان بیارد لیکن اگر با کل تکلیف کنند نخورد زیرا که درین صورت
مخالفت فرمان ایشان متضمن مطاوعت امر رحمن است و فرمودند که شیخ ابو الحسن
خرقانی را قدس سره برادری بود که چنانچه شیخ مدام در مراتب طاعة دنیا بود او کوشیده
وی علی الدوام دلجوئی و خدمت والده گذرانیده می روزی الهام ربانی بشیخ خرقانی در رسید
که این دولت که ترا نهاده ایم یعنی مرتبه که تو داده ایم بطفیل آن برادر تست که در خدمت
مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوندا وی خدمت مخلوق
اختیار کرده من لبیادت خالق روآورده تکلیف نفسانی کشاملحال من شود بطفیل وی بود
جواب یافت که مخلوق بخدمت و امداد محتاج است و حضرت الوهیت از عبودیت شما مستغنی و
محقق است که خدمت نیازمندی از عبادت بے نیازی اهم باشد فایده آن اتم
فرد طریقت بجز خدمت خلق نیست ہ بتسبیح و سجاده و دلق نیست ثمره می فرمودند
بر چرم درسباع جلوس نمودن مورث صفات بهیمه است و در طبیعت سلیمه انسانیه
و بر پوست آهو نشستن باعث عدم تمکین و اطمینان و وجود خطرات سیاحت و سرگردانی
است و فرمودند که حضرت شیخ و بعضے اوقات پوست گوسفند بجهت جلسه اختیار می
نمودند و می فرمودند که در وقت جلوس صفت عزت و مسکنت در طبیعت سرایت میکند
ثمره می فرمودند چون کسی از مقربان سلطان یا از طایفهٔ شاهان می خواهد که ارادت بمن درست

نماید بر دلم بغایت گران می آید اگرچه این عطیه ایست از عطیات الهی و موهبت است از مواهب
نامتناهی که بنده مقبول دلها شود و خلایق بنیت انابت بملازمت وی روند و حکایت این بدان
ماند که سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله علیه شبی از شبهای زمستان غسل واجب شد چون در آب
سرد غسل کرد از مفرط برودت آب و خنکی هوا و جوش بغایت متاذی گشت رسنده که وقت
در سر کشیده و پهلو بر زمین نهاده دران حال حسیم متعال اژدهای را بهم خوابگی وی فرستاد
خدمت سلطان علیه الرحمة والغفران چون در خواب بود پهلویش بحوایج نرم و
گرم احساس فرمود مانی بدان استراحت نمود بعد ازانکه سر از خواب کشید و صورت
واقعه بدید گفت خداوندا اگرچه تو از لطف عمیم باصلاح این بنده سقیم پرداختی و بجهت ازالت
ایذای برودت از تن من این مخالف را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
و دلم را طاقت مصاحبتش نیست بمجرد خطور خطرهٔ مذکور در خاطر خطیر سلطان علیه الرضوان
آن ثعبان جدا شد و برفت و نیز می فرمودند که از کلمات فایض البرکات مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی قدس سره السامی منقولست که هر که صاحب حسن و جمال و خداوند ملک
و مال نباشد و خلایق بزیارت وی رجوع نماید علامت آنست که اشعهٔ انوار آفتاب تجلی
الوهیت بر آیینهٔ باطنش یافته و دلش بدان وجه قبول قلوب یافته ثمره چون کسی از ارباب
ارادت ترک می نمود و بعرض حضرت ایشان میرسانید در جوابش میفرمودند که ترک اسباب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابسته بتوفیق که بعضی
را بعد از ترک اشتغال غلبهٔ حال بخیال می نماید و رطوبت تعب حرارت طلب فرو می
نشانند و بعضی را ترک تعلقات چون خاریست که از پای دل بر آید و بد و کار سلوک این [illegible]
مشکل بسر آید فرد یک قدم بر نفس خود نه وان دگر در کوی دوست * هر چه بینی دوست
بین با این و آنت کار نیست * و نیز می فرمودند که در سلسلهٔ شطاریه طالب را ترک نمی فرمایند
و بقطع لباس ظاهری نمی نمایند بلکه در هر شغلی که باشد بهمان حال مشغول می سازند و
تبدیل باطن وی می پردازند لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب * سوی او می غیژ و اورا
می طلب ثمره می فرمودند اعطای خلافت مستلزم حال جست و جوب کمال نیست یعنی لازم نیست

کہ پیر کامل مریدی را خلافت دہد کہ صاحب حال باشد چہ ہر کہ را کہ خلیفہ سازند جمعی بارادت
او بپیر دارند ہر آینہ ایشان را بوفق استعداد خویش رہنمونی خواہد کرد مثلاً شخصیست
کہ شرائط طہارت واحکام نماز بواقعی میداند وبا دای آن مشغولست اگر خلافتش دہند
گنجایش دارد زیرا کہ چون تارک الصلوتی دست بیع وی دست دہد یقین کہ بتلقین
نمازش ہدایت خواہد نمود وا ینقدر ارشاد بہ نسبت باستعداد آن مرید کفایت خواہد بود شمرہ
می فرمودند چون از حضرت شیخ شنودہ بودم اشتغال بتسخیر اجنہ طالب حق را لائق نیست
نباید آن ہرگز التفات بدان نکردم بیت کردیو تسخیر تو گردد ❊ زین ہر دو چہ حاصل
تو گردد ❊ اما ہر سال در اربعین نشستمی وبہ نیت حصول کمال معرفت بدعوت اسما اشتغال نمودمی
مگر ہیچ موکلی در نظرم نیامدی ومریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودندی
وبخواندن اسما امر نمودندی در حجرۂ بعضی موکلان حاضر شدندی وبا ایشان مکالمہ کردندی
من اینمعنی را از ایشان شنودم وبخدمت حضرت شیخ باز نمودم کہ اصحاب در حین قرأت
اسما موکلان را می بینند وتکلم می کنند ومرا ہیچ نمی نماید فرمودند بہتر آنست کہ ظاہر نشوند
وچیزی در نظر داعی نیاید شمرہ می فرمودند کہ یکی از روزہا در اربعین بخواندن اسما مشغول بودم
ناگاہ جمیع اعضای من بنام من ذاکر شدند وبزبان فصیح اسم برہان بیان میکردند چون صورت
حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بسیار خوبست گفتم اگر باسم حق ذاکر شدندی بہ از آن
بودی فرمودند این اتم وافضل ست وفرمودند کہ مضمون کلمۂ سابق کہ حضرت شیخ فرمودہ
بودند بہتر آنست کہ چیزی در نظر داعی نیاید بعد از چندگاہ بظہور پیوست اما بہتر این کلمہ صورت
ظہور نہ بست ونیز می فرمودند کہ درویشی را حضرت شیخ ذکر نفی واثبات تلقین کردہ بودند
چون وی روزی بذکر مذکور اشتغال نمود بعرض حضرت شیخ رسانید کہ بہنگام ذکر ہر چند
در نفی ممکنات می آیم ومیخواہم کہ اثبات ذات متعالی صفات واجب الوجود نمایم وجود خود را اثبات
می یابم در جواب وی فرمودند کہ مقصود ہمین ست دیگر چہ باید بیت ہر نقش خود است فتنہ
اتباش ❊ کس نیست درین میان تو خوش باش ❊ ونیز میفرمودند کہ حضرت شیخ در سال سہ
ماہ در اربعین نشستندی ونہ ماہ مجلس داشتندی ودرس گفتندی و فرمودندی کہ عمل

موافق این بیت خواجه حافظ شیراز است که گفته قره کرده بیت آن همه سال می پرستی کن با
سه ماه سیمبر روشن ماه پارسائی باش ✤ روزی این کمترین عقیدت آئین بعرض رسانید که در ذکر
نفی و اثبات خطور خطرات محل حضور دل میشود و در پاس انفاس فی الجمله امان میدهد از چه
باشد فرمودند از کار و اشغال متعدده است و غیر متعدده سالک را باید که در آنچه جمعیت دل
خود مشاهده کند بران مواظبت نماید بلکه در جمیع امور دیگر نیز مناسب وقت و حال است چون
جلوه و خلوت و اقامت و سیاحت و غیره مراقبه دل باشد بهر چه اقبال کند دست دران زند چه
ذکر و شغل و چه تلاوت نماز سه دل بود که به مقصود مشوغافل اند ✤ گردد دل گرد از مقصود شود
حاصل اند ✤ روزی دیگر بعرض رسانید که درین ولا در خلا دل را جمعیت فراهم نمی آید لاجرم
صحبت و اختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بود قسم است که دلهای سالکان از آن مستفیض
میشود یکی فیض نبوت دوم فیض ولایت فیض نبوت آنست که جلوه مستلزم جمعیت باشد و فیض
ولایت آنکه جلوه مستوجب ملاوت گردد و سه همسایه همنشین و همره همه اوست ✤ در دلق گدا
و اطلس شه همه اوست ✤ در انجمن فرق نهان خانه جمع ✤ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
و نیز فرمودند که اولیاء الله موافق کشف خود با عامه مومنان سخن گویند مستمعان بدان
ایمان نیارند بلکه در طریق تکفیر و انکار پویند و همچنان اگر اقطاب با اولیا موافق مکاشفات خویش
رمزی در میان نهند ایشان تصدیق آن نکنند و کذلک اگر غوث که آنرا قطب الاقطاب
نیز خوانند با اقطاب بر طبق نظر خود دقیقه بیان سازد بجز صدق آن در آئینه حوصله ایشان پرتو نیفگند
از و نهایتا غرفا خاطبوا الناس علی قدر عقولهم شنیده وقت خود ساخته اند و با هر کس بقدر استعداد
وی بهره داشته کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی ✤ رباعی جان دل را طاقت این جوش
نیست ✤ با که گویم در جهان یک گوش نیست ✤ آنکه میگویم بقدر فهم تست ✤ مردم اندر
حسرت فهم درست ✤ و نیز فرمودند که چون مجالست که سخن خواص را عوام معلوم کنند باید که
آن سخن را از شائبه قصور و قصور مبرا و منزه دانسته بدرک ناقص خویش مذموم نکنند چنانچه
نقل است که مردی را از اهل نیاز در عشق مجازی دل سلیم شکستی الیم انداخته بود
تا ز معشوق ستمکار آن مجروح بیچاره را در بادیه مهاجرت دل صد پاره آواره ساخته عاشق

مسکین بجناب ولایت مآب سلطان العارفین ابواب احوال حسرت مآل خود را بر سبیل
استفتاح معروض داشت جواب یافت که نقوش دوئی و حروف منی و توئی را بگزلک
غیرت از لوح ضمیر بتراش و خود را معشوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب انیست
حایل بود تفہیم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین دران حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان بپاسخ کشودند بقدر حوصلهٔ او تکلم فرمود و بعد
از اختتام این کلام فرمودند مرا نیز مضمون این قول عزیز در ابتدای حال محال می نمود تا
تا آنکه روزی بعزم ملاقات فایض البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شتافتم و بهنگام عبور بر بازار عدم شهود اغیار آئینهٔ دل را بیغبار یافتم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظوم گشت و راست چون تیر در نظرم از من درگذشت
خواستم که او را ببینم خود را بجو دادم دیدم داد را بی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدم آنگاه
حقیقت آنچه از بابزید شنیده بودم فہمیده **ف** و پرسیدیکی که عاشقی چیست * گفتم که
چو من شوی بدانی * این کمترین تحقیق از تنزل احوال خود نسبت بایام ماضی بعرض رسانید فرمودند که
چنانچه در مسالک ظهوری بلندی و پستی پیش می آید و راه رو را در طی آن مراتب صعود
و هبوط روی می نماید و او در فرو شدن به پستی خود را معطل نمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از جملهٔ انقطاع راه هست همچنان در طریق معنوی نیز عروج و نزول نسبت
باحوال دل سالک وجود میگیرد و در هر دو حال سلوک صورت می بندد **ف** و از مشکلات
طریقت عنان متاب ای دل * که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز * و فرمودند سالکی
که بر یک حال باشد ویرا ترقی محال باشد ثمره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ جنید رحمة الله در جای نشسته یافتم که طالب حق را باید که آلودگی استعمال
نماید بنابران هرگز بجز ظروف خاک ظرفی قیمت ناک در جملهٔ املاک خویش نگاه داشتم چنانچه
در مبادی احوال دو کرت و زود در حجره در آمده یکمرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبهٔ دیگر چادری
که چندان بچیزی نیرزد بجا یافته برداشته و بگذشته و نیز می فرمودند که چون دزد در خانهٔ
درویشان در آید و چیزی از امتعهٔ خانهٔ ایشان برباید بر صاحب خانه شکرانهٔ این معنی لازم آید

که حق جل وعلا ویرا فارغ البال نخواهد و خاطرش را متعلق بچیزی میگذارد ثمره می فرمودند که
نماز جماعت بصف اول نشستن و نظر بتحصیل ثواب جزیل داشتن مطابق مذهب فقهاست
و در صف آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار به برادر مؤمن ایثار فرمودن موافق مشرب فقراست
ونیز می فرمودند که آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیروان طایفه
یعنی اصحاب طریقت تبعیت جمعیت نمایند ثمره میفرمودند مرا علم عروض و قافیه ممارستی نبود
روزی حضرت شیخ فرمودند که اگر بعد از فراغ تدریس در خلوه حاضر شده استفاده این فن
نیز نمائید رخصت ست من بعرض رسانیدم که هرگاه حضرت در خلوت تربیت ملتفت
شوند چرا در آن وقت دقیقه از دقایق حقایق معروض دارم و بجواب آن مستفید نگردم فرمودند
که اگرچه آنساعت مقتضی این جواب شد اما بعد آن بخاطر رسید که بهتر چنان استی که بمقام تسلیم
مستقیم بودمی و آنچه فرمودند بلا عذر ارتکاب نمودمی بیت چون گزیدی پیر هان تسلیم شو
همچو موسی زیر حکم خضر رو + و بیتی موزون که از حضرت ایشان در حالت وجدان شوق صدور
و عز ظهور یافته اینست بیت سر تا ز کتر بگویم بشنوای جان پدر + در خود نگر آن وجه مطلق
تا نگردی دربدر + و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از آنجمله یک غزل درین
محل از وجه تبرک توارد نموده شد و آن اینست غزل ای طوطی خوش گوی بمنقار
دو عالم + شد آینه روی تو رخسار دو عالم + خواهی بنخ خویش ز هر گونه تماشا + ورنه غرضت
چیست باظهار دو عالم + زلف سیهت در تتق غیب نهان بود + ظاهر شده در کسوت اغیار
دو عالم + آن جان جهان گر خود در غیب نهان بود + گشتست عیان بر سر بازار دو عالم +
چندی بنشین با می و معشوق زمانی + چون هست دلت مخزن اسرار دو عالم + ثمره
می فرمودند که حضرت شیخ تخلص خویش را چندی بنابر این اختیار نموده بودند که چندی بیعتی
لشکریت و ایشان در سلک خلفای شاه شکر محمد قدس الله سره با انتظام داشتند
ثمره میفرمودند از فرزندان مشایخ که در حین حیات پدر به رتبه کمال و تکمیل رسیده اند لیکن
از آن نیز خود را مرشد سی دیگر متعلق نمی سازند و با رادت پیری نمی پردازند و توجه بفقر
آبا و اجداد خویش نموده در مقام ارشاد می نشینند غلط میکنند زیرا که رشته می قایم باید

تا تربیت و توجہ ظاہری و باطنی وی عقدہ مریدان و مستفیدان بوجہ احسن کشاید و فرمودند کہ
اگر استفاضۂ استرشاد از قبور جایز بودی ہیچ مرید با پیری حاجت نیفتادی جمیع طالبان
حق رجوع بمدینۂ شریفہ نمودہ بودند بمرقد منور روضۂ مطہر آن سرور کردندی و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشتہ بمطلب رسیدندی **فـــرد** چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی*
بباید مصطفیٰ را جبرئیلی و نیز فرمودند سماع حقیقی را کہ در ضمیر انسان مضمر است بظہور می آرد
و نقاب از جمال شاہد بی مثال در حال بر میدارد سے مطرب عشق عجب ساز و نوای دارد*
نقش ہر نغمہ کہ زد راہ بجای دارد* و لہذا قال ابو طالب مکی فی قوۃ القلوب من انکر السماع
فقد انکر سبعین صدیقا من الصحابۃ والتابعین یعنی ہم برای این معنی گفت ابو طالب مکی
در کتاب قوت القلوب کہ ہر کہ انکار کرد سماع را پس تحقیق منکر شدہ ہفتاد صدیق را از صحابہ
و تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین **بیت** ہر کہ شد محرم دل در حرم باز بماند* و انکہ این
کار ندانست در انکار بماند و در نفحات الانس مسطور است کہ روزی خدمت مولوی
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سرہ فرمودند آواز رباب صریر باب بہشت است
کہ ما میشنویم منکری گفت ما نیز ہما آواز می شنویم کہ چنان گرم نمیشنویم کہ مولانا خدمت
مولوی فرمودند حاشا و کلا آنچہ ما می شنویم آواز باز شدن آن در است و آنچہ وے
می شنود آواز فراز شدن در است **قطعـــہ** میگریم راز دیار گوید رزقست* چون
رزق بود ولی کہ در خون غرقست* تو پنداری کہ جملہ دلہا دل تست* نی نی جانا میان
دلہا فرقست* **شعر** و نیز فرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وارد میشود و رقص
صورت می بندد در ان حالت لکد غنا بر زمین و زمان میزنند و آستین ہمت از دو جہان
فشانند اما بعد از فراغ آن تجدید وضو لازم نمی دانند و بہمان طہارت نماز میخوانند اگر منکری
برین حرف انگشت اعتراض نہد و گوید کہ اگر سماع ایشان از نتایج بیخودی است پس مستلزم
نقض طہارتست و اگر دران حالت با خود حاضر اند پس مستدعی چیست جواب او نیست
کہ اسقاط شعور ایشان از ظہور جذبات بمثابہ سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نہ بینی کہ چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیا از لمعاش ضایع نشود بلکہ در مقابلہ

تجلیات آفتاب جهانتاب تحمل و تلاشی نماید باز چون در خانه باز کنیش و درآرند احتیاج تا باز
نیفتد همچنان بر موافقت اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المعنوی نظم چون زمانه شمع
پیش آفتاب + نیست باشد هست باشد در حساب + هست باشد ذات او تا تو اگر +
بر نهی پنبه بسوزد آن شرر + نیست باشد روشنی ندهد ترا + کرده باشد آفتاب او را فنا + چراغ
آنجا که خورشید منیر است + میان بود و نابودی اسیر است + و نیز میفرمودند که صوفی
ماقبل ازان که وجد مستولی شود اگر به نیت حصول آن تواجد گراید شاید کما قال علیه السلام
او رائیتم اهل البلاء فابکوا وان لم تبکوا فتباکوا یعنی چنانچه فرمودند علیه السلام که چون ببینید شما اهل
درد و بلا را پس گریه کنید و اگر گریه نیاید شما را پس بتکلیف بیارید گریه را و بروایتی دیگر شان
ورود این حدیث چنانست که فرمودند علیه السلام صحابه را که چون تلاوت قرآن کنید بگریید و
اگر گریه نیاید بتکلیف بیارید بعده چون پیوسته بزبان هند گفتم میفرمودند این بیت فرمودند که
هندی جهوته موته کهیلی سچ مچ هوئی + سچ مچ کهیلی لاکوئی فرد دردے
اگرت نیست بتحقیق بتقلید + چاکی گریبان زن و خاکی بسر انداز + و نیز میفرمودند که حضرت
شاه شکر محمد رحمة الله مریدان خویش را آنگاه رخصت مجلس سماع میفرمودند که رد ونه کطی
سینه شستند فرد وغسل در اشک نه دم کامل طریقت گو نیند + پاک شو اول و پس دیده بر آن
پاک انداز نقل است روزی یکی از فقرای حقه بخدمت حضرت ایشان اظهار نمود که
درویشی مسافر میگوید که مدت چهل سال است که سیاحت میکنم و همه جا سیری کشیده ام
غایتاً مشرک محرمات در دنیا قطعاً ندیده ام یعنی هیچ نفسی را این گناه خوار نیست که مشرک
باشد و هیچ شئی بهم محرم. و دیگر نیست که حرام و مهلک باشد در جواب وی فرمودند که صاحب
این کلام یا صدیق باشد یا زندیق زیرا که صدیق چون خرقه ترکیب عنصری بر ساحل فنا
افگند و مستغرق بحر مجاهده شد و مشاهده بکف آورد هیچ ذره از ذرات مکونات بی
احاطت ذات بلا الکنه وجهات ندید و خبر یک وجود حقیقی اغشبات عامی در نظرش نیامد
هر آئینه در آئینه شهود تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت و از در تقاضای توحید بی
غبار است غبار اغیار نگذرد یافت آنجا کفر و ایمان همرنگ دید و حلال و حرام هم سنگ یافت

درین مقام نه کفر است نه دین نه شک است نه یقین نه آنست نه این اگر لی پیری ای دوست
دو مغزی یا لی پی دوست دانی چه نیکوست مثنوی پیش توحید او نه کهنه نه نوست * هم هیچ
است هیچ اوست که اوست * در دوئی عقل راست هیچا هیچ * چشم ایمان دوی نه بیند هیچ
اما زندیق چون در طریق مخالفت افتاد بر متابعت نفس اماره قدم فسق و فساد و سر از
جیب اباحت بدر کرد و سبیل الحال خود و از بند صورت خلاص نشد و بحقیقت اشیای نیز ناچار
بواسطهٔ اضمار مخالفت و انکار شریعت مختار بسبیل تقلید بدین کلمه دوئی استظهار آورد لطیمه
از مقلد تا محقق فرقهاست * کین چو داود است و آن دیگر صداست * کافر و مومن خدا گویند
لیک * در میانی هر دو فرقی هست نیک ثمره میفرمودند در تفسیر آیات متشابهات چنانچه
کریمه اینما تولوا فثم وجه الله و ید الله فوق ایدیهم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سه نوعست معتقد
بعضی چنانست که حق سبحانه را وجه هست نه چون وجوه خلایق بل وجهی که مراد راست لایق
و دست هست نه چون دست ما تو بل دستی که سزاوار است بحضرت کبریای او و جماعه را
عقیده بر آنست که از وجه مراد ذاتست و از ید قدرت و همچنین هر آنچه متشابهست را تاویلی است
مطابق علم و حکمت و طایفه را اعتقاد آنست که برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
ادراک کنه آن عاجز باید بود ثمره میفرمودند در تفسیر آیهٔ کریمه و ما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون بعضی مفسران مثل حجت الاسلام گفته اند که لیعبدون ای لیعرفون و این معنی را
از وجهی چاره نیست زیرا که هرگاه خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کرده
بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظهور خلقت بر طبق مشیت صورت
نه بندد و غایتا توجه این معنی چنین باشد که جمیع اجنه و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
فی الجمله نصیبی از معرفت نامتناهی الٰهیه هست چه هر فردی از افراد جن و انس عارف
برانیست که حق سبحانه خالق یگانه و جان بخش جهان آفرینست نه صنعه و هیچ
سری نیست که سر خدا نیست * در تفسیر آیهٔ کریمه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر
ما دون ذلک لمن یشاء ثمره میفرمودند که نزدیک محققان کلمه لمن یشاء در شان هر دو طایفه
محتمل است یعنی از مشرکان نیز کسی را که خواهد بیامرزد یا آنکه سوای شرک معاصی هر گز

کہ خواہد از اہل عصیان عفو سازد و دیدار از وفور رحمت در بحور مغفرت انداز د مثنوی بے
نیازیش را چه کفر و چه دین + بی نیازیش را چه شک چه یقین + چه مسلمان چه گبر بر در او +
چه کنشت و چه صومعه بر او + و نیز میفرمودند که در تفسیر انوار الاسرار که حضرت شیخ نوشته اند
در بیان آیه کریمه یا ایها الذین امنوا امنوا بالله یعنی ای آن کسانیکه ایمان آورده اید ایمان
بیارید بخدا ای نهصد وجه تحریر فرموده اند ثمره در تفسیر آیه کریمه و ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیست هیچ یک از جنبنده مگر آنکه حق سبحانه گیرنده است موی
پیشانی او بدرستی که رب من بر راه راست مستقیم است میفرمودند که چون افعال بر صراط
مستقیم بود مقرر شود که ماخوذ نیز بر همان صراط رود زیرا که ماخوذ را از طریق انقیاد و اتحاد
اخذ انحراف و اختلاف صورت نبندد بیت در طریقت هر چه آید پیش سالک خیر اوست +
بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست + و فرمودند که این صراط مستقیم اسمائیست و آنکه
در سوره فاتحه مسطور است که اهدنا الصراط صراط المستقیم انبیائیست ثمره در تفسیر آیه کریمه
نون والقلم و ما یسطرون میفرمودند که نزد محققان نون کنایت از ذاتست و قلم عبارت از
صفات و ما یسطرون اشارت بموجودات مکونات و لهذا این کمترین خلق الله محمد رحمة الله در رساله خود
در منقبت حضرت ایشان بیان کرده این معنی را در قید این دو بیت در آورده مثنوی
زعرفانش رقم بستن محالست + که این معنی ورای قیل و قالست + نصیبا ز عرفان عین
تو نیست + قلم را علم به ما یسطرونست + از آن عارف بجز حق کیست آگاه + که سیر او بود بالله
فی الله ثمره میفرمودند چون حضرت رسالت پناهی از تائیدات الهی در شب معراج در مقام
قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند که قف یا محمد ان ربک یصلی یعنی توقف کن ای
محمد که پروردگار تو نماز میکند و فرمودند توجیه این آنست که اگر چه نسبت نماز بحضرت
بی نیاز مجازی محالست نهایتاً اینجا مراد از صلوة تعین همین متعالست چنانچه حدیث رایت
ربی فی لیلة المعراج علی صورة امرد شاب قطط باین معنی نسبت این کمترین خلق الله محمد رحمة الله در ان حین العینین سایل
که قادر بر کمال را در تعیین تعین بتوقف چه احتیاج فرمودند این معنی را از حضرت شیخ نیز استفسار
کرده بودند و ایشان در جواب فرمودند که اظهار توقف بمقتضای حکمت است چنانچه ایجاد عالم

در مدت شش روز با آنکه قادر بود بر آنکه در آن واحد موجود و مهیا گرداند کقوله تعالے
هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام یعنی اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین
را بقدرت کامله در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از
چیزی ثمره در بیان این حدیث قدسی که قال الله تعالی الکبریاء ردائی والعظمة ازاری
یعنی کبریا ردای منست و بزرگی ازار من میفرمودند نزدیک محققان ردا اشارة باسماء
الٰهیه است و ازار عبارت از اسماء کیانیه است ثمره در بیان این حدیث قدسی که
قال الله تعالی اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری یعنی اولیاء من که مستورانند زیر
قبه های من نمی شناسد ایشان را کسی سوای من میفرمودند که این قباب غیرت که احباب
رب العزت در تحت آن مستورانند چهار قبه اند که زینکی قبه علم است گروهی مالک انتهی در
در مدرسه بحسب حواس خمسه مقید بمطالعه ورق اند و بدیدهٔ بصیرت در مشاهده جمال مطلق
مستغرق دوم قبهٔ دنیاست بعضی مرکب اشباح در عرصهٔ دنیویه تاخته اند و بدان غبار
خود را از ابصار اعمی مخفی ساخته و با دل آگاه لحظه با سوی الله نپرداخته بیت ظاهری
ما این و آن در ساخته ٭ باطنی از جمله وا پرداخته ٭ و نیز میفرمودند که دنیا ملک و مال نیست
دنیا اشتغال است با اسباب از سبب بیت چیست دنیا از خدا غافل بودن ٭ نی
قماش و نی زر و فرزند و زن ٭ سوم قبهٔ بلاست و برخی بانواع مرض مبتلا گشته متنوعه را
چون برص و غیره بر صفحهٔ جسمیه نموده اند ظاهر پرستان را از ان نفرت طبیعت بغفلت
افزوده و در دار الشفاء انس بر روی دل سلیم گشوده چهارم قبهٔ دعاست و این سبیل
معماست فهم من فهم فرقه آئین کاس نوشیده و خود را درین لباس پوشیده بیت
بر آستان نمیخوانه گر سری بینی ٭ مزن بپای که معلوم نیست نیت او نقل است روزی
درویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد که در رسالهٔ غوثیه مسطور است که قال الله
تعالی من اراد العبادة بعد الوصول فقد اشرک بالله العظیم یعنی هر که اراده کرد عبادت
را بعد از وصال محبوب لایزال پس تحقیق شرک آورد بخدای که بزرگ است در جواب
وی فرمودند که عبادت مستلزم اثنینیت است چون بنده بر خود بندگی اطلاق کند و

وخود را عابد و حق را معبود داند هر آئینه دوئی حاصل آید و شرک وجودی روی نماید نهایتاً بعد ازانکه
که حجاب دوئی مندفع شد و نقاب منی و توئی مرتفع گشت ساجد و مسجود یک وجود مشهود میشود
آنگاه هر طاعت که از عارف واصل بفعل می آید آنرا عبودیت میگویند بضم عین که عبارت از
وحدتست بر خلاف عبادت که اشارت باثنینیت است بعده این بیت خواندند بیت
هر سر که گاه سجده نباشد ز تن جدا + هر طاعتش بحیث کنه در برابر ست + و نیز میفرمودند که
روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و دران ساعت زبان
ایشان یا رب العزت تقدس مینمودم ناگاه فرمودند این که زهاد و عباد عبادت میکنند و
میگویند انا عبد و انت رب و انت مالک و انا مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
اسناد عبودیت بخود و ربوبیت بحق اثبات دو وجود است و اطلاق وجود بغیر واجب الوجود
شرک محض و جهل صرفست رباعی بد کردم و عذر بدتر از گناه + چون هست درین عذر
چه دعوی تباه + دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل + لاحول ولا قوة الا بالله + ثمره
میفرمودند بعضی احادیث نبوی که محققان در مصنفات خود درج فرمودند و مضمون میمون
آن استشهاد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شتافته هر دو طایفه
درین اختلاف محق اند و لقا نوشته از صدق منطق نیاک میتواند بود که ارباب تحقیق هر
حدیثی در کتب رسایل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حالت واقعه یا منام بی
واسطه استماع نموده باشند و بدان تمسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
احادیث درست نیابند بیقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند ثمره در بیان این
حدیث که قال النبی صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة
میفرمودند که چون حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه بعد از چهل سال بدعوت مبعوث
شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس بست و سه سال از نبوت تا آل
بجای وحی خوابهای صالح میدیده اند و بعد ازان بیست و دو و نیم سال دیگر جبرئیل علیه السلام
می آمده و نصوص قرآنی نازل میشد پس بنا برین قاعده صورت بندد که خواب صالح یک
جزو است از چهل و شش جزو نبوت زیرا که شش ماه یک جزو میشود از چهل و شش جزو نبوت

وسه سال **شعره** دربیان این حدیث که قال النبی صلی الله علیه وسلم ایاکم والنظر الی الامارد فانهم یوکلون الله پیغمبر مودند که یکی چه آنست که کلمهٔ ایاکم مشعر بر اعتبار و انتباه باشد یعنی بر شما باد و بنظر عبرت و بیشه بسوی امردان ای عشاق بدرستی که ایشان رنگیست بمثال رنگ معشوق علی الاطلاق **بیت** درین سریست ز اسرار خدائی ✤ کز آب وگل نیاید دلربائی ✤ وجه دوم که زبان شرع قابل بر آنست اینست که لفظ ایاکم مبنی بر تحذیر یست یعنی بر شما باد که حذر کنید از نظاره امردان پس درینصورت معنی انهم یوکلون الله چنین باشد که تحقیق ایشان در دلربائی با خدا همرنگ اند یعنی چنانچه در تجلیات حق سبحانه دل از تجلی له میربایند همچنان نظاره امردان نقد دل از کف نظار گیان سلب بنماید و نیز میفرمودند که مبتدیرا در اشتغال بمشاهده جمال حقیقی و مطالعهٔ آیات معنوی توسل بمظاهر صوری و بعشق بمعاشق مجازی خالی از شهوت خفی نیست **بیت** شاهدان زمانه خورد و بزرگ ✤ دیده را یوسف اند و دل را گرگ ✤ **شعره** دربیان این حدیث که قال النبی صلی الله علیه وسلم من رآنی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان لا یتمثل فی صورتی یعنی فرمود رسول علیه السلام هر که بیند در منام پس بتحقیق دیده مرا بدرستی که شیطان متمثل بمثال من و متشکل بخیال من نشود میفرمودند که اگرچه شیطان بصورت منور آنسرور متمثل شدن نمیتواند نمود فاما تا رویت حضرت نبوت مآب در حالت خواب بسبیل توهم و تخیل ساخته میتواند بود چنانچه **نقل ست** که امام محمد غزالی قدس سره العالی مر برادر خود را امام احمد قدس سره العزیز هرگاه گفتی که من پیغمبر را در خواب دیدم وی لقی ان کردی بگفتی که آنچه دیده توهم و تصور ست نه ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنسرور را در واقعه دید آن علیه السلام خوشهٔ خرما بوی ارزانی داشت در الوقت بعرض رسانید که برادرم شغف رؤیا سے لقای مبارک بغایت دارد میخواهم بدین سعادت مستسعد گردد این خوشه تبرکی بوی عطا شود تا دلش متسلی شود آنسرور دو خرما از آن خوشه جدا گرده خود را در خواب امام نموده بوی عطا کرد چون امام احمد تصدیق گرد و خوشهٔ مذکوره را که دو خرما از ان جدا شده بود ظاهر ساخته صورت واقعهٔ خویش تقریر فرمود پس محمد بعد از انتباه صورت احمد را به برادر باز نمود فرمودند که اگرچه شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را بجرم

درجواب گفته اند نمودیا نجای حق سبحانه وتعالی نتوانند نمود یعنی ابلیس بدین تلبیس قدرت دارد که خود را
بنوعی در دنیا فرانماید که هرکه وی را ببیند پندارد که خدای را دیده **شمره** در بیان این حدیث که قال
النبی صلی الله علیه وسلم الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد میفرمودند که محتمل است بر دو معنی
یکی آنکه هرکه مجرد است شیطان با او مقید است وهرکه متاهل وکدخداست از وسواس خناس
جداست دوم آنکه هرسالکی که تنها بی راهبری وانخواهد که درین طریق رود بیای اغوای شیطان
رفیق شود وآنکه بمتابعت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس ابلیس دور باشد بیت بگوی عشق
بیدلیل راه قدم منه که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید **شمره** میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند
که چون باید تدریس کتاب مشکات المصابیح اشتغال نمودیم این نیت کردیم که اگر از جمله احادیث
علیه نبویه بر مضمون هدایت مشحون یک حدیث نیز عملتوان نمودیم آن وسیله نجات ما خواهد بود
چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل وعلا استدعا نموده که اگر در حق کسی بر
زبان من نفرین رود آن در شان وی مبدل با فرین شود ما نیز بمتابعت رسول خدا دعا کردیم
که خداوندا اگر در حق یکی از مریدان وطالبان کلمه که متصدی نقصان وخذلان وی بود
باشد گفته شود نپذیری واو را بدان نگیری بلکه از وجه لطف وبی نیازی نفرین را دعا مبدل
سازی وفرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنای تعلیم کتاب مذکور جذبه در گرفته بود **شمره** در بیان
این حدیث که عن ابی هریرة جا ناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الی النبی فسالوه انا نجد فی انفسنا ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به قال او قد وجدتموه قال نعم قال ذاک
صریح الایمان یعنی از ابا هریره رضی الله عنه مرویست که گفته اند چند کس از یاران رسول
صلی الله علیه وسلم بسوی نبی صلی الله علیه وسلم آمدند پس سوال کردند او را بدرستی که ما می یابیم
در نفسهای خویش چیزیرا که تعاظم میکند هر یک از ما آنرا که متکلم شود بدان پس گفت رسول علیه الصلوة
والسلام آیا تحقیق می یابید شما آنرا گفتند بلی گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزی که صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین در نفسانی خویش در می یافتند وبسبب عظم آن نتوانستند از آن بر زبان
میراندند آن وسوسه وجود بود لهذا حضرت نبوت پناه از آن باب ذاک صریح الایمان
فرمودند **شمره** در بیان این حدیث که عن ابی هریرة قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم

دعائین فاما احدهما فبثثته فیکم واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی از ابا هریره مرویست که گفت حفظ کردیم من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دو ظرف سرپوشیده فاما یکی ازان دو پس پراگنده ساختم آنرا درمیان شما واما دیگری ازان دو ظرف اعنی ازان دو علم اگر پراگنده کنم آنرا منتشر سازم مضمون آن بریده شود این حلقوم من میفرمودند مراد از دعائین دو علم است یکی که منبث و منتشر ساخته علم شریعت و دیگری که مخفی داشته علم توحید با وفور رحمت رب العزت و عموم شمول آن نسبت بحال اصحاب اطاعت و ارباب معصیت قدس سره میفرمودند قاعدهٔ درس حقایق در زمانهٔ سابق بنا بران نبود که سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار و انوار توحید خود بخود واضح و لایح می باشد الحال چون طالبان از قلت استطاعت کما ینبغی از عهدهٔ ریاضت و طاعت نمی برآیند و ابواب حقایق بمفتاح مجاهده نمیگشایند لاجرم محتاج اند بآنکه برایشان ازین علم چیزی خوانده شود و بیان کرده آید تا سر از ربقهٔ تقلید برآرند و بمقام توحید راسخ دارند بیت گرز تنگ شکر خندیده می نتوانم ؛ باری مگس از تنگ شکر میرانم +
و فرمودند که از سید الطایفه شیخ جنید رحمة الله علیه منقولست که هرکه معتقد عقاید است داخل زمرهٔ اولیاست و نیز میفرمودند که حضرت شیخ درس حقایق در مدرسه میگفتند جماعت بر همین انکار کردند و اظهار نمودند که چون مشایخ سلف کتب حقایق را در ملا نخوانده اند و علم تصوف را در مجالس مذکور نکرده اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند انسب باشد حضرت شیخ در جواب فرمودند که لازم نیست که طریقهٔ سلوک جمیع مشایخ متحد بود بیت هرکسی را اصطلاحی داده ایم ؛ هر یکی را سیرتی بنهاده ایم قدس سره میفرمودند که از بندگی شاه شکر محمد عارف قدس سره پرسیدند که کسی تواند که کتاب فصوص الحکم را موافق شرع بخواند فرمودند که اگر مدرس منصف باشد تواند و نیز میفرمودند که در وقت که بندگی شاه شکر محمد در احمد آباد بودند و بمطالعهٔ فصوص الحکم اشتغال مینمودند دران وقت شیخ علی متقی نیز در انجا بوده و ابواب احتساب مفتوح داشته اهتمام تمام مینموده چون شنیده که حضرت شاه رحمة الله وجماعتیکه بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند و نهی ایشان از کتاب مذکور مطالعه شود حضرت شاه بی تکلف شتافتند و شیخ را دریافتند و فصوص الحکم در دست

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار نمائید ایشان فرمودند که درین
کتاب آیات و احادیث مندرج نیست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند
که از آنچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که مدتیست تا منکر غیر او شده ایم چون سخن شاه
بر کرسی نشست شیخ برخاستند و باحترام ایشان را وداع کردند و بعده باصحاب و تلامیذ خود
گفتند که این نیچ مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعهٔ کتب حقایق از جمله
شغل بهتر است **ثمره** میفرمودند بحکم الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق اگرچه راه بسوی
منتهای حقیقی و کعبهٔ تحقیقی بعدد انفاس مردم است و این بی عدد لاتحصی است غایتاً سه راه
اقرب و اولیست که سلوک محبوبان و لیاست اول جادهٔ شریعت که منبع اصل و فرعست
دویم طریق تقویست که مستوجب کرامت مولیست کما قال جل جلاله ان اکرمکم عند الله
اتقیکم سوم سلوک سالکان شطار است و آن اشتغال است بتفکر معنی لا حول ولا قوة الا بالله
از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف **مثنوی** از ما همه عجز و نیستی مطلوبست +
هستی و توانیش ز ما مسلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت
و فعل از ان نما منسوبست + و نیز میفرمودند که شریعت دو نوع است و فرعست یعنی
چون بنده بتوفیق سبحانی متشرع گردد و اگر تائید یزدانی از ان مقام ترقی کند متورع گردد و اگر
تجلیات ربانی از ان مرتبه برتر نماید ثمرهٔ حقایق اسما آیند و کنایه بر شجرهٔ روحانیهٔ وی
متفرع شود **ثمره** میفرمودند اگرچه سر رشتهٔ اعتقاد جمیع مؤمنان همین ستقیمست که حق
سبحانه کلیست اما هر که این صفت را عین جمیع صدا داند سماع کند و حروف و اصوات ممکنات
را بمظاهر آن کلام بحروف و صوت داند عارف کامل است و هر که ازین معنی جاهلست غافلست
نظم عشق در پرده مینوازد ساز + عاشقی کو که بشنود آواز + همه عالم صدای نغمهٔ
اوست که شنید اینچنین صدای دراز + و نیز میفرمودند که کثرت بر هم زدن مشرکان
علامت خرافتست یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوسته چشم بهم میزند بدانید که بوی
از مشام جانش رسیده است و قطرهٔ از سرچشمه وحدان در کام اسمائش چکیده
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] خلق [illegible]

رسانیدہ کہ ہر گاہ زبان حال این طایفہ قایل بودند بی وجود است و در نظر وقت شان
غیر مقصود تکلیف در کتب و رسایل خود نوشتہ اند کہ سالک را باید کہ دل از مزاحمت
اغیار خالی نماید فرمودند کہ ہر جا لفظ غیر تصنیفات و مکتوبات این طایفہ صورت ورود
پذیرفتہ مفہوم آن مجازیست نہ حقیقی بیت گفتی کہ حافظ این ہمہ رنگ و خیال چیست
نقش غلط مبین کہ ہمہ لوح سادہ ایم + مراد آنست کہ اسم غیر و سوی مر ممکنات را بنا بر
اعتبارات نسبیہ و ذاتیہ است بہ خصوصیات اصلیہ فہی من ہذا الوجہ اغیار بعضہا مع البعض
چنانچہ مخدوم الانامی مولانا جامی در دیباچہ نقد نصوص شرح نقش الفصوص بتوضیح این معنی
پرداختہ و تفصیل جزیل بیین و مبرہن ساختہ و نیز میفرمودند کہ صوفی را باید ہمیشہ این
بیت بخاطر داشتہ باشد و ہمت بہ مضمون آن گماشتہ بیت حق جان جہان ست
و جہان جملہ بدن + توحید ہمین ست و گر شیوہ و فن شعرہ میفرمودند تا آنکہ ہمارہ شرارہ
آتش در تنگ مضمر است بلک وجود شک فی الحقیقۃ ہمہ شرار است اما چون شرری از
حجری بروز نماید و ظہور فرماید و ترتیب یابد و اشتعال کش گردد اگر ہمہ سنگ را کہ منشای
آن آتش بودہ در وی افگند بسوزد بیت سینہ ام ز آتش دل در غم جانانہ بسوخت +
آتشی بود درین خانہ کہ کاشانہ بسوخت + مقصود ازین بیان این بود کہ جذبہ من جذبات
الحق از باطن سالک مستغرق سر بر زند بعد از استقرار ظاہر وجود یرا کہ بسبب شہود او
ناشی شدہ است فرا گیرد مستہلک سازد و انیجا خطاب شد ظہور الحق بنور الحق نقاب
از رخ بر انداز د بیت بگرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چو من آمدم تو پا بیرون
کش + القصہ چنان سوختم اند رغم او + کاتش ہمہ ہیزم شد و ہیزم ہمہ آتش + شعرہ
میفرمودند اہل اللہ را قدرتی دست میدہد و اتفاقی متحقق میگردد کہ از صفات الہیہ بہر
صفتی کہ میل نمایند متصف گشتہ در نظر ہر کہ خواہند متجلی شوند چنانچہ نقل ست روزی
در مجلس حضرت شاہ عالم قدس سرہ الاعظم حافظی این آیہ قراۃ مینمود کہ ہو اللہ الذی
لا الہ الا ہو الملک القدوس السلام المؤمن المہیمن العزیز الجبار المتکبر ہر اسمی ازین آیہ کریمہ
خواندی حضرت شاہ رحمۃ اللہ بدان صفت متصف شدہ متجلی گشتی تا آنکہ قاری باسم جبار

رسید و شاه لصفت تیاری تجلی دیدی اختیار و لقرار نهاد و هیچ وجه نتوانست خود را
در حضور قرار دارد ثمره میفرمودند هر که از کافه انام بتوفیق ملک علام بمرتبهٔ کمال میرسد
و انسان کامل میشود یکی ازین دو صفت متصف میگردد یا آنکه طریقهٔ حفظ مراتب را پیش
نهاد بلحاظ فیض مآثر خویش ساخته و حلال و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
یا آنکه نظر بر وحدت صرف گماشته اصل را منظور داشته بفروع التفات نمیفرماید بیت
اینهمه رنگهای پر نیرنگ + خم وحدت کند همه یکرنگ + و میفرمودند که صفت ثانی از تجلی
اسم رحمن است و صفت اول از تجلی اسم رحیم و اعتبارات آنست و نیز میفرمودند که از شیخ
جنید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرتکب زنا شود ایشان در
جواب ساعتی سکوت نمودند بعده این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدورا ثمره میفرمودند
روزی یکی از محارم شهر مجلس ترتیب داده بود و اقسام انام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع گشته
من نیز بنیت تفرج کمر بسته و بدانجا رفته گوشه نشستم دیدم که از هر طرف قوالی به نغمه پردازی
بود و در هر صف صاحب جمالی در ناوک اندازی و در صحن مجلس مطربها در رقاصی و کرشمه
سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بنظاره مشغول بودم
و آن تعینات متعدده و شیونات متجدده غیر متجدده را ملاحظه نمودم اتحادی مرتب گشت
و اتصافی متحقق شد که در هر لباسی خویش را یافتم یعنی با در کسوتی جمیع ملبوسات بوقلمون
منم و من رو منم این ملاقات گوناگون منم و میفرمودند که قبل ازان روز حالت اندر بعضی
اوقات خاطرم متردد بودی و دانکه از لباسها کدام لباس اختیار کنم که کم رو باشد بیش و فا
باشد چون در ان مکان آنچه معاینه افتاد بعد ازان خطرهٔ تردد لباس و تعیین آن از خاطرم
بر افتاد و اکنون هرچه از غیب میرسد می پوشم و در هیچ باب نمی کوشم و نیز میفرمودند که لباس
مرید بموجب فرمودهٔ پیر باید دیبا چه مرشد را نا هر یکی را بمقتضای مناسبت وی الباس فرماید
ثمره میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از دیدنها تحقیق مرتبهٔ بقا بجمیع اسما و کنایات
و آلیه اتصاف حاصل میشود و دران حالت بجمیع اشیا متصف میگردد چنانچه حضرت
شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را بصفات فیل و شیر متصف می یابم یعنی گه یکی را

بنجر طوم اندازم ومعدوم سازم وبریکی پنجه زنم وریخته کنم ودران آن استدعا میکنم که خداوندا
این صفت از من بر هر که وی مبغوض تست واقع باد والله اعلم بالرشاد شمره میفرمودند
تجلیات ذات حق سبحانه تعالی برقدر استعدادات متجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی
وتقدس لاتدرکه الابصار صفت اوست کما هو هیچکس تجلی نکرده نکند واحدی از انبیا
واولیا او را چنانچه اوست ندیده ونه بیند لیکن بروفق استعداد هر یک از عباد متعین گشته بروی
متجلی گردد پس چون استعدادات متفاوت تست تجلیات نیز متغیر باشد چنانچه در لمعات
آورده که تجلی را تکرار نیست فرد وترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند * بقدر دانش خود هر
کسی کند ادراک شمره میفرمودند هر بنیده بروفق مقام خویش نظر میکند وبصفتی که خودش
اتصاف یافته اشیاء مرئیه را نیز بهمان صفت متصف می یابد چنانچه زنان مصر که زبان طعنه بر تعشق
زلیخا کشاده بودند چون جمال عدیم المثال یوسف علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط
سلطان عشق صفات بشری وجسمانی آنها محو گشت وبنظر ملکی وروحانی نظاره کردند
بنابران منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک
کریم پاکست خدای از صفت عجز در آفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که
چنین جمال معهود بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظارگیان
ازان مقام فراتر شدندی وبصفات الٰهیه متصف گشتندی هر آئینه ان هذا الا ملک کریم
گفتندی شمره میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله مصنفات حضرت
ایشانست این بیت درج فرموده بودند که فرد واین سر عشق تست که میخیزد از رباب
ورنه بچوب خشک مرا این گمان نبود * روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند
چون من از غایت رعایت ادب در امتثال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند وفرمودند
که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست ورباب نیز از جمله
موجودات است پس هر سری که از وناشی میشود از صفات آنذات است که محیط تمام مکنونات است
وهو بکل شیء محیط چه اگر نظر بماهیت رباب کنم جمادی بیش نیست وچون جماد از صفت
تکلم معرا است پیدا است که نغمه اش از خویش نیست وفرمودند که هیچ شیء موجود نیست

کہ مراد از نگاہداشت آن در اصل این خواہد بود کہ از تصور نقش این شغل صورت بندد کہ وی بیان
وجوب مذکون کہ معتبر از آلہیت وعبدیت است یک حقیقت ست کہ جامع ہر دو مرتبہ است
ویا آنکہ اصل واحدیت منشعب بہ وشعبہ است صفات آلہیہ شامل وشعبۂ اعتبارات
کیانیہ را حامل این کمترین خلق اللہ محمد وجیہ اللہ در خدمت رسالہ اوبامیہ میگذرانید چون
سابق بدین محل رسید کہ گفتہ عاشقی بیکاریست فرمودند کہ تعریف بیکار بر عاشق بنابراین
قاعدہ صادق افتد کہ عاشق حقیقت را اندیشہ ہیچ کار نباشد طلب بی اعتبار نمانده
وہرگز ہمت عالی را مصروف امری از امور دنیویہ واخرویہ نمی گرداند تمامی اوقات
گرامی در استغراق معشوق علی الاطلاق میگذراند خلق ویرا درین حالت بیکار
میخوانند ونیز روزی میفرمودند کہ مرو سیکی را از مریدان شیخ بہاء الدین ذکریا قدس
سرہ پرسید کہ ہیچ متنفسی بود کہ یک نفس از یاد حق غافل نشود وی گفت نخواہد بود چون
شیخ از جواب سوال مذکور آگاہ گشت آن مرید رسید کہ چون در جواب سایل نگفتی کہ این چنین
شخصی کہ یک نفس از عمر وی بی یاد حق گذرد پیر منست مرید بخدمت حضرت شیخ باز نمود کہ نزد آنچنان
پرکاری سخن اینچنین بیکاری تو ان گفت ہمانا کہ اینجا پرکار کنایت از مبتدی باشد کہ وی را
بسیار است واو ہمیشہ در کار وبیکار حکایت از منتہی بود کہ وی خود را از جمیع امور متعلقہ
فارغ ساختہ ولحظہ از خود بخود وکار خود نپرداختہ علم من علم سباعی تاروس تر ابدیدم اسی
شمع طراز ☩ بی کارکنم نہ روزہ دارم نہ نماز ☩ چون با تو بوم مجاز من جملہ نماز ☩ چون بی تو بوم
نماز من جملہ مجاز ☩ ثمرہ این کمترین خلق اللہ محمد وجیہ اللہ بخدمت باز نمود کہ ہرگاہ ذات متعالی
صفات حق سبحانہ وتعالی نہایتی متصور نیست پس محققست کہ سیر فی اللہ نیز لا تناہی ہست
فکیف تعریف منتہی بر سالک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند کہ در پیش منتہی ہم ازین رو گویند
کہ سر وی بنہایت ذات بلا اکنہ وجہات پیوست بل بدینوجہ گویند کہ بنہایتی کش رسید
وسر سلوکش بر طبق مراتب ومقامات وی تناہی گردید ؎ شکر خدا کہ انچہ طلب کردم از خدا
بر منتہای ہمت خود کامران شدم ☩ رمز آنست کہ ما منا الا لہ مقام معلوم یعنی نیست ہیچ
یک از ما مگر آنکہ مرا وراست مقامیست معلوم کہ از ان تجاوز نتوان کرد ؎ بیت ہیچکس را

مکنہ اور دنیست و عقل و جان از گنجائش آگہ نیست ✽ شمرہ میفرمودند کہ حضرت شیخ فرمودند روزی
وقت شام تجلی آفتاب الوہیت بر اندیشہ دلم تافت بعد از ان حالت بخاطر را دریافت کہ اگر
چنین است پس از چہ رو خلایق سجدہ می آرند چون نماز شام خواندم و از مسجد بخانہ توجہ
کردم مردم را دیدم کہ سر بر قدمم میگذارند و لوازم عبودیت بجا می آرند ہمانا کہ از
اتفاقات حسنہ آن روز سلخ ماہ بودہ و بوقت شام ماہ نو طالع شدہ و ہر یکی از مریدان و
مستفیدان بوسیلہ بارکباد تقبیل اقدام آن کرام نمودہ اند چون بحقیقت سر صدق تجلی
الوہیت ظہور فرمودہ و نیز فرمودند کہ حضرت شیخ در حالت تجدید طہارت تا بی مسواک نمیبود و
میفرمودند کہ بعضی اوقات در عین استعمال مسواک تجلی ذات پاک واقع میشود و فرمودند کہ
سر این کلمہ در حق من بالمعاینہ بظہور پیوست روزی خانہ خالی بود و من مسواک میکردم
ناگاہ تجلی بلا کیف صورت بست ✽ محرر این کمترین خلق اللہ محمد حبیب اللہ شیخ نوشت کہ چون از انفاس متبرکہ مرشد ہدایت
مآل مقدمہ چند بر سبیل اجمال در قید تحریر آمدہ و جملی از خوارق عادات ظاہرہ و کرامات باہرہ
ما اقوال و افعال حضرت ایشان از کمن غیب بمنصہ عیان آمدہ نیز املا نماید اگرچہ این مقولہ
از وصف بیان مستغنی است و مضمون ملفوظ مسطور بر آن مبنی اما بجہت ارتیاح ارواح طالبین
و اطمینان اصلاح مذبذبین اگر نوشتہ آید شاید تا کرہ باطن کردہ تحسن و ثقات ظاہر ارباب
ظن بودہ آسن کشاید ✽ وگر چہ حسن تو از عشق غیر مستغنی است ✽ من آن نیم
کہ از عشقبازی آیم باز ✽ چون اینمعنی را بعرض رسانید فرمود افضل الکرامات و اکمل المقامات
آنست کہ طالب را از بند کمند طبیعت و تقیدات بشریت آوردہ شود و سالک را بمقصد
حقیقی و کعبہ تحقیقی ہدایت کردہ شود بحیثیتی کہ حجاب از چشم محجوبش برکشد و نقاب از جمال محبوبش
اندر کشد فرمودند کہ آنچہ در مبادی حالات کرامات مینمود الحال وہم و خیال مینماید و موہوم
و تخییل اظہار را نشاید و این مقدمہ متضمن شہرتست و فقرا را اشتہار نباید غایتاً اگر شمہ از
مقامات علیہ و کرامات جلیہ حضرت شیخ املا نمایند گنجایش دارد بنا بران مقدمہ چند از خوارق
عادات حضرت شیخ از آنچہ کہ حضرت ایشان باحسن البیان نقل فرمودہ بودند این کمترین
خلق اللہ محمد حبیب اللہ بسبیل صدق اعتقاد مینویسد نوشتہ می آید اللہ ولی التوفیق و ہادی الطریق و علیہ اعتمادی

بالتحقیق اول آنکه روزی متصل محراب مسجد خانقاه خویش نشسته بودند چنانچه روحانی بغایت نورانی
در محراب ظاهر شد چون مصافحه نمودند اتفاقی تمام و مناسبتی مالا کلام مترتب گشت و چنان معاینه افتاد
که بیخبر بلدیه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود و فرمودند که این حال اشتمال بلینها یدا گرچه نسبت
ارادات بحضرت شاه شکر محمد عارف قدس سره الله تعالی روحه درست نموده اند چنانکه
بالا ذکر رفته است اما نصیبه از طریقه اویسیه نیز داشته اند نقل ست آنکه روزی
در خلوت نشسته بودند ناگاه سنگی سیاه از گوشه حجره غلطان شد و متوجه ایشان شد چون
استفسار احوال او نمودند بزبان حال تکلم فرمود و گفت که منم کلام الله تا مبعی گمراه مرا وسیله
تحصیل اسباب دنیوی ساخته اند و قدر مراشناخته زیر نقل نهاده در بدر ساخته اند از
قباحت شناعت معاملت ایشان حیرانم و بدین عنوان درین زمان میگذرانم فرد
حافظا میخور و رندی کن خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را نقل ست
آنکه روزی در حجره تجدید اراده وضو کردند چون دست فراز آفتابه بردند مس بی حس بزبان
فصیح گفت که ازین آب طهارت نکنید زیرا که در جوف من موشی افتاده حضرت شیخ چون
آنش کشیدند آنچه باز نموده بود همچنان دیدند بیت پیش تو این سنگ ریزه ساکن
پیش ما هست فصیح ناطق ست ثمره آنکه روزی یکی از خلفای شاه شکر محمد قدس سره
که شیخ اولیا نام بخدمت حضرت شیخ اتحاد و اعتقاد تمام داشت التماس نمود که چون در زمان
سابق خلایق بتعلیل یاران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردندی و استدعای استسقا نموده
بطفیل دعای ایشان کامران گشتندی امسال نیز باز ایستاده و بعلت قلت آب خوف
قحط در دلهای مردم افتاده توقع آنست که حضرت شیخ دعا کنند تا لب تشنگان را عت
و دل خستگان بی بضاعت شاداب و کامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست
آن عزیز فی الحال در مجلس مستغرق مراقبه شدند بنوعی که آثار ان بر جبین مبارک
ایشان گلگونه ظاهر می شد بعد از ساعتی سر بر آوردند که از حضرت ترکیب عنصری عروج نموده
تا آسمان هفتم عروج کردم و التماس شما را درخواستم باجابت مقرون گشت و بچه بود... الی
هنگام تنزل ما و تا آسمان دنیا همراه آمدیم آب خواست...

شدم چون خانه شما بعید مسافت واقع است بسرعت خود را برسانید قدر رشحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسیده واتید آن عزیز چون صاحب تمیز بود واعتقاد تمام بحضرت
داشت قبل از آنکه آثار باران ظاهر شود از همانجا تحیه اسباب خود از آب نمود وروانه شد هنوز
بخانه رسیده بود که باران در رسید وابر رحمت دامن افاضت بر سر عالمیان کشید **نقل است**
آنکه روزی وبدرین گل نسبت مذکور شد تذکره بعرض رسانید که من ندیده ام حضرت شیخ
عبد القدیر نام صوفی را امر نمودند که بصحرا برود وقدری از گل مذکور بیارد مردم خدمت باز
نمودند که موسم آن نیست فرمودند اگر گل بر درخت موجود نباشد شاخی چند از آن درخت
بیار صوفی بنوعی که اشارت رفته بود رفت دو سه شاخ از درخت گل مطلوب حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخها را در صحن خانقاه نصب نمودند وبدان مکان
وضو نمودند سوز دیگر اصحاب را گفتند که بدین شاخها گل نمودار شده هیچ می بینید اگرچه
دران ساعت چیزی نمی نمود لیکن همه از غایت شگفتگی وطراوت بران شاخها ظهور فرمود واهل
خانقاه تفرج نمودند وصورت واقعه انتشار یافت مردم از شهر وکوچه غلو آوردند وتماشای
آن حدیقه علیا میکردند تا آنکه دیواری از خانقاه بدان جایگاه ریخت ومدفون ساخت
وفرمودند که حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمه مذکوره میفرمودند که بسبب اظهار این کرامت
تا چهار ماه جمعیت باطن از من سلب شده بود وبعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود **نقل است**
آنکه روزی بین النوم والیقظه حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیه را دیدند که آنسرور
سینه مبارک خود را بر سینه ایشان مالیدند وفرمودند ترا حق جل وعلا مقام خاتم الولایت
عطا کرده بعد از انتباه تعبیر این معامله چنین کردند که چون خاتم الولایت یکی بیش نیست و
قبل ازین نیز بعضی اهل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافته اند پس میتوان
بود که در عصری خاتم الولایت بجناب رب الارباب استفسار نمود فرمودند حق جل وعلا
یکی را از اولیا بمرتبه مخصوص میکند که جمیع انبیا واولیا فیض بعد اخذ میکنند ومستفیض میشوند
او را خاتم الولایت میگویند وانیمقام امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان است وفرمودند
اگر کسی از طریق استبعاد درآید وسوال نماید که هرگاه کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

تکلیف ممکن باشد که یکے از اولیا بمرتبهٔ مخصوص آید که خاتم الانبیا نیز از وی استفاضه نماید جواب
این نیست که علمای طریقت رحمهم الله گفته اند که اخذ فیض خاتم النبوة از خاتم الولایت
بمثابهٔ احتیاج زال صاحب المال است از خزینهٔ دار خویش آنکه روزی وقت ظهر در
حجرهٔ خلوت رخ مولد ساختند و حضرت ایشان در خدمت حاضر بودند ناگاه زاغے بر درختی
که قریب بآن حجرهٔ مطهره واقع بود آوازے کشید فرمودند که از سید حسن شیخ خبر میکند
همانروز بعد از نماز عصر یکی در رسید و یازده روپیه در کاغذ پیچیده بحضرت شیخ بگذرانید
در آنوقت حضرت ایشان نماز خود خواندند و فرمودند که شیخ برهان از آنچه آن زاغ
اخبار نمودند این بود نقل است آنکه روزی در معامله دیدند بمقام موسی علیه السلام
رسیدند چون صورت معامله را به پیر خود باز نمودند ایشان در جواب فرمودند که اگر
چنین لابد است از فرعونی که در مقابله سر بر زند و معارضه کند اندک زمانی را تعبیر
حضرت شاه رحمة الله بظهور پیوست و یکی هم از قبیلهٔ حضرت شیخ بخصومت ایشان
برخاست و در مقام معاندت نشست غایتا چون حضرت شیخ فاعل مطلق حق را
دیده بودندے همه را در همه باب معذور و معاف داشتندی و فرمودندے که بر انبیاء
صلوات الله علیهم اجمعین مصایب متواتر صادر شدی بنابر آنکه بسبب خوشخوئی و دلجوئی که صفت
جبلی و خصلت ذاتی ارباب نبوت است خلائق از مخلص و منافق به ایشان آمدندی و هم
همه خویش را در زمرهٔ اصحاب و احباب شمردندے تا آنکه مصیبتی نازل شدی و مختلفی
شامل گشتی بعد از نزول مصیبت و شمول کربت اصحاب وفاق به مرافقت سابق بودندے
و ارباب نفاق اعراض و انکار نمودندی همانا که ایزد تعالی بدین بهانه اهل آن زمانه را در
معرض امتحان انداختی و صادق را از کاذب ممتاز و مستثنی ساختی شجره میفرمودند که الهی تو
قادری یا الله الهی تو حاضری یا الله الهی تو ناظری یا الله الهی من عاجزم یا الله الهی خصم از
دلمن برگیر یا الله بحق لا اله الا الله محمد رسول الله حسبی الله یا ذا الجلال والاکرام بحق یا غفور
یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور برحمتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله و اصحابه وسلم است برای فتح مهمات دینی و دنیوی هر کسی که بخواند [illegible]

باربخواند حاصل گردد وثمره می فرمودند هر کسی که بصدق دل بهر حاجتیکه داشته باشد این دعا را هزار
بنویسد بر آورده شود بسم الله الرحمن الرحیم اعتصمت بالله الذی لا اله الا هو الحی القیوم القائم
الدایم لا تاخذه سنة عاصر ناظر ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض قادر مقتدر علی کل مخلوق
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه کریم رحیم یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم لا اختلاف ولا کذب حیا غفار
ستار ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء الله الرحمن الرحیم وسع کرسیه السموات والارض
ولا یؤده حفظهما حافظ حفیظ رقیب وکیل ناصر یا اسرافیل انصرنی بحق الذی لا زوال لملکه ولا فناء
لملکه حاکم حکم بحق نبی الله حبیب الله محبوب الله اسمه حامد احمد محمود فی التوریت والانجیل
والزبور محمد الرسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم والفرقان وابوبکر الصدیق رضی
الله تعالی عنه وعمر الفارق رضی الله تعالی عنه وعثمان ذی النورین رضی الله تعالی
عنه وعلی المرتضی رضی الله تعالی عنه بحق سید عبد القادر جیلانی تحرزنی من اهل السموات
والارض بقدرتک یا اقدر القادرین بقدرة الله وبحکمتک یا احکم الحاکمین بحکم الله اغث باذن
الله وهو العلی العظیم یا عظیم ذا الثناء والفاخر والعز والمجد والکبریاء فلا یذل عزه یا علیم یا قدیر
برحمتک یا ارحم الراحمین ثمره می فرمودند هر که سوره قیامت دائم بخواند وانشاء الله تعالی حفظ
قرآن مجید بخواهد میسر شود تا آنکه حافظ قرآن مجید شود واگر در دنیا حاجت بزرگ خواهد حاجت او روا
گردد باذن الله تعالی ثمره می فرمودند هر کسی که سوره لایلاف هر وقت طلوع آفتاب هفت مرتبه
برای دفع شر اعدا بخواند زبان بندی اعدا میشود ثمره می فرمودند اگر کسی برای مهمات دینی و دنیاوی
از اول ماه این اسما بخواند ادای حاجت شود مجرب ست بروز دوشنبه یا حی یا قیوم هزار بار بروز
یکشنبه ایاک نعبد وایاک نستعین هزار بار بروز سه شنبه سبحان الله هزار بار بروز شنبه یا الله یا رحمن یا رحیم
هزار بار بروز چهارشنبه حسبی الله هزار بار بروز پنجشنبه یا غفور یا ودود هزار بار بروز جمعه یا ذا الجلال والاکرام
یا مالک الملک لا شریک له هزار بار فقط الالتماس بحرمت صدر نشینان انجمن آفرینش یعنی ارباب دانش و بینش آنکه
چون مکمل ترجمه کلام هدایت نظام اهل الله را مطالعه نمایند بحسن اصغا استماع فرمایند چنان دانند که صدور
مضمون آن بموجب الهام حق است واعلام علیم مطلق چنانچه در شان ایشان یعنی اولیاء کلام قدسی وارد است کنت له
سمعا وبصرا ولسانا بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق یعنی با ایشان من دست خود را گوش وچشم و زبان ایشان میشوند میبینند و بکلام من

بحر وحدت متلاطم شود و آشنایی را مستغرق و مستهلک سازد و وی را بانیل او ساخته پیوند
آب اندازد و آن غرقه بحر حقیقت از خرقه وجود مجازی عاری شده بموجب تصرف امواج
بر روی آب بی تکلف آب بازی جاری شود آنگاه هر نوائی و صدائی و حرکتی و سکنتی
که از وی مشهود گردد از وی بنسبت آبست زیرا که وی در لجه تسلیم بمقتضای مشیت
آب چون حباب ست و چون بحقیقت بنگری همان آبست که متعین بتعین
حبابست و اند آنکه رو نمی احسن ما ایست بیت انکس که زشهر آشنائیست + داند
که متاع ما کجائیست + و اگر سهوی و خطائی در عبارت این ترجمه صورت وقوع پذیرفته
باشد آنرا باصل مضمون منسوب نسازند بلکه از سقم طبیعت مترجم دانسته باصلاح
بپردازند زیرا که جناب ارباب ولایت از تهمت قصور و فتور مقدس و مبر است و ناصیه
احوال عبارت مال منکر کلمات واهب البرکات این طایفه از دو قسم خالی نماده نیست
یا آنکه از عادۀ انقیاد و قاعده اعتقاد عدول نموده در باد پندار [illegible] لان اعتقاده یا از طریق
استعداد معزول گشته در بادیه حیران مانده و سعادت دریافت صحبت ایشان از نا مساعدی
طالع وی دست نداده قسم و تو چه دانی زبان مرغان را + چون ندیدی دمی سلیمان را +
پیش نهاد خاطر این کمترین خلائق الله محمد حبیب الله چنان بود که هر کلام از بیان معارف بیان حضرت ایشان شنیدی
مصلحت در اظهار آن دیدندی در سلک تحریر کشیدی غایتاً چون در آن صورت عبارت بطول
انجامیدی و مضمون هدایت مشحون خیر الکلام ما قل و دل درین محل العمل نرسیدی بنا برین
آنچه در کتب مشهوره مسطور است استفاده آن از آنجا مقدور و ترک تکرار بیان آن کرده
فایده مجدده را قید تحریر آورده اختصار اختیار افتاده والله اعلم بالرشاد مصرع
در خانه اگر کسیست یکحرف بست + قوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی
السمع وهو شهید یعنی بدرستی که هر آنچه مذکور شده هر آینه پند و یاد کرد نست مر کسی را که باشد مر او را
دل متفکر در حقائق خبایا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و بشنود
بطریق اعتبار و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم تواند کرد آن اسرار را والله الموفق والمعین بفضله
و کرمه فقط

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ المرضیہ والثناء الرضیہ للخالق التواب کہ درین زمان انتخاب شرح
اوراد فتحیہ وخلاصۃ الاوراد ووظائف رقاب
کہ چنین وظائف نایاب وشرح مستغنی الاوصاف والخطاب کہ از
بیان بیان وشرح شرح بیرون از تصنیفات ملا
محمد جعفر جعفری از زمان تحریر گزیدہ اقران بود
تصحیح مولوی شاہ عزیز حسن صاحب
لکھنؤ در مطبع نول کشور تمام
لکھنؤ ماہ نومبر [illegible]
مطابق شہر شوال [illegible]
[illegible]